بسم الله الرحمن الرحیم

میزان
حمد بیکران و ثنای بی میزان مر خالقی را سزاوار است و واضع نحل و ادیان را در خور است که شایستهٔ
نعام
شکر و سپاس بی حد که کاخهای ما زار افکار با الباب او کهام و انظار کتخدا و افکار اخیار را
عام و خاص افزون از اندیشهٔ ادراک و حواس برآورده(؟) خیال و بلند شوند بال التحمید
وزن
آدمی میزان آن افزارات واختیار این آزاد بیقدار بلکه جود فوق حد الاطوار و شد
هذه
اینجمله محاط ذات دمان و زمین نیست و محوی بلکه جان و جنین نه بل [illegible]
الاشواق الشفاء لما یشفی ملحظر القلوب والاهواء و ما تمام علام الغیوب و وضعه
لقصور
عن منتهاه و ما العالم بکل شیء و مکانیکیف یحیط به کفهٔ المیزان و اذا اعتوره فیه ما
التعبیر
البین والملک فالحرج بنیان العقد و العجز میزان العقل و کیف یحیط ذلک بذوقند
بالحق والذی این شاکفتن ذمن زند ثنا است کاین دلیل عجز و عقل خطا است
فلما
تعالی شانه و عظم کبریائه عما یقول الظالمون علوا کبیرا و تجبات نامعدود و دو
خشش
لا محدود خلاق خفایع و فیاض بدایع بران میزان شرایع و برهان ونایع که عالم
ربعا آذر اکتساب و خالد و مزاد مخاطب بخطاب رب الارباب و ما ینطق عن الهوی است
محفوظ
جز رسل و حسن پیغمبریش مقبول ارباب عقول و مشهور و مستفیض بل متواتر و
ولا
معضل و معروف و صحیح و عزیزات و لیس بفرد مطلق و لا قوی ولا مدرج
ع
منسوخ منقطع و لا مجرد مشابه مؤتلف و لا مقدوح مرتاب و لا مختلف موضوع
بری من شوائب الشکوک مبین لیس بمضطرب و لا مقطوع عن صوب المسلوک
سنة و سال اش
کم متن حدیث بوشش از حفاظ روات عوالم فدبح معنعن و مسلسل دولت

ادعاه

ادعاه هذاه نا سوق باصل اصول لا صوفی مرفوع و متصل ما اتصال کلام معجز نظام
مسکین خاتش ما علی مدارج صواب و تحقیق واسوی معارج ثواب بدقیق جون ابطال
علیه و آله
عرض نجوم و انما د مودت با صول غیر منفصل سیدنا و مولینا محمد صلی الله
و شرایع
شمس سماء احکام الاحکام و فرید توبیتین الحلال والحرام و ینبوع منابع
المحتام
للمنتجعین من افداح احادیثه الجام و حیاض احیاده العظام و آله الذین هم صادر
دولت
المستمدین حرزنا و نزل فی شان اعدائهم فلا نقیم لهم یوم القیمه وزنا اما بعد دوران
فی
شاهنشاه جهان و اسلامیان پناه اعلیحضرت قدر قدرت قضا شوکت ظل الله علی مغاد
جمیع
العباد شاهنشاه با عدل و داد جم حدم انجم حشم سکندر شان طرازنده اپیرایه
حضرت
اعلام شریعت ما حی آثار بدعت نصیر الملة والدین ظهیر الاسلام والمسلمین و رکن
اعشه
اقوی تاجدار السلطان ابن السلطان ناصر الدین شاه قاجار خلد الله ملکه و سلطانه و ابد
دولته و ابد حجته و اعوانه که امان زمان و زمان امان اقامت حکم رانی و ابالت ملک
گردون ثنا بذمهٔ کفایت و کفالت و قبضهٔ سیاست و عدالت نواب مستطاب رفیع اعجد کامکار
شهزادهٔ اعظم الفخم والامجاد عم اکرم شاهنشاه تاجدار شبل الخواقین نجل
ناشر
السلاطین نایب الایالة الزاهرة معتمد الدولة العلیة القاهرة فرهاد میرزا لا زال للعدل
وتین
والفضل کاشرا مفوض و معین شد ملک و دولت برنورد پایه و معدلت ایشان محلی و مزین
شد
گردید و بدیمنا و فیم دفع شد دغاپای گردنشان که خاد مال و جان خود بوده
دع
در عهد امن و امان آسوده غنوده اند و مثل سایه و لایات محروسه محکی بوده
نو
اب و خاک و محصل ملک و صنایع آشامند و علوم دینیه که اندرا سر با فته بود از
شد
دنبود کوفت و اهانی که از خوف هیبت ملاحدیان سر فرود میداشت و نشر
و چون آنکه در جواب آن دو دیباچه رسائل رحم قایم مقام استاد المترسلین
از
محمود خان ملک الشعراء نوشته که با محمل قادحان حکومت و باقطات دیانت

از نتیجه کلام فارسی زبانان بلخی و هروی و عرب زبانان بدوی و وزدی و فصحاء خراسان و عذبان

و بلغای فزاره و قحطان خود را چون صبح از حجاب بدر آورده و مهر از ناب بدر و سحاب انتحاله و بهار

از طراوت و دردی معشوق از صفا و دل عاشق از وفا باز شناخته‌اند ذات و شاهد حال

آنکه کتاب میزان الشریعه که از مؤلفات فاضل نحریر شیخ عبد الوهاب ابن احمد الشعرانی که

از علمای عامه و جامع طریقت و شریعت است و در اختلاف اقوال ائمه اربعه در مسائل فروع

جمع کرده بود در دست نظر ایشان رسید و چون مشتمل بر مسائل فقهیه و محتوی بر بحث از

مطالب غریبه بود در تفهیم و تفهّم جمع بین المذهبین برای تعیین از طلاب خالی از اشکال

نبود بخاطر دقایق شناس چنان رسید که مطالب فقهیه او مستخرج شده مختصر گردد

و از کلام تا الاول مشدد والثانی مخفف بالعکس تا فتح الامر الی آخر که افاده خود موقوفات

مزول باشد که تحصیل مسائل فقهیه و تمیز آن سهل و آسان شود و منا ترا این

بعالیجناب فضایل مآب فخر الافاضل ملاذ الفضلاء امین الاسلام شد که اصول مسائل

فقهیه از ضبط کرده کتاب علیحده شود و اسم او را مختصر المیزان گذاشت و بعد آن بخاطر

در نظر نقادشان چنین آمد که آن کتاب ترجمه فارسی شد و اقوال علمای امامیه اثنی عشریه

هم ضم اقوال ائمه اربعه شود تا معلوم گردد اختلاف و اتفاق مذهبین در هر یک از مسائل

فقهیه و انجام این و ماثر را بتاریخ دوام دولت روز افزون نامزد امثال الفضلاء محمد

الکرمانشاهانی ابن محمد علی الشهیر بنور الدین علی الهندی رجوع فرمودند و مفوض شد گردد بین

اقوال علمای امامیه قول مرحوم محقق حلی صاحب شرایع را اختیار نموده در ذیل هر چند مسئله

مذکور نماید و حسب الامر در اواسط سال هزار و دویست هشتاد و هفت شروع بترجمه
۱۲۸۷

این کتاب شد آنچه از مسائل ائمه که در شرایع مرقوم بود بعد از چند مسئله از اقوال علمای

ادعیه ذکر شد و آنچه در شرایع نبود بعضی از کتاب تذکره علامه حلی و برخی از کتاب شرح

لمعه استخراج شد و لمحه چند مسئله بود که در این سه نسخه هم نبود بعضی قواعد فقهیه

استخراج

استخراج کردید و اینکه که شهر رمضان المبارک سنه ۱۲۸۸ محرر بتوفیق خداوندی تمام شد

و نقش مطالع نقود المیزان موسوم گردید که میزان نقد مقصود نمود ندارد و ترازو شاهد

ما به رحمت باز دوست و محبوب ترجمه کتاب بحیثیه اینکه لمن مجرب و عنبر و بند ملی ترا

مترجم نبود از حصه عالیجناب حقایق و دقایق نصاب عوارف و معارف اکتساب شیخ محمد محمد العلما

که مفتی مذهب شافعیه اند در ابتداء و مکه ذا بنده و اسئلات که مطبوع خاطر عاطر نبود آن

ارتفع از آن باشد و اگر به سهو یا خطایی واقع گردد بنظر عفو و اغماض مرقوم نموده در اصلاح

آن بکوشند چون اصل نسخه منحصر و بسیار مغلوط بود و از کتب اخبار و فقهیه جامع چیزی

نبود که حدیث یا فتوی را از آن تصحیح تمام یا وجود این سعی در تصحیح بسیار در تصحیح عبادات

شده که بر مطالعه کنندگان از دور و وقت و انصاف معلوم خواهد شد والحق در احادیث متمادی

کتبی بر خیال نبوده که اقوال ائمه اربعه را ضبط نماید و علامه شعرانی در ابتداء کتب کوفی

سنّت او فقهای دوده است و آنچه ذکر کرده بحسب تتبع خودش متفق علیه ائمه اربعه

دانسته است و اینکه بخاطر بندگان اشرف والا رسید نور علی نور شد که این کتاب ترجمه

شده نفع او عام باشد خاصه آنکه اقوال اثنی عشریه هم ضمیمه او گردید که مطالعه نمودگان را

بصیرت تمام حاصل شود و این کتاب بنام نامی ایشان مکلّل و التماس دعا در عرصه روزگار یادگار

خواهد ماند و چون مناسب بود که ذکری و بیانی از احوالات ائمه اربعه در دیباچه نشود

لهذا در دیباچه مختصری از احوال ائمه اربعه از کتاب وفیات الاعیان احمد بن خلکان و مجلی از

احوال محقق حلی و علامه حلی از کتاب لؤلؤة البحرین علامه بحرانی شیخ یوسف صاحب

حدائق ترجمه میشود که مطالعه کنندگان را فی‌الجمله تنبیه باشد و بعد از ترجمه احوال علمای

سنه بعضی از اصطلاحات به جهت مناسب بود که ذکر شود چون شیخ شعرانی بعضی از

احادیث مختلفه که باعث اختلاف فتاوی ائمه اربعه شده است محکی داده در اول کتاب

نقل نموده بنابراین بیان ترتیب بعد از خاتمه شروع بترجمه میشود و اسئل الله التوفیق

احوال امام احمد

بر اصحاب تعبیر تاویل نموده اند که عالمی از او متولد میشود که علم او با هل مصر مخصوص
میشود بعد منقرض میشود در سال و بلاد و تولد او در سنه یکصد پنجاه از
هجرت و بعضی در یوم وفات ابو حنیفه گفته اند و مولد شریف در شهر غزه یا عسقلان
یا یمن بنابر اختلاف و اول اصح است و در سنه یکصد نود و پنج به بغداد آمده دو
سال در آنجا اقامه نمود پس بمکه رفته باز عود نمود به بغداد در سنه صد و نود و هشت
و اقامه نمود یکماه در آنجا پس بمصر مسافرت نمود در سنه صد و نود و نه تا آنکه در
در مصر ماند و بیرون نرفت تا فوت شد در یوم جمعه آخر روز از شهر رجب سنه دویست و
چهار و مدفون شد بعد از عصر آن روز بقرافه صغری و قبر او معروف است در مصر
در نزد مقطم پس بنابراین عمر او مدت پنجاه و چهار سال است والله اعلم الامام ابو عبدالله
اسم او احمد بن محمد بن حنبل بن هلال بن اسد بن ادریس بن عبدالله بن حیان بن عبدالله
انس بن عوف بن قاسط بن مازن بن شیبان بن ذهل بن ثعلبة بن عکابة بن صعب بن
علی بن بکر بن وائل بن قاسط بن هنب بن افصی بن دعمی بن جدیلة بن اسد بن
ربیعة بن نزار بن معد بن عدنان شیبانی مروزی الاصل و در نسب او این قول صحیح است
و بعضی گفته اند از بنی مازن بن ذهل بن شیبان ثعلبة بن عکابه است و این قول غلط است
زیرا که او از بنی شیبان بن ذهل است نه از بنی ذهل بن شیبان و ذهل بن ثعلبه مذکور
عم ذهل بن شیبان است والله اعلم و مادر شریف او از مرو بیرون رفت و باو حامله بود
و در بغداد در شهر ربیع الاول سنه یکصد و شصت و چهار هجری متولد شد
و بعضی گفته اند در مرو متولد شده و در بغداد بحالت شیرخوارگی رسید و ابن حنبل
از جمله پیشوایان محدثین است و کتاب مسند از تصنیفات او است که جمع نموده در او زیاده
از حدیث آنچه دیگری برای جمع او اتفاق نیفتاد و بعضی گفته اند هزار هزار حدیث
در حفظ داشت و از اصحاب شافعی و خواص او بوده و او در جا ... دور حضر

دوازدهم

احوال محقق و علامه

دوازدهم ماه ربیع الاول متوفی شده و بعضی سیزدهم گفته اند و بعضی در ربیع الثانی
دویست و چهل یک هجری گفته اند بنابراین مدت عمر او هفتاد و هفت سال میشود و در
بغداد دفن شده در مقبره باب حرب که معروف است و نسبت میکنند او را بباب خود منسوب
بسوی حرب بن عبدالله که یکی از اصحاب ابی جعفر منصور است و گفته اند در عدد مردمانی
بتشییع جنازه او حاضر شدند هشتصد هزار مرد و شصت هزار زن بودند و گفته اند
در روز فوت او بیست هزار نفر از نصاری و یهود و مجوس اسلام آوردند والله اعلم
احوال محقق حلی صاحب شرایع شیخ نجم الدین لقب او است و ابو القاسم کنیه او
و جعفر اسم او است و او جعفر بن الحسن بن یحیی بن الحسن بن سعید الحلی الهذلی و ملقب بمحقق
که از جمله محققین فقها و مدققین علما بوده حال او در فضل و علم و فقه و فصاحت و
و شعر و ادب و انشاء مشهور تر است از آنکه ذکر شود و ظاهر ما ابن کثیر توهم کرده که
و پدرش حسن مذکور از فضلاء معروف و جد او یحیی از علمای مشهور بوده و علامه حلی
در توصیف محقق فرموده است که افضل اهل عصر خود بوده در فقه و گفته است شیخ حسن
بجاذبه خود که داده است یکی هم علامه را نسبت با اهل عصر او در توصیف محقق مشهود
هر آینه بهتر بوده زیرا که ندیده ام در فقهای زمان دیگر هم مثل او را و مولد محقق
۶۳۸ بنابر آنچه بعضی از تلامذه شیخ نقل نموده که نموده سنه ۶۳۸ هجری بوده و فوت او در
۷۲۶ شهید محمد الحر در سنه ۷۲۶ است ... عمر او بنابراین هشتاد و پنج سال تقریبا
و صاحب حدائق میفرماید که این نقل خالی از اشکال نیست و گفته است شیخ حسن بن داود
۶۷۶ در کتاب خود که وفات محقق در سنه ۶۷۶ بوده و جماعتی که یکی از آنها شیخ حر است از او
نقل نموده اند و این قول صاحب حدائق را صحیح دانسته اند و بعضی قول داود را موید است
۶۷۶ در مجالس المؤمنین مذکور است که گفته وفات محقق در سنه ۶۷۶ واقع شده است تقریبا
بر آنکه این تاریخ وفات را نظم تاریخ و ادنی که اول نقل شد بنابراین عمر محقق هشتاد سال میشود

تقریباً و مضموناً باید نقل نموده‌اند چند نفر معتمد از اصحاب با آنکه خواجه نصیر طوسی در مانی
حدود وارد حله شده و حاضر شد در مجلس درس محقق پس قطع درس را جهت حرمت خواجه نمود
پس خواجه التماس اتمام درس را نمود پس در مسئله استحباب تیاسر بمیان که از برای اهل عراق در قبله
واقع گردید پس خواجه بر محقق ایراد نمود که برای استحباب این تیاسر وجهی نیست بعلت اینکه
تیاسر هرگاه از قبله بسوی غیر قبله باشد حرام است و اگر از غیر قبله بقبله باشد واجب است پس
محقق جواب داد که تیاسر از قبله بسوی قبله است پس خواجه ساکت شد و بعد در این مسئله
رساله تصنیف نمود و برای خواجه فرستاد و مقبول گردید نزد خواجه و گفته‌اند بعضی اجلاء
علما از مشایخ که وفات محقق در صبح روز پنجشنبه سیم شهر ربیع الآخر سنه ۶۷۶ واقع گردید
و علامه ظاهراً وای این شد که از بلندی طاق فوقانی خانه خود بزیر افتاد پس فی الفور از دنیا رحلت نمود
بدون نطق و حرکت و تمام خلق جمعیت نمودند و غمگین گردیدند و جمیع گریه بسیار نمودند او را
و حمل نمودند نعش او را بنجف اشرف و در جوار حضرت امیر المؤمنین علیه السلام مدفون کردند و قبر
ایشان ظاهر است و زیارت میکنند و سؤال از ولادت ایشان شده است پس گفت در سنه ۶۰۲ ۶۰۲
ششصد و دو بنابر این چنانچه از بعض جلیل فرموده مدت عمر محقق هفتاد و چهار سال میشود تقریباً ۷۴
حیث رضا کتاب نظام الاقوال بغیر تاریخ وفات محقق را در ماه ربیع الآخر سنه ۶۷۶ هجری نوشته است ۶۷۶
و تصانیف ایشان بسیار است که تعداد آنها باعث طول است و در محل خود تعداد شده است

احوالات علامه

رحمة الله علیه و علی مجتبیه محمد و آله **احوالات علامه حلی** اسم شریف ایشان حسن و پدرش یوسف بن مطهر
ابومنصور العلامه الحلی مولداً و مسکناً شیخ بحرانی صاحب حدائق میفرماید که شیخ حسن ملقب بعلامه
وحید عصر و فرید دهر خود بوده و مثل او در زمان متأخرین و شیخ ابی داود در کتاب رجال ورسید
مصطفی در کتاب خود نقل نموده که کتاب من گنجایش توصیف علامه را ندارد چه حالا تا شأن
و کثرت علوم و فضایل او و برتر او علامه زیاده بر هفتاد جلد کتاب از مصنفات در علوم معقوله
و ما شاء الله او در نقد با اصول ابن الخالوه و محقق مذکور است و پدر خود شروع در مطالب حکمیه

خواجه

خاتمه

ماه
خواجه طوسی و شیخ عمر قزوینی و میرزا محمد در کتاب رجال گفته است مولد علامه نوزدهم
رمضان سنه ۶۴۸ بوده و فوت او در شب شنبه یازدهم محرم سنه ۷۲۶ واقع شده است بنابراین ۶۴۸
مدت عمر ایشان ۷۸ سال بوده تقریباً و در نجف اشرف مدفون گردیده است و قبر ایشان ظاهر است
و زیارت میکنند رحمة الله علیه **خاتمه** در بیان بعضی از اصطلاحات حدیث بعد از آنکه شیخ
شعرانی از احادیث نقل نموده شیخ شعرانی مؤلف کتاب میزان الکبری احادیث را که متعلق
به ابواب فقهیه است همه را در اول کتاب جمع نموده بعضی از احادیث را بدون تصحیح سند و متن مرقوم نموده
و بعضی دیگر را با بیان اصطلاح متعلق بسند و متن ذکر نموده آنچه را که بیان اصطلاح اهل حدیث
در آن نموده بعلاوه ملاحظه حال از پنج قسم بنظر نیامده بعضی را صحاح بعضی را موثق تفصیلا
و موثق و مرسل و منکر ذکر نموده لهذا بیان این پنج قسم حدیث با اصطلاح علما و این فن در خاتمه
شده که ملاحظه کنندگان به بصیرت بوده باشند و اگر بخواهیم که جمیع اصطلاحات و اقسام حدیث را نمایندگان
ذکر نمائیم در این دیباچه گنجایش ندارد در رساله علیحده مبسوطاً بیان نموده که ذکر شده باشد و محتاج
بوده قسم اول از اقسام پنجگانه مرتبه حدیث صحیح است و معنون در اصطلاح علما این فن حدیثی
که تا آخر عادل تام الضبط باشد متصل که معلل و شاذ نباشد نقل نموده باشد و حدیث صحیح دو قسمت
صحیح لذاته و صحیح لغیره و حدیث صحیح را مقبول نیز گویند و مقبول را عام گرفته‌اند و چهار قسم
قرار داده‌اند باین نحو که هرگاه حدیث مقبول مشتمل بر اعلی مرتبه صفات قبول باشد از قبیل
ثبات و حفظ صدق و دیانت و در عدد رواة بیاید اگر مشتمل بوده باشد صحیح لذاته گویند و اگر مشتمل
نبود بر اعلی مرتبه صفات قبول مانند چیزی در آن بوده که جبران نقص او بنماید مثل تعدد رواة طرق
پس این را صحیح لغیره گویند و اگر جبران نقص نداشته باشد او را حسن لذاته گویند و اگر قرینه مثلاً شود
که جابر قبول توقف کرده شده در او را بعد بر او را حسن لغیره گویند و متصل آنست که سالم
با اسناد آن از سقوط باین نحو که هر یک از رجال آن از شیخ خود اخذ را روایت نموده نماید
شنیده باشد و معلل آنست که در او علت قادحه خفیه باشد و شاذ آنست که راوی او مخالف

کسی اگر ترجیح بر خود شمارد قسم دویم از اقسام حدیث مرفوع است و مرفوع در اصطلاح
آنست که منتهی شود سند بحضرت رسول صلعم و لفظ تصریح دلالت داشته باشد بر آن یا تصریحاً
یا حکماً یا فعلاً یا تقریراً مثال اینها اینست که یکی از اصحاب بگوید که از رسول خدا شنیدم چنین
یا دیدم چنین میکرد و یا در خدمت او چنین کردم و انکار نفرمود یا پیرامون اینها و اسناد
بحضرت رسول خواه سند متصل باشد یا نباشد او را مرفوع گویند و قسم سیم از اقسام حدیث
موقوف است و موقوف آنست که منتهی شود سند بیکی از اصحاب و مقطوع آنست که منتهی شود سند و
تابعین و موقوف و مقطوع را اثر گویند در اصطلاح و فرق بین مقطوع و منقطع اینست که
تعلق بسند ندارد و مقطوع بمتن و قسم چهارم از اقسام حدیث مرسل است و مرسل آنست که ساقط
باشد از آخر سند او از بعد تابعین مثلا اینکه تابعی بگوید شنیدم از حضرت یا دیدم از او
یا در خدمت او چنین کردند و قسم پنجم از اقسام حدیث منکر است و منکر آنست که با وجود ضعف
او مخالف هم قابل داشته باشد پس آن حدیث را معروف و مقابل او را منکر گویند
و چون در بنای این اصطلاحات اختلاف است حتی که مضطرب است و بین منصبین بود لهذا
محتاج شدیم که نقل اینهم نمائیم مثلا در عدالت راوی اکثر بر آنند که صحیح المذهب باشد
بنا بر طریقه امامیه و از این نوع اختلافات که در کتاب رجال مطلع خواهند شد
نمودیم که و جهد کتاب ولا قوة الا بالله و مقصد سیم در ابتدای کتاب بعبادة قال الشیخ رحمه الله فاقول

اخبار در طهارة

و ما اتفق الوقوف علیه من احادیث آنچنانکه اختلاف نموده اند علماء رضی الله عنهم در معنی
حدیث متواتر است که مرفوع روایت میکنند که خلق نموده است خداوند تعالی آب را پاک و
کند و چیزی آن را نجس نمیکند و از جمله آن احادیث ایضا حدیث متواتر است که از ابن مسعود روایت
نموده میگوید شنیدم از رسول خدا صلعم میفرمود که در باب ببیند که تمر با آب
پاک کننده ایست ... و ساختند تماز خدا ... مترجم گوید نبیذ از تمر ...
تفسیر نموده اند ... شود و از جمله آن احادیث حدیث ابن حبان و غیره است

الله

نموده اند آب پاک کننده است و نجس نمیکند او را چیزی مگر آنچه بواسطه غلبه تغییر دهد طعم یا رنگ
یا بوی آن را و نیز از آن جمله حدیث متواتر است مرفوع روایت نموده که فرمودند خاک پاک وضوء
اگر چه نیابد ده سال آب را پس هرگاه یافت آب را پس وضوء ساخته و تیمم نموده که این صحیح
نیکوست و از جمله آن احادیث روایت مسلم و غیره است که رسول خدا صلعم در گوسفند مرده فرمود
آیا پوست او را گرفته پس دباغت نمودید بعد منتفع شدید از آن و نیز از آن جمله روایت بیهقی
از عبد الله بن حکیم نقل نموده که گفت حضرت رسول صلعم نوشت بسوی ما قبل از رحلت از دنیا
بیک ماه یا چهل روز منتفع نشوید از میته بپوست و نه از آن و از آن جمله قول بعضی صلعم است
استعمال ... عاج است چنانچه روایت نموده اند او را مسلم و غیر آن از ابن عباس که گفت
منع نمود رسول خدا صلعم از صاحب ناخن از درندگان و نیز از جمله آنها حدیث بیهقی است از ثوبان
روایت نموده که امر فرمود مرا رسول خدا صلعم اینکه بخرم برای حضرت فاطمه سلام الله علیها گردن
از پی و دو دستبند از عاج و از آن جمله نیز حدیث بیهقی است از انس روایت نموده که حضرت
شانه عاج را استعمال میفرمود و ایضا از آن جمله حدیث بیهقی است مرفوع روایت نموده
وضوء نیست برای کسی که ذکر اسم خداوند ننماید در آن حال و از جمله از احادیث ایضا روایت
که رسول خدا صلعم فرمود وضوء شما تمام نمیشود تا اینکه اسباغ وضوء نماید چنانچه خداوند
مترجم گوید اسباغ وضوء اینست که اعضا بطوری خوب آن شسته شود که عیب ما یلیق بر آن وارد
احادیث روایت بیهقی است که رسول خدا صلعم فرمود کسیکه وضوء بسازد پس باید مضمضه
نماید پس نیز آب بعد در دهان و در دماغ بکند و از آن جمله حدیث مسلم است پس مرفوع روایت
کرده چیز باطل در نفس است و شمرده است بسیار از آن ده چیز مضمضه و استنشاق را و از
آن احادیث حدیث بیهقی است که میگوید ابن عباس مرفوع وضوء میگرفت که غرفه آب بر میداشت
بر دست خود و آب را بدهان میبرد و بیرون میکرد و بوی خود را پس میگفت رسول خدا صلعم اینطور
میفرمود حدیث دیگر بیهقی است صحیح از عبد الله بن زید روایت نموده که رسول خدا صلعم میگرفت

مشهور است حديث

مسح دو گوش خود را بخط الخاصه بعد از آنکه گرفته بود براى مسح سر بهاند و از جمله آن احاديث
ابن منذر روايت نموده که گذشت بر رسول خدا صلعم و او وضو ميگرفت پس سلام نمود او را آنحضرت
پس جواب سلام او را ندادند و فرمود سلام کنيد را بر حالت طهارت و در روز ديگر گرفته است
که بجهه علت رد سلام او را نفرمود چون فارغ شد حضرت از وضوء خود فرمود منع نکرد مرا چيزى از
رد سلام تو مگر اينکه کراهت داشتم از ذکر اسم خدا بدون طهارت و از آنجمله حديث مسلم است
از عايشه روايت نموده که گفت حضرت پيغمبر صلعم ذکر خداوند را در همه اوقات ميفرمود و از جمله
آن احاديث حديث بخارى و مسلم است که گفته از حضرت رسول صلعم بول ميفرمود در حالتى که
ايستاده بود و فرمود بعمر بن الخطاب ايستاده بول مکن پس بول نکرد عمر ايستاده بعد از آن تا فوت
شد و از جمله آن احاديث حديث صحيح است سند مرفوع روايت ميکند که استنجا کنند
نبايد سنگ استنجاء او طاق باشد و نيز در حديث مشهور است که اگر يکى از شما سنگ استنجا
باشد بايد سه سنگ باشد و در حديث ديگر از مشهور است که استنجا کند به سنگ بايد عدد سنگ
او طاق باشد اگر اين طور عمل نمايد بهتر است و اگر هم نکند پس نيست بر او حرجى و از جمله آن
احاديث حديث مشهور است سند مرفوع روايت نموده که هرگاه حدث نمايد يکى از شما در نماز خود
يا دهان او پر از غذا شود که از شکم بالا آيد يا خون از دماغش بيايد پس بايد منصرف شود تا
از آنجا که قطع نموده نماز را تمام نمايد اگر تکلم ننموده باشد و از آن جمله است حديث مسلم که
از قول عمر رضى الله عنه روايت ميکند که گفت رسول خدا صلعم هر نماز را در وضو ميگرفت مگر روز
فتح مکه که بجا آورد و در روايت مشهور است که حضرت رسول صلعم پنج نماز را بيک وضو بجا آورد
و از جمله آن احاديث حديث بخارى و غير اوست از انس روايت نموده اند که رسول خدا صلعم
وضو ميگرفت در نزد هر نماز و لحديبيه در نماز را کفايت ميکرد يک وضو مادام که حدثى
صادر نشود و از آن جمله قول ابن عباس است که گفته کسيکه ترک کند مضمضه و استنشاق
در غسل جنابت نمود اعاده نمايد نماز را و نيز قول حسن اينست که اعاده نمايد و از جمله آن احاديث

روايت

روايت شيخين است که رسول خدا صلعم غسل جنابت مينمودند با عايشه از يک ظرف و در روايت
ديگر است که عايشه ميگويد با هم دو از يک ظرف آب براى غسل ميرسيد اشتم پيش جود که آنحضرت
پيش از من ابتدا ميفرمود و از جمله آن احاديث حديث مشهور است سند موقوف روايت نموده
که حضرت رسول صلعم نهى نموده که غسل نمايد زن بزيادتى آبى که از غسل مرد باقى مانده
و يا آنکه مرد غسل نمايد بباقى مانده آبى که از غسل زن زياد آمده و از جمله آن احاديث
حديث مسلم است ميگويد رسول خدا صلعم غسل جنابت مينمود مثل آنکه بخواهد وضو بگيرد
پس بخوابد مرتبه و نيز در حديث مشهور است از عايشه آنکه پيغمبر صلعم ميخوابيد در حالت آنکه
جنب بود و مس آب نميکرد پس ميگويد با خيال مرد که احتلام آب نميکرد و يا آنکه براى غسل شراب
نميکرد و از جمله آن احاديث حديث مشهور است از عمار ياسر نقل نموده که گفت امر نمود مرا
رسول خدا صلعم در تيمم به مسح نمودن صورت و دو کف و در روايت ديگر چنين است که
رسول خدا صلعم فرمود براى عمار وقتى که سؤال نمود آنحضرت را از تيمم بعد از آنکه مثل
خود را در خاک غلطانيده کفايت ميکند ترا اينکه تيمم کنى سطح هاى مبارک را بزمين زده بعد
دو دست بعد مسح نمود جبهه خود و دو کف را و از بعد دو دست بجا و نفرمود و در روايت ديگر
مشهور است که مسح نمودند دو دست را تا مرفق و از جمله آن احاديث حديث شيخين است
آنکه حضرت رسول صلعم فرستاد جمعى از صحابه را در طلب گردن بندى از عايشه که گم شده بود
پس وقت نماز رسيد آنها را نماز بى وضو خواندند چون آمدند خدمت حضرت شکايت
نماز بى وضو را نمودند حضرت انکار نفرمود بر ايشان و در حديث ديگر از مشهور است
که خداوند قبول نميفرمايد نماز را بدون طهارت پس ميگويد چون حضرت رسول انکار نفرمود
بر ايشان که بجهه احترام وقت نماز از خوف اينکه وقت بگذرد بى وضو نماز را بجا
آورده اند پس چنين است حکم غير ايشان و فقيه باب است و از جمله آن احاديث حديث
مشهور است که رسول خدا فرموده است امامت نکند شخص با تيمم وضوء دار را و ميگويد اکراه

داشته‌اند این نوع نماز را جماعتی از حضرت علی و ابن عمر و در روایت دیگر منقول است که آب
نماز خوانند جماعتی از صحابه و تابعین و هم‌چنین گفته‌اند سعید بن جبیر و حسن و عطا و دیگر
و از جمله آن احادیث حدیث ابی داود است که از سهل روایت میکند که حضرت پیغمبر
غسل نمود و بعد از غسل دید نقطه‌ای از شانه خود را که آب به او نرسیده بود گیسو [illegible]
از موی سر خود و فشرد آب او را بر دوش خود بعد مسح نمود بدان مبادا آنرا
بیهقی روایت نموده که رسول خدا صلعم مسح نمود سر خود را باز پا هایی که در دست او بود
و در حدیث دیگر که ابن عطا روایت از ابن عباس نموده میگوید حضرت رسول صلعم
از برای هر عضوی آب تازه برمیداشت و از جمله آن احادیث حدیث مسلم است بسند
روایت نموده که فرموده‌اند که هر گاه زبان زند سگ در ظرف یکی از شما پس آنچه
بریزند بعد غسل دهند او را هفت مرتبه که یکی از آن با خاک باشد و میگوید عایشه
و ابن عباس و ابی هریره این طور فتوی میدادند مردم را و در حدیث دیگر از بیهقی است
که فرموده‌اند ظرفی که زبان زده شده سگ را غسل دهند سه مرتبه یا پنج مرتبه یا هفت
و از جمله آن احادیث حدیث مالک و غیره است بسند مرفوع روایت نموده‌اند که کبشه
بنت کعب و آن عایشه نقل کرده‌اند که گفت دیدم پیغمبر صلعم را وضو میکرد
از آب [illegible] که گربه [illegible] خلاف حدیث [illegible] است میگوید غسل داده میشود
زبان زده گربه چنانچه ظرف زبان زده سگ را غسل میدهند و در روایت دیگر
از ابی هریره است که هر گاه زبان زند سگ ظرفی را غسل داده میشود یک مرتبه یا دو مرتبه
[illegible] آنچه در داود است و از جمله آن احادیث حدیث [illegible] است بسند مرفوع روایت
کرده که هر حیوان حلال گوشت آدمیزاد خورده آن پاک است و در روایت دیگر
[illegible] میگوید باکی نیست [illegible] آنچه گوشت او حلال باشد و میگوید احادیث دیگر
که دلالت دارد بر نجاست بول حیوانات منافی این احادیث است و از آن جمله است

وبعض

و غیره که آب پاک کننده است و نجس نمیکند او را چیزی پس بیهقی گفته این حدیث با اجماع
که آنچه از آب که به نجاست متغیر شود نجس است خواه قلیل خواه کثیر باشد و از جمله آن احادیث
حدیث مسلم و غیره است روایت نموده‌اند که حضرت رسول صلعم قرار داد برای مسح کننده
بر موزه سه روز و سه شب را اگر مسافر است و اگر مقیم باشد یک شبانه روز و این حدیث
طریق روایت شده است و لکن طالبان اختلاف ندارد و در حدیث دیگر از بیهقی و غیره
میگوید قرار داد برای ما رسول خدا صلعم سه روز را که مسح بر موزه نمائیم و اگر زیاده
زیاده میفرمود برای ما و در روایت دیگر از خزیمه است که گفت باید نمود که اگر در
زیادتی مینمودیم اضافه میفرمود سائل هر آینه پنج روز قرار میداد و در روایت دیگر از ابی
منقول است میگوید عرض نمودم یا رسول الله آیا مسح بر موزه نمایم فرمود بلی عرض کردم
یک شبانه روز فرمود بلکه دو روز عرض کردم بطور تعجب که دو روز فرمود بلکه سه روز و باز
کردم سه روز تعلق فرمود آنچه پیش آید و در روایت دیگر فرمود هر آنچه بخواهی و در روایت
بلی تا هفت مرتبه تمام نمود بعد فرمود هر چه پیش آید و از جمله احادیث حدیث بیهقی است
مرفوع روایت نموده که اگر پا پاک باشد بعد پوشیدن موزه و بیرون آید از آن آب از جای محل وضو پس مسح
نمودن بر آن و در روایت دیگر از قول [illegible] که گفت مسح بر خفین جایز است مادام که بر [illegible]
نباشد اگر چه پاره شده باشد و گفته‌اند همه [illegible] و انصار [illegible] پاره و شکافته
بود و از جمله آن احادیث حدیث شیخین است که گفته‌اند غسل جمعه واجب است بر هر بالغی
حدیث دیگر چنین منقول است از بخاری در روز جمعه بر هر بالغی باید غسل نمود و [illegible]
[illegible] است [illegible] کسی که وضو گرفت در روز جمعه [illegible]
عمل نمودن به سنت است و کفایت میکند از فریضه و کسی که غسل نماید پس آن غسل افضل است
آن احادیث حدیث بیهقی و غیره است در حائض که فرمودند هر چه تمتع از او میتوان
سوای جماع و در حدیث دیگر بیهقی از عایشه روایت نموده میگوید پیغمبر صلعم

مباشرت نشد حایض را مگر از زیر لباس یا زیر جامه و از این جمله است قول ابن عمر و غیره در مستحاضه
که باید غسل نماید برای نماز ظهر تا عصر و در روایت دیگر در ایضا از عایشه است که مستحاضه
هر روز یک غسل باید نماید و در روایت دیگر از حضرت علی ع و ابن عباس است که مستحاضه برای هر نماز
یک وضو بسازد و میگویند کدام حجت بیشتر حجت غسل میشود برای هر نماز با مر حضرت در سوال ام

فصل دوم در بیان اخبار نماز مختلفه در مسائل نماز است تا مسائل دیگر پس از جمله آن حدیث مشهور است
از ابن عباس روایت نموده در امامت جبرئیل بحضرت پیغمبر ع م اینکه جبرئیل نماز خواند به
پیغمبر عشا را در وقت غایب شدن شفق و در مرتبه دیگر نماز خواند بحضرت وقتیکه ثلث از شب گذشته
بود در کعت نماز عشا و در بعضی این روز وقت است بعد از غروب شفق تا ثلث از شب و نیز حدیث
ابن عباس در باب وقت است که وقت نماز عشا تا طلوع صبح است و ایضا قول در حدیث
امامت جبرئیل بحضرت پیغمبر ع م در نماز عصر و صبح چنین است که گفت وقت در میان این دو است
و در روایت دیگر از حضرت رسول ع م نقل نموده اند که در باب وقت نماز عصر بیان فرموده
وقت عصر مادام است که آفتاب غروب نکند و ایضا قول حضرت پیغمبر ع م در وقت صبح
که فرمود وقت نماز صبح مادام است که آفتاب طلوع نکند و از جمله آن احادیث قول پیغمبر ع م است
که فرمود اذان نگوید مگر کسیکه وضو داشته باشد و بعضی گفته اند این مسئله از اقوال ابو هریره است
و اذان جمله است حدیث عایشه که میگوید رسول خدا ع م ذکر خداوند را در هر اوقات میفرمود
و نیز قول ابراهیم نخعی است که گفته ندیدند عیبی از اینکه اذان بگوید مرد بدون طهارت
و در روایت دیگر بدون وضو مکروه است و از جمله آن احادیث حدیث مشهور است که رسول ع م
فرموده اینکسیکه اذان میگوید اقامه را نیز بگوید و در روایت دیگر است که اقامه میگوید
کسیکه اذان گفته و ایضا حدیث مشهور که در حکایت سبب مشروعیت اذان روایت نموده است
اینست میگوید عبدالله بن زید عرض نمود خدمت پیغمبر ع م که خواب دیدم کیفیت اذان را
و حال اینکه بلال اذان میگفت پس حضرت فرمود اقامه را تو بگو و از جمله آن احادیث حدیث

مسلم

احادیث نماز

احادیث اذان

مسلم و غیره است که رسول خدا ع م جمع نمود بین اذان و اقامه از برای هر نماز شب در مزدلفه
و در لغت اسم مکانیست در مشعر که حاج باید در آن مکان شب جمعه بخوابند و ایضا از جمله
حدیث مسلم است که پیغمبر ع م دو نماز را در آن شب با یک اذان و دو اقامه بجا آورد و در حدیث
ابی داود چنین است که پیغمبر ع م نماز مغرب و عشا را با یک اقامه خواند و اذان نگفت
برای هیچیک از آن نمازها و گفته است بیهقی این روایت صحیح تر است [illegible] از روایات که از ابن عمر نقل
نموده اند و از جمله آن احادیث حدیث مشهور است از عایشه اینکه اذان و اقامه را خود
میگفت بجهت زنان و در روایت دیگر اینست که نماز میخواندند بدون اقامه و اذان جمله است
حدیث بیهقی است مرفوع روایت نموده و بعضی گفته اند این از قول ابن عمر است که او برای نماز
صبح در سفر اذان میگفت و برای نمازها دیگر با اقامه تنها اکتفا میکرد و در اتحاد [illegible]
صحیحه رسیده است که اذان در سفر برای جماعت و فرادی مرد و جایز است و از جمله آن احادیث
حدیث مشهور است که بلال مامور بود باینکه اذان را شفع و اقامه را وتر بگوید و در حدیث
مشهور است که حضرت رسول ع م فرمود با ابی محذوره وقتیکه تعلیم میفرمود او را اذان را
که اذان و اقامه هر یک از فصول او را دو مرتبه بگو و بعضی جمله دو مرتبه گفتن را بعد از
الصلوة خیر من النوم [illegible] نموده اند و از جمله آن احادیث حدیث مشهور و صحیح است که رسول خدا ع م وقتیکه
میایستاد برای نماز دو دست خود را بجهت تکبیر بلند میفرمود پس میگذارد دست راست خود را
بر دست چپ بر روی سینه خود و ایضا قول حضرت علی ع است فرموده که سنت گذاردن کف
دست است بر روی کف در زیر ناف و از جمله آن احادیث حدیث مشهور است که پیغمبر ع م
برای کسیکه اسم نماز [illegible] کرده بود خلاد بن رافع در نماز فرمود وقتیکه ایستادی برای نماز
تکبیر بگو پس بخوان آنچه ممکن شد ترا از قرآن و نیز مشهور و صحیح از ابو هریره روایت کرده اند که امر فرمود
مرا رسول خدا ع م اینکه ندا کنم نماز نیست مگر بخواندن فاتحه و زیاده بر آن قرائت کنیم
و از جمله آن احادیث حدیث مسلم و غیره است مرفوع که فرمود نماز نیست برای کسیکه

احادیث نماز

قراءت نکند ام القرآن را پس زیاده بزبان هر چیزی قرائت نماید و در روایت دیگر است
نماید بام القرآن تنها و مقصود از ام القرآن سوره حمد است و از جمله آن احادیث حدیث
شیخین است از انس روایت نموده اند که گفت نماز خواندم عقب حضرت پیغمبر صلعم و ابو بکر و عمر
و عثمان رضی الله عنهم و ایشان ابتداء بقراءت حمد میکردند و ذکر بسم الله را نه در اول
و نه در آخر میکردند و در روایت دیگر از شیخین که انس گفت نشنیدم از پیغمبر و خلفاء
بسم الله را و در روایت دیگر که ابن عباس و قتاده از انس نقل نموده اند نیز چنین است که
نشنیدم هیچیک از ایشان را که جهر بخوانند بسم الله را مقتضا باشد و مطابق این از احادیث دیگر که
اینست و از آن جمله است حدیث بخاری و غیره که از انس و غیره روایت نموده اند که گفته است
بود قراءت پیغمبر صلعم عند کلمات بمد یعنی بخواند بسم الله الرحمن الرحیم را و مد میداد
کلمه بسم الله و کلمه الرحمن و کلمه الرحیم را یعنی طول میداد و گفته اند ابن عباس و ابو هریره و عبد الله بن
عمر روایت نموده اند نیز از عمر و علی و غیرهم رضی الله عنهم یعنی قسم و از جمله آن ابتدا
حدیث مسلم و غیره است که رسول خدا صلعم وقت ابتداء نماز دو دست را بلند میفرمود
تا مقابل دو شانه پس تکبیر میگفت و همچنین طور میکرد برای تکبیر رکوع و در وقت
از بخاری است میگوید حضرت بلند میفرمود دست را در تکبیرة الاحرام و در روایت
از رکوع و در روایت مالک است که در وقت تکبیر برای رکوع چنین میفرمود و در
صحیحین که از براء بن عازب روایت نموده است که گفت دیدم من پیغمبر صلعم را در وقتیکه
ابتدا بتکبیر نماز میفرمود دستها را بلند میفرمود چنانکه در سایر تکبیرات نماز
نماز دستها را بلند نمیکرد و نیز نقل از ابن مسعود است که میگفت بر خلق نماز خواندیم
نماز میخوانم بشما مثل نماز پیغمبر صلعم پس دستها را مگر یکدفعه بلند نمود و از جمله آن احادیث
حدیث شیخین است که رسول خدا صلعم فرموده وقتیکه امام سمع الله لمن حمده گفت شما
بگوئید اللهم ربنا لک الحمد و در روایت مسلم است که هرگاه امام بگوید سمع الله لمن حمده

پس

احادیث نماز

پس بگویند که آنکه عقب او هستند این را و آنچه شافعیه فوق زیاده جمع میفرموده
برای ماموم نیز و از آن جمله است حدیث بیهقی و غیره که حضرت پیغمبر صلعم وقتیکه
میرفت زانوهای خود را قبل از دو دست بر زمین میرسانید و در وقت برخاستن
دستها را قبل از زانو بلند میفرمود و در روایت دیگر است از ابی داود که در وقت
رفتن بسجود میرفت با زانوها و تکیه میکردند بر رانها و نیز حدیث ابو داود
که رسول خدا صلعم فرموده وقتیکه سجده نماید یکی از شما پس بر زمین برساند خود را
رسانیدن شتر بلکه دستها را بگذارد بر زمین پس بعد زانوها را و از جمله است حدیث
بیهقی که حضرت رسول صلعم امر نمود بگذاردن دو کف را در حال سجود مکشوف بعض
٤٣ چیزی بر او پوشیده و ایضا در حدیث بیهقی منقول است از بعض صحابه که رسول خدا
سجده میفرمود بر پوستینی که در بالای آن بلند بود بعلت مشقت برهنه آوردن دست
٤٤ آن و از جمله آن احادیث حدیث بخاری و غیره است در کیفیت بپا ایستادن پیغمبر
از نشستن بعد از سجده از مالک بن الحویرث منقول است که نماز میخواند بر خلق نماز
خواندن حضرت رسول صلعم را پس وقتیکه بر میداشت سر خود را از سجده دوم
پس تکیه میکرد بر زمین و در حدیث بیهقی از عبد الله بن عمر منقول است که هرگاه
میداشت سر خود را از دو سجده نماز با دو رجوع میفرمود از سجده بر سینه
خود و از آن جمله است چند بیهقی که رسول خدا صلعم هرگاه می نشست در نماز
برای تشهد میگذارد دست راست را بر روی زانوهای خود و بلند میفرمود
سبابه را و منحنی میکرد نگاه و اشاره دعا میخواند و حرکت نمیداد انگشت را و
دیگر بیهقی از وائل بن حجر نقل نموده میگوید دیدم رسول خدا صلعم را هرگاه
در نماز برای تشهد بلند میفرمود انگشت سبابه را و حرکت داده دعا میخواند
و در حدیث دیگر ایضا بیهقی نقل نموده مرفوع روایت نموده که حرکت انگشت سبابه

دست راست در نماز بر سر نهند و دور کنند شیطان است و از جمله آن احادیث روایت شیخین است
از عبدالله بن مسعود که گفت تعلیم نمود مرا رسول خدا صلعم تشهد در حالتیکه دست من
در میان دستان او بود مثل آنکه سوره قرآن را تعلیم من مینمود و آن تشهد التحیات
لله است تا آخر و در حدیث دیگر که عمرو بن العاص روایت نموده اگر صحیح باشد آمده که
میگوید رسول خدا صلعم فرمود هرگاه بنشیند امام در آخر رکعت نماز خود پیش از سلام حدث
از او صادر شود قبل از خواندن تشهد پس بتحقیق که نماز او تمام شده است و از جمله
آن احادیث حدیث مسلم است از ابوموسی اشعری روایت میکند که گفت اول چیزی که
تکلم نمود بآن رسول خدا وقتیکه نشست برای تشهد التحیات لله بود و نیز در حدیث
صحیح از جابر و از عمر در یکجا از دو روایت از او نقل میکند که گفتند حضرت رسول صلعم
تعلیم نمود ما را تشهد با این طور بسم الله و بالله التحیات لله الخ و از آن جمله است حدیث
صحیح و غیره که سابق گذشت بسند مرفوع که فرمودند نماز نیست مگر بخواندن فاتحة
الکتاب و در حدیث ابو حنیفه در صحیح است بسند مرفوع روایت نموده اند که هرکه پس
نماز خواند عقب امام پس قراءت امام از برای او قراءت است و ایضا بصحیح بسند مرفوع روایت
میکند که پیغمبر صلعم فرمود مگر میبینم شما را اگر قراءت میکنید عقب امام خود گفتند اجل
یا رسول الله و اجل کلمه تصدیق است مانند نعم و بلی در حیز عربی چنین در نماز بتمام
فرمود قراءت نکنید مگر بام القرآن پس بدرستی که نماز نیست برای آنکس که نخواند
بام القرآن و از آن جمله حدیث صحیح و غیره است از انس روایت میکند که پیغمبر صلعم قنوت
یکماه و دعا مینمود در قنوت و قنوت را ترک نمود مگر در نماز صبح که قنوت میخواند
در آن تا مفارقت نمود از دنیا و در روایت دیگر از بخاریست که رسول خدا صلعم قنوت
خواند در رکعت اخیر از نماز صبح بعد از گفتن سمع الله لمن حمده و در روایت دیگر بیهقی
از عبدالله بن مسعود روایت نموده که قنوت نخواند رسول خدا صلعم در چیزی از نماز

وازان

و از آن جمله است حدیث بخاری بسند مرفوع روایت نموده که فرمودند ران شخص عوره است
و در حدیث شیخین است که رسول خدا صلعم نماز کرد در برد و پوشیده لباس را از آن خود واحد و از آن
جمله است حدیث شیخین که از رسول خدا صلعم سؤال شد از نماز خواندن در یک لباس
پس فرمود آیا از برای هر یک از شما دو لباس است و در حدیث دیگر مسلم بسند مرفوع روایت
نموده که فرمود نماز نخواند یکی از شما در یک لباس واحد و نیز از آن جمله است که از رسول خدا صلعم
سؤال شد که مرد می بیند در نماز چیزی پس فرمود از نماز منصرف نشود تا نشنود صدا
یا نبیند بادی و در حدیث دیگر از صحیحین است بسند مرفوع روایت نموده که هرگاه یکی
از شما قی نماید در نماز خود یا رعاف او را عارض شود که از شکم یا از بینی برگشته
بیاید از آنجا که قطع نموده تمام نماید ما دام که تکلم نکرده باشد و از آن جمله است حدیث
مسلم و غیره که جابر پرسید حضرت پیغمبر را در حال نماز پس سلام نمود بر آنحضرت و حضرت
اشاره فرمود بدست خود بسوی زمین و جواب سلام را رد نمود و در حدیث بیهقی و غیره است
که نماز کننده بعد از نماز در نماز جواب سلام را و از آن جمله است حدیث مسلم و غیره بسند مرفوع
روایت نموده اند که قطع میکند نماز مرد را اگر نبوده باشد پیش روی او مثل مؤخره رحل زن و الاغ
و سگ سیاه و نیز او را نقل چوب یا عنزه آنست که نماز کننده پیش روی خود میگذارد برپا
فاصله باشد بین او و ما بین مثال او است و در حدیث دیگر از مسلم و غیره است از عایشه
روایت میکند که گفت رسول خدا صلعم نماز میخواند و من خوابیده بودم پیش روی او و فضا
بین او و قبله مقدم مثل جنازه که پیش رو میگذارند و نیز در حدیث بخاریست که رسول خدا
صلی الله علیه و آله نماز میخواند و الاغ میچرید پیش روی او و مسلم فرمود میکرد از پیش او
و دنبال میکرد از او و نیز از قول عثمان و حضرت علی منقولست که فرمودند قطع نمیکند نماز
مسلم را چیزی و از آن جمله است حدیث امام شافعی رحمه الله که رسول خدا فرمود مرد که
نماز در خانه خود خوانده بود پس آمد بمسجد حال که آمد با مردم نماز بخواند و الرحیم

در خانه نماز خواند با خلق و در حدیث دیگر است که بیهقی و غیره از رسول خدا
فرمود که نماز نخوانید در یک روز دو مرتبه و از آنجمله است آنچه بیهقی روایت نموده از حسن
که میگفت کسیکه فراموش نماید قنوت را در نماز صبح پس باید سجده سهو بجا آورد
قیاس کرده باشد بر کسیکه دو رکعت دوم نماز را ترک نموده و تشهد نخوانده و در حدیث
بیهقی است که رسول خدا صلی الله علیه وسلم نماز صبح را بر خلق خواند و قنوت نخواند گفته است بیهقی
که نقل شده است از بعضی از صحابه که برای ترک قنوت سجده سهو بجا آورده باشند
و از آن جمله است حدیث بیهقی از عمران بن حصین روایت نموده که پیغمبر صلی الله علیه وسلم بعد از
دو سجده سهو تشهد خواند و سلام گفت و در حدیث بیهقی است از ابن مسعود که رسول خدا
سلام داد و تشهد خواند و در روایت دیگر نیز از بیهقی است که حضرت رسول الله تشهد
قبل از دو سجده سهو و از آنجمله است حدیث بیهقی به سند مرفوع روایت نموده که نماز
نیست برای کسیکه وضو ندارد و وضو نیست برای کسی که بسم الله نگوید و نماز
نیست کسیکه صلوات بر پیغمبر صلی الله علیه وسلم نفرستد در تشهد پس اعاده نماید نماز خود را و نیز
قول ابو مسعود بدریست که میگوید اگر نمازی بخوانم که در آن نماز اسم پیغمبر و صلوات
نباشد تمام نمیدانم نماز خود را ناتمام و از آن جمله است حدیث بیهقی میگوید
فرموده مفتاح نماز طهارت و احرام او تکبیرات و احلال آن سلام علیکم
گفتن نماز گذار و قول ابو حنیفه رضی الله عنه است میگوید که بعد از تشهد است
و نیز از آنجمله است روایت مالک و شافعی رضی الله عنهما از عمر بن الخطاب رضی الله عنه روایت
کرده اند که نماز خواند بر خلق نماز مغرب را پس قرائت نکرد چیزی تا آنکه سلام
پس چون سلام گفت گفتند با او که تو قرائت نکردی چیزی را در نماز پس گفت من
چیز را در حالت نماز حساب میکردم پس بودم من که آنچیز را منزل بمنزل تا
آورده تا رسیدم به شام پس فروختم آنچیز را که شتر باشد با جهاز آن و جل آن و بار

آن گفته است نخوان نماز را اعاده نمود و خلق نیز اعاده نمودند و نیز بیهقی از عمر روایت نموده
که گفت در وقتیکه اعلام نمودند او را که در نماز مغرب قرائت نکرده است چگونه بود رکوع
و سجود من گفتند نیکو بود گفت پس در این باکی عیب ندارد و از آنجمله است حدیث شیخین
در باب امامت جنب که رسول خدا صلی الله علیه وسلم احرام نماز را گفت بعد بخاطرش آمد که
جنب است پس برگردید و غسل نموده آمد و حال آنکه آب از سرش میچکید پس نماز خواند
و امر نکرد اصحاب را با اعاده احرام و در روایت بیهقی است که رسول خدا صلی الله علیه وسلم نماز
در حالت جنابت پس بعد از یاد آمدن و غسل نمودن اعاده نمود و خلق هم اعاده
نمودند و نیز روایت نموده این حدیث را دار قطنی و ایضا روایت نموده بیهقی که
عمر رضی الله عنه نماز صبح را بر خلق خواند و حال آنکه جنب بود پس اعاده نمود
و امر نکرد خلق را با اعاده و از آنجمله است قول بعضی نویسندگان که محرمات خارج
او را بیهقی که اگر کسی دید در لباس یا نعل خود نجاستی و حال آنکه در نماز بود
او را بیندازد از خود و از ابتدا نماز را دو مرتبه نخواند و نیز از قول عبد الله
عمر منقول است که گفته بعد از انداختن لباس نجس نماز را اتمام کند و از آنجمله
حدیث بیهقی به سند مرفوع روایت نموده که اگر بیاید یکی از شما به مسجد باید نگاه کند
نعلین خود را پس نگاه نماید شاید در آن نجاستی باشد پس اگر یافت در آن نجاستی
بمالد او را بزمین تا زایل شود نجاست آن بعد نماز بخواند در نعلین و نیز
روایت نموده از ام سلمه که سوال نمودند از او در باب زنیکه طولانی باشد
دامن جامه او و راه برود در مکان نجس پس گفت ام سلمه که گفته است رسول خدا
پاک میکند دامن را ما بعد مکان نجس یعنی دامن جامه بر راه زمین و ما بعد
پاکی بعد از آن زمین نجس باعث طهارت او میشود و در روایت دیگر از زنی
مروی است میگوید عرض نمودیم با رسول الله ما را راه مسجد را ایم ...

احادیث نماز

٣٦

بر زمین نجس پس حضرت فرمودند که صبا تطهیر میکند بعضی از آن بعض دیگر را
و نیز در حدیث متواتر السند مرفوع روایت نموده که فرمودند هر گاه
برود یکی از شما در زمین نجس عیب ندارد نعلین اینکه برای نجس پاک کننده خاک است
و از آنجمله است حدیث مسلم که از عایشه روایت نموده میگوید هر آینه دیدم
رسول خدا که منی را از لباس او منع میفرمود مرا و در روایت دیگر است
که میکندم منی را و در روایت دیگر از متواترات که عایشه میگوید بتحقیق
دید مرا رسول خدا و من منع میشود منی را از لباس او و اگر خشک میشد میخراشیدم
او را و نیز روایت نموده بخاری از عایشه که هر گاه منی بلباس پیغمبر صم میرسید غسل
میداد محل رسیدن منی را پس بعد از تطهیر بمسجد رفتند برای نماز و من نگاه
میکردم بسوی علامت آب محل غسل که در لباس او باقی بود و از آنجمله است
حدیث متواتر صحیح که اعرابی بول نمود در مسجد پس امر نمود حضرت رسول صم
بریختن دلو بزرگی از آب بر آن محل و نیز از آنجمله است قول ابی قلابه که ارکان
ما یعنی است با قول ابی حنیفه که میگویند پای زمین خشک شد او است
از جمله آن احادیث است حدیث حاکم و گفته است که موافق شروط شیخین است این
سند مرفوع روایت نموده که اگر کسی بشنود صدای اذان را در همسایه مسجد باشد
و صحیح باشد و عذری هم نداشته باشد پس اجابت نکند نماز نیست او را
و میگوید راوی این حدیث که حضرت علی رضه میگفت نماز نیست برای همسایه
مسجد مگر در مسجد پس عرض کردند باو کیست همسایه مسجد فرمود کسی که
صدای اذان را بشنود و مثل آن گفته ابن طلحه بسند مرفوع روایت شده
و نیز ابن حجر داد است از حضرت پیغمبر صم بعض صحابه را از نماز خواندن
او تنها در خانه و امر کردن او را باعاده نماز در جماعت و ایضا از آن

جمله است

احادیث اذان

جمله است اثر عمر بن عبد العزیز در منع نمودن او از امامت کسیکه شناخته نشود
پدرش و نیز قول شعبی و نخعی و زهری است که امامت نمودن چنین کس جایز است
و از آن جمله است قول ابن عباس که بیهقی از او روایت میکند گفته است امامت
نمیکند پسر زنا اینکه بالغ شود و از آن جمله است حدیث بیهقی از عمرو بن سلمه اینکه امامت
میفرمود قوم خود را در فرایض و جنازه و مساجد و حال اینکه جوان بود سن
هفت سال یا هشت سال و از آن جمله است حدیث بیهقی که رسول خدا صم
دید مردی را که نماز میخواند عقب صف جماعت بتنهائی پس امر نمود او را باعاده نماز
و در حدیث بخاری است که ابا بکره داخل مسجد شد و حال اینکه پیغمبر صم در رکوع بود
پس او هم رکوع نمود جدا از صف پس گفت باو پیغمبر صم جدا از صف و در عقب
مردم رکوع نمودی زیاد نماید خدا حرص ترا بنماز جماعت و اعاده مکن
و ایضا از آنجمله است حدیث حذیفه میگوید نهی نمود رسول خدا صم از اینکه
بایستد امام در بالا و ماموم در پایین باشد و در روایت دیگر است از
حذیفه بسند مرفوع که نماز نخواند امام بر چیزی که بلند تر باشد از آنچه بر اوست
ماموم و ایضا بیهقی از صالح مولی توامه روایت نموده که گفت نماز میخواندم
من و ابو هریره در پشت بام مسجد پس نماز خواند ابو هریره نماز خواندن
امام و این در ملکوتیه بود و از آنجمله است حدیث بخاری از ابن عباس روایت نموده
که پیغمبر صم نماز جمعه خواند بجعیل و نیز ابو داود گفته اند جمعی از صحابه
و تابعین در حدیث متواتر السند مرفوع روایت نموده که نیست بر کمتر
از پنجاه نفر جمعه و در حدیث بیهقی از امام عبد الله در شهر منقول است که پیغمبر
فرمود نماز جمعه واجب است بر اهل هر قریه اگرچه نبوده باشند در آن مگر چهار نفر
و نیز قول علی بن ابی طالب رضه است که فرمود نیست جمعه و نماز عید مگر در شهر بزرگ

و از ابن حنبل آثار بسیار است و از آنجمله است حدیث ترمذی و بیهقی و غیر اینها که رسول خدا صلعم
تکبیر گفت در نماز عید فطر و اضحی هفت مرتبه در رکعت اول و پنج مرتبه در
رکعت دویم سوای تکبیر نماز و نیز در حدیث بیهقی و غیره است که رسول صلعم
تکبیر میگفت در نماز عید فطر و اضحی چهار مرتبه مثل تکبیر بر جنازه و از
عبدالله بن مسعود است که میگفت تکبیر در نماز عید پنج است در رکعت
اول و چهار است در دویم و از این جمله است حدیث مسلم و غیره که رسول خدا صلعم
نماز کسوف را در هر رکعتی چهار رکوع نمود و در روایت دیگر پنج رکوع
منقول است و در روایت دیگر سه رکوع ماثور است و در حدیث بخاری
که رسول خدا صلعم نماز خواند برای کسوف شمس در وقت مردن ابراهیم
در دو رکعت در هر رکعت یک رکوع نمود و گفته است ابن عباس مراد اینست
که رسول خدا صلعم نماز کسوف را در دو رکعت خواند در هر رکعت یک رکوع و از این
جمله است حدیث بیهقی از عمر بن الخطاب رضه که نماز میخواند برای وقوع زلزله
و غیر آن از آیات مثل تاریکی یا مردن کسی و نیز امام شافعی و غیره روایت نموده اند
که علی ع نماز خواند برای زلزله شش رکعت یعنی شش رکوع نمود در دو رکعت
که پنج رکوع و دو سجده آن در یک رکعت بود و یک رکوع و دو سجده در رکعت
دیگر و ثابت شده است این نماز از ابن عباس ایضا چنانچه ثابت شده است
از او که ارشاد بسجده نمایند که خبر دادند او را بفوت زنی از زنهای پیغمبر صلعم
پس سبب سجده را سؤال نمودند گفت و فرموده است رسول خدا صلعم هرگاه
ببینید شما آیتی را پس سجده نمایید و کدام آیت بزرگتر است از فوت زوجه
پیغمبر صلعم و بوده این واقعه قبل از طلوع آفتاب و از جمله است حدیث مسلم
و غیره بسند مرفوع روایت نموده اند که میان مرد و میان شرک و کفر ترک نماز است

یعنی

یعنی علامه کفر ترک نماز است و علامه اسلام فعل آنست و در روایت دیگر از بیهقی است
که هر کس ترک نماید نماز را پس بتحقیق کافر شده است و از آنجمله است آنچه وارد شده
در احادیث صحیحه که کافر نشده تارک نماز که موجب خارج شود بسبب آن از اسلام و از آنجمله است
حدیث بخاری و غیره که رسول خدا صلعم دفن نمود شهدای احد را با لباس خون آلود شان
و نماز نخواند بر ایشان و غسل نداد او شان را و در حدیث دیگر از بیهقی و غیره منقولست
که رسول خدا صلعم بر شهدای احد نماز خواند و از آنجمله است حدیث شیخین بسند مرفوع در باب
نموده اند که هر وقت جنازه را ببینید پس برخیزید تا بگذرد از شما یا بر زمین گذارده شود
و در روایت بیهقی زیاد نموده این را و اگرچه یهودی بوده باشد یکی از شما [illegible] جنازه
و در روایت دیگر که شیخان نقل نموده اند اینست که پیغمبر صلعم گذشت بر او
جنازه پس برخاست برای او پس عرض کردند این جنازه یهودی بود فرمود آیا
صاحب نفس نبوده و در روایت دیگر است از بیهقی که فرمود برخواستیم برای ملائکه
و غیر این از احادیث [illegible] بقیام برای جنازه و علاوه حدیث شافعی و مالک
مسلم است که رسول خدا صلعم برمیخاست برای جنازه پس ترک نمود برخاستن را
پس بنود که برخیزد برای جنازه و نشسته میدید جنازه را و از آنجمله است
حدیث شیخین که رسول خدا صلعم نماز خواند بر جنازه نجاشی پس تکبیر میگفت چهار
مرتبه و ایضا بیهقی روایت نموده که رسول خدا صلعم نماز خواند بر قبری پس چهار مرتبه
تکبیر گفت و غیر این احادیث در این باب وارد است و ایضا حدیث مسلم و غیره است
که رسول خدا صلعم تکبیر گفت پنج مرتبه در نماز خود که بر جنازه بعض اصحاب خواند
و هم چنین نماز خواند علی رضه بر سهل بن حنیف پس تکبیر گفت بر او شش مرتبه پس
التفات نمود بسوی خلق فرمود این میت از اهل بدر بود و ایضا در روایت بیهقی است
که علی ع نماز خواند برای قتاده پس تکبیر گفت بر او هفت مرتبه و فرمود انه از اهل بدر بود

واز انجمله است حدیث مسلم وغیره از عقبة بن عامر که گفت در سه ساعت رسول خدا صلعم نهی نمود
ما را از اینکه نماز بخوانیم در آن ساعتها و دفن کنیم مردگان خود را یکی وقت طلوع تا از آن
وقت نزدیک شدن آفتاب برای غروب تا هنگام غروب نمودن و در حدیث دیگر از مسلم وغیره است
اینکه دفن نمود رسول خدا صلعم بیماری از اصحاب خود را در شب و نماز بر آنحضرت
برای خلق بر جنازه دفن در شب و نیز آنچه نقل شده از عقبه اینست که آیا مکفن شده
دفن بنمائیم در شب امواترا پس جواب گفت بخصوص دفن شد ابو بکر در شب واز انجمله
حدیث بیهقی که رسول خدا صلعم نماز خواند بر جنازه پس سلام گفت سلام کمتر باحد
و نیز بیهقی روایت نموده از عبد الله بن ابی اوفی که پیغمبر صلی الله علیه و آله نماز خواند
بر جنازه پس سلام گفت از طرف راست خود واز طرف چپ خود مثل نماز صاحب رکوع
و سجود و هم چنین است قول در حدیث بیهقی از ابی امامة بن سهل که هر وقت نماز میخواند
بر جنازه سلام میداد سلام دادن آهسته و نیز بیهقی میگوید که ابن عمر وقتیکه نماز
بر جنازه میخواند میگفت السلام علیکم بلند واز انجمله است حدیث مسلم وغیره از ام عطیه
که گفت نهی کرده شدیم از متابعت جنازه و حتم کرده نشد بر ما و در روایت دیگر از آن
که رسول خدا صلعم دید زنانی را نشسته انتظار میکشند جنازه را پس فرمود آیا حمل میکنید
یا حمل کنندگان عرض کردند نه فرمود پس برگردید آیا دفن کنندگان همراه جنازه میکنید نیز
پس غسل میدهید یا غسل دهندگان میت را عرض کردند نه فرمود پس برگردید در حالتیکه
اگر این عملها را میکردید گناهکار بودید و ثواب نیافتید و نیز در حدیث بیهقی است
اینکه رسول خدا صلعم دید فاطمه سلام الله علیها را رجوع کننده از تعزیه اهلی که فوت
شده بود پس فرمود بفاطمه سلام الله علیها رجوع کننده از تعزیه اهلی که فوت شده بود
پس فرمود بفاطمه سلام الله علیها سوگند بکسی که جان من در دست اوست اگر میرسیدی
با ایشان بقبرستان نمیدیدی بهشت را تا اینکه ببیند جد پدرت فصل در اخبار

واما

واما در مخالفه وارده از مسائل زکوة است تا مسائل دوره پس از انجمله است آنچه
نموده بیهقی از ابن عمر که گفت نیست در مال بنده و در مال مکاتب زکوة تا آنکه آزاد
و نیز از قول ابن عمر روایت نموده اند وقتیکه سوال از او شد که آیا در مال بنده زکوة
پس گفت در مال هر مسلمانی زکوة است در دویست درهم پنج درهم است پس آنچه
از دویست زیاد شود حساب مال بحساب است تا نصاب دوم برسد در آن زیادتی
بجهت نصاب اول بعد باعتبار نصاب دوم و نصاب دوم دویست و چهل درهم
واز انجمله است حدیث ابی داود و بیهقی وغیر این دو در خصوص صدقات از معاذ بن جبل
روایت میکند که رسول خدا صلعم زمانیکه فرستاد او را بسوی یمن فرمود بگیر در عوض
زکوة حبوب حب واز زکوة گوسفند گوسفند و شتر از شتر و گاو از گاو و بعضی از جزیه
زکوة او را از جنس خودش بگذار و در حدیث دیگر بیهقی از طاوس روایت میکند که معاذ بن
جبل با اهل یمن گفت بیاورید برای من با الپرش مخصوص که در آن زمان بوده با هر ناب
مستعمل که میگیرم و قبول میکنم از شما در عوض زکوة در صدقه گاو و گوسفند و در روایت
دیگر است که گفت در عوض زکوة شتر آن سرخ موان لباسها قبول میکنم علت اینکه
برای شما آسان تر است و بهتر است از برای مهاجرین و انصار که مستحق زکوة هستند
در مدینه واز انجمله است حدیث شیخین که رسول خدا صلعم فرمود نیست بر مسلم در بنده اش
و اسبش صدقه و در حدیث دیگر از بیهقی وغیره است بسند مرفوع روایت نموده
که نیست در اسب و بنده زکوة مگر زکوة فطر در بنده که باید بدهد ظالم را امر باین
و در حدیث دیگر که مسلم وغیر آن بسند مرفوع روایت نموده اند اینست که فرمود نبی رحمة
کسی از صاحبان طلا و نقره که ادا نکند از آن حق زکوة را تا اینکه عرض شد یا رسول الله
اسبها چه شود فرمود اسب سه نوع است یکی از آن برای مرد وبال است و یکی برای مرد ستر
و یکی برای مرد اجر است پس اما آنکه برای مرد وزر است آن مردی است که میبندد اسب را

خدا پس فراموش نکند حق خدا را در سوار و آن یعنی عاریه دادن و سوار شدن آن بره
و در توجیه آن از آب و علف و در روایت دیگر است که فراموش نکند حق خداوند را
در ظاهر و باطن آن در سختی و آسانی و در حدیث دیگر بیهقی [illegible] و روایت
در اسپهائی که خود سر چرا میکنند در هر اسپی یک دینار زکوة بدهند و از آن جملات
حدیث بیهقی از ابو موسی و معاذ روایت نموده که رسول خدا صلعم گفت با آن دو نفر
زمانیکه فرستاد ایشانرا بطرف یمن بگیرید صدقه زکوة را ازین اقسام چهارگانه که از آن
جو و گندم و مویز و خرما و در حدیث شافعی و مالک از ابن شهاب زهری روایت میکند
در ذی نبود عشر است که گرفته میشود از کسیکه زرعش را سیراب کرده در چشمه‌ها و از انهار یا باران
و نهر خورده باشد یا آنکه بعروق خود از زمین آب بخورد یعنی دیمی باشد از آن عشر باید
بدهند و آنچه بدلو و گاو و چاه و شتر آب بخورد نصف عشر که بیست یک است بدهند و بیان
طور گفته است عمر بن الخطاب که اگر برسد خرما دانه‌ها به پنج وسق پس زرعش از آن
از آن زرعش عشر بدهد که ده یک و وسق شصت صاع است و هر صاع نه رطل عراقی
و شش رطل حجازی است که بحساب رطل عراقی هزار و هشتصد رطل میشود و از آن جمله
حدیث بیهقی از ابن عمر روایت نموده که رسول خدا صلعم فرمود زکوة عسل از ده خیک
یک خیک بدهند و در روایت دیگر است که مردی حضرت رسول عرض کرد یا رسول الله
از برای من مگس عسلست فرمود عشر بده عرض نمود یا رسول الله حمایت نما از برای من وادی را
که مگس [illegible] پس حضرت حمایه فرمود [illegible] عشر را باید بگیرد و [illegible]
روایت نموده اند شافعی و مالک اینست که مردی آمد نزد عمر بن عبد العزیز و گفت یا امیر در حال
[illegible] و در روایت [illegible] شافعی از [illegible]
روایت نموده که فرمود نیست در سبزیها زکوة و [illegible]
[illegible] معاذ و حسن و از آن جملات روایت مالک و شافعی و بیهقی از عمر بن الخطاب که

بنت

بنت در زیور بود زکوة و در روایت دیگر بیهقی از عمر نقل نموده که نوشت بسوی ابی موسی اشعری
اینکه باید امر کنی کسانی که مال در زیور دارند از زنهای مسلمین که صدقه بدهند برای زیور
عبد الله بن مسعود و [illegible] زیور و [illegible] زکوة بدهند
و از آن جملات روایت بیهقی از ابن عمر و غیره که ایشان میگفتند کسیکه سلف داده باشد
مالی را پس بر او است در هر سال زکوة آن و [illegible] بوده باشد در دست شخص امینی
در روایت دیگر از ابن عمر و عثمان که گفته اند آنچه از دین که در دست امینی باشد
پس او بمنزله چیزیست که در دست خود دارد باشد و چیزیکه بوده باشد در دین گمان و محل
خطرناکی پس نیست زکوة بر او تا اینکه بدست آید و نیز قول عطا و جزم است که گفته اند
نیست بر او در دینی که در [illegible] زکوة و اگرچه در دست صاحب دولت باشد
و بر این طور گفته اند ابن عمر و عایشه و عکرمه و از این جملات حدیث بخاری و مسلم
از ابن عمر که فرض نمود رسول خدا صلعم صدقه رمضان را یکصاع از خرما یا یکصاع از جو و در روایت دیگر است
که فرمود یکصاع از طعام یا یکصاع از جو یا یکصاع از خرما یا صاعی از کشمش یا صاعی
از [illegible] بدهند و در حدیث بیهقی و ابی داود است اگر صحیح باشد که فرمود
یا یک صاع از آرد و از آن جملات حدیث شیخین از ابو سعید که گفته است فرمود پیغمبر صلعم
هرگاه اطعام نماید زن از خانه شوهر خود که فساد نکند باشد پس بر او است اجر آن طعام
و برای مرد است مثل آن طعام و در روایت دیگر است از بخاری که مثل این طعام از برای
مردانست آنچه کسب نموده و برای زنانست آنچه انفاق نموده نقص نمیکند بعض ایشان چیزی
از اجر بعض را و در روایت بیهقی است از ابو هریره سؤال شده از زن که میتواند تصدق
بدهد از خانه شوهرش گفت نمیتواند مگر از قوت و اجرت خود و حلال نیست برای او اینکه
تصدق بدهد از مال شوهرش مگر باذن او و غیر اینها از اخبار در اینباب منقولست و از آن
جملات حدیث مسلم و منع از [illegible] روایت نموده اند که گفته سؤال نکنند خلق را از [illegible]

ایشان چیزی پس کسی سؤال نماید مالهای خلق را بدون حاجت از حبیب بیهقی ابن‌ابی‌شیبه
که خواهش قطعه آتش نموده چه طلب کم باشد یا بسیار و نیز در حدیث بیهقی و غیره از ابن‌حبشی
میکنند که او عرض نموده حضرت پیغمبر صلعم را که آیا سؤال نمایم یا رسول الله فرمودند سؤال لکن
بوده باش سؤال کننده لابد پس سؤال نما از صالحین **فصل در اخبار و آثار وارده**
در صیام است تاج پس از انجمله است چیزی که روایت نموده مسلم از عایشه که فرمود
رسول الله صلعم که صباحی نزد ما آمد پس فرمود آیا نزد شما غذایی هست پس میگفتیم نیست
حال که نیست روزه میگیرم و در روایت شافعی و بیهقی است از حذیفه رحمه میگوید
رسول خدا صلعم بود که هر وقت ظاهر میشد روزه داشتن برای او بعد از ظهر پس روزه میگرفت
و از قول ابن مسعود منقول است که میگفت هر یک از شما مختار است در قصد روزه هر وقت
که باشد مادام که اکل و شرب نکرده باشد و از آن جمله است حدیث بیهقی از عایشه که سؤال
از او روزه کردن یوم الشک پس گفت هر روزه داشتن یک روز از شعبان دوست‌تر است
از اینکه افطار تمام بکنم از رمضان و نیز بیهقی بسند مرفوع از ابوهریره روایت میکند
هرگاه گذشت نصف از ماه شعبان پس امساک نمایید از روزه تا داخل شود رمضان و در روایت
فرمود هرگاه نصف شود ماه شعبان پس روزه ندارید و ایضا بیهقی از ابوهریره روایت
میکند که گفت نهی نمود رسول خدا صلعم اینکه تعجیل نمایند ماه رمضان را بروزه گرفتن یک روز
یا دو روز قبل مگر کسیکه روزه که گرفته باشد قبل از این پس نخواهد او را امام نماید و نیز
از ابی‌هریره است که گفت کسیکه روزه دارد یوم الشک را پس نافرمانی کرده است
ابوالقاسم صلعم را و از آن جمله است حدیث شیخین از عایشه که گفت اتفاق افتاد که رسول خدا صلعم
صبح مینمود با جنابت در رمضان که جنابت او از جماع بود نه از احتلام پس روزه میگرفت
طلوع فجر بعد غسل میکرد و روزه میگرفت و از قول ابوهریره در روایت بیهقی است که هرگاه
کسی روزه دارد با جنابت افطار نموده آن روز را و از انجمله است حدیث ابوداود بیهقی

بسند

احادیث صوم

احادیث صوم

بسند مرفوع روایت نموده اند که هرگاه کسی از اهل خانه قومی عارض شود و حال آنکه روزه
پس نیست برای او نقصانی و اگر طلب قضا نماید باید قضا کند روزه را و در روایت بیهقی از
ابی‌درداء نقل نموده که رسول خدا صلعم قی نمود پس افطار فرمود و در روایت دیگر ایضا
بیهقی بسند مرفوع نقل میکند که فرمودند افطار نمیکنند کسیکه قی نموده و کسیکه محتلم شده
و از آن جمله است حدیث بیهقی بسند مرفوع روایت نموده که فرمودند نیست از نیکویی روزه
در سفر و در روایت دیگر که شیخین نقل نموده اند است که رسول خدا صلعم روزه داشته
با گرمای شدید و نیز مسلم روایت نموده از ابی سعید خدری که گفته است بودیم که جهاد
در خدمت رسول خدا صلعم در ماه رمضان پس بعضی از ما روزه داشتیم و بعضی افطار
پس ترجیح ندادند روزه دار را بر افطار کننده و نه افطار نماینده را بر روزه دار و از او
چنین دیده اند که اگر کسی قوی باشد در خود قوت پس روزه داشتن نیکوست و هرگاه کسی ضعف
داشته باشد و افطار نماید نیکوست و بود انس بن مالک که میگفت در جواب سائل که
افطار نمای پس رخصت خداست و اگر روزه بداری این فضلت و از آن جمله است حدیث
بیهقی از حسین بن حارث جدلی روایت نموده که گفت شنیدم از خطیب مکه میگفت عهد نمود
رسول خدا صلعم که امساک نمائید بجهت دیدن هلال رمضان پس اگر ما ندیدیم و شهادت
دادند دو نفر عادل پس بشهادت آن دو نفر باید نیز امساک نمائید پس خطیب گفت
در میان شما کسی هست که داناتر است بخدا و رسول خدا از من چه مشاهده نموده است
امر از جهت رسول را روزه داشتن و اشاره نمود بدست خود بسوی مردی
بیهقی آن مرد ابن عمر بود و در حدیث دیگر بیهقی روایت نموده که عمر بن الخطاب
قبول نموده اند شهادت یکنفر مرد را در دیدن هلال رمضان و امر نموده اند مردم را بروزه داشتن
رمضان و از آن جمله است حدیث شیخین بسند مرفوع از عایشه روایت نموده که گفت کسیکه
فوت شود و بر او روزه باشد روزه بدارد از عوض ولی او و در روایت دیگر بیهقی

و ابن عباس نقل نموده که روزه میگیرد کسی از عوض دیگری و در روایت دیگر از عایشه است
که گفته روزه بگیرید از عوض مردگان خود و اطعام کنید از عوض ایشان و از ابن جلاب
روایت بیهقی از عایشه و ابو عبیده بن الجراح که این دو نفر بوده‌اند میگفتند کسیکه بوده باشد
بر او قضاء رمضان اگر خواست قضا نماید او را متفرقه و اگر بخواهد پی در پی بگیرد و در حدیث
بیهقی بسند مرفوع از ابو هریره روایت میکند که هر گاه بوده باشد بر کسی قضاء روزه
رمضان پس باید پی در پی بگیرد و افطار نکند و با این طور گفته است علقمه و ابن عمر رضی
و از ابن جلاب روایت بیهقی از عمر بن عبید الله بن ابو رافع که رسول خدا صلعم بوده که سرمه
بچشم میکشید و حال اینکه روزه بود و منع نمود بر شما باد به سرمه سنگ که او جلا میدهد
چشم را و میرویاند مو را و در حدیث که بخاری در تاریخ خود و بیهقی از ابو نعمان انصاری
روایت نموده گفت جد از پدرم از جدم که رسول خدا صلعم فرمود سرمه مکش در روز بلکه
روزه داری پس در شب سرمه بکش که سرمه سنگ چشم را جلا میدهد و مو را میرویاند و از ابن
جلاب حدیث بخاری که رسول خدا صلعم حجامت نمود و حال اینکه روزه بود و در حدیث
دیگر بخاری نیز بسند مرفوع روایت نموده که حجامت کننده و حجامت شده هر دو افطار
کرده‌اند و از ابن جلاب حدیث مسلم و غیره از عایشه که میگوید آمد نزد من حضرت
رسول صلعم غذای که از روغن و خرما و کشک میباشد نزد خود داشت بعضی
بودم من که صبح نموده و حال اینکه روزه گرفته بودم و در روایت دیگر از عایشه منقولست
که گفت هدیه آوردند نزد ما غذای خرما و روغن و کشک را و حال اینکه روزه بودم
پس فرمود بیاور که صبح نمودم روزه دار پس خورد و باز در عوض این بگیرد روزه دیگر و از آن
چیزیکه روایت نموده او را بیهقی از عایشه و ابن عباس و جز این دو نفر که بنا اعتکاف
مکه بوده را شناس و در حدیث دیگر بسند مرفوع بیهقی از ابن عمر روایت نموده که نیست در اعتکاف
کنند روزه مگر اینکه قرار دهد او را بر نفس خود **فصل در اجتناب از دادن از نماز حج**

تا انخاب

که جبرئیل علیه السلام
تا انتخاب شیخ پس از ابن جلاب حدیث مسلم و غیره بسند مرفوع روایت نموده در حدیث اسلام
گفت یا محمد اسلام چیست فرمود شهادت دادن است بر وحدانیت خدا و اینکه محمد رسول
خداست و اینکه بپا داری نماز را و بدهی زکوة را و حج کعبه نمائی و عمره بجا آوری و غسل جنابت
نمائی و تمام نمائی وضو را و روزه بگیری ماه رمضان را الخ و در حدیث بیهقی است که ابن جلاب
عباس روایت میکند که عرض نمودم خدمت حضرت رسول صلعم یا رسول الله صلعم پدرم
شد استطاعت حج و عمره و راه رفتن نداد فرمود حج نما از عوض پدرت و عمره هم
بجا آور و بود عبد الله بن عون که میخواند آیه و اتموا الحج والعمرة لله را و میگفت ابن
ابن عمر و العمرة مثل حج و از ابن جلاب حدیث بیهقی بسند مرفوع روایت نموده که حج واجبست
و لکن عمره مستحب است و در حدیث دیگر بیهقی از جابر روایت نموده گفته است عرض نمودم
یا رسول الله عمره واجب است و فرمود او مثل فرض نیست فرمود واجب نیست لکن اگر عمره بجا
بیاوری خوب است برای تو و بوده است شعبی که میخواند آیه و اتموا الحج و العمرة لله را برفع
و میگفت ابن عمر مستحب است و از ابن جلاب حدیث مسلم بسند مرفوع روایت نموده که هر طفل
تا بالغ هر گاه حج نماید بحساب کرد شد است او و حجاوت صغیر باشد پس هر گاه بالغ شد
بر او است حج دیگر و از قول بعضی از اصحاب مسلم نقل نموده اند اکراه ... گفته اند
که اقدام نمود طفل حج دیگر بعد از بلوغ و از ابن جلاب حدیث مسلم از اسماء بنت ابی بکر
روایت میکند که او میپوشید جامه رنگ شده به معصفر را و حال اینکه محرمه بود و میپوشید
رنگ زعفران و در روایت دیگر از بیهقی است که عایشه میپوشید لباس رنگ شده به معصفر
کرد رنگ و حال اینکه احرام بسته بود و در روایت دیگر است از ابن عمر که زنی
خدمت رسول خدا صلعم لباسی که رنگ شده بود به معصفر پس عرض کرد یا رسول الله
من اراده حج دارم احرام ببندم در این لباس پس فرمود برای تو غیر این هست عرض نمود
غیر این ندارم پس فرمود احرام بگیر در او **فصل انتخاب شیخ است تا جواع** از ابن جلاب

احادیث بیع

حدیث مسلم و غیره که رسول خدا صلی الله علیه وسلم نهی فرمود از بیع غرر و از بیع حصاة و بیع غرر فروختن
چیزیست که برای او ظاهر خوبی باشد تا مشتری را بفریبد و باطن او مجهول باشد و بیع
حصاة از قبیل گرو بستن است بدین نهج که متاع را جدا نگذارند و مشتری بگوید مثلا اگر
ریگ یا سنگ یا چیز دیگر در دست خود بیندازم بر این متاع هر جا برسد آن متاع
مال تست همین را بمنزله بیع قرار دهند چنانچه در زمان جاهلیت بوده که در شرع
ممنوع بوده نهی فرموده اند و در روایت دیگر است که بیهقی از رسول خدا صلی الله علیه وسلم نقل نموده
که فرموده کسیکه بخرد چیزی را در حالیکه ندیده باشد پس او مختار است وقتیکه دید او را
اگر خواست اخذ نماید و اگر نخواست وا گذارد و بعد ابن سیرین که میگفت اگر گوید
این متاع موافق وصفی که صاحبش نموده برای مشتری بیع لازم میشود و مشتری را انگه
او و از این جملات حدیث بیند مرفوع روایت نموده اند که بایع و مشتری هر دو را
اختیار است تا جدا نشده اند بر صاحب خود یا پراکنده نشوند یا بوده باشد بیع این دو نفر بشرط
فسخ و میخواهد قول عمر رضی الله عنه منقول است که صفات بیع با صفقه است یا خیار است که فرود
نمیشود و مراد از صفقه دست دادن بیکدیگر است چون اجرای صیغه چنانچه بین عوام الناس
متداول است و از این جملات انچه روایت نموده بیهقی و امام شافعی از سعید
که مسجد نام ... خانه خود را پس ... و او را پریشانی در دست تنگی
خانه را از او و در حدیث بیهقی است که رسول خدا صلی الله علیه وسلم فرموده با دیدن نوع ... منع
خداوند ... را پس چرا میکرد یکی از شما مال برادر خود را و در حدیث دیگر بیهقی از
جابر روایت میکند که پیغمبر صلی الله علیه وسلم فرموده اگر دید ... منع نموده خدا ... را
در وقت برادر خود پس ... او را پریشانی و تنگی پس حلال نیست برای تو که بگیری از او
پس دراعضو ... میکند مال برادر خود را بدون حق ... و در انشا ... که در
صابعه ... هرگاه ... نشود ... مشتری هم پریشان شود

احادیث بیع

بخواهد مبیع را از مشتری بگیرد و در حدیث بیهقی از جابر روایت میکند که رسول خدا صلی الله علیه وسلم
امر نمود بوضع مقداری که بان سبب مشتری را پریشانی حاصل شد و از این جملات حدیث
که رسول خدا صلی الله علیه وسلم نهی نمود از بیع با شرط و در حدیث بخاری است که رسول خدا صلی الله علیه وسلم خرید شتری را
پس مشتری نمود برای صاحبان چند مرتبه یاد کردن و بردن شتر را بخانه خود
پس چون رسید بخانه خود مراجعت نمود خدمت حضرت و شتر را آورد باز خود شتر را بعث
نمود و شتر را گذارد پس میگوید که بعض طرق حدیث بخاری دلالت دارد بر اینکه این
معامله شرط در بیع بوده و بعض طرق دیگر حدیث دلالت میکند بر اینکه محض تفضل
ولطفا بعد از بیع بوده از حضرت رسول صلی الله علیه وسلم نسبت با آن شخص ... بعد از بیع ملک شتر
استدعا نموده و حضرت باعطاء که مرید و بعد با او داد و از آن جملات حدیث
که رسول خدا صلی الله علیه وسلم نهی نمود از قیمت سگ و اجرت زناکار و شیرینی که برای مرد کاهن
و در حدیث بیهقی است که نهی فرموده رسول خدا صلی الله علیه وسلم از قیمت سگ مگر سگ شکاری
و از این جملات حدیث مسلم که رسول خدا صلی الله علیه وسلم نهی نمود از قیمت گربه و از قول عطا
اگر رسید تا ... او را از ... چیزی که از پیغمبر صلی الله علیه وسلم روایت میکند فرموده ...
قیمت گربه و از این جملات روایت بیهقی از ابن عباس رضی الله عنه که او خوش نداشت از فروختن
و اینکه قرار دهند فروختن قرآن برای تجارت و در روایت دیگر بیهقی از حسن و
نموده که ایشان بودند ... باین بیع ... و از این جملات حدیث ابو داود
که مردی آمد نزد حضرت رسول صلی الله علیه وسلم پس عرض نمود یا رسول الله نعیر ... ما را
کنند یا ... غلایی که در آن زمان بوده ... نمودند ... که خداوند ...
میکند ... که ملاقات کنم خداوند را ... باشد برای احدی ... مظلمه
دیگر است که فرموده رسول خدا صلی الله علیه وسلم بدرستیکه خداوند نعیر نماینده ... رسول خدا
... و در روایت دیگر است که مالک و شافعی از عمر رضی الله عنه نقل نموده اند که او دید

احادیث

که تعبیر نمود و از آنجمله حدیث بیهقی بسند مرفوع روایت نموده که لا یغلق الرهن الرهن من صاحبه
الذی رهنه له غنمه و علیه غرمه الخ یعنی رهن منع نمیکند مرهون را از صاحب که مرهون را او
رهن نهاده و از برای صاحب رهن است زیادتی مرهونه و منافع آن و بر اوست هلاک یا نقصان
و معنی لا یغلق الرهن یعنی منع نمیکند رهن صاحب رهن را از انتفاع بمرهون یعنی اگر راهن
بمرتهن بگوید اگر ادا نکردم دین ترا تا فلان وقت پس آن مرهون برای تو باشد و مراد بغنم
در عبارت کتاب زیادتی مرهون است و بغرم هلاک و یا نقصان است پس زیادتی و هلاک
و نقص مرهون متعلق براهن است نه مرتهن و میگویند این حدیث با حدیث دیگر بیهقی که بسند
مرفوع روایت نموده منافات دارد و آن این است الرهن بما فیه الخ یعنی رهن با آنچه در آن است از
زیادتی و غیرها مرهون است و راهن ممنوع است از تصرف در آن مگر بعد از ادای دین
پس هرگاه شخصی اسبی را رهن گذارده مثلا و در دست مرتهن هلاک شود خون مرتهن
هدر و مرتهن گویا احتمال دارد که مراد از رهن حق رهن حق و شبهه باشد نه رهن دین
و در این صورت هم اختلاف ظاهر با حدیث اول بهم میرساند و از این جمله است حدیث
که رسول خدا صلعم فروخت مرد را از برای ادای دین او که مفلس شده بود و در وضع که بود
و در حدیث مسلم است که رسول خدا صلعم فرمود در عبارت مردی بگردد رسید شده
مالی بسبب خرما از بابت ثمری که خریده بود پس قرض او زیاد شد تصدق بر صیدبا و بس
ما و داد ندی پس نرسید آن تصدق ما دای قرض آن مرد پس پیغمبر صلعم فرمود بگیرید
که بیابید نیست برای شما مگر این و از آن جمله است حدیث شیخین از ابن عمر که گفت
مرا رسول خدا در جهاد و حال آنکه جوان چهارده ساله بودم پس اذن جهاد نداد
پس چون روز خندق شد و من جوان پانزده ساله بودم اذن جهاد داد
و در حدیث دیگر روایت نموده آن حدیث را محمد بن القاسم بسند مرفوع که فرمودند مرد را
شده است قلم از سه نفر یکی از آن جوانی است که محتلم نشود هر چند که احتلام ملاحظ

مکلف است

مکلف است اگرچه بسن شانزده و سیزده باشد و اگر محتلم نشود بلوغ او بسن بیست
و از آنجمله است حدیث بیهقی بسند مرفوع روایت نموده که جایز نیست از برای زن دادن
از مال خود چیزی بطریق صله و عطیه مگر باذن شوهر زمانیکه شوهرش مالک عصمت او باشد
و در روایت دیگر است که گفته وقتیکه مالک باشد مرد زن را جایز نیست عطیه از
مگر باذن شوهرش و از این جمله است حدیث شیخین بسند مرفوع روایت میکند که
در مسئله حواله تا خیر انداختن شخص غنی آنچه را که باو حواله شده ظلم است و هرگاه
حواله نماید یکی از شما بر شخص مالداری باید قبول حواله را نموده بصاحبش رجوع
ننماید و در روایت دیگر از بیهقی است از عثمان بن عفان روایت میکند که او
بخصوص احتجاج نموده محمد بن حسن بانکه عثمان گفته است در حواله بانکه رجوع
صاحب او را باین معنی در صورتیکه محال علیه بواسطه افلاس قادر نباشد بر ادا آنچه
باو حواله شده رجوع بحواله کننده میشود بدلیل حدیث که تاوان و نقصی بر مال مرد
مسلم نیست که باعث تلف مال او شود و از این جمله است حدیث حاکم و بیهقی بسند مرفوع
روایت نموده اند که بود است که ... تا اینکه رد نماید و بیهقی
که رسول خدا صلعم عاریه نمود از صفوان بن امیه چند زره در روز جنگ حنین
غصبا از من میگیری یا محمد فرمودند بلکه عاریه مضمونه میگیرم تا اینکه تمام شود
پس چون اراده نمودند رد آنها را بصفوان کم شد از آنها زرهی پس حضرت فرمود
اگر خواسته باشی عوض آن کم شده را برات میدهم پس عرض نمود یا رسول الله
در قلب من امروز از ایمان انتفاعی است که در او بود که عاریه نبود و در عوض
نمیخواهم و نیز ابن عباس گفته است که شما در عاریه ما خوذ است و هم چنین بوده است
ابو هریره که غرامت میگرفت از کسی که عاریه گرفت شرح پس تلف شد نزد او و غیر از این
از آثار در این باب هست و از این جمله است اثر بیهقی از شریح قاضی که میگفت شریح

بیت بر طلب کنند و عاده بر عنوان فساد ضمان و از آنجمله است حدیث بخاری که از جابر روایت نموده

میگوید رسول خدا صلعم حکم بود بشفعه در هر چیزی که قسمت نشود پس چونکه واقع

شده باشد حدود آنچیز و راهها گذارده شده باشد راهها او پس شفعه نداده

و ایضا حدیث دیگر که بخاری و جمع روایت نموده اند از ابیت که رسول خدا صلعم

فرموده همسایه سزاوارتر است بقرب یکار دیگر بنوشتن شفعه را آنکس که در روا

و نیز در حدیث بیهقی است که رسول خدا صلعم فرموده همسایه خانه سزاوارتر است بخانه از غیر

او و از آنجمله است حدیث بیهقی و گفته است بسند منکر این حدیث روایت شده که نموده اند

نیست حق شفعه برای یهودی و نه برای نصرانی و نیز بیهقی روایت نموده از ایاس معویه

که او حکم نموده بگرفتن شفعه برای ذمی و از آنجمله است حدیث بیهقی بسند مرفوع روایت

نموده و گفته این حدیث بسند منکر روایت شده است که نیست حق شفعه برای غایب

و نه صغیر و نه برای شریک با شریک خود و چونکه سبقت بگیرد او را بحق دیگر

بیهقی از جابر بسند مرفوع روایت نموده و گفته است که انتظار آورده نمایند طفل را بر شفعه

خود تا اینکه درک نماید پس چونکه ادراک نموده باشد اگر خواست شفعه گیرد و اگر نخوا

ترک نماید و از آنجمله است حدیث مسلم بسند مرفوع روایت نموده که شفعه در بیع

مشترک است در باغ یا در حایط که صلاحیت اینکه فروخته شود نداشته باشد تا

اینکه اذن دهد شریک او را پس اگر فروخت آن شریک سزاوارتر است بآن تا اینکه

اذن بدهد او را و نیز در روایت بیهقی است بسند موصول نقل نموده که برای

شریک شفعه است و شفعه در هر چیزی هست و ایضا بیهقی بسند مرفوع روایت نموده

که شفعه در بنده و در هر چیز هست و از آنجمله است آنچه روایت نموده او را بیهقی

از شریح قاضی که گفته است حق شفعه بعد قسمت است و نیز آنچه روایت نموده اند

فقهائی که همه روات بقول ایشان منتهی میشوند و در مدینه است که میگفتند در زمان

مردوکه

[illegible]

مردیکه برای او چند شریک بوده در خانه پس تسلیم نمودند پس او شریکان شفعه خود را یکنفر مکرر

از ایشان که اراده دارد اینکه اخذ نماید بعد حق خود از شفعه نیست برای او این قسم

شفعه بلکه باید یا تمامت همه را بگیرد یا اینکه ترک شفعه را بنماید و از آنجمله است آنچه شافعی

رحمه الله از شریح قاضی روایت نموده که او ضامن دانسته اجیر را با اینکه حکم نمود

بر ضمان شخص اجیر و پس چنین شد که سوخت خانه او پس گفت با ضامن میکنی مرا

و حال اینکه بتحقیق سوخته است خانه من پس شریح گفت آیا دیدی که اگر سوخته بود

خانه آن مستاجر آیا بودی تو که ترک عاید بجهت او نزد خود را یعنی مالی که گرفته منه

او را شوی از جهت معامله با غیر معامله از قبیل اجرت عمل و از این قبیل است آنچه

روایت نموده بیهقی از علی رضه که ایشان ضامن نمیدانستند کار در وردنک درزا و صفر مود مند

صلاحیت ندارد مگر اینکه او خلق مکر این در روایت دیگر بیهقی از راه دیگر از علی ع

و از عطا نقل میکند که ایشان بوده اند و حال اینکه ضامن نمیدانستند صنعت کنند

و نه اجیر را و از آنجمله است آنچه روایت نموده بیهقی از عمر بن الخطاب که او نوشته

در وقتیکه بیشان و بشمش باد زد که باید شیوع محل و مکان عمر بن ... نموده

حملی که در شکر داشتند اخذ بر هیو و دادند بعض صحابه اینکه نیست ضمانی ب

و گفتند از برای او این است و جزای نیست که تو محو شی و این روایت است آنچه

منوی داده ابن حزم یا بطلان از ضمان و از آنجمله است حدیث بخاری بسند مرفوع روایت نموده

که فرموده اند سزاوارترین آنچه را که بگیرید بر آن مزد و اجرت کتاب خداست و در حدیث دیگر

بیهقی از عباده بن الصامت روایت نموده میگوید تعلیم نمودم مردی را قرآن پس

هدیه فرستاد بسوی من کمانی را پس درک نمودم این کیفیت را برای رسول خدا صلعم

پس فرمود اگر دوست میداری که بگردنت طوقی از آتش ببندند پس قبول نما

آن کمان را و از آنجمله است حدیث بیهقی که رسول خدا صلی الله علیه و آله نهی نموده از کسب حجام

[illegible]

در نصاب دزد که و در روایت دیگر از صحیح است میگوید رسول خدا صلعم حجامت نمود
و عطا نمود مزد او را اگر دانسته بود عمل او را خبیث البته بار نمیداد و از انجمله
حدیث صحیح که رسول خدا صلی الله علیه و آله فالهی نمود از بزرگی سگ و فرمود که سگ قطع
نماید سجده را و فرمود خداوند را عذاب کند آتش و بیز چیز بگیرد روایت نموده اورا
صحیح از عروه و غیره اینست که کفش مردم قطع میشود تا سگ را در زمان رسول
خدا صلعم بر انکار میشود آنحضرت بر اثبات وایضا در حدیث صحیح و غیره است که
در باب جنب فرموده اند غسل کند او را با جنب دو اگر بیابد لیکن نماند نهی شده بود
هرگز امر نمینمود ما را رسول خدا صلعم بغسل دادن میت زنان و از انجمله است
حدیث صحیح بسند مرفوع روایت میکند که فرمودند نیست عرفی
و نیست ترهبد سایند در اسلام و در حدیث دیگر ایضا صحیح روایت نمود
که فرمودند اگر کسی همسایه اش خواهش از او نمود که فرو برد چوب خود را به دیوارش
نباید منع شود او را و از انجمله است حدیث کم شده که روایت نموده او را صحیح اینکه
رسول خدا صلعم حکم نموده بانکه ندا کرده شود یکسال با اینکه معنی که خبر نماید
خلق را در اینجا که چنین چیزی که کم نموده و صاحبش کیست و نیز در حدیث دیگر
صحیح روایت نموده که آن کم شده را بشناسند بگذرد یکسال بگو تعریف نمودن
لازم نیست پس بعد از تعریف و پیدا نشدن صاحبش میخورد او را یا منتفع میشود
از آن و از انجمله است آنچه روایت نموده صحیح بسند مرفوع از ارث بردن ذوی الارحام
و در حدیث دیگر صحیح مثل حدیث حاکم روایت میکند که ذوی الارحام ارث داده
نمیشوند و از انجمله است حدیث صحیح و غیره که رسول خدا صلعم فرمود بابی ذر
من دوست دادم برای تو آنچه را که دوست میدادم برای نفس خود پس بمیهولوی
نباد در مال یتیم را و در حدیث دیگر صحیح مثل حدیث بخاری روایت نموده که حضرت
پیغمبر

پیغمبر صلعم فرمود من و کسیکه متکفل طفل یتیم است در بهشت مثل این دو میباشیم
و اشاره نمود با انگشت سبابه خود و دیگری که پهلوی سبابه است و از انجمله است
آنچه روایت میکند او را صحیح از ابی بکر و رضه که گفت نیست ضامن بر کسیکه نزد او
امانت و ایضا آنچه صحیح روایت نموده او را از عمر اینست که ضامن نیست بر کسیکه او را
امانت ثابت دانسته است و از انجمله است حدیث صحیحین بسند مرفوع روایت نموده اند
که فرمودند که صدقه را میگیرند از اغنیاء طایفه یعنی از اهل مذهب و ملتی پس
پس باید رد نمایند بفقرای همان ملت و در حدیث دیگر صحیح بسند مرفوع روایت
نموده اگر صحیح باشد مرفوع بودن آن که فرمودند تصدق بر هیچ چیز از کاه از اهل
ملتی که قرآیند بر فقراء اهل ادیان مختلفه و از انجمله است آنچه روایت نموده او را
صحیح بسند مرفوع و موقوف که فرموده اند نکاح جایز نیست مگر باذن ولی ایضا
صحیح بسند مرفوع و موقوف روایت نموده که زن شیبه سزاوار است بنفس خود
و لیکن دختر باکره باید اذن داده شود در نفس او یعنی بدون اذن ولی نکاح
جایز نیست و نکاح شیبه جایز است الحدیث و از انجمله است حدیث صحیح بسند مرفوع
روایت نموده که فرمودند لعن نموده است خدا محلل کننده و محلل کرده شده
از برای او را و مراد از محلل آنکسی است که بعد از طلاق سیم زن را نکاح نموده بعد
از دخول طلاق بگوید تا سبب حلیت شود برای شوهر اول و سوال نموده اند
ابن عمر را از تحلیل زن برای شوهر او فرموده این زنا است و احتیاج ندارد و
آنچه که جمهور علماء قائل شده اند از صحت تحلیل هرگاه شرط نکنند ابتدا
در ضمن عقد منافی است با حدیث گذشته و مراد از صحت تحلیل بدون شرط اینست
که بعد از سه طلاق برای اینکه زن عقد میشود همان دخول مرد تا نیست
قصد حلال شدنش برای زوج اول دیگر در ضمن عقد شرط طلاق را ذکر نمایند

صحیح نیست پس میگویند اگر نبودن شرط تحلیل صحیح نمود هر گز حضرت رسول ص [اولا]
مستحق محلل نمیشود و از آنجمله است حدیث مسلم و غیره که فرموده اند نیست [illegible]
نمودن ناخوشی و سرایت نمودن زهر بیمار کننده و سرایت فال بد در شریعت مطهره
و چون در زمان جاهلیت معتقد اینها بوده اند و هر یک از این سه تفرقه تفصیل داد
از باب عدم حاجت در این مقام نوشته نشد پس با این علت که عمل [illegible] جاهلیت
ماخذ بوده و در شرع نهی فرموده اند و در حدیث از بیهقی است و صحیح است
که فرمودند فرار نما از ناخوشی محذوم و از آنجمله است حدیث شیخین از جابر
که گفته است بودیم ما که عزل میکنیم و حال اینکه قرآن نازل میشد و زیاد نموده
بیهقی همین حدیث را که پس این به رسول خدا خبر دادند و نهی نفرمودند ما را از آن
و در روایت دیگر بیهقی از عمرو عطا و غیر هما نقل میکند که نهی فرمودند از عزل
در آن حال و از آنجمله است حدیث بیهقی و غیره که رسول خدا صلعم حکم فرمودند در باره
مردیکه نکاح نموده بود پس مرد آن مرد و حال اینکه دخول نکرده بود با او و فرض
ننموده صداق کامل را برای آن زن و لیکن برای او است که عده نگاه دارد و میراث میبرد
و نیز بیهقی از ابن عمر نقل نموده که او حکم نموده در باره زن غیر مدخوله بعد
از فوت شوهر صداقی نیست از برای او و از این جمله است حدیث بیهقی که رسول خدا
صلعم منع نمود علی ع را از اینکه دخول نماید بفاطمه علیها السلام و تا اینکه تزویج نمود
او را مگر بعد از اینکه با او بدهد چیزی را از صداق او و اینکه عطا نمود او را
زرهی که متمم محطیه است قبل از اینکه دخول نماید با او و در حدیث دیگر بیهقی روایت نموده
که مردی تزویج کرد زنی را در عهد رسول خدا صلعم پس فرستاد حضرت پیغمبر آن زن را
قبول او و قبل از اینکه نقد چیزی با او بدهد و از آنجمله است آنچه را که روایت
نموده اند مالک و شافعی که عمر بن الخطاب حکم نموده در باره زنیکه عقد نماید او را

مرد

مرد هر گاه داخل اطاق شدند و اندرون شد پردها بر ایشان پس مهر واجب میشود صداق
و از قول ابن عباس نیز منقولست که گفته در آن مقام برای مرد است نصف صداق و نیست
برای آن زن زیاده بر این چرا که علت اینکه ثابت نمیشود مهر بپوشانیدن پرده که دفع
نموده باشد با او و از آنجمله است حدیث بخاری که رسول خدا صلعم نهی نمود از غارت [illegible]
بمرد داماد میکنند چو آنها را و در حدیث دیگر بیهقی روایت نموده که رسول خدا صلعم
تزویج نمود بعض زنها و خود را افشاء نمودند بر آن حضرت خرما را پس فرمودند
[illegible] هر کس خواهد باشد غارت نماید از این خرما و از آنجمله است آنچه روایت بیهقی از
که فرمودند هر طلاقی جایز است مگر طلاق [illegible] و در روایت دیگر بیهقی از عثمان بن عفان
نقل نموده که او گفت نیست از برای مجنون و نه برای مست و از آنجمله است آنچه بیهقی
و غیره از عثمان بن عفان روایت نموده اند که او ارث داده است کسی را که طلاق داده
باشد شوهر در مرض موت طلاق دادن میشود یعنی باین و نیز بیهقی از ابن زبیر روایت
نموده که او فتوی داده باید ارث برد زن مطلقه در مرض موت و از آنجمله است آنچه
روایت نموده او را شافعی و بیهقی از علی و غیره که ایشان گفته اند زن مردی که مفقود الخبر است
نمیتواند شوهر نماید پس اگر شوهرش [illegible] و حال اینکه شوهر کرده بود بدیگری پس آن
زن در حباله مرد اول باقی است اگر میل دارد طلاق میدهد و اگر خواست نگه میدارد
و از او و نیز آنچه مالک شافعی و بیهقی از عمر بن الخطاب روایت نموده اند است که
هر زنیکه مفقود شود شوهر او و نداند در کجا و چه جا فوت میشود پس باید انتظار
بکشد او را چهار سال پس بعد تامل نماید چهار ماه و ده روز پس بعد حلال شود
حکم نموده عثمان بن عفان بعد از عمر و از آنجمله است آنچه روایت نموده او را مالک شافعی
و مسلم از عایشه که گفته بوده است در آنچه نازل کرده بود از قرآن در مسئله رضاع اینکه
ده مرتبه شیر دادن معلوم باعث حرمت میشود پس نسخ شد این حکم به پنج مرتبه

شرب دادن که معلوم باشد و این شرب دادن موافق حکم باری سبب حرمت گردد بهتر آنچه روایت
نموده اورا بیهقی از علی و ابن زبیر و ابن مسعود و ابن عمر که ایشان میگفتند حرام میشود از شیر
خوردن چه کم باشد آن شیر خوردن و چه زیاد فصل در احادیث مختلفه وارده
در احکام فقهیه و کتاب خراج است تا آخر ابواب فقه پس از آنجمله است حدیث بیهقی
بسند مرفوع روایت نموده که فرموده کشته نمیشود مسلم در عوض کافر و در حدیث دیگر
بیهقی روایت نموده که رسول خدا صلی الله علیه وسلم کشت مسلمی را بعوض معاهد و فرموده من اکرام
میکنم کسی را که وفا بذمه خود نماید و معاهد در این حدیث کافریست که امان داده باشند
اورا و عهد نموده باشد که او را نکشد بعد از طلب امان از وی و از آنجمله است حدیث بیهقی
بسند مرفوع روایت نموده که فرموده هر کسیکه بکشد بنده خود را میکشیم او را در عوض او
و اگر قطع نماید بینی بنده خود را یا عضو دیگر او را ما هم در عوض همان عضو او را قطع می کنیم
و اگر خواجه نماید بنده خود را او را هم عوضش خواجه میکنیم و در روایت دیگر بیهقی بسند
مرفوع روایت نموده که فرموده قصاص نمیکنند پدر را از عوض پسر و بوده اند ابی بکر
و عمر که نمیکشتند پدر را در عوض پسر خود لکن میزدند او را و طول میدادند حبس او را
و محروم میشد از حصه خود و از آنجمله است حدیث شیخین و غیر شیخین که رسول خدا صلی الله علیه وسلم حکم
نموده در ماده زنیکه زد زن دیگر را با فسطاط طفلی که در شکم داشت ساقط شد بدادن
مخصوص یا کنیزی یا اسبی یا اما طوری و ایضا در حدیث دیگر است که رسول خدا صلی الله علیه وسلم در جنین
سقط شده انثی حکم نموده صد گوسفند و در روایت دیگر است که یکصد و بیست گوسفند
حکم نموده و از آنجمله است آنچه روایت نموده اند او را بیهقی و شافعی از عمر بن الخطاب رضی الله عنه که گفته است
بکشید هر مرد سحر کننده و زن سحر کننده را و نیز نقل نموده اند از عثمان رضی الله عنه که او ملامت
نموده بر کسیکه کشته است ساحر را و از آنجمله بیهقی و غیره بسند مرفوع روایت نموده
میگوید کسیکه بدل نماید دین خود را پس بکشید او را و از ابو داود در حدیث دیگر میشود از قطع

روایت

روایت نموده که فرموده آنکسیکه مرتد شد و از دین منحرف شد توبه داده میشود سه مرتبه
پس اگر توبه نکرد کشته میشود و در روایت مالک و شافعی و بیهقی است از عمر نقل نموده اند
که او گفت منحرف از دین را سه روز حبس نموده بعد توبه بدهند و از آنجمله است حدیث بخاری و بیهقی
در حدیث طولانی که اخذ شده از او آنچه محل حاجت و آن اینست که فرموده نیست حد بر مسکر
در قذف مگر صحیح است کار در قذف نیست اراده اینست که بگوید مثل اینکه بگوید شخصی من زنا کرده ام
با او اطاعت نموده و از ابن حنبل چنین هم و در آنچه بیهقی و غیره از عمر روایت نموده ما تعذیب که
او حد جاری میشود و اینکه بطور کنایه مرتبت به نگوید بدهند و از آنجمله است حدیث بیهقی
که مردی عرض نمود یا رسول الله چه می بینی در حرمت الجبل فرمود او و مثل او در حود
یا عرض نمود یا رسول الله پس چگونه دیدی در ثمری که او بزار باشد فرمود او و مثل او و ما و
در حوز نمیشود و در حدیث شاهدیست که رسول خدا صلی الله علیه وسلم حکم نموده که در باب سرقت بر آن غلامی که
نصاب هست حفظ مال خود را در دزدی نمیباید قطع جز بر آنکه ما سرقه نمیشود ما ندزد
نصاب است نصاب از است بر او ولی مال و از آنجمله است حدیث بیهقی که رسول خدا صلی الله علیه وسلم فرموده
نیست بر آنکه مالی را از کسی بباید و نیست بر غارت کننده مال چیزی و نیست بر خیانت کننده
قطعی یعنی این سه طایفه حد ایشان بریدن دست نیست و در حدیث دیگر بیهقی از حضرت رسول صلی الله علیه وسلم
روایت نموده که آنحضرت میبرید دست زن مخزومیه را که عادت کرده بود عاریه گرفتن
و لباس از زنان خلق بعد که میگرفت میبرد انکار میکرد و از آنجمله است حدیث بیهقی و غیره بسند
مرفوع روایت نموده اند که فرموده نهی میکنم شما را از خوردن قلیل آنچه که زیاد او مسکر
میشود و در روایت دیگر فرموده آنچه مست نماید زیاد او پس کم او هم حرام است و در حدیث
بیهقی است بسند مرفوع که گفته اند بیاشامید و مست نشوید و از آنجمله است آنچه روایت نموده او را
بیهقی از ابی بکر صدیق که چون فرستاد یزید بن ابی سفیان را با ماده بر فرار که گفت با او بود
که میبابی طایفه را که گمان آنها اینست که حبس کرده اند نفسهای خود را در صومعه از برای

پس واگذار آنها را با ایشان او هم چنین حیض را برای خدا بوده اند یعنی چون اعتقاد دارند که
عبادت میکنند خدا را اگرچه کافرند و عبادتشان فایده ندارد و مغرور شوند و نیز بیهقی
از ابی بکره روایت نموده که صحابه قتل نمودند مردی را که کس ندانست ذات [illegible] قال انه
پس خبر دادند بحضرت رسول صلی الله علیه و سلم پس انکار فرمود این عمل را و از اینجمله است روایت بیهقی
از عبدالله بن عمر که او میگفت احتراز نماید از بول و رطوبات و ناخن آن [illegible]
و ابن عباس گفته است که رطوبات ناسور بعد از غسل جایز است و نیز آنچه بیهقی روایت
بسند مرفوع اینست که گفتند قربانی ما آخر ماه جایز است از برای اینکه اراده [illegible]
داشته باشد این را و از آنجمله است حدیث بیهقی بسند صحیح روایت نموده که ذبح میشود برای قربانی
مرده دو گوسفند که مسلمان باشند و از برای دختر یک گوسفند قربانی نمایند [illegible]
که آن گوسفند نر باشد یا ماده باشد و در حدیث دیگر بیهقی از رسول خدا صلعم روایت نموده
که عقیقه نمود برای حضرت حسن ع گوسفندی و برای حضرت حسین ع گوسفندی یک و از آنجمله
آنچه روایت نموده او را بیهقی که رسول خدا صلعم خورده است از گوشت خرگوش و در حدیث
دیگر بیهقی روایت نموده که رسول خدا صلعم فرموده است در باره خرگوش نمیخورم گوشت
او را و حرام هم نمیکنم او را از این جمله است حکم در آنچه وارد گردیده در خصوص [illegible]
و خوردن حیوان نجاستخوار و از آنجمله است حدیث صحیح که رسول خدا صلعم نهی نموده از
حجامت و حدیث دیگر است که نهی نموده از نفس خون و ایضا حدیث صحیح است که رسول خدا
حجامت نمود و امر نمود از برای حجامت کننده [illegible] و از آنجمله است آنچه روایت نموده او را بیهقی
که سوسمار را میخوردند در سفره رسول خدا صلعم و آنحضرت نگاه میکرد [illegible] و اینها
میخوردند و در حدیث دیگر بیهقی روایت نموده که رسول خدا صلعم نهی نموده از خوردن سوسمار
و از آنجمله است حدیث بخاری و غیره که رسول خدا صلعم فرموده اگر بوده باشد در چیزی از دواها
شفا [illegible] حجامت یا شربت عسل یا [illegible] است که موافقت نماید

ناخوشود را

ناخوش دارد و لیکن دوست ندارم من از اینکه داغ بکنم و در حدیث دیگر بیهقی روایت نموده
که رسول خدا صلعم داغ نمود اسعد بن زراره را از شوکه و شوکه سرخی است که با [illegible]
در صورت شخص پیدا میشود [illegible] که بداغ [illegible] ابن عمر از کوفه که اینهم روایت [illegible] خود را
داغ نمود و از آنجمله است حدیث حاکم و بیهقی که سوال کرده شده است از رسول خدا صلعم
در خصوص موشی که افتاده باشد در روغن [illegible] فرمودند بیندازید او را و آنچه
دور او باشد و باقی مانده روغن را بخورید پس گفته شد یا رسول الله چه [illegible] اگر بوده
آن روغن مایع یعنی روان فرمود منتفع شوید بآن و لیکن نخورید او را و در حدیث
دیگر مثل حاکم بسند صحیح روایت نموده که فرمود بدرستیکه خدا و رسول او حرام
فرمودند شراب و مردار و خوک [illegible] پس عرض شد یا رسول الله آیا دیدید پیه مرده را که
میمالند بر کشتیها و با او چرم [illegible] میکنند و در چراغ میسوزانند و استعمال میکنند پس فرمود نه
برای استعمال اینچیزها هم حرام است و از آنجمله است حدیث صحیح که رسول خدا صلعم نهی نموده
از [illegible] یعنی خدا عز و جل [illegible] و در حدیث
که رسول خدا صلعم فرموده [illegible]
این مرد [illegible] و از آنجمله است آنچه روایت نموده او را [illegible]
که او قبول میشود شهادت شخص [illegible] در روایت [illegible]
و غیره که ایشان میگفتند [illegible] شهادت [illegible]
یعنی [illegible] قبول نباید کرد [illegible]
خدا قبول نماید [illegible] و از آنجمله است آنچه بیهقی از مجاهد روایت نموده که او گفت [illegible]
شهادت [illegible] قول خدا تعالی که فرموده و استشهدوا شهیدین من رجالکم [illegible]
باید شهادت بدهند و آنچه بیهقی روایت نموده از انس و ابن سیرین و شریح و غیره [illegible]
که شهادت بنده جایز است و گفتند همه خلق غلام و کنیز خدا اند و از آنجمله است حدیث صحیح

سوگند بنهاد بایک شاهد و سوگند حکم باید و با مدعی علیه اقتصار نمود و بعد از آنچه روایت
نموده او را شافعی مذهبی است که علو همه فهم خود بتبیه را معتقد بوده‌اند و شرح و تفسیر
چنین تا آنکه و از این جمله است چند تن بخشیش و غیر صاحبه صحیح روایت نموده‌اند که ولایت از برای کسی
کما زاد کرده است گفته است حسن بن کرکسی باید شغل زاده داده و وارثان او را ثبت نبود
از برای او بران لحمل ولایتی و میراث او برای مسلمانان است و باز است چنین او و بنت از آن
آنکه او را از او حکم ... در حدیث دیگر منقول از عمر بن الخطاب روایت نموده که او
نمود برای سعید بن مسیب در بر داشتند او را اند اخذ شده را باینکه او را داده است و روای
متوجه شد او و دو عمرا است و امر کوش جمله او و از آن جمله است حدیث منقول از جابر بن عبدالله
دسته که گفته است فروختیم ما کنیزان مادر فرزند اولاد را در زمان رسول الله صلعم و در زمان
ابی بکر پس چون زمان عمر شد نهی نمود ما را از این عمل پس ما هم قبول نمودیم و گفت
میگوید که اینست آخر آنچه وارد آوردیم ما از جمیع بین احادیث که ظاهر آنها اختلاف است
نزد بعض از علما و فقها ترجیح میکنیم در مسائلی که اختلاف شده است در آن
بین ائمه مجتهدین از ابتدای باب طهارت تا آخر ابواب فقه کتاب الطهارة
کتاب الطهارة
پس از آن مسائلی که مجتهدین در آن خلاف نموده‌اند اینست که میگویند اکثر فقهاء
بلکه کل آنها قائل شده‌اند برآنکه آب دریا طاهر است شیرین آنها و تلخ آنها یک حکم
دارند در طهارت و تطهیر و مخالف است آنچه حکایت شده است بانکه طایفه از مجتهدین
منع نموده‌اند وضو گرفتن با آب دریا را و طایفه دیگر جایز دانسته‌اند در مقام ضرورت
و طایفه دیگر تیمم را ترجیح میکنند با وجود بودن آب دریا مترجم گوید این مسئله
در نزد علمای امامیه خلاف ندارد و همگی متفقند برآنکه آب دریا پاک و پاک کننده است
هرگاه تلخ و شور باشد و هرچه بر آن وضو و غسل هر دو با آن جایز است و از آن جمله است اتفاق علماء
برآنکه صحیح نیست طهارت مگر با آب و مخالف اینست قول ابن ابی لیلی و اصم که این دو نفر

جایز

جایز دانسته‌اند طهارت را با سایر انواع آبها غیر آبی که از درختها فشرده شدن حاصل شود و مثل این
از آنچه فشرده شدن حاصل میشود مترجم گوید این مسئله نیز بین علمای امامیه محل وفاق است
که طهارت از حدث بغیر آب مطلق جایز نیست و آبها که از اجسام گرفته میشود طاهر است
ولی مطهر نیست برای حدث و خبث و در اینکه برای تطهیر از خبث غیر آب مطلق کافی نیست
شبهه نیست مگر در استنجاء از غایط که در صورت اجتماع شرایط آن بغیر آب هم جایز دانسته‌اند
شاید بعد ذکر شود و از این جمله است قول ائمه ثلثه که گفته‌اند زایل نمیشود نجاست مگر با آب
و مخالف اینست قول ابو حنیفه که گفته است نجاست زایل میشود به هر مایع طاهر ...
مترجم گوید این مسئله نیز محل وفاق است بین علمای امامیه چنانچه ذکر شد سابق که در زوال
نجاست آب مطلق معتبر است و سایر مایعات ... بعضی از فقها و بعضی دیگر ... ترا بها
اطلاق نمیشود و استعمال آنها در تطهیر از خبث جایز نیست چنانچه ائمه ثلثه قائل شده‌اند و مخالف
و نیز از آن جمله است قول ائمه ثلثه بعدم کراهت استعمال آبی که گرم شده باشد با آفتاب در طهارت
از است آنچه از صحیح مذهب شافعی روایت نموده‌اند که استعمال آب گرم شده در طهارت کراهت ندارد
مترجم گوید این مسئله نیز محل وفاق است نزد علمای امامیه که آبی که گرم شده باشد با آفتاب در طهارت
بان مکروه است و از آن جمله است آبیکه گرم شده باشد که باتفاق استعمال آن کراهت ندارد
در عا صد بکراهت آن قایل شده و بعض احمد کراهت دارد آبی که گرم شده باشد بنجاست
و در مذهب امامیه کراهت ندارد بالاتفاق مگر در غسل میت که آب گرم مکروه است
چنانچه ائمه ثلثه قائلند و از آن جمله است آبی که استعمال شده باشد در طهارت و غسل و وضوء
که از آب طاهر است ولی مطهر نیست بنا بر مشهور از مذهب ابو حنیفه و بنا بر اصح از مذهب
شافعی و احمد بشروط آن و در روایت دیگر از ابو حنیفه است که نجس است و قول ابی
یوسف هم چنین است و امام مالک گفته است که این آب مطهر است مترجم گوید و در مذهب
امامیه اینکه استعمال در طهارت وضوء شود پاک است و پاک کننده و آبیکه در غسل

استعمال شود پاک نیز بالاتفاق و در آنکه پاک کننده باشد و استعمال شود در غسل ثانیا
بنا بر مذهب محقق صاحب شرایع احوط منع است از آنکه استعمال شود در تطهیر اخباث بخلاف است
مطلقا سوای آب استنجا با شرایط آن که در این صورت پاک است فقط و از این جمله است قول ائمه
ثلثه که قائلند باشتراط طهاره بابقا بر صفت ... مثل زعفران و امثال آن
و ابی حنیفه و اصحاب او قائلند بجواز طهاره باین آب اگر چه تغییر داده شده باشد بآنها
باشد آنچه بر اطلاق او و از آن جمله است اتفاق ائمه بر اینکه تغییر بهم رسانیدن آب بعد از بسیار
ماندن در محلی منع طهارت او نمیرساند و قول ابن محمد سیرین عدم جواز طهارت است
بچنین آبی مترجم گوید در مذهب علمای امامیه در این مسئله خلافی نیست کل قائلند در مسئله
اول بر اینکه تغییر آب اگر بعینه شود که از اطلاق خارج شده اسم مضاف بر او صادق آید
باچنین آبی طهارت جایز نیست و در مسئله دویم کل قائلند بر اینکه تغییر آب بطول
مکث باعث نجاست او نمیشود و تطهیر با آن آب هم جایز است و از آن جمله است قول ائمه ثلثه که آفتاب
و آتش تاثیر نمیکنند در نجاست از حیثیت تطهیر یعنی چیزی نجس را طاهر نمیکنند و قول
ابو حنیفه اینست که آتش و آفتاب تطهیر میکنند بعضی چیزها را در بعضی جاها مثلا هر گاه
خشک شود پوست مرده با آتش یا آفتاب پاک است در خود او اگر چه دباغی هم نشده باشد
و هر گاه نجس شود زمین و بعد خشک شود پاک میشود و جایز میشود نماز بر آن و لیکن تیمم بر آن جایز
نیست بعلت اینکه لازم نداند پاک بودن چیزی فی نفسه از اینکه تطهیر نماید غیر خود را
مترجم گوید در مذهب علمای امامیه اتفاقی است که آفتاب بعضی چیزها را پاک میکند که نتوان
نقل نمود مثل زمین و چیزیکه بر زمین چسبیده باشد که نتوان او را حرکت داد و آتش هم
بعضی چیزها را پاک میکند بشرط استحاله مثل اینکه چوب نجس پاک میشود با آتش هر گاه خاکستر
شود و هر گاه زمین بواسطه آفتاب پاک شود نماز و تیمم بر او جایز است بالاتفاق و
پوست مرده نجس است از آتش یا آفتاب هر گاه واقع شود در آن نجاستی اگر چه تغییر هم نکند
و آفتاب پاک نمیشود و از آن جمله است نجاست آب قلیل ابتداء که کمتر از قلتین ح

در نزد ابی حنیفه و شافعی و احمد در یکی از دو روایت او و بنا بر قول مالک و احمد در روایت
دیگر او این آب پاک است اگر متغیر نشود و هر گاه تغییر نمود نجس میشود اگر چه بقلتین برسد
مترجم گوید در مذهب محقق علیه الرحمه صاحب شرایع آب قلیل ابتداء بمحض ملاقات
نجاست نجس میشود اگر چه تغییر نکند و مراد از قلیل اینست که کمتر از کر بوده باشد
هر گاه بحد کر برسد از کثیر محسوب میشود و حکم دیگر دارد و مراد از کر آنست که بحسب وزن
یکهزار و دویست رطل عراقی باشد و بحسب مساحت هر یک از ابعاد ثلثه آن سه وجب و نیم باشد
و از آن جمله است خلاف در آب جاری که او مثل آب ایستاده است در نزد ابی حنیفه و احمد
و قول جدید شافعی و مالک گفته که نجس نمیشود آب جاری مگر متغیر گردد اعم از اینکه
قلیل باشد یا کثیر و اختیار نموده اند این قول را جمعی از اصحاب شافعی از قبیل نووی
و امام الحرمین و غزالی مترجم گوید و در مذهب علمای امامیه رضه خلافی نیست که آب
جاری بمجرد ملاقات نجاست نجس نمیشود مگر اینکه متغیر شود یکی از اوصاف ثلثه
آن بنجاست و قلیل و کثیر این آب یک حکم دارند و از آن جمله است قول ائمه اربعه بر اینکه استعمال
ظروف طلا و نقره حرام است در غیر اکل و شرب حرام است بر مردان و زنان مگر در قول شافعی
و در قول داود که حرمت استعمال ظروف در حالت اکل و شرب مخصوص است و از این جمله
ظروف منقش و منقط بطلا و نقره که نقطهای بزرگ داشته باشد که او هم حرام است
در نزد ائمه ثلثه بتفصیلی که در نزد شافعی است و بنا بر قول ابی حنیفه حرام نیست استعمال
ظروف منقش مطلقا مترجم گوید و در مذهب علمای امامیه بالاتفاق استعمال ظروف
طلا و نقره حرام است چه در حال اکل و شرب و چه در غیر آن مطلقا و در مفضض
خواه تمام ظروف را گرفته باشد یا بطور نقطه باشد جواز را با کراهت قائلند و هر گاه
ظرفی از طلا و نقره باشند بغیر استعمال محصر است ... در این مسئله خلاف است
و محقق علیه الرحمه صاحب شرایع میفرماید که اظهر منع است و از آن جمله است مسئله مسواک

باب النجاسة

میگویند اتفاق نموده ائمه اربعه بر استحباب مسواک و ذکر کرده است مسواک را واجب
و زیاد نموده بر وجوب اسحق نام کرا اگر کسی عمداً ترک کند باطل است نماز او نصّ اما ترک او
همچنین شخص مبالغه شود و از آنجمله است عدم کراهت مسواک از برای روزه دار بعد از ظهر
در نزد ابو حنیفه و مالک و احمد نیز در یکی از دو روایتش کفتند کراهت ندارد و کفته اند
شافعی و احمد در روایت دیگر که مکروه است مترجم کوید در مذهب علمای امامیه
بالاتفاق مسواک مستحب است و کذا است مطلقا برای صایم و غیر صایم باب النجاسة پس از آن
مسائلی که اختلاف در او شده است قول ائمه اربعه است بر نجاست شراب و قول داود بپاک
بودن شراب با حرمت آن چنانچه کذشت و از آنجمله است قول امام شافعی و احمد و ابو حنیفه
بنجاست سگ و مالک قائل بطهارت او شده است و از آنجمله است قول شافعی و ابو حنیفه
که خوک را نجس دانسته اند و در ولوغ خوک شافعی بغسل دادن هفت مرتبه قائل شده
و ابو حنیفه بیکمرتبه فتوی داده و مالک قائل بطهارت خوک شده و در نزد ما مترجم کوید
در مذهب علمای امامیه خلافی در نجاست و حرمت شراب نیست و نیز در نجاست سگ
و خوک نزاعی نیست و در ولوغ خوک سه مرتبه تطهیر را صاحب شرایع فتوی داده است
و لکن مفتی بها هفت مرتبه کفته اند افضلست و از آنجمله است عدم وجوب غسل دادن سایر
نجاسات در نزد ابو حنیفه و مالک و شافعی و احمد در یکی از دو روایتشان و در روایت دیگر
از او واجب دانسته تعدد در سایر نجاسات از غیر از زمین و در روایت از احمد است
که او واجب دانسته غسل ظروف را هفت مرتبه و در روایت دیگر سه مرتبه و در روایت
دیگر تعدد را ساقط نموده در غیر سگ و خوک مترجم کوید در مذهب علمای امامیه تعدد تطهیر
نجاسات بتفصیل جا ها تعدد لازم است مثل تطهیر مخرج بول که دو مرتبه است بعضی
لازم است و در تطهیر لباس با آب قلیل نیز دو مرتبه تطهیر لازم است و در آب جاری
بعد از زوال عین یکمرتبه تطهیر لازم است و در آب جاری بعد از زوال عین

یک

یکمرتبه تطهیر لازم است و تطهیر ظروف هم مثل لباس است و در تطهیر از ولوغ خوک
هفت مرتبه لازم است چنانچه محقق صاحب شرایع علیه الرحمة فتوی داده است
و از آنجمله است قول شافعی که جلود میته همه آنها پاک میشود بدباغت مگر جلد سگ و خوک
و آنچه متولد از آنها میشود یا از یکی از آنها میشود یا از یکی از آنها متولد شود و قول
دیگر از دو روایت احمد و اظهر دو روایت از مالک نیز همینست و قول ابو حنیفه اینست
که جلود همه آنها بدباغت پاک میشود مگر پوست سگ و خوک و قول زهری اینست که انتفاع
بردن بجلود میته همه آنها بدون دباغت جایز است و از آنجمله است قول شافعی
و احمد که تذکیه عمل نمیکند در آنچه خورده نشود و قول ابو حنیفه و مالک اینست که تذکیه
عمل میکند در حیوان غیر ماکول اللحم مگر خوک بنا بر این اگر تذکیه نمایند پوست او را
پاک میشود پوست و کوشت او در نزد آنها لکن خوردن کوشت او حرام است
در نزد ابو حنیفه و مکروه است در نزد مالک مترجم کوید در مذهب علمای امامیه
چنانچه صاحب شرایع علیه الرحمة فرموده است جایز نیست استعمال چیزی از جلود میته مگر
آنچه پاک بوده باشد در حال حیوة بعد از تذکیه لکن مستحب است احتراز از جلود حیوان
غیر ماکول اللحم تا اینکه بعد از تذکیه دباغت شود بنا بر این قول تذکیه عمل میکند
در حیوانی که در حال حیوة پاک باشد و سگ و خوک باجماع قابل تذکیه نیستند و داخل نجس العین
میباشند و از آنجمله است قول ابو حنیفه که خون کمتر از مقدار درهم معفو است و آن
قول قدیم ابو حنیفه هفتم بوسط کف دست است و از آنجمله است قول امام شافعی
که قائل شده بنجاست موی میته و پشم و کرک او و غیر میته آدمی و ابو حنیفه و احمد
قائلند بپاکی موی و کرک و پشم مطلقا اعم از اینکه ماکول اللحم باشد مثل شتر یا غیر
ماکول اللحم باشد مثل سگ و الاغ و اوزاعی قائل بنجاست موی و امثال آن ولی
میگوید پاک میشود بغسل دادن و از آنجمله است قول ابو حنیفه و مالک که قائل شده اند

بجواز خرز بموی خوک وشافعی این را منع نموده واحمد بکراهت قائل شده است
کفته است با مخلوط نمودن دوست ترادم واز مجتهدات قول مالک واحمد وشافعی
بطهارت آدمی بعد از موت واین در آخر ارتو لین شافعیست وابی حنیفه ومرجوح
از مذهب شافعی نجاست اوست لکن کفته‌اند بغسل دادن پاک میشود مترجم کوید در مذهب
علمای امامیه چنانچه صاحب شرایع فتوی داده خون قیح وجروح هرکاه زوال
وتطهیر آن مشقت داشته باشد معفو است در نماز اکرچه زیاده از درهم بغلی
باشد ودر خون حیض ونفاس واستحاضه زنان مطلقا معفو نیست چه کمتر
از درهم وچه زیاده از آن ودر سایر خونها کمتر از درهم معفو است ودرما
زان معفو نیست ومراد مقدار وزن درهم نیست بلکه مراد قدر سعه دور او است
وبغلی اسم آن کسی است که در اسلام اول او درهم را سکه زده است وایضا بالاتفاق
نزد علمای امامیه آنچه حیات در آن حلول نکرده باشد از اجزای حیوان حی
ماکول اللحم باشد وچه غیر ماکول اللحم پاک است مثل مو وپشم وکرک
ولحم غیر ماکول اللحم که نجس العین باشد مثل خوک وسک وپشم وکرک وموی
آن نجس است در حیات ودر ممات بطریق اولی وحمل جزو موی آن جایز نیست
در حال نماز وایضا اتفاق علمای امامیه است که آدمی بعد از موت نجس ظاهر
میشود که ملاقات آن بلمس وغیره در حال رطوبت باعث تطهیر شود
خواه بعد از تغسیل میت باشد وخواه قبل غسل دادن میت ودلیل بر
نجاست ظاهری او نیست بلکه من باب تعبد است مثل غسل جنابت واز این
جمله است قول ائمه اربعه که قائلند بطهارت آب هرچه مانند قاطر والاغ وابی
حنیفه توقف نموده در بودن این آب پاک کننده وثوری واوزاعی کفته‌اند
آب هرچه مانند حیوان غیر ماکول اللحم نجس است واز مجتهدات قائل بودن شافعی
بنجاست.

ماکول
بنجاست بول وسرکین مطلقا ومالک واحمد قائلند بطهارت بول وسرکین از حیوان
اللحم ونخعی بول جمیع حیوانات طاهر وپاک دانسته وابی حنیفه قائل شده است
بطهارت فضله حیوانات پرنده ماکول اللحم مثل کبوتر وغیر ماکول [illegible]
مترجم کوید در مذهب علمای امامیه چنانچه صاحب شرایع تصریح نموده بولهای
حیوانات ماکول اللحم وغیر ماکول اللحم کلا طاهر است بجز فضله خوک وکافر ونجاست
کننده نیز میباشند وبول وسرکین حیوانات ماکول اللحم وطیور ماکول اللحم نیز
پاکست بالاتفاق واز مجتهدات است قول ابی حنیفه ومالک بنجاست منی انسان و
شافعی واحمد قائلند بطهارت منی وشافعی نیز قائل بطهارت منی کل حیوانات طاهر
کردیده واما در خصوص پاک شدن از منی پس واجبست غسل او ودر نزد مالک
اعم از اینکه تر باشد یا خشک ودر نزد ابی حنیفه واجبست شستن اکر تر
واکر خشک شده باشد تراشیدن وزایل نمودن آن کافیست مترجم کوید این مسئله — او بودن
نیز اجماعیست نزد علمای امامیه که منی نجس است وتطهیر وزوال آن از بدن ولباس
بغیر از آب بطور دیکر جایز نیست واز مجتهدات است قول ابی حنیفه در آب چاهی
که وضو ساخته کسی باشد اکر بیرون آید موش مرده از آن کفته است اکر آن
موش نفخ کرده باشد نماز سه روز خود را که بآن وضو ساخته اعاده نماید
وهرکاه نفخ نکرده باشد اعاده نماید نماز یک شب ویک روز را وبنا بر قول شافعی
واحمد اکر آب چاه کم باشد اعاده نماید از نماز آنچه را که بظن غالب خود میداند
بعد از بودن موش از آن آب وضو ساخته واکر آب بسیار داشته باشد آب چاه ومتغیر
کرده باشد اعاده نماز لازم نیست واکر تغییر کرده باشد از وقت تغییر اعاده
نماید وکفته است مالک اکر آب چاه شیرین باشد واحد اوصاف ثلثه آن تغییر نکرده باشد
اعاده نماید واکر آن آب غیر شیرین باشد پس در آن دو روایت است مترجم کوید

در این مسئله بین علماء امامیه خلاف نیست که هرگاه بعد از وضوء ساختن و نماز
خواندن معلوم شود که آب وضوء نجس بوده نمازی که بآن وضو خوانده صحیح است
و اعاده نماز ندارد ولی باید آنچه از بدن و لباس و غیر آن که با رطوبت آن آب ملاقات
نموده تطهیر نماید بکر فقیر یعنی آب چاه و غیر آن نیست و در مذهب اینکه آب
چاه را نجس بداند بواسطه مردن آدمی و موش مرده چنانچه صاحب شرایع روایت
دیگر در حکم و بنا بر شرایط بودن آب چاه ان تفاوتی در حکم ندارد و از آنجمله است
قول شافعی که هرگاه مشتبه شود آب پاک و نجس باید اجتهاد نموده و تطهیر نماید بآنچه
ظن بپاکی آن بهم رسانیده از ظروف و قول ابی حنیفه اینست که جایز نیست اجتهاد
مگر اینکه ظرفهای پاک عددشان بیشتر باشد و قول احمد اینست که تطهیر نکند بلکه
باید بریزد هر دو را یا مخلوط نماید و تیمم نماید مترجم گوید در این مسئله بنای صاحب
شرایع بر اینست که هرگاه آب طاهر و نجس در دو ظرف باشد و مشتبه شوند بطوری که
نداند ظاهر آن کدام است باید اجتناب از هر دو نماید و در صورت نبودن آبی
غیر آن وظیفه‌اش تیمم نموده و نماز بخواند ما یبطل باب حدث است بدانکه مسائل
که اختلاف شده است در او قول ائمه ثلثه بر اینکه باطل میکند وضو را خارج
شدن کرم در دبر و مانند او از قبل و بنا بر قول ابی حنیفه خروج ریح از قبل باعث
بطلان وضوء میشود و این راجح از مذهب امام شافعیست علت اینکه شافعی
خروج کرم و سنگ دبره و مانند او از قبل باعث بطلان دانسته مترجم گوید در مذهب
صاحب شرایع خروج هیچیک از کرم و سنگ دبره از قبل باعث بطلان وضوء نمیشود
و از آنجمله است قول ائمه ثلثه که منی باعث بطلان وضوء میشود و اصح از مذهب
شافعی عدم بطلان وضوء است اگرچه سبب خروج منی غسل واجب است مترجم گوید
در مذهب حق صاحب شرایع منی باعث بطلان وضوء و سبب غسل هر دو

و از آنجمله است قول ابی حنیفه که باطل نمیکند وضو را مس فرج مطلقاً هر طور و هر قسم باشد
و بنا بر قول شافعی و قول ارجح از مذهب احمد بطلان وضوء است بما بین کف دست
بفرج و زیاد نموده احمد نقض وضو را بما بین پشت دست بذکر ایضاً و قول مالک مس
ذکر را از روی شهوه وضو را باطل میکند و بدون شهوت باعث بطلان نمیشود اما مس
حلقه دبر را پس گفته است ابو حنیفه و مالک باعث بطلان نیست و گفته است شافعی
در راجح از دو قول خود و احمد که باعث بطلان است در حالتی که دلیل خود نموده در روایت
منحصر بر حیه را که لفظ فرج شامل قبل و دبر است و از آنجمله است قول شافعی و احمد
که گفته اند اگر کسی مس نماید فرج غیر را اعم از اینکه لمس کرده شده صغیر باشد یا کبیر زنده
باشد یا مرده باعث بطلان وضوء لمس کننده میشود و بنا بر قول مالک مس فرج
صغیر سبب بطلان نمیشود و بنا بر قول ابو حنیفه مطلقاً باعث بطلان وضوء نمیشود
و از آنجمله است قول ائمه ثلثه که باطل نمیشود وضوء بسبب لمس امرد جمیل و از آنجمله است

مالک
طفل امرد خوش صورت و قول
بطلان وضوء است بسبب لمس
۳

قول امام شافعی که لمس شخص بالغ زن را بدون حایل بهر حال سبب بطلان وضوء است
مگر اینکه آن زن محرم شخص لامس بوده باشد و بنا بر قول مالک و احمد اگر لمس از روی
شهوه باشد سبب بطلان است و اگر بدون شهوت است باطل نمیشود و بنا بر قول ابی حنیفه لمس زن
باعث بطلان وضوء میشود بشرط حرکت نمودن ذکر بسبب دست مالیدن بزن و بنا بر قول
محمد بن حسن در صورت حرکت ذکر بواسطه لمس نیز باعث بطلان وضوء نمیشود و بنا بر قول
عطا لمس زن اجنبیه نامحرم باعث بطلان وضوست و اگر لمس نماید زن باکره خود را باطل
نمیشود مترجم گوید در این مسائل گذشته در بین علما و امامیه خلافی نیست که لمس
نمودن زن یا بدن آنچه محرم باشد و چه نامحرم صغیر یا کبیر با شهوت و حرکت ذکر
یا بدون اینها باعث بطلان وضو نمیشود و از آنجمله است قول ابی حنیفه که هرگاه کسی
بخوابد در حال نماز وضوء او باطل نمیشود هرگاه در حالتی از حالات نماز کننده بوده باشد

اگر چه طول بکشد خواب او و هر گاه خواب در وقت نشستن که بخسبد باطل میشود وضوی او
و بنابر قول مالک باطل میشود وضو بخواب رفتن در نماز در حالت رکوع و سجود اگر چه
طول نکشد و در حالت قیام وضو باطل نمیشود و شافعی نیز گفته است اگر شخصی در نماز خواب
مطلوب یکه آرام باشد در مکان خود باطل نمیشود اگر چه طول بکشد و در غیر قیام نباشد و اگر در قیام
باشد باطلست و بنابر قول احمد در اصح روایات از او اینست که اگر طول بکشد خواب نماز
گذار در حال قیام و رکوع و سجود باطل میشود وضوی او و اگر طول نکشد باطل نیست
و از جملاتست وضو کردن از آنچه مس آتش نموده باشد مثل طبیخ و نان بر اتفاق نموده اند
ائمه اربعه بر اینکه وضو بسبب این باطل نمیشود و گفته است ابن عمر و ابو هریره و زید بن ثابت
که واجبست وضوء از خوردن آنچه مس نموده آتش او را مترجم گوید در این مسئله بین علمای
امامیه خلافی نیست که از جمله مبطلات وضو خوابیست که غلبه نماید بر چشم و گوش بطوری که
نه بیند و نشنود خواه در نماز باشد یا غیر نماز و بنا بر اجماع علما و امامیه است که
آنچه مس نار نموده باطل کننده وضو نیست چنانچه محقق علیه الرحمه در شرایع ذکر نموده
و از جملاتست قول ائمه اربعه که هر گاه کسی یقین بر طهارت و شک در حدث داشته باشد
باید عمل بیقین نماید مگر اینکه ظاهر مذهب مالک اینست که بنا بر حدث گذارد و تجدید وضو
نماید و گفته است حسن اگر شک در حدث در حال نماز باشد باید بنا بر یقین گذارد
و اگر خارج از نماز باشد بمقتضی شک عمل نماید که حدث است مترجم گوید در این مسئله صاحب
شرایع میفرماید هر گاه شخصی یقین بر طهارت و شک در حدث داشته باشد عمل بیقین نماید
خواه در بین نماز باشد و خواه در خارج نماز و از جملاتست قول ائمه اربعه که حرام است
مس قرآن بی وضوء و داود و غیر او بجواز قائلند و هم چنین است قول ائمه اربعه که جایز است
برای محدث حمل قرآن مجید با بند آن مگر در نزد شافعی اینکه جایز نیست چنانچه جایز است
در نزد او حمل قرآن در میان متاع و تفسیر و در دینار و درهم و در گردانیدن ورقهای آن با چوب

مترجم گوید در مذهب محقق علیه الرحمه چنانچه در شرایع تصریح نموده است جایز نیست مس کتابت
قرآن بدون وضو ولی کاغذ و جلد و سایر متعلقات آن لمس و مس آنها جایز است و از جملات
قول مالک و احمد و شافعی در اشهر روایات از او که حرام است رو بقبله و پشت بقبله نشستن در صحرا
و بنابر قول ابی حنیفه رو بقبله و پشت بقبله نشستن حرام است در صحرا و در خانه و بنیان
و از او جایز است استقبال و استدبار در هر دو و از جملاتست قول مالک و شافعی
و احمد که استنجا واجبست لکن در نزد مالک و ابو حنیفه اینست که اگر نماز خواند بدون
استنجا صحیح است نماز او و گفته است ابو حنیفه که استنجاء سنت است و از مالک هم
این روایت نیز منقولست مترجم گوید در مذهب علمای امامیه بالاجماع حرام است در مسئله
نشستن رو بقبله و پشت بقبله نشستن متخلی در حین تخلیه مطلقا و استنجا هم واجبست و نماز خواندن
بدون استنجاء صحیح نیست و از این جملاتست قول شافعی و احمد که قائل شده اند بوجوب استنجاء
به عدد سه اگر چه پاکی بکمتر از آن حاصل شود و مالک و ابو حنیفه قائلند بجواز بلا سنگ
در استنجا اگر پاکی حاصل شود و از جملاتست قول شافعی و احمد که جایز نیست استنجا باستخوان
و سرگین و ابو حنیفه و مالک قائل بجواز شده اند لکن با کراهت مترجم گوید در مذهب محقق
صاحب شرایع استنجا به سنگ واجبست اگر بکمتر از سه عدد هم پاکی حاصل شود تا اتمام سه عدد
ننماید و استنجاء به سنگ و غیر آن در وقتی جایز است که نجاست از موضع خود تعدی نکرده باشد
تا شرایط دیگری که ذکر داده و استنجا با استخوان و سرگین مطلقا جایز نیست در مذهب علمای امامیه

باب الوضوء

باب الوضوء مؤلف گفته است پس از جملات آن مسائلی که اختلاف شده است در او قول کافه علمای بیت
که صحیح نیست طهارة مگر به نیت پس واجبست نیت در طهارة از حدث اکبر و اصغر و بنابر قول ابی حنیفه
محتاج نیست وضوء و غسل به نیت بخلاف تیمم که لابد است در او از نیت و از جملاتست قول
ائمه که تلفظ به نیت باعث تکمیل عبادتست و بنابر قول مالک مکروه هست تلفظ به نیت
مترجم گوید در مذهب علمای امامیه وضو و غسل بدون نیت صحیح نیست بالاجماع و تلفظ

مرتب ساختن عمل الوضوء واز اتفاقات قول ائمه ثلثه ویکی از دو روایت از احمد که تسمیه در وضوء
مستحبست وبنا بر قول داود واحمد بسم الله گفتن در وضو واجبست و صحیح نیست وضو بدون آن
وساقط نیست بعمد وسهو آن وبنا بر قول اسحق اگر فراموش نمود بسم الله را اعاده میکند
او طهارت را واگر عمدا بنماید مجزی نیست واز اتفاقات قول ائمه ثلثه که شستن دو دست
قبل از وضو مستحبست وبنا بر قول احمد واجبست لکن از خواب برخاستن بعد از خواب بودن وبنا بر
بعضی از اهل ظاهر واجبست مطلقا من باب تعبد نه از باب نجاست واگر داخل نماید دست
در ظرف قبل از شستن فاسد نمیشود آب مکروه بود حسن بصری واز اتفاقات قول ائمه
ثلثه باستحباب مضمضه واستنشاق در وضوء وبنا بر قول احمد در اشهر دو روایت
از او وجوب این دو عملست در وضوء وغسل مترجم گوید اجماع علماء امامیه استحباب
واستحباب شستن دو دستست قبل از وضوء واستحباب مضمضه واستنشاق در وضو
نیز اجماعیست واز اتفاقات قول ائمه ثلثه که شستن مابین گوش و ریش از صورة محسوب میشود
وبنا بر قول مالک وابی یوسف از صورة محسوب نمیشود پس واجب نیست شستن آن با صورة
در وضو واز اتفاقات قول ائمه اربعه اینکه مرفقین داخلند در وجوب غسل دو دست
وبنا بر قول داود وامام زفر در ... مرفقین داخل در دو دست نیستند مترجم گوید اجماع علمای
امامیه است بر اینکه حد غسل صورة برای وضو بحسب عرض آن چیزیست که مشتمل شود
انگشت ابهام ووسطی بنا بر این پس مابین گوش و موی ریش داخل صورة نیست وشستن
آن لازم نیست وایضا اجماعیست که هر دو مرفق از دو دست محسوب هستند وشستن این دو
با دستها واجبست واز اتفاقات قول مالک واحمد در اظهر روایات از او که واجبست مسح
جمیع سر در وضو وبقول ابو حنیفه وشافعی واجبست مسح بعضی از سر در وضو ولیکن در
این بعض اختلاف نموده اند در مقدار آن پس شافعی میگوید که اقل آنچه واجبست که اسم مسح
بر آن صادق آید وابو حنیفه میگوید باید از بعض ربع سر باشد وباید این مسح بقدر سه انگشت
باشد

باشد حتی اینکه اگر مسح نماید سر خود را بدو انگشت کفایت نمیکند وگفته است شافعی که بعضی
مسح بدست واز اتفاقات قول ائمه ثلثه که مسح بر عمامه مجزی نیست وگفته ابی ثور واحمد مجزی است
لکن بشرط اینکه بوده باشد زیر حنک آن عمامه چیزی واگر عمامه مدوره باشد وبنا بر قول احمد
باید جایز نیست مسح بر آن واز این دو اثبت آنست مسح نمودن بر مقنعه که دور کرده باشد دور
حلق او و چون اینکه پوشیده عمامه در حالت طهارت باید باشد و در دو روایت مترجم گوید
در مذهب علمای امامیه بالاتفاق حد مسح سر مسمی کافیست باینکه بعضی تحدید بیک عرض انگشت
اینقدر مسح سر خود مجزی است ومستحبست مسح نمودن بعرض سه انگشت و واجبست مسح بر
سر ابتدا و مسح بر عمامه برای مرد جایز نیست و بر مقنعه نیز از برای زن جایز نیست واز اتفاقات
قول ائمه ثلثه که دو گوش از سر محسوب میشوند ومستحبست مسح آن دو با سر وبنا بر قول شافعی
هر دو گوش دو عضو مستقلند باید مسح نماید آنها را با آب جدید وگفته است
زهری اینها از صورة حساب میشوند پس باید غسل بدهند آنها را ظاهرا وباطنا وگفته
است شعبی وحسن که آنچه از آنها پیش رو واقع شده باشد باید همراه صورة غسل بدهد
وآنچه در طرف پشت واقع است از آنها از جزو سر است باید مسح شود با سر واز اتفاقات
قول مالک وشافعی اینکه مسح گردن باب سنت نیست وبنا بر قول ابو حنیفه واحمد وبعض
شافعیه مستحبست مترجم گوید در مذهب علمای امامیه مسح دو گوش در وضو استحباب ندارد
مطلقا بلکه بقصد اینکه جزو وضوست اگر کسی مسح نماید فعل حرام است وایضا مسح گردن
کردن باجماع علمای اثنا عشریه استحباب ندارد بلکه جایز نیست واز اتفاقات
ائمه بر اینکه غسل قدمین در وضو با مقدرت واجبست اگر موزه نپوشیده باشد وآنچه حکایت
شده است از احمد وداود ظاهری وثوری وابن جریر جواز مسح جمیع دو قدم است واینکه
مخیر است در وضو ایشان بین غسل ومسح مترجم گوید در مذهب علمای امامیه غسل
قدمین در وضو جایز نیست بلکه مسح نمودن واجب معین است وباید ابتدا و مسح

الکعب باشد تا برسد بدو استخوان بلند دوپا و شرط مسح در حال اختیار نبودن حائل است
از قبیل موزه و جوراب که و در وقت ضرورت مسح جایز نیست و از آن جمله است قول بعضی علما که قائل
شده‌اند به اکتفا به غسل اعضا و مسح‌های وضو کمتر از سه دفعه و قول بعضی دیگر از ایشان بعدم
ثبوت اکتفاء به یک مرتبه و دو مرتبه از رسول خدا صلعم مترجم گوید در مذهب علمای امامیه
یک مرتبه غسل عضوها و دو دفعه واجب و دو مرتبه سنت است و سه مرتبه بدعت
و در مسح تکرار جایز نیست و از آن جمله است قول ابو حنیفه بر اینکه ترتیب در وضو واجب
نیست و شافعی و احمد ترتیب را واجب دانسته‌اند و از آن جمله است قول ابو حنیفه که موالات
در وضو سنت است و این اصح است و قول اوست نزد شافعیه و بنا بر قول مالک در مشهور
ازو واجب مترجم گوید در مذهب علمای امامیه ترتیب و موالات در وضو واجب بالاجماع
و از آن جمله است اتفاق ائمه اربعه بر اینکه هر کس وضو داشته باشد برای او روا است که نماز بخواند
بان وضو آنچه بخواهد از فرایض مادام که شکسته نشود وضوی او و گفته‌اند بعضی تجدید
شخص باید وضو مستحب است برای هر نماز و عبید بن عمیر میگوید که واجب است وضو برای هر نماز
احتیاج بآن نموده است در این باب مترجم گوید در مذهب علمای امامیه باید وضو را
بخواهد نماز بخواند تا نیست **باب الغسل** بر آن جمله مسائلی که اختلاف شده است
اتفاق ائمه اربعه است بر اینکه واجب میشود غسل جنابت به التقاء ختانین اگر چه انزال منی نشود
و بنا بر قول داود و جماعتی از صحابه غسل واجب نمیشود مگر با انزال منی و از آن جمله است قول امام شافعی
اینکه واجب میشود غسل به سبب خروج منی اگر چه مقارن لذت نباشد و ابو حنیفه و مالک گفته‌اند
واجب نمیشود غسل مگر با مقارنه لذت برای خروج منی شرط است مترجم گوید در مذهب محقق
چنانچه در شرایع مذکور است که غسل واجب است به انزال منی اگر علم داشته باشد به اینکه آنچه بیرون آمده
منی است و اگر مشتبه شود آنچه از شخص خارج شده منی است یا غیر آن هر گاه جهنده بوده
با مقارنه شهوت و سستی بدن پس غسل واجب میشود پس معلوم شد که علامت منی شهوت و جهنده بودن

و فتور

طهارة غسل

و سست شدن بدن است و از آن جمله است قول مالک و ابو حنیفه و احمد که اگر بیرون آید از شخص
منی بعد از غسل جنابت هر گاه بعد از بول باشد غسل واجب نمیشود و الا غسل واجب است و شافعی
واجب دانسته غسل را مطلقا و مالک مطلقا واجب نمیداند و از آن جمله است قول شافعی که واجب است
غسل را بخروج منی اگر چه یک قطره و قطره‌ای در پی بیرون آید و بقول ائمه ثلثه اگر
جهنده نباشد غسل واجب نمیشود مترجم گوید در مذهب محقق علیه الرحمه چنانچه در شرایع
بیان فرموده جهندگی که علامت منی است در مقام اشتباه که اگر در این مقام انزال شود
با جستن غسل واجب است والا واجب نیست و نیز در شرایع مذکور است هر گاه رطوبتی بعد از غسل
جنابت از شخص خارج شود اگر تفحص نماید که منی است تا باید غسل نماید و اگر مشتبه باشد
بر شخص هر گاه استبرا نکرده غسل نماید و اگر استبرا نموده غسل ندارد و از آن جمله است
قول مالک و احمد که گفته‌اند واجب است غسل جنابت بر کافر و غیره که مسلمان شده و قول ابو حنیفه
و شافعی استحباب غسل بکافر بعد از اسلام و از آن جمله است قول مالک که واجب است
مالیدن دست بدن در حال الغسل مترجم گوید در مذهب محقق که از علمای امامیه است
چنانچه در شرایع بیان فرموده غسل جنابت بر کافر واجب نیست و نیز که مسلمان شود
و نیز مالیدن دست بجسد در حال الغسل علمای امامیه واجب ندانسته‌اند و از آن جمله است قول ائمه
ثلثه بر اینکه نیست ... شستن و غسل نمودن از زیادتی آبی که از غسل جنابت
یا از حیض باقی مانده و بنا بر قول احمد جایز نیست برای مرد که وضو بسازد از زیادتی آب وضوی
زنی اگر منفرد باشد او از او ... نموده محمد بن الحسن که گفته جایز است برای زن وضو ساختن
از زیادتی آب وضوی مرد و زن مترجم گوید در مذهب علمای امامیه جایز است وضو
بزیادتی آبی که از غسل جنابت و حیض مانده و جایز است هر یک از مرد و زن را وضو ساختن
ببقیه آب وضوی یکدیگر و از آن جمله است قول اصحاب شافعی در وجوب غسل زنان از ولادت
بدون دیدن رطوبتی و بعضی دیگر از ایشان واجب ندانسته‌اند غسل را مترجم گوید در مذهب علمای امامیه بدون دیدن

غسل دوم

خون نفاس بود زن غسل واجب میشود و در حالت واسطه وضع حمل غسل بر زن واجب نمیشود الا جماع
و از انجمله است قول شافعی و احمد در یکی از دو روایت که حرام است خواندن قرآن بر جنب و حائض اگرچه
یک آیه باشد یا بعض آیه و بنابر قول ابوحنیفه جایز است خواندن بعض آیه و بنابر قول مالک
جایز است خواندن یک آیه یا دو آیه و بنابر قول داود جایز است برای جنب خواندن قرآن
هرچند که بخواند مترجم گوید در مذهب علمای امامیه بر جنب و حائض حرام است خواندن سوره عزائم
عزایم از قرآن و غیر از عزایم از قرآن جایز است خواندن ایشان ما بخواهند باب التیمم

تیمم

بدان که در مسائلی که اختلاف شده است در او قول شافعی و امام احمد است که مراد از
صعید که خداوند در آیه تیمم میفرماید خاک است پس جایز نیست تیمم مگر بخاکی که
که در او غبار بوده باشد و بنابر قول ابوحنیفه و مالک صعید نفس زمین است پس جایز است
تیمم بجمیع اجزاء زمین اگرچه سنگی هم که خاک نداشته باشد و در یکی که غبار بر آن باشد
هم نباید بوده و از مالک روایت است جایز است تیمم با چیزی متصل باشد بزمین مثل نبات
و از انجمله است قول مالک و شافعی که واجبست طلب نمودن آب قبل از تیمم و اینکه طلب نمودن
آب شرط است در صحت آن و این از دو روایت از احمد است و بنابر قول ابوحنیفه و احمد در روایت
دیگر او شرط نیست طلب آب از برای صحت تیمم مترجم گوید در مذهب محققین علمای شرایع
میفرماید جایز است تیمم بر آنچه اسم زمین بر آن اطلاق شود پس بنا بر مذهب ایشان
مراد از صعید نفس زمین است و بعضی از چیزها را مستثنی نموده اند که تیمم بر آنها
جایز نیست از قبیل معادن و منطبعات و از جمله شرایط صحت تیمم طلب نمودن آب است تفصیلی
که در کتب شرایع بیان فرموده است و از انجمله است قول ابوحنیفه و شافعی در قول جدید
اینکه مسح در دو دست تا مرافق تیمم همچنان لازم است مثل غسل در وضو و بنابر قول
مالک و احمد مسح نمودن تا مرفق مستحب است و تا بند دست جایز و بنابر قول زهری حد
مسح منکب است تا شانه مترجم گوید در مذهب علمای امامیه ابتداء حد مسح دست در تیمم

ازبند

تیمم

ازبند دست است تا سر انگشتان بالاجماع و از انجمله است قول امام شافعی اینکه هرگاه تیمم
کننده بیابد آب را بعد از دخول در نماز اگر شرایط سقوط وضو را بعمل آورده و تیمم نموده
نماز را تمام کند و اگر بعمل نیاورده پس افضل قطع نماز و وضو گرفتن است و بنابر قول مالک
نماز را تمام نماید و قطع نکند که صحیح است و بنابر قول ابوحنیفه باطل میشود تیمم
او لازم میشود او را خروج از نماز و بنابر قول احمد باطل میشود مطلقا مترجم گوید در مذهب محققین
علمای رحمه هرگاه شخص تیمم کننده در بین نماز آب بهم رساند نماز را تمام نماید با تیمم که آن
نماز صحیح است و قطع او لازم نیست و از انجمله است قول مالک و شافعی و احمد که جایز نیست
جمع بین دو نماز بیک تیمم و نساء و بیست در این حکم نماز ادا و قضا و استیطان و گفته اند که جامع
انکار صحابه و تابعین و گفته است ابوحنیفه تیمم مثل وضوست که نماز بآن خوانده میشود
از حدث تا حدث یا تا پیدا شدن آب و باین قایل شده اند ثوری و حسن مترجم گوید در مذهب
علمای امامیه شخص تیمم کننده چند نماز را بیک تیمم میتواند بخواند تا مبطلی از او سر زده باشد
از قبیل حدث و غیره و از انجمله است قول سعید و محمد بن الحسن که جایز نیست از برای تیمم نموده اینکه
امامت نماید برای وضو داران و باتفاق ائمه جایز است امامت این شخص و از انجمله است اتفاق ائمه
ثلثه بر اینکه جایز نیست تیمم برای نماز عیدین و جنازه در حضر اگرچه ترسیده باشد فوت الا
و بنابر قول ابوحنیفه جایز است این مترجم گوید در مذهب محققین علمای امامیه شخص تیمم نموده را
جایز است امامت وضو داران و بعضی میفرمایند که در صورت بودن آب با خوف فوت از استعمال آن
صنف وقت که تیمم واجب میشود با آن تیمم جایز است خواندن نماز عیدین و الا فلا و بنابر
در صورت بودن آب میتوان با تیمم بخواند چون طهارت شرط او نیست و از انجمله است قول امام شافعی
بر اینکه هرکس متعذر باشد بر او غسل یا بدن حضر مستحب است اگر کند شخص وقت برای که باشد
آب دور از آن شخص با دو چاه باشد که اگر با آب برسد از آنچاه وقت نماز میگذرد تیمم نموده
نماز بخواند و بعد از وقت یافتن آب آن را اعاده نماید و بنابر قول مالک نماز بخواند با تیمم

در این صورت و اعاده هم نکند و بنا بر قول ابو حنیفه صبر کند تا اینکه قدرت بر آب پیدا نماید
و از این جملات قول امام شافعی و احمد در یک روایت و در روایت اینکه واجب است که تکلف استعمال نماید آنچه
یافت از آب قلیل ابتدا آن که کفایت نمیکند او را و تیمم نماید از برای باقی اعضاء و قول دیگر آنست این
که واجب نیست که او را استعمال آن آب بلکه تیمم نماید او را و تیمم کند **مترجم گوید** در مذهب محقق طاب ثراه
هر گاه بر او کسی مستغرق شود و تحصیل آب در خوف که فوت شدن وقت نماز را داشته تیمم نموده
نماز بخواند و بعد از تحصیل آب اعاده نکند و نیز اگر آب یکی شخص داشته باشد بعضی
نصف وضو بعض جایز نیست باید از او اکتفا کرده و تیمم نموده نماز بخواند و از جملات است
قول امام شافعی که هر گاه کسی بوده باشد بعضی از اعضاء او زخم یا شکستگی یا دمل و جراحت
باشد بر او یا جبیره و از کندن او خوف تلف داشته باشد مسح نماید بآب وضوء و نیز بآن تیمم
نموده نماز بخواند و بنا بر قول ابو حنیفه و مالک اگر بوده باشد بعض بدن صحیح و بعض دیگر
مجروح و کم بیشتر آن صحیح باشد غسل بدهد آنچه صحیح را و ساقط است حکم مجروح و مستحب
مسح او بآب و اگر صحیح از بدن کمتر باشد از مجروح باشد تیمم نماید و ساقط است غسل عضو صحیح
و گفته است احمد غسل میدهد از بدن آنچه که صحیح است و تیمم نماید از برای مجروح بدل مسح
بر جبیره **مترجم گوید** در مذهب محقق علیه الرحمه چنانچه در شرایع بیان فرموده هر گاه
بر اعضاء وضو جبیره باشد که نتوان آنرا بر داشت و نتوان آب رسانید ... باید در خلال وضوء
آنجا را بآب مسح نموده نماز بخواند و هر وقت زوال عذر شود نماز را اعاده نماید
از جملات است قول مالک و احمد هر گاه حبس شود شخصی در شهری چند روزه بر او ... باشد
تیمم نموده نماز بخواند و اعاده بر او نیست و بنا بر قول جماعتی از اصحاب ابی حنیفه
و این یکی از دو روایت است که باید نماز را ترک کند تا اینکه از حبس خلاص شود بآب برسد
و بنا بر قول شافعی در این حال نماز بخواند و بعد اعاده نماید و در روایت دیگر از ابی حنیفه
مثل این قول است و از جملات است قول ابو حنیفه و احمد که اگر کسی فراموش نماید آب را که با خود داشته

تا اینکه

تا اینکه تیمم نموده و نماز خواند پس بعد از آن دید آب را پس این شخص اعاده لازم نیست و بنا بر قول شافعی
اعاده واجب است و بنا بر قول مالک اعاده مستحب است و از جملات است قول ابو حنیفه اینکه فاقد طهورین
نماز نخواند تا اینکه پیدا نماید یکی از آنها و بنا بر قول شافعی در ارجح دو قول است که نماز بخواند
و بعد اعاده نماید اگر آب یا خاک پیدا نماید و این یکی از دو روایت مالک و احمد است و در روایت
دیگر از مالک است که نماز بخواند بهمان حال و اعاده نماید و در روایت دیگر از احمد است که
نماز بخواند و اعاده ننماید و از جملات است قول امام احمد که اگر شخص با وضو باشد و بر بدن او
نجاستی باشد و آب نیابد که رفع آن نجاست نماید پس تیمم از او نموده مثل حدث و نماز
بخواند و اعاده هم ننماید و بنا بر قول ائمه ثلثه اینست که با نجاست تیمم مشروع نیست و بنا بر قول
ابو حنیفه اینست که نماز نخواند تا اینکه پیدا نماید چیزی که زایل نماید نجاست را و بنا بر قول
شافعی نماز بخواند و اعاده نماید **مترجم گوید** در مذهب محقق چنانچه در شرایع بیان فرموده است
هر گاه شخص مقید و محبوس شود و تحصیل آب نتواند تیمم نموده نماز بخواند و بعد از زوال
عذر اعاده ننماید و نیز معتبر نماید هر گاه کسی آب همراه داشته باشد و فراموش نموده
با تیمم نماز خواند بعد از آن دید باید وضو ساخته نماز را اعاده نماید و نیز چنانچه فاقد طهورین
که آب و خاک نیابد معتبر نماید که نماز از او ساقط است اداء و قضاء و
نیز معتبر نماید هر گاه در بدن شخص نجاستی باشد و آب نیابد جهت تطهیر نجاست تیمم نموده نماز بخواند
و اظهر عدم اعاده است و از جملات است قول ابو حنیفه در مشهور از قول او و اصح از قول شافعی
که لازم است دو ضربه در تیمم اول از برای مسح صورت و ضربه دیگر از برای دو دست تا مرفقین
و بنا بر قول مالک و احمد که کفایت میکند یک ضربه از برای صورت و دو کف با یکدیگر بوده باشد
شکم انگشتان از برای مسح صورت و شکم کف از برای مسح دو کف **مترجم گوید** در مذهب
محقق چنانچه در شرایع فرموده از برای تیمم بدل از وضو یک ضربه کافیست و برای بدل
از غسل دو ضربه کافیست **باب مسح الخف** بر اخفاف خلاف مسائلی که اختلاف شده است در آن

ائمه ثلثه است اینکه مدت مسح موزه از برای مقیم یک شبانه روز است و برای مسافر سه شبانه روز
بنا بر قول مالک نیست تعیین مدت از برای مسافر و مقیم در مسح بلکه مسح میکند تا آنکه
بر آید ... مادامی که بیرون نیاورده باشد آن را تا اینکه موزه را بیرون آورد از پا یا جنابت و از جمله آنست
اتفاق ائمه ثلثه بر اینکه سنت در مسح موزه این طور است که مسح نماید اعلای موزه و اسفل
او را باهم و بنا بر قول امام احمد سنت مسح نمودن اعلای اوست و بس و از جمله آنست قول مالک
که مجزی نیست در مسح موزه مگر آنکه مسح هر دو را از اعلا و اسفل و مجزی است مسح
اکثر و بنا بر قول ابی حنیفه مجزی نیست مگر مقدار سه انگشت بر پشت موزه و بنا بر قول شافعی کفایت
میکند هر چه بر آن اسم مسح ثابت شود و از جمله آنست اتفاق ائمه بر اینکه ابتدای مدت مسح
از وقت وقوع حدث است بعد از پوشیدن موزه تا وقت مسح و بنا بر قول احمد در دو روایت
اینکه ابتدای مدت از وقت مسح است و اختیار نموده است این را ابن المنذر و گفته است
که این قول راجح است از جهت دلیل و بنا بر قول حسن بصری ابتدای مدت مسح از وقت پوشیدن
موزه است و از جمله آنست قول ائمه ثلثه که اگر مسح کرده موزه را در حضر بعد سفر
نمود تمام نماید مسح مقیم را و بنا بر قول ابی حنیفه این شخص اگر کامل نکند مسح مقیم
تمام نماید مسح مسافر را ... ابتدای ... مسح حکم مسافر و مقیم هر دو پایان
و از این جمله است قول امام شافعی در قول قدیم خود و امام احمد اینکه هرگاه بوده باشد
در موزه شکاف کم که در محل آن جزوی ... ظاهر باشد از آن شکاف
از دو قدم جایز نیست مسح بر او و بنا بر قول مالک جایز است مسح مادامی که بسیار
ظاهر نباشد و بنا بر قول داود جایز است مسح بر موزه شکافته پاره به هر حال و بنا بر قول
جایز است مسح بر موزه پاره مادامی که ممکن باشد راه رفتن در او و عادتاً پوشیده شود
و بنا بر قول ابی حنیفه جایز است مسح بر آنچه ظاهر شده از موزه به بیان پا و بنا بر قول
اگر گشوده باشد پاره شده موزه مقدار سه انگشت اگر چه متفرقه باشد جایز نیست مسح

برای آن که کمتر از سه انگشت بوده جایز است و از جمله آنست قول ابی حنیفه و شافعی در قول قدیم
او که هرگاه کسی بکند موزه را در حالی اینکه بر طهارت باشد غسل میکند هر دو قدم خود را
... اینکه طول نکشیده باشد ... بوده باشد و بنا بر قول مالک و احمد اگر طول
کشیده باشد فاصله بین کندن موزه و غسل وضو را اعاده نماید و بنا بر قول حسن و قتاده
واجب نمیشود غسل دو قدم و نه تجدید طهارت و نماز میخواند همان طور که بوده تا حدث
تازه طاری شود. مترجم گوید معتقد علمای امامیه مسح بر خف که موزه باشد جایز نیست
مگر در حال ضرورت یا تقیه و حال ضرورت مثل سرمای شدید و خوف است که نتوانند
بیرون بیاورند و حال تقیه هم معلوم است. چون این دو صورت دیگر مطلقا جایز نیست
مسح بر موزه چنانچه محقق علیه الرحمه در شرایع بیان نموده است. تمام شد باب الحیض
حیض
پس از جمله مسائلی که اختلاف شده است در او قول مالک و شافعی و احمد است که اول
سن حیض در زنان نه سال است و این قول راجح است در نزد ابی حنیفه ایضا و در نزد
ابی حنیفه اول امکان بلوغ در زنان دوازده سال است و از جمله است قول مالک و شافعی
اینکه نیست ابتدای زمان انقطاع حیض مدت معینی و اینست ...
در این ... مادة بلاد است ... اینکه این حالت مختلف میشود باختلاف طبایع اشخاص
در حرارت و برودت و بنا بر قول ابی حنیفه در یکی از دو قول او مدت انقطاع حیض
معدود ... و مدت قطع حیض در زنان شصت سال و پنجاه سال و بنا بر قول احمد
در دو روایت مدت انقطاع پنجاه سال مطلقا در عرب و عجم و در دو روایت
دیگر تا شصت سال است و معدود روایت سیم از آن که عرب باشند تا شصت سال است
و در عجم تا پنجاه سال است. مترجم گوید در مذهب علمای امامیه اجماع است
که ابتدای وقت حیض در زنان سن نه سال است و آخر زمان حیض در دیگر طوایف
سن پنجاه سالگی است و مخفی نماند که بعض از علما آخر زمان حیض را ...

در زنان قرشیه و نبطیه شصت سال و نموده اند و در سایر زنان پنجاه سال و (بعد از ایام)
این مدت هرگاه زن خون از او بیرون آید استحاضه است و حکم علیحده دارد چنانچه (مجمع)
در کتب فقهیه علماء امامیه مرقوم است و از آنجمله است قول ابو حنیفه که اقل
حیض در زنان سه روز است و اکثر آن ده روز است و بنا بر قول شافعی اقل (حیض)
یکشبانه روز است و اکثر او پانزده روز و بنا بر قول مالک اقل حیض نیست او را (اکثر)
او حدی و جایز است که یکساعت بوده باشد و اکثر آن پانزده روز است و از آن (جمله)
است قول ابو حنیفه و شافعی که اقل طهر بین دو حیض پانزده روز است که اعتماد کرده
میشود بر او و از بعض اصحاب شافعی است که اقل طهر سیزده روز است و بنا بر قول
احمد سیزده روز است و بنا بر قول مالک گفته است نمیدانم در میان دو حیض
وقتی را تا اینکه اعتماد بر او نمایم و از بعض اصحاب مالک است که گفته اند اقل آن
طهر ده روز است مترجم گوید در مذهب علمای امامیه چنانچه محقق علیه الرحمه
در شرایع تصریح نموده که اقل حیض سه روز است و اکثر آن ده روز است
و هم چنین اقل طهر بین دو حیض ده روز قرار داده اند و از آنجمله است
قول ابی حنیفه و شافعی و مالک که قائل شده اند بتحریم تمتع حاصل نمودن
(و شافعی) در ما دون فرج در حال حیض و از آنجمله است قول ابی حنیفه و مالک
در مادون فرج و در قول دیگر اند و در روایتش که هرگاه وطی نماید در اول (حیض)
کسی با زوجه خود یک دینار کفاره بدهد و نصف دینار در آخر حیض (بدهد)
و بنا بر قول شافعی در قول قدیمش گفته است وطی کننده در حیض بالادم
میشود غرامت و در قدر غرامت دو قول گفته قول مشهور یک دینار است
مثل قول احمد و دوم آزاد نمودن بنده است بهر حال و در روایت دیگر (از احمد)
گفته است یک دینار یا نصف دینار بدهد مخیر است فرق در اول تا آخر حیض

و از آنجمله است

و از اینجمله است قول اکثر علما که گفته اند حرام است وطی زوجه که قطع نشود خون (او)
تا اینکه غسل نماید و اگر چه قطع خون بجهة حد اکثر حیض باشد و بنا بر قول ابی (حنیفه)
اگر قطع نشود خون زن از برای اکثر مدة حیض جایز است وطی آن زن قبل از (غسل)
و اگر قطع شود پیشتر از اکثر مدة حیض جایز نیست وطی او تا غسل نماید یا بگذرد
وقت نماز و بنا بر قول اوزاعی و داود اگر غسل دهد زن فرج خود را جایز است
وطی او و از آنجمله است قول شافعی و احمد اینکه زن حایض اگر قطع شود خون او و نیافت (بدل)
آب تیمم نموده پس حلال میشود وطی او و بنا بر قول مالک و ابی حنیفه در قول (مشهور)
او گفته اند حلال نمیشود وطی زن تا اینکه غسل بجا بیاورد اما برای نماز پس تیمم (نموده)
نماز بخواند مترجم گوید در مذهب محقق علیه الرحمه چنانچه در شرایع میفرماید
حرام است وطی زن حایض در حال حیض ولی تمتع بردن از غیر فرج او جایز است
و هرگاه در آن حال وطی نمود کفاره واجب است و کفاره او یک دینار است در اول (حیض)
و نصف دینار است در وسط آن و ربع دینار است در آخر و هرگاه پاک شود
زن از حیض جایز است وطی او قبل از غسل با کراهت مطلب تمام شد و از آنجمله است
اتفاق ایشان بر اینکه حایض مثل جنب است در نماز و اما در خواندن پس گفته است
ابو حنیفه و شافعی و احمد که این زن نباید قرآن بخواند و بنا بر قول مالک بعد (یکی)
از دو روایتش جایز است خواندن قرآن برای زن حایض و در روایت دیگر (او)
جایز است خواندن کم از قرآن و از آنجمله است قول ابو حنیفه و احمد که زن حامله
حایض نمیشود و بنا بر ارجح قول مالک و شافعی حایض میشود مترجم گوید در مذهب
علمای امامیه اتفاقی است که حکم زن حایض در قول نماز در آن حال مثل جنب (است)
نیست باید در حال حیض نماز بخواند ولی قرائت قرآن برای زن در حال حیض غیر از
سور عزائم جایز است با کراهت و در اینکه حیض با حمل جمع میشود یا نمیشود بین (علماء)

حیض نفاس

امامیه خلافست و محقق علیه الرحمه میفرماید در کتاب شرایع اظهر اینست که حیض
با حمل جمع نمیشود پس خونیکه زن حامله در حال حمل می بیند استحاضه است
و از آنجمله است قول ائمه ثلثه که جایز است وطی زن مستحاضه مثل اینکه جایز است
نماز خواندن و روزه گرفتن او و بنا بر قول احمد حرام است وطی او در آنحال
روایت و از آنجمله است قول شافعی که زمان مابین دو حیض حکم او حکم حیض است
و بنا بر قول زمان مابین اقل حیض طهر است مترجم گوید در مذهب بعضی از
علماء امامیه نظر باینکه محقق علیه الرحمه در شرایع متعرض نشده معلوم نمیشود که
حکم وطی زن مستحاضه حکم وطی حایض است در حرمت بنا بر مذهب ایشان و حکم
مسئله زمان مابین اقل حیض را علامه حلی رضوان الله علیه در تذکره بیان نموده
که از طهر محسوبست و از آنجمله است قول ابو حنیفه و احمد که اکثر نفاس چهل روز است
و بنا بر قول مالک و شافعی اکثر نفاس شصت روز است و گفته اند که بیشتر معهود
هفتاد روز است و از آنجمله است قول ائمه ثلثه که هرگاه قطع خون نفاس پیش
از بلوغ غایت آن شود جایز است وطی آن زن بشرایط آن بدون کراهت و بنا بر قول
احمد نیست از برای مرد وطی زن در این طهر مگر بعد از چهل روز مترجم گوید در مذهب
علماء امامیه اتفاقیست بر اینکه اکثر ایام نفاس ده روز است و برای اقل آن حدی
نیست و هرگاه قطع شود خون نفاس قبل از تمام ده روز جایز است وطی او
کتاب الصلوة بدانکه از جمله مسائلی که اختلاف شده است در آن قول ائمه ثلثه است
که وجوب نماز ساقط نمیشود از مکلف مادامی که عقل او بر جا باشد و اگر چه قادر
نماز را بقلب خود و بنا بر قول امام ابو حنیفه هرگاه شخص معاینه مرگ را دید
عاجز بود از اشاره سر از برای نماز ساقط میشود از او وجوب نماز و از آنجمله است
قول مالک و شافعی که بیهوشی عارض شود بر شخص و تا غیبتی یا بسبب آنکه مثلا

در فرج مگر اینکه بترسد براه از مشقت و فساد که در این صورت جایز است وطی او ع

صلوة

ساقط

ساقط میشود از او قضاء آنچه بوده است در بیهوشی او از نماز و بنا بر قول ابو حنیفه واجب نمیشود
قضاء مگر وقتیکه بوده باشد بیهوشی شخص یکشبانه روز پس کمتر و اگر زیاد شد بر یکشبانه روز
واجب نمیشود قضاء و بنا بر قول احمد اینست که بیهوشی منع نمیکند وجوب قضا را بحال
مترجم گوید در مذهب محقق علیه الرحمه وجوب نماز در حالت امکان ساقط نمیشود از شخص هر قسم
بتواند باید نماز را بخواند مثلا اگر بتواند ایستاده بخواند اگر ممکن نشد نشسته اگر نشسته
نتواند خوابیده با ایماء و اشاره در رکوع و سجود نماید و سایر علماء امامیه نیز این طور
هرگاه شخص بیهوشی عارض او شود و صغیر باید اگر آن بیهوشی فرو گرفته باشد وقت نماز را
از اول تا آخر ساقط است قضاء آن نماز بعد از آنکه افاقه از مکلف و هرگاه بگیرد از اول وقت
بقدر ادای نماز بعد بیهوش شود قضاء آن بعد از افاقه واجبست و از آنجمله است قول
مالک و شافعی که اگر کسی ترک نمود نماز را از روی کسالت نه اینکه انکار کند وجوب او را
کشته میشود از بابت حد شمشیر نه از جهت کفر پس حادث میشود و بعد از قتل احکام
اسلام از قبیل غسل و نماز بر او و دفن و ارث و میگویند صحیح از مذهب شافعی قبل از قتل بسبب
ترک یک نماز فقط بشرط مهلت دادن نماز را از وقت خود تا وقت دیگر میشود و باید توبه داده شود
قبل از کشتن پس اگر تائب شد فبها و الا کشته میشود و بنا بر قول ابو حنیفه اینست که حبس نماید
او را همیشه تا اینکه نماز بخواند و گفته است احمد در یکی از دو روایت خود و اختیار نموده اند
این را اصحاب او که این شخص کشته میشود و غسل داده نمیشود و کفن و نماز داده نمیشود
اینکه کشته میشود بجهة کفر او مثل مرتد و جاری میشود بر او احکام مرتد پس نماز
خوانده نمیشود و وارث برده نمیشود از او و میراث شد مال او برای فقراء مسلمین و از آنجمله است
قول امام ابو حنیفه اینکه هرگاه کافری نماز واجب را منفرد یا در مسجد بجماعت بخواند حکم
میشود باسلام او و بنا بر قول شافعی حکم نمیشود باسلام او مگر اینکه نماز بخواند در حالت
از روی اختیار و گفته است شافعی اگر نماز بخواند در سفر و حال اینکه متهم بود بنفس خود حکم کرده

صلوة

نمیشود مطلقا اعم از اینکه نماز بجماعت خوانده باشد یا منفرد و در مسجد باشد یا غیر مسجد
در دار اسلام باشد یا منفرد او مترجم گوید در مذهب علمای امامیه بالاتفاق هرگاه کسی اذان و اقامه را
اهمال و کسالة نماز از او نماید ولی معتقد وجوب او باشد کافر نمیشود و قتل او لازم نمیشود بلی
و بحاکم شرع لازم است که او را بجا آوردن بدارد و در صورت عدم اجابت اگر مصلحت بداند
او را تعزیر نماید و نیز جمیع علمای امامیه متفقند بی خلاف قائل شده اند که نماز خواندن قبل از
اول وقت در هنگام حالت تکفیر باعث اسلام او نمیشود و هرگاه خواه در خوف و ترس بخواند
خواه در اختیار تمام شد و از مجملات قول ابو حنیفه و مالک و شافعی اینکه اذان و اقامه
مستحب هستند برای نمازهای پنجگانه و جمعه و بنا بر قول احمد اذان و اقامه واجب کفائی است در
و اهل شهرها و بنا بر قول عطا و داود اذان و اقامه واجب اند لکن صحیح میشود نماز با ترک آنها
بنا بر قول اوزاعی اگر فراموش کند اذان و اقامه و شخص نماز بخواند باید اعاده نماید در وقت
و بنا بر قول عطا فراموشی اقامه باعث اعاده نماز است و نیز از مجملات قول ائمه ثلثه که گفته اند
نیست از برای زنان اقامه و بنا بر قول شافعی اقامه سنت است در حق زنان و از مجملات
قول امام ابو حنیفه که اذان و اقامه گفته میشود از برای نمازهای فوت شده و بنا بر قول مالک
و شافعی در قول جدید اینست که اقامه میگویند و اذان نمیگویند و بنا بر قول احمد اینست که اذان
میگویند از برای نماز اول و برای باقی اقامه میگویند و این در روایت دیگر است از ابو حنیفه
و از مجملات است قول ابو حنیفه که فصول اقامه را دو مرتبه بگویند و از آن جمله است قول ائمه
که ترجیع در شهادتین سنت است و ترجیع تکرار فصول زیاده بر اینجا از شهادتین است
و بنا بر قول ابو حنیفه سنت نیست و از مجملات است قول ائمه ثلثه که جایز است مقدم کردن
اذان برای نماز صبح در اذان یکبار قبل از طلوع فجر است و بنا بر قول احمد مکروه است لکن در
ماه رمضان خاصه و از مجملات است قول ائمه ثلثه باینکه تثویب از برای اذان صبح بعد از حیعلتین
سنت است و مراد از تثویب گفتن الصلوة خیر من النوم است و بنا بر قول ابو حنیفه بعد از فراغ از

اذان و

اذان این کلام را بگویند و مشروع نیست در غیر صبح و گفته است حسن بن صالح در نماز عشاء
نیز تثویب سنت است و گفته است نخعی مستحب است در جمیع نمازها و از ابن حنبل است اعتداد
ثلثه با اذان شخص جنب و بنا بر قول احمد در دو روایت اینست که اعتداد باذان جنب در صحیح حال
نباید نمود و این قول اختیار کرده شده است مترجم گوید در مذهب محقق علیه الرحمه اذان و اقامه
مستحب است از برای نمازهای پنجگانه یومیه از برای مرد و زن در جماعت و فرادا خواه ادا باشد
و خواه قضاء و هرگاه عمدا ترک نماید حتی نماز در دخل اگر سهوا ترک نماید اذان و اقامه را
تا برکوع نرسیده میتواند قطع نماید و اذان و اقامه گفته دو مرتبه مشغول نماز شوند
و هر یک از فصول اذان و اقامه دو مرتبه باید بگویند مگر تکبیرات اول اذان که چهار مرتبه
باید گفت و تهلیل آخر اقامه را یک مرتبه و ترجیع در اذان و تثویب در آن موافق مذهب محقق
علیه الرحمه مکروه هستند معنی ترجیع در مسائل مرقوم شده که مراد تکرار فصول زیاده بر موظف
و تثویب نیز سابقا بیان شده که گفتن الصلوة خیر من النوم است و تکرار اذان صبح را نیز
جایز نمیدانند و مستحب است از برای مؤذن اینکه با طهارت اذان بگوید و بنا بر اکثر علما
اما مسئله در احکام اذان هم تمام است که بیان شد و از آن جمله است قول مالک و شافعی که
در وقت وجوب نماز ظهر گفته اند داخل میشود نماز ظهر بزوال شمس و وجوب موسع تا آنکه
بگردد سایه هر چیزی مثل او و این آخر وقت اختیاری نماز ظهر است نزد ایشان و بنا بر قول
ابی حنیفه اینست که داخل وجوب نماز ظهر میشود و میگردد آخر وقت او و اینکه نماز در اول
وقت مستحب واجب میشود و تأخیر قضاء بر خلاف ابن موسی داده اند و از آن جمله است قول امام شافعی
که اول وقت نماز عصر زمانی است که گردیده باشد سایه هر چیزی مثل او و بعد از سایه استوا
و بنا بر قول مالک آخر وقت ظهر اول وقت عصر است همچنانکه بگردد سایه هر چیزی دو مثل او
و آخر وقت عصر غروب آفتاب است و از مجملات است قول مالک و شافعی در موافق جدید اینکه
وقت نماز مغرب غروب آفتاب است و تأخیر نمیشود از وقت در حال اختیار و در نزد مالک در دو جوع

در نزد شافعی در قول جدید اینست که وقت مغرب مضیق است و بنا بر قول احمد و ابی حنیفه
از برای نماز مغرب دو وقت است یکی از آن مثل قول مالک و شافعی است در قول قدیم
اینست که وقت مغرب تا غیبوبت شفق است و این قول قدیم شافعی است و شفق آن سرخی است
که بعد از غروب ظاهر میشود و مشهور چنین است قول که وقت نماز عشا که اول دخول او در زمان
غایب شدن شفق است در نزد مالک و شافعی و احمد و باقی است وقت عشا تا فجر و در قولی
وقت عشا از ثلث شب تجاوز نمیکند و در قول دیگر از نصف شب تجاوز نمیکند و ادا
قول ائمه ثلثه اینکه شخص مختار است در نماز صبح که او را ادا نماید یکی که بعد از طلوع
صبح مخلوط با روشنی نمود میشود بخواند یا اینکه بعد از روشن شدن زیاد بخواند پس اگر
فوت شود شخص نماز که ادا را این پیش وقت سپیده روشن شد اولیت از ابتدای دوم
مگر در شب مزدلفه که در آنجا ابتدای روشن شدن خواندن نماز اولیت و در روایت
دیگر از برای احمد اینست که اعتبار بحال نماز گذاران است پس اگر متفق باشند بر ایشان
وقت نماز خواندن پس در وقت روشن شدن اولی افضلیت و هرگاه مجتمع شوند نماز گذاران
بعد پس ابتدای وقت که تاریک است افضلیت و اما با تحقیقات است اتفاق ائمه بر اینکه تاخیر نماز
ظهر از اول وقت در شدت گرما افضل است و اینکه در مسجدیان نماز را بجماعت بخوانند
مگر در نزد غالب اصحاب شافعی که ایشان شرط نموده اند این تاخیر را هرگاه در ولایت بسیار
گرم باشد و خواندن نماز در مسجد و شرط اینست که جمعیت زیاد از مسجد را شدند
و اما با تحقیقات است قول امام ابی حنیفه و احمد که صلوة وسطی صلوة عصر است و بنا بر قول
شافعی نماز صبح است مترجم گوید در مذهب حق علیه الرحمه اوقات نماز هاء پنجگانه
چنانچه در شرایع مرقوم نموده بدین تفصیل است میفرماید وقت نماز ظهر و عصر از زوال
شمس است تا غروب آفتاب که از اول زوال بقدر ادای چهار رکعت مختص ظهر است و آخر
وقت بقدر چهار رکعت بغروب مانده مختص عصر است و ما بین این دو وقت مشترک است برای

وعصر

وعصر و نیز وقت نماز مغرب بعد از غروب آفتاب است تا نصف شب و وقت نماز عشاء اول آن
بعد از ادای مغرب و آخر آن نصف شب و مختص وقت نماز مغرب است بعد از غروب بمقدار
ادای سه رکعت و از آخر وقت بقدر ادای چهار رکعت مختص بنماز عشا است و ما بین این دو وقت
مشترک برای هر دو و ما بین طلوع فجر تا طلوع آفتاب وقت نماز صبح است بعید نیست
که زوال ظهر شناخته میشود بزیاد شدن سایه بعد از نقصان آن یا میل آفتاب بطرف ابرو حاجب راست
برای کسی که رو بقبله ایستاده است و شناخته میشود وقت مغرب بذهاب حمره از مشرق
و طلوع فجر شناخته میشود بظاهر شدن سفیدی در کناره افق و افضل اینست که هر نماز را در
نماز ها را در اول وقت بخوانند و در فضیلت و استحباب آن شایع شده تا که بسیار
و هرگاه مانعی پیدا شود از برای شخصی که نتواند با حضور قلب در اول وقت نماز بخواند
تاخیر آن بقراءت و موانع دیگر هست که تاخیر نماز در آنها افضل است بعد از این
ذکر شود و مراد از نماز وسطی که خداوند میفرماید در نزد علمای امامیه در تعیین آن اختلاف
بسیار است و آنچه معروف در نزد ایشان نماز ظهر است باب صفة الصلوة بدانکه جمله مسایل
که اختلاف شده است در آن مسئله ستر عورت و گفته اند ابو حنیفه و شافعی و احمد
ستر عورت شرط صحت نماز است و اختلاف نموده اند اصحاب مالک در این مسئله پس گفته اند
بعضی از آنها که ستر عورت از شرایط است با قدرت و مدد خواهد بود پس اینکه اگر عمدا کشف
عورت نموده نماز بخواند باید اعاده کند پس نماز او باطل است و گفته اند بعضی دیگر از آنها
این ستر عورت واجب فی نفسه است نه اینکه از شروط صحت نماز باشد پس اگر نماز خواند
مکشوف العوره عامدا معصیت نموده ولی ساقط میشود از او فرض نماز و مختار در نزد
متاخرین اصحاب مالک اینست که صحیح نیست نماز با کشف عوره در هیچ حال مترجم گوید
ستر عوره در مذهب علمای امامیه شرط صحت نماز است و هرگاه قدم امکان ستر عوره
نداشته باشد اگر چه بیرون در وقت باطل باشد نماز پس باید بخواند اگر تنها تحری باشد

صفة صلوة

در صورت نه بودن ناظر محرم فرشته نماز بخواند در رکوع و سجود را باشاره بجا آورد و از جمله آنست

قول امام ابو حنیفه و احمد که جایز است تقدیم نیت بر تکبیر بزمان کمی و بنا بر قول مالک و شافعی

واجب مقارن نیت با تکبیر و مجزی نیست قبل از تکبیر و بعد از او و بنا بر قول قفال امام

شافعیه اگر مقارن نماید نیت را ابتدای تکبیر منعقد میشود نماز او و بنا بر قول امام نووی

مقارنه عرفیه کافیست بنا بر مختار محققین که مرد نشود غافل از نماز در حالتیکه ابتداء

کننده باو لیکن با تمام در تمام احوال ایشان در این مطلب از بابت رحم رایست و از این جمله آنست

اتفاق ائمه بر اینکه تکبیرة الاحرام فرض است و صحیح نیست نماز مگر بلفظ آن و بنا بر اینچه حکایت شده

از زهری اینکه نماز منعقد میشود بمجرد نیت بدون تلفظ بتکبیر و از جمله آنست قول ابی حنیفه

اینکه متعین نکرده شده است گفتن لفظ الله در تکبیر بلکه منعقد میشود بهر لفظی که مقتضی

تعظیم و تفخیم باشد مثل عظیم و جلیل حتی اگر بگوید لفظ الله را و زیاد نکند بر او لفظ دیگر

منعقد میشود نماز او و بنا بر قول شافعی منعقد میشود نماز باین لحوق بلکه منعقد میشود

بتکبیر الله اکبر و بنا بر قول مالک و احمد منعقد نمیشود مگر بگفتن الله اکبر فقط و از جمله آنست قول

مالک و احمد و شافعی که اگر شخص عجمی نیکو نداشته باشد تعبیر عربی تکبیر بگوید منعقد نمیشود

نماز او و گفته است ابو حنیفه منعقد میشود بغیر عربی و از جمله آنست قول مالک و شافعی

که مستحب نیست برداشتن دستها در تکبیر رکوع و در برخواستن از رکوع و بنا بر قول ابی حنیفه

استحبابی ندارد مترجم گوید در مذهب علمای امامیه چنانچه محقق در شرایع بیان نماید

از جمله واجبات در نماز نیت و تکبیرة الاحرام است و بر او عمل بر این دو رکن عمدا

یا سهوا جهلا او خطاء نماز باطل میشود و شرط است در نیت که مقارن باشد با اول جزو

از تکبیر و شرایط تکبیر تلفظ بوده است بعربی که ترجمه آن جایز نیست و باید بلفظ معرف ادا کند هرگاه

در حال تکبیر زاید صحیح نیست همین لفظ را مرتب واجب بگوید که هرگاه عوض آن

اسماء الله دیگر مثل عظیم یا اکرم یا رحمن بگوید جایز نیست و نیز واجبست مقدم داشتن الله را

و تکبیر

و جزو ثانی مستحبست در هر تکبیرات نماز از واجبست که در وقت گفتن آن دستها را تا مقابل

نماید تمام شد ترجمه کلام صاحب شرایع در اینجا محل حاجت بود در این چند مسئله و از جمله آنست

قول ائمه ثلثه که اگر کسی عاجز شد بماند از قیام باید نشسته نماز بخواند و اگر در صورت

از نشستن خوابیده نماز بخواند و بپهلوی راست رو بقبله و اگر به پهلو نتواند بر پشت

و پاهای خود را رو بقبله بدارد تا اینکه اشاره او بسوی رکوع و سجود بسوی قبله باشد

قیام اگر قوی ایستاده قبر برای رکوع و سجود نداشته باشد بگوشه چشم اشاره نماید تا به رکوع

ابو حنیفه اگر عاجز شود از اشاره ساقط است از او وجوب نماز و از جمله آنست قول ائمه

بوجوب قیام در نماز کسانی در کشتی مادامی که نترسند از غرق شدن و دوران سر و بنا بر قول ابی حنیفه

واجب نیست قیام در کشتی و از این جمله است اتفاق ائمه بر استحباب گذاردن دست راست

بر دست چپ در قیام و اینچه مشهور است در مذهب او و بنا بر قول مالک در

دو دست را اینکه در حالت نماز پایین بیاورد و بیندازد در طرف خود و بنا بر قول اوزاعی مخیر است

و از جمله آنست قول ائمه ثلثه که مستحبست دعاء افتتاح را بعد از تکبیر بخواند تا آنکه

و بنا بر قول مالک استحبابی ندارد بلکه تکبیر بگوید و مشغول قرائت شود و از جمله آنست

قول ابی حنیفه که در اول رکعت نماز اعوذ بالله الخ بگوید فقط و بنا بر قول شافعی در

هر رکعت بگوید و بنا بر قول مالک در نماز فرض تعوذ نگوید و بنا بر قول نخعی و ابن سیرین

محل تعوذ بعد از قرائت است مترجم گوید بنا بر مذهب محقق علیه الرحمه چنانچه در

شرایع بیان نموده از جمله واجبات نماز قیام است و قیام رکن است یعنی واجب است

که ترک آن عمدا و سهوا و جهلا و خطاء نماز باطل میشود و آن قیام متصل برکوع است

یعنی قیامی که رکوع از آن متصل باید و بکند قیام بعد از تکبیرة الاحرام تا رسید

با تمام حمد و سوره واما واجب غیر رکنی است که هرگاه عمدا ترک نماید نماز باطل میشود

صورت سهو و توابع آن که [illegible] بعد از نماز ملتفت شود یا داخل رکوع نگردیده شود

نظاهر نمیشود پس از آنکه مطلق قیام واجب شد باید شخص نماز کند و در هر حال و هر مکان میتواند
نماز بخواند خواه در بندی و کشتی و خواه در تنور زمین و هر گاه بواسطه ناخوشی یا عجز آن نتواند ایستاده
نماز بخواند نشسته نماید بعد تواند با چیزی تکیه کرده و هر گاه اینطور هم نتواند نشسته بخواند
و هر گاه صورت عجز از نشستن خوابیده بخواند و برای رکوع و سجود اشاره نماید بخلاف سنه
به هر طور ممکنست نماز را باید بخواند و از جمله افعال و اقوالی که حرام است در نماز بنا بر قول محقق
علیه الرحمه دست بستن در نماز است و ما بعد بگذشتن باید من بعد کو شود و گفتن آمین بعد الحمد
در نماز استحبابی ندارد و از جمله مستحبات گفتن شش تکبیر است در ابتدای نماز غیر از
تکبیرة الاحرام که با وصف تکبیر میشود و دعاهای مخصوص وارد است که بعد از تکبیر سوم و پنجم
و ششم استحبابا بخوانند و در کتب ادعیه مسطور است تمام شد بر وجه قول علمای امامیه
و اینها مثل و از این خلافست قول شافعی و احمد که واجب است قراءت در هر رکعت از نمازهای
پنجگانه و بنا بر قول ابوحنیفه واجب نیست قراءت مگر در دو رکعت اول از نماز و بنا بر
قول مالک در یک رکعت و در روایتی دیگر کسی ترک نماید در یک رکعت از نماز خود جبر نماید مکرر
در نماز صبح که اگر ترک نماید قراءت را در یک رکعت از دو رکعت او باید نماز را اعاده نماید
و از این جمله است قول ابوحنیفه که واجب نیست قراءت بر ماموم اعم از آنکه جهر نماید یا اخفات
بهیچ حال در دو رکعت سر امام قراءت سنت نیست از برای او و بنا بر حجت گفته است مالک و احمد
که واجب نیست قراءت بر ماموم به هر حال بلکه مکروه داشته است مالک آنکه قراءت نماید
ماموم در انچه جهر مینماید با امام اعم از آنکه بشنود قراءت امام را یا نشنود و شنیده
احمد قراءت را در انچه اخفا میکند در او امام و بنا بر قول شافعی واجب است بر ماموم قراءت
در انچه اخفا نموده است با آن امام جهرا و در جهر بر بنی حنبلی است در او یکی از دو قول
و گفته است اصم و حسن بن صالح که قراءت سنت است و از این جمله است قول مالک و شافعی بعض
و احمد که اشهر قولها با ایشان است و از آنکه معتبر است در نماز قراءة بجز کند نماز و بعضی نیست

بعض

بعض حمد و بنا بر قول ابوحنیفه تعیین نشده است قراءه از برای نماز و از این جمله است قول
امام ابوحنیفه که بسم الله جزء حمد نیست پس واجب نیست گفتن آن و بنا بر قول شافعی
و احمد بسم الله جزء حمد است در واجبست خواندن او و هم چنین است قول حمید بیان
پس بنا بر مذهب شافعی که باید بجهر بسم الله شود و در مذهب ابی حنیفه از برای واجب است و مذهب
احمد هم مثل ابوحنیفه است در این و گفته است مالک بسم الله مستحب است باید و بآن
شروع بخواندن حمد نماید و از این جمله است قول بعض اصحاب شافعیه آنکه شرط وارد است قراءة
مخرج حروف موافق باشد قراءه از اخفا و اظهار و تفخیم و ترقیق و ادغام و مثل این و بنا بر قول بعضی
که از علماء این حروف را گفته اند شرط وارد نیست از برای نماز بعلت آنکه مشغول نکند بنده را از کمال
اقبال بر مناجات حق تعالی و از این جمله است قول ابوحنیفه و مالک در زیاده آنکه ترک نکردند آمین
فاتحه را و نه غیر فاتحه را از آیات قرآن که باید بعد خواندن حمد باشد و بنا بر قول شافعی
تسبیح نماید بعد خواندن حمد و از این جمله است قول ابوحنیفه که مصلی در قراءة مختار است
بعربی بخواند یا فارسی و بنا بر قول ابی یوسف و محمد اگر نتوانند خواندن حمد را بعربی مجزی
نیست او را عجز این ذکر خواندن بعربی نکو بخوانند بزبان خود بخوانند مجزی است و بنا بر قول
بانتفا مجزی نیست قراءة بغیر عربیه مطلقا و از این جمله است قول ابوحنیفه در یکی از دو روایت
خود که هر گاه در نماز آیه قرآن حمد را بخواند باطل میشود نماز او و بنا بر قول شافعی
و احمد در یکی از دو روایت خود صحیح است نماز این شخص و بنا بر قول مالک و احمد در روایت
دیگر او که خواندن حمد قرآن جایز است در نماز فله مردد و از این جمله است قول
امام ابوحنیفه که بلند گفتن آمین برای امام و ماموم نیست و بنا بر قول مالک کند
بان ماموم و بعد امام مستحب نیست و از این جمله است قول ائمه ثلثه این
ادرج قول شافعی است که سنت شده است خواندن سوره بعد از فاتحه در و گفته
او که از نماز و بنا بر قول شافعی در آن قول دیگر سنت است که مسلم انتبا

نقل نموده و ما از انجمله است اتفاق ائمه بر اینکه مصلی هر گاه جهر نماید در آنچه سنت شده
در آن اسرار یا اینکه اسرار نماید در آنچه سنت شده است در آن جهر باطل نمیشود نماز
او مگر در آنچه حکایت شده است از اصحاب مالک که اگر عمدا این عمل را نماید باطل
نماز او و از آنجمله است قول مالک و شافعی باستحباب جهر از برای منفرد در آنچه جهر کرده
میشود در آن و بنا بر قول احمد مستحب نیست و بنا بر قول ابی حنیفه مختار است اگر خواهد
جهر نماید بطوریکه بشنواند غیر خود را و اگر خواهد اسرار نماید مترجم گوید در مذهب
محقق علیه الرحمه چنانچه در شرایع مسطور است واجب است بر مصلی قرائه سوره حمد
در هر نماز دو رکعتی و در دو رکعت اول از نمازهای چهار رکعتی و سه رکعتی بطوریکه معین
و واجب است خواندن تمام حمد و صحیح نیست اخلال با آن عمدا نماز شخص اگر حرفی
او باشد حرفی ... واعراب او و بسم الله هر جزء حمد است که واجب است خواندن او
با حمد و ترجمه آن بزبان فارسی یا غیر فارسی مجزی نیست و واجب است ترتیب کلمات
او و هم چنین واجب است حفظ و وقف و ادا و از مخارج آن پس اگر مخالفت نماید عمدا باطل است
اعاده نماید نماز را و اگر فراموش نموده در مرتبه قرائه را بخواند ما دامی که برکوع نرفته
باشد هر گاه برکوع رفت بخاطرش آمد که نشد است و اگر شخص قرائه را نیکو نداند
واجب است یاد گرفتن پس اگر وقت مضیق باشد قرائه نماید آنچه را که میتواند از آن
دیگر و هر گاه ابدا قرائه را نداند تسبیح و تهلیل نماید بقدر حمد و ایضا شخص در نماز گذاردن
مختار است در دو رکعت سیم و چهارم ظهر و عصر و عشا و در رکعت سیم مغرب از اینکه حمد بخواند
یا سه مرتبه تسبیحات اربعه مشهوره را بخواند و صورت تسبیحات اربعه این است
سبحان الله والحمد لله ولا اله الا الله والله اکبر و از برای امام افضل خواندن حمد است
و هر گاه یکی از این دو را عمدا ترک نماید نماز او باطل است و ایضا از جمله واجبات نماز
چنانچه صاحب شرایع مسطور است خواندن یک سوره تمام است بعد از حمد در دو رکعت اول

در دو یم

و در دو یم از نمازهای فریضه بشرط وسعت وقت و امکان تعلم و عجز از سوره عزایم هر سوره را
که بخواند عیب ندارد و نیز از جمله واجبات نماز چنانچه صاحب شرایع مسطور است جهر بخواندن
حمد و سوره است در نماز صبح و در دو رکعت اول نماز مغرب و عشا و اخفات در ظهر و عصر است
و در رکعت سیم مغرب و در دو رکعت آخر نماز عشا و از برای زنان جهر نیست و مستحب است جهر ببسم الله
در آنجا که حمد را اخفات میکنند و خواندن حمد و سوره از روی قرآن عیب ندارد و از ...
برای ماموم در نماز جماعت خواندن حمد و سوره در دو رکعت اول ساقط است بعقیده
خواندن حمد و سوره هر ذکری که بخواهد میتواند بقصد وجوب و مستحب است از برای او
ماموم اخفات در جمیع اذکار نماز و هر گاه شخص مصلی اخفات نماید که در مقام جهر و جهر
یا عکس اگر عمدا باشد نماز او صحیح نیست و اگر سهوا یا جهلا باشد معتفو است و نیز
بنا بر مذهب صاحب شرایع حرام است گفتن قول امین در نماز تمام شدن حمد و صاحب شرایع
... و از این مسائل از آنجمله است اتفاق ائمه بر اینکه تکبیر از برای رکوع مشروع است
و بنا بر آنچه حکایت شده از سعید بن جبیر و عمر بن عبد العزیز که این دو کس گفته اند تکبیر
نمیشود مگر در افتتاح نماز فقط و از آنجمله است قول ابی حنیفه که طمانینه در رکوع
و سجود سنت است و واجب نیست و بنا بر قول ائمه ثلثه که تسبیح در رکوع و سجود سنت است
و بنا بر قول احمد یک مرتبه تسبیح در رکوع و سجود واجب است و همچنین است قول در تسبیح
و دعا بین سجدتین مگر اینکه قرآن ... و بنا بر قول وجوب باطل میکند نماز را
و از آنجمله است اتفاق ائمه بر اینکه مکروه است قرائت قرآن در حالت رکوع بلکه ... را
و تسبیح را سه مرتبه بگویند و بنا بر آنچه حکایت شده است از ابن مسعود که او در ...
... و بنا بر آنچه حکایت شده است ... که تسبیح را ... اگر ماموم
... از برای ماموم گفتن سه مرتبه ممکن شود و از آنجمله است قول ائمه ثلثه که ...
و رفع از رکوع و اعتدال و بنا بر قول ابی حنیفه واجب نیست بلکه ... که از رکوع بسجود

واجب است طمانینه در رکوع
و سجود و از آنجمله است قول
ائمه ثلثه
ح

ذات فشده ولکن واجب ندارد واز جملهٔ آنست قول ائمه ثلثه آنکه امام زیادت نکند بر قول سمع الله
لمن حمده چیزی را و ماموم نیز بر قول ربنا لک الحمد و بنا بر قول مالک در یکی از دو روایت از او
که از برای منفرد زیادت جایز باشد و بنا بر قول مالک و شافعی جمع میان هر دو کرده شود مستحبست
از برای امام و ماموم و منفرد مترجم گوید در مذهب محقق علیه الرحمة چنانچه در شرایع میفرماید
تکبیر از برای رکوع و تکبیر بعد از رکوع با هیئة تکبیرات نماز محل استحباب داده شد و محققین
میفرماید طمانینه در رکوع و سجود واجب است و نیز میفرماید تسبیح در رکوع و سجود واجب است
و یکی از این دو ذکر واجب باشد یا سبحان ربی العظیم و بحمده در رکوع یا سه مرتبه سبحان الله
بگوید و در سجود یا سبحان ربی الاعلی و بحمده یا سه مرتبه سبحان الله و در مقام ضیق
وقت یا اضطرار یکی بگوید گفتن سبحان الله جایز است و هم چنین است قول در تسبیح
و دعا میان سجدتین که این دو هم مستحب اند و نیز مستحب است کشادن دستها در حال
رکوع بر زانوها و نیز طمانینه و راست شدن بعد از رکوع واجب است و بعد از رکوع و در بین سجدتین
علاوه بر سمع الله و استغفر الله دعا دیگر میخوانند تمام شد واز جملهٔ آنست قول امام
ابو حنیفه که فرض از اعضاء سجود ساییدن پیشانی بر زمین و در این مسئله کفواست با دماغ است بر زمین از اعضاء سبعه و بنا بر قول شافعی واجب در ساییدن پیشانی است
از برای شافعی واز برای احمد باقی اعضاء دو قول است اظهر از این دو قول وجوب است
و این مشهور از مذهب احمد است و اما دماغ پس اصح از مذهب شافعی استحباب است
و این یکی از دو روایت از احمد است و بنا بر قول مالک در روایت ابن القاسم است که
فرض از سجود متعلق به پیشانی و دماغ گفته هر گاه اخلال بایشان نماید اعاده در وقت لازم است
استحبابا و اگر وقت خارج شود اعاده ندارد واز جملهٔ آنست قول ابو حنیفه و مالک و احمد
در یکی از دو روایت از او آنکه مجزیست سجود نمودن مصلی بر کوشهٔ عمامهٔ خود و بنا بر قول
شافعی و احمد در روایت دیگر مجزی نیست واز جملهٔ آنست قول ابو حنیفه و احمد و شافعی
در اصح قولین آنکه واجب نیست ظاهر کردن دو دست در سجود و بنا بر قول الاقوی شافعی

در احد القولین واجب است واز جملهٔ آنست قول مالک و شافعی و احمد که واجب است جلوس در بین سجدتین
و بنا بر قول ابو حنیفه سنت است واز جملهٔ آنست قول ائمه ثلثه که مستحب است جلسهٔ استراحت شده است
مگر بر ضعیف که از سجود در حال بلند شدن اعتماد کند است بر دو دست خود و بنا بر قول شافعی
و بنا بر قول ابو حنیفه اعتماد نکند بر دو دست خود بر زمین مترجم گوید در مذهب محقق
علیه الرحمه چنانچه در شرایع میفرماید واجب است ساییدن مواضع سبعه بر زمین در حالت سجود
و آن پیشانی و دو کف و دو زانو و دو انگشت ابهام هر دو پاست و ساییدن دماغ بر زمین
مستحب است و نیز واجب است سجده بر چیزها آنکه صحیح باشد سجده بر آن مثل زمین و آنچه از زمین
بروید که ماکول و ملبوس نباشد بالفعل یا بالقوه پس بر کوشهٔ عمامه جایز نیست سجده و مستحب است
استکا نمودن و نشستن در حال سجود و جلسه در میان سجدتین واجب است و جلسهٔ بعد از سجدتین
که او را جلسهٔ استراحه میگویند سنت است تمام شد کلام صاحب شرایع واز جملهٔ آنست قول ائمه
ثلثه با استحباب تشهد اول و بنا بر قول احمد واجب است واز جملهٔ آنست قول امام شافعی که سنت است
از برای تشهد اول افتراش و از برای تشهد ثانی تورک است و بنا بر قول ابو حنیفه افتراش در هر دو تشهد
سنت است و بنا بر قول مالک تورک در هر دو مستحب است واز جملهٔ آنست قول ابو حنیفه و مالک
که صلوات بر پیغمبر صلی الله علیه در تشهد اخیر است بر این خاص بالکلیست که تشهد محمد
انقطاع سبب خود را در نماز واز جملهٔ آنست قول ابو حنیفه که سلام نماز رکن نماز نیست و بنا
بر قول ائمه ثلثه رکنی است از ارکان نماز واز جملهٔ آنست قول بعض اصحاب شافعی بوجوب تقدیم
شهادتین در تشهد بر صلوات بر رسول خدا صلی الله علیه و بنا بر قول بعض دیگر از ایشان تقدیم
واجب نیست واز جملهٔ آنست قول مالک و شافعی آنکه واجب نیست بلفظ آن سلام اکتفا است
و این از برای امام و منفرد مذکور نموده است شافعی و گفته است که بر ماموم نیز یکی سلام است
و بنا بر قول احمد آنکه دو سلام واجب است و بنا بر قول ابو حنیفه سلام اول سنت است
مثل مقدم و بنا بر قول مالک آنست که سلام مقدم سنت نیست از برای امام و منفرد

و زیاد نموده است شافعی و گفته است که بر ماموم نیز یک سلام واجب و بنا بر قول احمد
اینکه دو سلام واجبست و بنا بر قول ابو حنیفه سلام اول سنت است مثل دویم و بنا بر
قول مالک اینست که سلام دویم سنت نیست از برای امام و منفرد الا و اما ماموم پس
مستحبست از برای او اینکه سلام بگوید بنا بر مذهب مالک سه مرتبه دو سلام
از طرف راست و چپ و دو یکی مقابل روی خود که رد نماید باین سلام بر امام
خود و از ایجملهاست نیت خروج از نماز که قائل شده است مالک و احمد بوجوب
نیت و قائل شده است شافعی در اصح دو قول خود باستحباب آن مترجم گوید
در مذهب محقق علیه الرحمة چنانچه در شرایع میفرماید از جمله واجبات نماز
خواندن دو تشهد است در نماز یکی در رکعت دویم از نمازهای چهار رکعتی
و سه رکعتی و دیگری در آخر نماز و ترک آن عمدا باعث بطلان نماز است و صورت
تشهد اول و دوم گفتن شهادتین و صلوة بر پیغمبر و آل اوست که صلوة هم جزء تشهدست
و ترتیب در آن لازم که اول شهادتین و در آن لازم که اول شهادتین را گفته بعد صلوة
بفرستد و مستحبست در نشستن تشهد که بطور تورک بنشیند و صورت تورک
نشستن است بر طرف ران چپ و برآورد پای خود را از خارج نموده پس قرار دهد
ظاهر پای چپ را بر زمین و ظاهر پای راست را بباطن پای چپ و نیز از جمله
واجبات نماز بنا بر مذهب محقق و سایر علمای امامیه سلام است که بعد
از اتمام تشهد و سلام واجبست بطور تخییر یکی السلام علینا تا آخر و دیگری
السلام علیکم تا آخر میبرد از این دو خروج از نماز حاصل میشود و بهر یک
ابتداء نمود دیگری مستحب میشود و باین کیفیت سلام گفتن در حال فرادی
و جماعت برای امام و ماموم واجبست و لیکن مستحبست آن یکی زیاد نمودن
السلام علیک ایها النبی است تا آخر و یکی دیگر سلام دادن منفرد است بسوی قبله

بیک

بیک سلام و بگوشه دو چشم خود بجانب راست و امام بصفحه صورت و نیز ماموم بصفحه صورت
بطرف راست نگاه نموده دو مرتبه سلام بگویند پس اگر بوده باشد بطرف چپ ماموم
کسی دیگر اشاره نماید بطرف چپ خود بصفحه صورت و قصد سلام برای این شخص در ضمن
اشاره بطرف راست و چپ بعد از خروج از نماز است کیفیت سلام مرتبه اول بعینه همان سلام
و لیکن اینکار را نموده یکی بقصد خروج و دوباره یکی بقصد استحباب اینکه السلام علینا را
بقصد خروج بگوید بگوید بعد السلام علیکم را استحبابا بان تفصیل بگذارد تا باید خلاصه
از این تفصیل اینکه قبل از خروج از نماز بطرف راست و چپ نگاه نمودن و اشاره جایز نیست
و نیت بجهت خروج از نماز لازم نیست بلکه بگفتن سلام مذکور قصد از نماز خارج میشود

شروط الصلوة

تمام شد ترجمه کلام صاحب شرایع **باب شروط الصلوة** پس از جمله مسائلی که خلاف در
شده است در او قول شافعی و احمد و مالک است در یکی از دو روایت هرگاه اینکه عورت مرد مابین
بین شکم تا زانو است و بنا بر دو روایت دیگر از احمد و مالک عورت مرد همان قبل و دبر است و پس
و از ایجملهاست قول مالک و شافعی و احمد اینکه زانوی مرد از عورت او نیست و بنا بر قول ابو حنیفه
و بعض اصحاب شافعی از عورت محسوبست و از ایجملهاست قول شافعی و احمد در یکی از دو روایت
او اینکه زن آزاد همه بدن او عورت است مگر صورت و دو کف و بنا بر قول ابی حنیفه همه زن عورت است
مگر صورت و دو کف و دو قدم او و در دو روایت دیگر از احمد است که تنها همین صورت او
و از ایجملهاست قول ابو حنیفه که هرگاه منکشف شود از سوءتین بقدر درهمی باطل میشود نماز
و اگر عورت باشد بیشتر از این باطل میشود و در دو روایت دیگر از او است که هرگاه منکشف شود
از ران کمتر از ربع آن باطل نمیشود و بنا بر قول شافعی باطل میشود با انکشاف کم یا زیاد بحسب عرف
و گفته است مالک که هرگاه مصلی قادر بر ستر عورت باشد و فراموش هم نکرده باشد پس عورت
بدن او نماز بخواند باطل مترجم گوید در مذهب محقق علیه الرحمة چنانچه در شرایع میفرماید مابین
از جمله مقدمات واجبه نماز ستر عورت است برای مرد و زن در حال اختیار و مراد از عورت مرد قبل و دبر است

کہ ستر آن واجب است و عورت زن تمام بدن اوست بجز صورت و دو کف و دو قدم بنا بر قول
بعضی و دانستن که دو قدم از عورت باشد برای زن ترجیح نداده اند پس واجب ستر تمام جسد
مگر صورت و دو کف و قدمین از برای زن در حال نماز و غیر نماز با وجود نا محرم و در وجوب
ستر کل و بعض مساویست مثلا منکشف بعضی از عورت نماز باطل میشود چنانچه بکشف کل باطل
میشد و در کشف عورت در نماز فرق در میان اناث و ذکور نکرده اند و در کتب مستثنی شده است
که قدر مغتفر میشوند نماز بخوانند تمام شد ترجمه کلام صاحب شرایع علیه الرحمه در این مسائل
و از اجتهادات قول مالک و شافعی در فتوی جدید و احمد که هرگاه کسی را زود او شود حدث باطل میشود
نماز او و بنا بر قول ابی حنیفه و شافعی در فتوی قدیم آنکه بنا میکند از آنچه نماز خود بعد از طهارت
و بنا بر قول قدیمی هرگاه حدث او بی اختیاری باشد بعد از رفع آن بنا میکند از آنجا
که قطع نموده و ذکر حدث او را باختیار باید اعاده میکند مترجم گوید بنا بر مذهب مخصوص علیهم السلام
چنانچه در شرایع مذکور است باید هرگاه در حال نماز حدث او واقع شود باختیار فقهای ما رای
مطلق بکه بمقتضای احتیاط باید وضو [illegible] بعد آن باید نماز را قطع نموده بعد از رفع حدث و تجدید وضو
نماز را اعاده نماید و از اجتهادات اتفاق ائمه ثلثه برآنکه غلبه ظن در دخول وقت
نماز کافیست در وجوب و بنا بر قول مالک کفایت نمیکند غلبه ظن بلکه شرط است حصول علم بر دخول
وقت و از اجتهادات قول ائمه ثلثه که هرگاه نماز بخواند شخصی بالاجتهاد بسوی جهتی پس بعد ظاهر
شود خطاء او اعاده بر او لازم نیست و بنا بر قول شافعی در ارجح دو قول او واجبست که قضاء
کرده میشود اگر وقت خارج شده و اعاده میکند اگر وقت باقیست و از اجتهادات اتفاق ائمه
ثلثه برآنکه باطل میشود نماز کسیکه تکلم نماید از روی سهو در نماز یا از روی جهل بحرم
یا سبقت بکند زبان او و طول بکشد و بنا بر قول ابی حنیفه نماز باطل میشود بکلام از
روی نسیان مگر سلام امام هرگاه طول کشد کلام پس راجح در نزد شافعیه بطلانست و نزد
مالک اگر تکلم نمودن برای مصلحت نماز باشد مثل اعلام امام بسهوی که کرده هرگاه مشتبه شود

مگر

که مرتد
مگر تکلم پس باطل نمیشود و بعضی از اصحاب او را جایز کرده اند در این تکلم مصلحت مثل داد نمودن
و جزو اعلام نمودن تا اینجا پس باطل نمیشود و از اجتهادات اتفاق ائمه بر بطلان نماز با تکلم و شروع
مکرر از روی بنا بر بطلان آن مکروه نزد احمد که نماز باطل و از اجتهادات قول شافعی آنکه هرگاه قصد کند
نماید کسی را امری در نماز پس تسبیح بگوید اگر مرد باشد برای اعلام و دست بر هم زند اگر زن باشد
قول ۴ و بنا بر قول مالک آنست در هر دو تسبیح گفتن و از اجتهادات اتفاق ائمه بر آنکه هرگاه بعمد از پیش تجدید
اذن را باطل نمیشود نماز بان و بنا بر قول ابی حنیفه باطل میشود مگر آنکه قصد کند تنبیه امام را
یا دفع مرور کننده مقابل را بنماید و از اجتهادات که گریه از خوف خداوند تعالی که باطل میکند
نماز را در نزد بعضی ائمه و در نزد بعضی دیگر باعث بطلان نیست و از اجتهادات قول ائمه بعد
آنکه مستحب است در سلام اکتفا نماید از التفات بر سلام باید بر او کسی و بنا بر قول ثوری عطاء در نماید
بعد از فراغ از نماز و بعضی است این سنت و حسن که در سلام را لفظا بنماید و از این خلاف
ثلثه که باطل میشود نماز بسبب شنیدن حوالی پیش روی مصلی اگر چه بوده باشد مرد و کسی
زن حایض یا الاغ یا سگ سیاه و بنا بر قول احمد قطع میشود نماز بسبب مرور سگ سیاه و از اجتهادات
قول مالک و شافعی که جایز است از برای مرد آنکه نماز بخواند در حالتیکه بر پهلوی او زنی باشد
و بنا بر قول ابی حنیفه باطل میشود نماز در حالتیکه مانع شده زن بجانب مرد و از اجتهادات اتفاق
ائمه برآنکه مکروه میشکستن ما دو عرق در نماز و بمحو کراهت را مل شده است عادات
قول امام ابی حنیفه و شافعی بصحت نماز در مواضع نهی کرده شده از نماز در آن با کراهت و بنا بر
طریق مالک باطل شده است مکروه در مقبره و نماز خانه شده پس اگر شکافته باشد مکروه
و مجزی و بنا بر قول احمد باطلست بنا بر الملاوط مترجم گوید در مذهب مخصوص علیه الرحمه
در شرایع مذکور است باید هرگاه کسی غلبه ظن بدخول وقت نماز بخواند در صورتیکه تحصیل علم
او را ممکن نباشد و با جهاد تحصیل این مظنه را نموده باشد پس ظاهر شود خطای او اگر قبل از
دخول وقت خطاء او ظاهر شده نماز را اعاده نماید و اگر وقت داخل شود در حالتیکه در نماز باشد

با بعید نماز را اعاده ندارد و نیز مصنف علیه الرحمه مبطلات و مکروهات نماز را جا بجا در ربع
بیان فرموده و آنچه درین مقام مناسب است آنست که بدین تفصیل ترجمه میشود از جمله مبطلات
تکلم نمودن بدو حرف عمدا که جز قرآن در نماز باشد خواه تکلم نمودن بجهت مصلحت باشد یا لغو باشد یا آنکه
مصلحت باشد و در صورتیکه سهو مطلقا مبطل نیست و تسبیح و تکبیر گفتن جهت اعلام کسی و از
دفع از چیز مبطل نیست و همچنین دست بر چشم زدن فعل لغو است و لیکن مبطل نیست و ایضا
اکل و شرب و گریه از برای امور دنیا هر سه عمدا مبطل نماز است و سهوا مبطل نیست بعضی
و مذهب مصنف علیه الرحمه در سلام در نماز واجب است و نیز مقرر است ... نمودن خواب
نا رفتن حایض یا الاغ یا سگ از پیش روی مصلی باعث بطلان نماز نمیشود و هم چنین
معقوب هر چگاه طول نکشد که از اعمال کثیر شود یا بیحالی مشغول از قبله شود مبطل نیست
کراهت هم ندارد و ایضا معرض باشد هر چگاه شخصی نماز بخواند در حالیکه زن در طرف راست یا
او باشد خواه آن زن محرم باشد یا نامحرم نماز بخواند یا بخواند شبه عدم بطلان نماز
با کراهت و اگر حایلی میان ایشان باشد یا فاصله شده باشد ده ذرع کراهت هم مرتفع میشود و ایضا
معرض باشد ... که تعویذ ... نماز در آنها بعضی از آن از قبیل مکان غصبی نماز در آن
نیست و بعضی از آن مکروهست مانند ... و مثل قبرستان خواه قبور آن شکافته باشد یا نشکافته
نباشد مطلقا در قبرستان نماز کراهت دارد تمام شد ترجمه کلام صاحب شرایع **باب سجود السهو**
بر از جمله مسائل که اختلاف شده است در آن قول امام احمد در حق ابو حنیفه است و آنکه سجده
ذلک واجب است و بنا بر قول مالک سجده سهو واجب است در نقصان و سنت است در زیادتی و بنا بر قول
ابو حنیفه در هر دو و امام شافعی آنکه سجده سهو سنت است مطلقا و از آنجمله است قول ابو حنیفه
که موضع سجده قبل از سلام است و این از چه از قول شافعی است و بنا بر قول مالک اگر بوده باشد
از جهت نقصان پس موضع او قبل از سلام است و اگر بوده باشد از برای زیادتی پس بعد از سلام
و اگر جمع شود در ... دو سهو یکی نقصان و یکی زیادتی پس موضع سجده قبل از سلام است نزد مالک

قبل

قبل از سلام است و اما احمد پس گفته است موضع سجده سهو قبل از سلام است مگر آنکه سلام
از جهت نقصان در نماز خود سهوا باشد ... پس تمام گذارد و بر غالب ظن
پس در اینصورت سجده سهو بعد از سلام و از آنجمله است قول مالک و شافعی و ابو حنیفه
سجود سهو از برای منفرد گفته اند اگر کسی شک نماید در عدد رکعات بنا را بر اقل گذارد
بیقین است و از ابو حنیفه و امام روایت ... پس آنکه بنا گذارد بر غالب ظن خود و گفته
احمد اگر حاصل شده است از او شک ... باطل ... اعاده ... است ...
شک حادث شده بنا گذارد بر آنچه ظن او غلبه نموده بتحری اجتهاد و اگر ظن او منطبق نشده بنا گذارد
و گفته است حسن بصری در این مقام بنا را بر اکثر گذارده و سجده سهو نماید و گفته است اوزاعی
شک نماید در نماز خود باطل شده است و از آنجمله است قول امام شافعی که اگر کسی فراموش
اول را پس یادش آمد بعد از آنکه برخاسته و راست ایستاده در اینصورت عود نکند از
و اگر بخاطرش آمد قبل از قیام عود نماید و سجده سهو بعمل بیاورد اگر بحد رکوع نرسیده باشد
و بنا بر قول احمد اگر بخاطرش آمد بعد از قیام و قبل از قرائه پس مختار است و قائل است که
رجوع نکند و بنا بر قول نخعی رجوع میکند مادام که شروع بقرائت نموده باشد و بنا بر قول
رجوع میکند مادام که بحد رکوع نرسیده باشد و بنا بر قول مالک همین که الیتین ... از زمین
بلند شد دیگر عود ننماید ... و از آنجمله است قول ائمه ثلثه که اگر کسی در نماز
از ... گفته ... بخاطرش آمد باید نشسته ... و گفته ... از برای او تشهد
حال که ... گفته ... خوانده و سجده سهو بعمل آورده و اگر ... گفته ... تشهد
باشد ... سجده سهو نموده سلام بگوید و بنا بر قول ابو حنیفه ... گفته سجده
که سهوا ... آن ... بسجود ... بخاطرش آمد ... بحالة
و اگر ... بخاطرش آمد که یک سجده ... نموده پس اگر ... گفته ... باشد ...
جلسه را ... باشد باطل ... و از این جمله است اتفاق

برآنکه هرگاه کسی نماز مغرب را سهواً چهار رکعت بخواند باید سجده سهو نموده که مجزی است
و بنا بر قول اوزاعی رکعت دیگر نیز اضافه باید نماید تا پنج رکعت شده بعد سجده سهو نماید
و علت زیاد نمودن رکعت دیگر برای اینست که نماز مغرب شفع نباشد و از این جمله است قول
احمد که هرگاه کسی را حاجتی پیش رسد باینکه نزول شده است او خود کفش مثلا دیگری نیابد کند
بقول ایشان بلکه واجبست براو عمل بیقین خودش و بنا بر قول ابی حنیفه و احمد در یکی از دو روایت
اوست که باید رجوع بقول جماعت نماید و از این جمله است قول امام شافعی که سجود سهو
برای ترک سنتهاست مگر برای قنوت و تشهد اول و صلوات بر پیغمبر صلی الله علیه و سلم و بنا بر قول ابی حنیفه سجده
سهو واجبست برای ترک تکبیرات عید و برای ترک جهر در مواضع اسرار و عکس آن اگر امام ترک
نموده باشد و باین قول قائل شده است مالک لکن مختلف میشود محل سجود در نزد او
جهر نموده است در موضع اسرار سجده نماید بعد از سلام و گفته است احمد اگر سجده نماید
از برای مثل انتقام بهتر اینست اگر همه را نماید بهتر است و از این جمله است اتفاق
ائمه بر اینکه کافیست از برای سهو اگر مکرر شود دو سجده و بنا بر قول اوزاعی اگر بوده باشد
سهوان در دو جنس مثل زیاده و نقصان سجده نماید برای هر یک دو سجده و بنا بر قول ابن ابی
لیلی سجده نماید برای هر سهوی دو سجده و از این جمله است قول امام مالک و شافعی و احمد
در یکی از دو روایتها اینکه ماموم سجده میکند از سهو و بنابراین سهو نموده باشد امام او
سجده میکند امام او از برای سهو و بنا بر قول ابی حنیفه ماموم سجده میکند مگر و ...
امام مترجم گوید بنا بر مذهب حقه شیعه علیهم الرحمه چنانچه در شرایع بیان فرموده سجده سهو
واجب نیست ولیکن واجب میشود بواسطه سهو در آن اسباب پنج است تکلم بکلام سهواً
در غیر محل خود از نماز تشهد فراموش شده و هرگاه یکسجده فراموش شده
چهار و پنج بعد از اکمال سجدتین و در غیر این مواضع منظور است سجده سهو از برای هر زیاد
و نقصان در نماز اعم از اینکه قول باشد یا فعل و شرط اینکه زیاده و نقصان در ارکان نباشد

کردد آنصورت نماز باطل میشود و اعاده لازم دیگر محتاج بسجده سهو نیست و از این
تفاوت احکام سجود سهو در مذهب امامیه با مذهب علماء اربعه اهل سنت و جماعت بنا بر این
در عدد رکعات نماز و زیادتی یکی گفته شد در تمام مغرب سجده سهو نیست و موضع سجده
بنا بر فتوی صاحب شرایع بعد از سلام نماز است بلا فاصله و بجهت هر سهوی دو سجده
بلکه مطلقا سجده سهو دو تاست و در تعدد آن بنا بر مذهب بعضی علما واجبست و بنا بر مذهب
ایشان در وقت سجده برداشتن و ذکر وارده در سجده بسم الله و بالله و صلی الله علی
و تشهد خفیفه با سلام بعد از سجدتین سهو جزء اوست و واجبست بدین قسم اشهد ان لا
اله الا الله و اشهد ان محمدا رسول الله اللهم صل علی محمد و آل محمد السلام علیکم و نیز معلوم باد
تکرار اسباب سجده سهو مقتضی تعدد میشود اگر از دو نوع باشد و هرگاه سهوی از برای امام
و ماموم حاصل شود هر دو با هم سجده میکنند و هرگاه برای یکی دون دیگری سهوی
شود خود تنهائی سجده میکند و نیز معتبر باید اختیار ... خواه واحد و خواه جماعت
مصلی اگر بوقوع سهو در سجود بلکه خود مصلی علم بخلاف او داشته باشد متبع
بلکه عمل خود باید عمل نماید تمام شد نتیجه کلام صاحب شرایع باب سجود التلاوة بدانکه

سجود التلاوة

جمله‌ای که اختلاف شده است در او مسئله سجده است برای قرائت آیات سجده قرآن
و آن اینست که اختلاف نموده اند در اینکه آیا این سجده واجبست یا مستحب پس گفته است
ابو حنیفه که این سجده واجبست و گفته است غیر ابی حنیفه که سنت است در نزد تلاوه از
قاری و مستمع و از این جمله است قول ائمه ثلثه اینکه شنونده آیه سجده ... اینکه طلب
تاکید شده است سجود در حق او و بنا بر قول ابی حنیفه سامع و مستمع هر دو در این حکم یکسانند
و از این جمله است قول ائمه ثلثه اینکه تلاوت کننده آیه سجده اگر بوده باشد خارج از نماز
مستمع در نماز باشد در آن صورت مستمع سجده نمیکند در نماز و نیز بعد از فراغ از نماز
و بنا بر قول ابی حنیفه بعد از فراغ از نماز سجده نماید و از این جمله است قول امام شافعی

واحمد اینکه در سوره حج دو سجده هست و بنا بر قول ابو حنیفه و مالک نیست در سوره حج
مگر همان سجده اول فقط و از مجتهدات قول ابو حنیفه و مالک و احمد در یک روایت او
که سجده سوره ص از عزایم سجودات و سجده شکر نیست و بنا بر مذهب شافعی و احمد در روایت دیگر
از آنکه این مشهور است سجده ص سجده شکر است و مستحب است در غیر حالت نماز و از مجتهدات
اتفاق ائمه ثلثه مشهور است بر اینکه در سور مفصل سه سجده هست در نجم و انشقاق و علق
و بنا بر قول مالک در روایت مشهور از او اینکه نیست سجده در سور مفصل و موافقت نموده اند
او را در بعضه سجدات و این بانده سجده است سوی سجده آخره از سوره حج و از مجتهدات
قول ائمه ثلثه بر اینکه رکوع قائم مقام سجود تلاوه نمیشود اگر خوانده شود آیه سجده در نماز
و بنا بر قول ابو حنیفه قائم میشود مقام سجود استحسانا و از مجتهدات قول مالک و شافعی
اینکه مکروه نیست از برای امام خواندن این سجده در آنجا اینکه آهسته قرائت میکند در نماز
غیر نمازی که جهر بقراءة او میکند و انکار گفته است احمد حتی اینکه اگر در قراءة خفا شد
نماز آیه سجده را آهسته خواند سجده هم نکند و از مجتهدات قول شافعی که مؤتم سجده کند
امام از برای تلاوه غیر خود سجده نکند اگر مأموم باطل میشود نماز او مثل اینکه ترک نماید
او و بنا بر قول شافعی باطل نمیشود و علما اینکه سجده مأموم سنت است که در نماز و از مجتهدات
قول شافعی و احمد که سجود تلاوه محتاج است بتکبیر و سلام بعد تشهد و بنا بر قول ابو حنیفه
و مالک تکبیر از برای سجود و رفع از آن گفته میشود ولی سلام نمیدهد و از مجتهدات قول ائمه
بر اینکه اگر کسی قراءة نماید آیه سجده را در حالتی که محدث باشد بر غیر طهر سجده نکند
و نیز بعد از تطهیر و بنا بر قول بعض شافعیه اینکه تطهیر نموده و سجود را بعمل آورد و اگر
بود ما باشد که مکروه نموده است که آیه سجده را باید بعد از تطهیر هم را بجا آورد و از مجتهدات
قول ابو حنیفه که مکروه نموده این سجده را در یک مجلس تکرار است او را از برای سجده از برای جمیع و بنا بر
بعضی اینکه کفایت میکند سجود واحد بلکه سجده از سجده مرتب گردد بر بلکه تکرار میشود

سجده

سجده بر سجده تکرار قراءة مزجم گوید بنا بر مذهب مجتهد علیه الرحمه چنانچه در شرایع بیان مینماید
سجده های قرآن در پانزده موضع است چهار از آن واجبست و آنها در سوره الم تنزیل و حم سجده
و نجم و اقرأ باسم ربک است و یازده دیگر مستحب اند و آنها در اعراف و رعد و نحل و بنی اسرائیل
و مریم و حج در دو موضع و فرقان و نمل و ص و اذا السماء انشقت هستند و سجود واجب
در عزایم اربعه چنانچه در احکام قراءة سوره ذکر شد از برای قاری و مستمع و مستحب است از برای
سامع بنا بر اظهر و در باقی مستحب است بر حال از برای هر سه و چون در نماز عمدا قراءة
سجدات واجبه حرام است احکام سجده در نماز بیان نمودیم و از کلام ایشان
معلوم میشود که هرگاه سهوا آیه سجده را در نماز بخواند در بین نماز سجده نماید و بعد
از نماز سجده نماید بنا بر اشهر چنانچه علامه اعلی الله مقامه در تذکره میفرماید و از برای شخص
حرام است استماع این سجده از اینکه که سهوا در نماز ایشان بخواند و اگر استماع نمود مستحب است سجده
و اگر استماع کند خود نیز در نماز باشد بعد از نماز سجده نماید استحبابا و نیز میفرماید
تلاوه تکبیر و تشهد و سلام ندارد و استقبال قبله و طهارت نیز شرط آن نیست بنا بر اظهر
و تکرار آیه سجده تکرار سجده لازم است بنا بر فتوی بعضی از علما و اما بعد تمام شدن سجده
کلام صاحب شرایع در بیان مسائل باب سجود الشکر در بیان احکام سجده شکرانه میگوید بتحقیق

سجود شکر

مستحب است نزد شافعی سجده شکر دادن در وقت تجدید نعمت یا در مقام دفع نقمت سجده نمایند
از برای خدا در حالتیکه شکر نماینده است و این را بطور گفته است احمد و ابو حنیفه و جماعتی
سجده شکر را بیان نکرده اند بلکه نقل نموده است محمد بن الحسن از او که مکروه داشته مثل
اینکه مالک مکروه داشته در خارج از نماز و گفته است عبد الوهاب مالکی نیست باو
و این صحیح از مذهب مالک است و از مجتهدات قول ائمه ثلثه که مستحب است از برای مصلی
آیه رحمت بخواند اینکه سؤال رحمت را برخود از خدا استدعا نماید یا آیه عذاب
پناه بخدا ببرد طلب نجات از خود نماید و بنا بر قول ابو حنیفه مکروه است این سؤال در نماز فریضه واجبه

مترجم گوید بنا بر مذهب علمای امامیه خلافی نیست میان علما که در چهار سوره سجده واجبست
مثل سجده سوره والنجم است و در وقت سجده تعظیم و دفع تهمت و بعد از هر نمازی و مثل آن
هرگاه شخص آیت قرآن بخواند و برسد باید که حق سؤال از خدا نماید و رحمت را برای خود و دفع
عذاب سؤال دفع او را نماید و هکذا در نماز نافله هم جایز است این سؤال تمام شد ترجمه کلام

باب صلوة النفل در بیان نمازهای نافله بدانکه در مسائل آن اختلاف شده است اول
قول مالک و شافعی است بدانکه مؤکدترین نافلهای رواتب با فرایض نماز وتر است و بنا بر قول
احمد آنکه مؤکدترین آنها دو رکعت نافله صبح است بنا بر قول ابو حنیفه نماز وتر واجب است
و از جمله آنست قول شافعی که سنت است از برای شخص آنکه نماز نافله را چهار رکعت بخواند و مثل
از ظهر چهار رکعت و بعد از آن چهار رکعت بخواند و بنا بر قول ابو حنیفه لکن بعد از عصر
هر چیزی را نیز که نفل داند و اگر خواهد چهار رکعت بخواند و اگر خواهد دو رکعت با وجود آنکه
نشده نموده است در سنت عشاء الحاصل که قبل از وقت ... ایستاده است
مثل آنکه ... ایستاده است ... و از جمله آنست قول ... آنکه
در نماز تطوع در شب و روز است که در هر دو رکعت سلام بدهد پس اگر سلام بدهد در
هر رکعت جایز است نزد ... در حالتیکه مخالفت نموده است ابو حنیفه
آنکه او منع نموده است سلام در هر رکعت را و گفته است در نماز شب اگر خواسته باشد
نماز بخواند با چهار رکعت یا شش رکعت یا هشت رکعت بیک سلام ... و اما
نافله روز پس سلام میدهد هر چهار رکعت و از جمله آنست قول شافعی و احمد آنکه
وتر یک رکعت و اکثر آن یازده رکعت است و ... از جهت کمال سه رکعت است و بنا بر
قول ابو حنیفه نماز وتر سه رکعت است بیک سلام نه زیاده بر این میشود و کمتر از این هم
و بنا بر قول مالک نماز وتر یک رکعت است که قبل از آن نماز شفع است ... و حد
... از برای نماز شفع قبل از آن و لکن اقل آن دو رکعت است و از جمله آنست قول ابی

شافعی

صلوة النفل

و شافعی آنکه نماز وتر که ترک کنند که بعد از آن نماز تهجد نماید بکرار اعاده وتر باید از دم
و بقول احمد شفع تا پیدا و وتر را که بعد اعاده نماید و از جمله آنست قول مالک در
از او و شافعی باستحباب قنوت در نصف آخر از رمضان در رکعت آخر وتر و بنا بر قول
ابی حنیفه و احمد باستحباب و از جمله آنست قول ابی حنیفه و شافعی و احمد آنکه نماز تراویح
در ماه رمضان بیست رکعت است و این نماز بجماعت افضل است و بنا بر قول مالک در آخر قول
از او آنکه سی و شش رکعت است و اگر کسی در خانه عمل آورد ... است
طور گفته است ابو یوسف ... بعد گفته است ... اگر کسی قادر باشد بر آنکه نماز تراویح
را در خانه خود بخواند مثل آنست که نماز را با امام خوانده باشد و غیر آنست که
بخواند در خانه خود و از جمله آنست قول مالک و شافعی و احمد آنکه جایز است قضای
نمازهای فوت شده در اوقاتی که نهی کرده شده است نماز در آنها و بنا بر قول ابو حنیفه
قضا در آن اوقات جایز نیست و از جمله آنست قول شافعی در قول جدید و قول احمد
در یکی از دو روایت از او آنکه سنت است از برای آنکس که فوت شده است از او نافله
... قضا نماید ... و اگر چه در اوقات مکروهه باشد مثل قضای نماز واجب
ابو حنیفه آنکه قضا کرده میشود ... اگر فوت شده باشد با فریضه و بنا
مالک آنست که قضا نمیشود و این قول قدیم شافعی است و از جمله آنست قول شافعی
آنکه سنت است از برای آنکسی که داخل مسجد شده است در حالتیکه ... باشد نماز
نماز تحیت مسجد بخواند ... و بنا بر قول ابی حنیفه هرگاه ...
رکعت اول از نماز صبح را ... نافله صبح در خارج مسجد ...
اقامه نماز شده باشد و این شخص خارج مسجد باشد و از جمله آنست قول ابی
آنکه هر کس ... ذکر ... است ... از نماز ... صبح سنت قضاء نماز ...
وقت ... ظهر ... و بنا بر قول شافعی ... نماز

که از برای او سبب معتدبه ثابت است جایز است فعل آن نماز در آن وقت منهی مثل نماز تحیه
و نماز طواف و نماز نذر شده و سجود تلاوه و دو رکعت بعد از وضوء و از اینجمله است
قول ابی حنیفه و شافعی و احمد بکراهت نافله بعد از دو رکعت سنت صبح و بنا بر قول مالک
کراهت ندارد و از اینجمله است قول مالک و شافعی باستثناء نافله در مکه معظمه از این نهی
و بنا بر قول ابی حنیفه و احمد بکراهت نافله در مکه نیز مترجم گوید در مذهب علمای امامیه
که از جمله آنها محقق علامه الحلی است چنانچه در شرایع بیان فرموده نمازهای نافله
روایت در شبانروز سی و چهار رکعت است باین تفصیل که نافله ظهر هشت رکعت
قبل از آن و نافله عصر نیز هشت رکعت قبل از عصر و نافله مغرب چهار رکعت بعد از آن
و نافله عشا دو رکعت نشسته است بعد از آن که یک رکعت ایستاده محسوب و نافله
رکعت نافله شب است که هشت رکعت آن را نافله شب میگویند و دو رکعت بعد از آن
را شفع میگویند و یک رکعت دیگر را وتر میگویند و دو رکعت دیگر نافله صبح است که پیش از
بتفصیل سی و چهار رکعت تمام میشود و افضل نوافل در مذهب بعض علمای امامیه
نافله ظهر است و در مذهب بعضی دیگر نافله صبح و در مذهب بعضی نافله وتر و علم
نمازهای نافله دو رکعت روایت و بعضی روایت که در دو دو باید تشهد خواند بیکسلام
مگر نماز وتر که یک رکعت است بیک تشهد و سلام و در اصطلاح علمای امامیه نماز
نماز وتر همان یک رکعت منفرد است نماز شب را میگویند دیگر جز این نماز را وتر
نامند و در نمازهای نافله کلام خواندن مستحب و نماز مستحب را اگر این اندر باد و
نباشد در خانه خواندن بهتر است و نمازهای نوافل را بجماعت خواندن بدعت است
و جایز نیست و نماز تراویح نیز داخل بدعت است بلی از برای ماه رمضان در شبها نماز
مستحبه معین علاوه نافلهای روایت مقرر فرموده است شایع که فرادی خوانده
خوانده شود و تفصیل این در کتب فقهیه است اینجا مناسب ذکر آن نبود و نوافل

روایت

روایت نیامده است هر که خواهد رجوع بمحل آن نموده از آنجا اخذ نماید و از جمله آنها
نماز تحیة المسجد است که بعد از ورود بمسجد هنوز که ننشسته بخوانند در دو رکعت
از بودن نماز جماعت او بنا شد و مستحب قضای نمازهای نافله موقته است که وقت شود
در روز و قضای نافلهای روز در شب بنماید و قضا نمازهای ذی الحجه و منهیه
در اوقات منهیه جایز است و در آن اوقات منهیه که پنج وقت و علما ذکر
فرموده اند نوافل که سبب نداشته باشند در آن اوقات مکروه است و اما نماز قضاء
مثل نماز واجب و نماز نذر و نماز استخاره باین علت که اصلش بطور نهی نمیشود
کرده اند در آن اوقات مقصود همین نهی که اصطلاحا ذکر شد و از جمله اوقات
که فرموده اند نوافل ابتدائیه در آن مکروه است بعد از نماز صبح و بعد از نماز عصر
و در نزد طلوع آفتاب و در نزد غروب آن و در نزد قیام آفتاب است بوسط السماء
تا برسد بزوال و در غیر این اوقات دیگر نافله خواندن کراهتی ندارد در هر وقت
و هر جا باشد از تلاوه و در دو رکعت معظمه نیز نافله جایز است تمام شد ترجمه کلمات علمای
امامیه در این مسائل الحمد لله **باب صلوة الجماعة** در بیان مسائل نماز جماعت است

صلوة الجماعة

خلاصه مسائلی که اختلاف شده است در او قول ابی حنیفه است که جماعت نمودن در نماز
واجبه غیر از جمعه فرض کفایه است و این مسئله بتراجیح اند ... و بنا بر قول مالک
سنت است و باین قول قائل شده اند جماعتی از اصحاب ابی حنیفه و شافعی و بنا بر قول احمد
نماز جماعت فرض عین است و لیکن شرط در صحت نماز نیست در نزد او و لیکن اگر کسی نماز
منفردا با وجود قدرت بجماعت معصیت کرده است و صحیح است نماز او و از اینجمله است
قول شافعی و احمد بآنکه از برای زنها جایز است اقامه نماز جماعت را در خانهای خود
بنمایند بدون کراهت در اینعمل و بنا بر قول ابی حنیفه و مالک بکراهت نماز جماعت
از برای زنان در خانه و از اینجمله است قول مالک و شافعی که واجب نیست بر امام

در غیر نماز جمعه بلکه مستحب است امامت مگر اینکه امامت بر زنان نموده باشد یعنی اگر بوده باشد ماموم از زنان
واجب نیست واستثنا نموده اند نماز جماعت عرفه و عیدین را پس گفته اند
لابد است از نیت امامت در این سه نماز علی الاطلاق و بنا بر قول احمد شرط است نیت
امامت مطلقا و از جمله است قول مالک و شافعی در اصح دو قول او و احمد که هرگاه
نماید شخص منفرد داخل شدن نماز جماعت را بدون قطع نماز بلکه مشغول است صحیح میکند
عدول او و بنا بر قول ابی حنیفه نیست منفرد دخول جماعت را در حال نماز باطل
نماز او را و از آن جمله است قول ابی حنیفه که اینجا را درک نماید ماموم از نماز امام
پس اول نماز او در تشهد ازات آخر نماز او در قرائت است و بنا بر قول شافعی
آنچه درک نموده ماموم از نماز امام فعلا یا حکما اول او است پس اعاده نماید
در باقی فوت شده را و بنا بر قول مالک در مشهور از دو این چیز یعنی که ترک نموده ماموم
از نماز امام آخر نماز او است و این یکی از دو روایت از احمد است نیز مترجم گوید
در مذهب محقق علیه الرحمة چنانچه در شرایع میفرماید نماز جماعت از جمله مستحبات
موکدات است و فضیلت و ثواب بسیار دارد ولی واجب نیست مگر بوجوب عینی و نیز بوجوب
کفایی و محل این استحباب در نمازهای یومیه است ولی در جمعه بنا بر قول
بوجوب یا استحباب واجب و در عیدین بنا بر اجتماع شرایط و انعقاد جماعت در مسجد
و خانه با صحیح جایز است لکن در مسجد افضل و از برای زنان بهتر بطور اولی
جماعت در خانه خود اگر ممکن شود جایز است و شاید از مسجد هم بهتر باشد
و نیز میفرمایند نیت جماعت از برای امام لازم نیست بلکه اگر منفرداً نماز بخواند
و جمعی برسد با او اقتدا نمایند جایز است که صحیح جماعت را هم بدارد اشتراطا
چه رسد به نیت آن ولی عدم اشتراط نیت در غیر نماز جمعه است و نیز بعضی از علمای
امامیه میفرمایند که شخص منفرد میتواند در بین نماز عدول بجماعت نموده ماموم

نیست و بنا بر قول ابی حنیفه واجب نیست بر امام نیت امامت

واقع شود

واقع شود و ایضاً میفرمایند هرگاه در بین نماز جماعت شخصی رسید اقتدا نماید کند
از آنجا که تکبیرة الاحرام نموده امام را آن اول نماز ماموم است و از آنجا باید کفه و درک
نماز خود را تمام نماید اگرچه یک رکعت یا دو رکعت بعد از سلام امام بخواند
تمام شد ترجمه کلمات محقق و سایر علمای امامیه و در این مسائل و از جمله
قول ابی حنیفه و مالک و شافعی اینکه اگر کسی داخل مسجد شود پس بیابد امام مسجد را
که فارغ شده است از نماز مکروه نیست که اعاده نماید در آن مسجد جماعت دیگری
مگر اینکه آن مسجد واقع باشد در محل عبور و مرور خلق و بنا بر قول احمد مکروه نیست
و از جمله است قول شافعی که هرگاه شخص منفرد نماز بخواند پس اراده نماید
نماز جماعت را مستحب است از برای او همان نماز را که منفرداً خوانده با ایشان بجماعت
بخواند و بر این طور گفته است مالک مگر در مغرب و اگر نماز خود را بجماعت خوانده
پس درک نمود جماعت دیگری بنا بر راجح از مذهب شافعی است که اعاده نماید
و این قول احمد است مگر در نماز صبح و عصر و بنا بر قول مالک در دو روایت دیگر
از او اینکه اگر کسی بجماعت نماز خوانده اعاده نمیکند و اگر منفرداً خوانده باشد
اعاده نماید در جماعت مگر در مغرب و گفته است اوزاعی مگر در صبح و مغرب
و گفته است اوزاعی و ابو حنیفه اعاده نمیکند این شخص مگر ظهر و عشا را و گفته است
حسن اعاده نماید مگر نماز صبح و عصر را و از جمله است قول امام شافعی در قول
جدید اینکه فرض شخص اعاده کننده نماز خود را بجماعت همان نماز اولی است که
منفرداً خوانده و نماز دوم که جماعة میخواند تطوع است و بنا بر قول شافعی در قول
اینکه فرض او نماز دوم است و بنا بر قول اوزاعی و ابو حنیفه و احمد و شعبی اینکه
هر دو نماز فرض این شخص است و از جمله است قول شافعی و احمد که اگر امام در نماز
احساس نماید بداخل شدن ماموم در حالتیکه در رکوع یا در تشهد اخیر باشد

مستحب است از برای او انتظار کشیدن بجهت رسیدن مأموم بلو وبنا بر قول ابی حنیفه
و مالک مکروه است انتظار امام وابن قول بکر شافعیست واز ابن حنبلست قول امام احمد
و راجح از مذهب شافعی که هرگاه قصد نماید مأموم مفارقت امام خود را در بین نماز
معتبرست عندی باطل نمی شود نماز او وبنا بر قول ابی حنیفه ومالک باطل می شود
واز ابن حنبلست قول مالک وشافعی صحیح است اقتداء مأموم با امام در حالتیکه میان ایشان
نهر آبی یا شارعی باشد وبنا بر قول ابی حنیفه حیله از برای صحت ندارد واز ابن حنبلست
قول مالک وشافعی واحمد اینکه هرگاه کسی نماز بخواند در خانه خود بنماز امام
در مسجد ودر آنجا بوده باشد حائلیکه منع کرده شود از دیدن صفوف صحیح نیست
وبنا بر قول ابی حنیفه در مشهور از او صحیح است نماز مأموم در این صورت
مترجم گوید در مذهب محقق علیه الرحمه جایزست منعقد نمودن جماعه تازه در مسجد
بعد از اتمام نماز جماعه امام راتب برای کسانیکه بعد از جماعه اول بمسجد آیند
بدون کراهت بلکه جماعه متعدده در یکوقت هم جایزست بدون تقدم وتاخر
ولی امام را تأمل است وایضا مستحبست هرگاه کسی در مسجد فرادی نماز خود را
بخواند مستحبست اعاده آن نماز با جماعت مطلقا خواه نماز ظهر وعصر باشد یا مغرب وعشاء
وصبح وهمان نماز اولیکه فرادا خوانده قصد اوست نماز ثانی را بجماعت قطعی
ومستحبست از برای امام انتظار رسیدن مأموم بقدر رکوع هرگاه بفهمد آمدن
مأموم را واجبست مأموم را پیش خود وایضا معتبر نباشد جایزست برای مأموم
قصد انفراد در نماز بدون عذر وباعث بطلان نماز نمیشود وایضا معتبر نباشد جایزست
نماز خواندن مأموم در خانه خود با جماعتیکه در مسجد می شود بشرط نبودن
حائلیکه مانع از دیدن صفوف شود از دیوار یا پرده وغیره ولی هرگاه بین
امام ومأموم نهری یا راهی فاصله باشد جایزست اقتدا ومأموم بشرط اینکه مانع

آن

آن زیاده نباشد مرتبا وعاده تمام شد ترجمه کلام علمای عامه واز ابن حنبلست قول ابی حنیفه و مالک واحمد
که جایز نیست اقتدا نمودن نماز فریضه گذار بنافله گذار وجایز نیست نزد ایشان اقتدا
فریضه بفریضه دیگر مثل اقتداء نماز ظهر بنماز عصر وبنا بر قول شافعی جایزست واز ابن حنبل
قول ائمه ثلثه بعدم صحت امامه طفل ممیز در نماز جمعه وبنا بر قول شافعی جایزست اقتدا
بطفل ممیز در جمعه مثل غیر جمعه از نمازهای دیگر اگرچه بالغ اولی است بامامه از طفل بدون
خلاف واز ابن حنبلست قول ائمه ثلثه بر اینکه امامه بنده در غیر جمعه صحیح است بدون کراهه
وبنا بر قول ابی حنیفه مکروه است امامه بنده واز ابن حنبلست قول امام شافعی که شخص
وبینا باکور در امامه مساوی اند وبنا بر قول ابن سیرین وابی حنیفه شخص بینا اولی است
واختیار نموده است این قول را ابو اسحق شیرازی که از شافعیه است وجماعه دیگر با وجود
صحت امامه اعمی بالاتفاق واز ابن حنبلست قول ائمه ثلثه بکراهه امامه کسیکه شناخته نشود
پدر او وبنا بر قول احمد کراهه ندارد واز ابن حنبلست قول ابی حنیفه وشافعی واحمد در یکی
از دو روایتش صحت امامه فاسق با کراهه وبنا بر قول مالک واحمد واشهر دو روایت او امامه
فاسق صحیح نیست اگر فسق او معلوم نباشد پس اعاده نماید نماز را اگر با او خوانده واگر
فسق او تاویل داشته اعاده نماید مادامیکه وقت نماز نگذشته باشد واز ابن حنبلست
اتفاق ائمه ثلثه بر تقدیم جواز امامه زن در نماز تراویح بر مردان وبنا بر قول احمد جایزست
لکن بشرط اینکه بوده باشد پشت سر واز ابن حنبلست قول ائمه ثلثه که شخص امی که قرائت
نیکو نداند بدون احکام نماز اولویت ندارد بامامه واز ابن حنبلست قول ابی حنیفه که صحیح
نیست نماز قاری در عقب امی بعلت اینکه نماز هر دو باطلست وبنا بر قول مالک در این
صورت نماز قاری باطلست وبنا بر قول شافعی صحیح است نماز امی بخلاف وباطلست
نماز قاری بنا بر راجح از دو قول واز ابن حنبلست قول شافعی واحمد صحیح است نماز آنکس
که در عقب محدث بخواند در غیر جمعه پس بعد ظاهر شود از برای مأموم حدث امام خود

صحیح نیست مگر بر طهارت که مرد جمعه بی امام نشود و بنا بر قول ابی حنیفه باطل میشود نماز
که در عقب محدث خوانده بهر حال و بنا بر قول مالک اگر بوده باشد امام فراموش کننده حدث
خود را صحیح است نماز ماموین او و اگر عالم است باطل میشود نماز ماموین و از جمله
قول شافعی صحیح نماز ایستاده در عقب متحیر که صحیح عند نشسته نماز بخواند و بنا بر قول
ابی حنیفه و احمد که ماموین نیز باید در عقب امام نشسته نماز بخوانند نشسته و اگر
مالک است در یکجا از دو روایت و از جمله است قول شافعی و احمد که جایز است از برای
رکوع و سجود کننده اینکه اقتدا نماید بشخص ایما کننده در رکوع و سجود و بنا بر قول ابی حنیفه
و مالک بعدم جواز آن مترجم گوید در مذهب حق علیه ترجمه چنانچه در شرایع مذکور باید
شرایط در امام جماعت مثل بلوغ و اینکه نشسته نماز نخواند برای ایستاده مگر آنکه مثل او
باشد و حلال زاده بودن امام را شرط میدانند بنا بر اظهر پس جایز نیست اقتدا نمودن با امام نابالغ
با بالغ و اقتدا ایستاده بنشسته و کسی که قرائت صحیح باشد باید که صحیح القرائه باشد
و اگر نماز خواندن از برای برهنه جایز است و اقتدا بچشم دار با امام نابینا کراهت دارد
و امام نمودن برهنه مطلقا جایز نیست و اقتدا قایم و ساجد با ایما کننده براو رکوع و سجود
جایز نیست و ایضا اقتدا بولد الزنا صحیح نیست پس اگر معروف نبودن بپدر امام باین علت
باشد نماز با او صحیح نیست و اگر عدم معروفیت بواسطه جا و اسم و رسم باشد پس اقتدا جایز است
بلکه کراهت ندارد و نیز معتبر نباید جایز است اقتدا نماز واجب گذار بواجب گذار اگرچه مختلف
باشد مثل اقتدا صلوة ظهر بصلوة عصر و بالعکس و نیز معتبر نباید جایز است
اقتدا و فریضه گذار بنافله گذار در چند مکان و بنا بر مذهب اکثر از علما و امامیه
جایز نیست و ایضا معتبر نباید هرگاه ماموم مطلع شود بعد از نماز که امام بی وضو یا غسل
یا بی تیمم بوده اعاده ندارد و اگر در بین نماز عالم شود قصد انفراد نماید تمام شد
ترجمه کلام صاحب شرایع در این مسائل و از جمله است قول مالک و شافعی و احمد اینکه جایز است

بیش

بیش از برای امام بر خاستن برای نماز مگر وقتی از فارغ شدن از اقامه تکبیره دو این صورت
بر میخیزد برای تعدیل صفوف و بنا بر قول ابی حنیفه مستحب است امام در وقت گفتن موذن
در اقامه حی علی الصلوة و مستحب است ماموین او را نیز و وقتی که گفت قد قامت الصلوة
تکبیر بگوید امام و محرم شود که در وقت اتمام اقامه امام در قرائت باشد و از جمله است
قول ائمه ثلثه که یکنفر ماموم باید باشد در طرف راست امام پس اگر در طرف چپ ایستاده
و کسی دیگر نبود در طرف راست امام باطل نمیشود نماز او و بنا بر قول احمد باطل میشود
و بنا بر قول سعید بن المسیب باید بکند ماموم از طرف چپ امام و بنا بر قول نخعی باید بایستد
پشت سر امام تا وقت رکوع اگر کسی آمد و الا بایستد در طرف راست امام وقت رکوع و از جمله است
اتفاق ائمه بر اینکه دو نفر بوده که جماعت میکنند صف بکشند پشت سر امام و بنا بر قول
ابن مسعود امام باید بایستد در میان دو نفر و از جمله است قول ائمه ثلثه که اگر ایستاده شد
نفر پس از صف بکشند مردان عقب آن ماموم که وقت باطل نمیشود نماز صحیح بلکه ایشان
و بنا بر قول ابی حنیفه باطل است نماز مردانی که در طرف راست و چپ و پشت سر زنی صف
زده اند و نماز خودشان باطل نمیشود و از این جمله است قول ائمه ثلثه که هرگاه کسی
پشت صف ایستاده اقتدا نماید نماز او صحیح است با کراهت و بنا بر قول احمد و بعضی دیگر
باطل است نماز او اگر تا وقت رسیدن رکوع تنها باشد و بنا بر قول نخعی نماز کسی که تنها
کسیکه خود یکنفر در پشت صف اقتدا نماید و از جمله است قول ابی حنیفه و شافعی و بنا بر قول
نماز هیچ قول او که باطل است نماز کسیکه مقدم شود بر امام خود در مکان ایستادن نماز
مالک صحیح است نماز او و از جمله است قول امام مالک هرگاه کسی در غیر از خود نماز بخواند
با امامیکه در مسجد است و صدای تکبیر او را میشنود صحیح است نماز او مگر در نماز جمعه که صحیح نیست
اقتدا مگر در جامع یا در اطراف و سرای متعلق بمسجد که متصل باشد با او و بنا بر قول ابی حنیفه
صحیح است نماز در جمعه و غیر آن و بنا بر قول عطا اعتبار در علم ماموم است بانتقالات امام

ونه بجائل در صفوف و باین قول قائل شده اند نخعی و حسن بصری و شافعی مرحوم کوید بنا بر مذهب
حنفی علیه الرحمه مستحب این برای امام ایست که بر خیزد وقتی که موذن قد قامت الصلوة کفت
و از برای ماموم نیکه بکفته باشد استحباب دارند ایستادن بطرف راست امام واگر جمعی با شند
باید بایستد آن ماموم مستحب است پیش رو امام بایستند و هرگاه در صف جا هست زنان پیش روی
مردان صف بکشند یا مهلوف مرد ها بدون حایل بایستند صحیح نیست بلکه در عقب صفوف
مرد ها باید صف بکشند و مکروه هست منفرد اقتدا نمودن ماموم هرگاه در صف مکان
نباشد از برای او و ایضا بسی فرما باید جایز نیست مقدم ایستادن ماموم بر امام در حال نماز
و هم چنین جایز نیست اقتدا شخص در مکانی که مشاهده امام یا بعضی از ماموین را نکند خواه
در مسجد اقتدا کرده باشد یا در خانه و شنیدن صوت تکبیر بعضی شاهد مجوز نیست مکر
از برای زن اگر حایل قدرانشد و باید استماع تکبیر مجوز نیست تمام شد ترجمه کلام محقق علیه الرحمه

صلوة المسافر

باب صلوة المسافر و در بیان مسائل مختلفه قصر نماز مسافر است بر اهل علم مسائل که اختلاف
شده است در او قول ابی حنیفه است بر اینکه قصر نماز نمودن در سفر واجب است و بنا بر قول
ائمه ثلثه در سفر جایز است قصر نمودن رخصت است یعنی اگر قصر نماید جایز است واگر تمام
نیز جایز و بنا بر قول داود قصر جایز نیست مکر در سفر واجب و از داود نیز منقول است که قصر
مختص بحال خوف در سفر و از اتفاقات قول ائمه ثلثه که جایز نیست قصر در سفر معصیت و صحیح
نوع رخصت از رخصتها سفر داده نیست صحیح حالی و بنا بر قول امام ابو حنیفه جایز است رخص
در سفر معصیت و از این اتفاقات قول ائمه ثلثه که امام در سفر جایز است وقتیکه بود مسافت
سه مرحله و بعضی از مرحله بر راه رفتن سه روز نموده و بنا بر قول ابی حنیفه جایز نیست
و بعضی از ما لکیه چنین کفته اند و از اتفاقات قول ائمه ثلثه که قصر جایز نیست تا آنکه بکذرد
شخص مسافر بنیان شهر خود را و بنا بر قول مالک در یک روایت از او قصر جایز نیست
تا اینکه بکذرد بنیان شهر خود را و محاذی او نباشد از طرف راست و چپ و در روایت دیکر

ازاوست

از اوست که قصر جایز نیست تا اینکه بکذرد معتاد سه میل و بنا بر قول حارث بن ابی ربیعه
از برای مسافر قصر جایز است در خانه خود و صحبت حارث تمام وقتی اراده سفر نموده در خانه خود
نماز جماعت را قصر خواند و بیرون آمدند و در میان ماموین او اسود نامی بوده که او را دیده میکند
ابن کعب را و معتقد از اصحاب عبد الله بن مسعود نیز چنین روایت نموده اند و بنا بر قول
مجاهد اکر مسافر بیرون رود برای سفر در روز قصر میکند تا شب داخل شود و اکر بیرون رود
در شب قصر نکند تا اینکه روز داخل شود و از اتفاقات قول ائمه ثلثه که هرکاه اقتدا نماید
مسافر بمقیم در جزوی از نماز خود لازم میشود او را اتمام و بنا بر قول مالک لا بد است از ادراک یک رکعت
نماز در پیش مقیم پس لازم نمیشود او را اتمام اگر از یک رکعت کمتر بخواند حتی اینکه اگر اقتدا
نماید بکسیکه نماز جمعه میخواند و این شخص نیت نماز ظهر قصری نماید لازم است او را تمام
بعلت اینکه نماز جمعه فی نفسه نماز مقیم است و بنا بر قول احمد جایز است قصر مسافر در وقت سفر
مقیم و باین قول قائلست اسحق بن راهویه رحمه الله و از این حملات قول ائمه ثلثه که هرکاه ملاح
در کشتی نماید واهل و مال او همراه باشد از برای او است قصر و بنا بر قول احمد قصر نمیکند
و چنین است مکاری که دائما سفر میکند بنا بر قول احمد و مخالفت کرده اند احمد را در این مسئله
ائمه ثلثه و ایضا چنین کفته اند از برای او است رخصت قصر و افطار و از اتفاقات قول ائمه اربعه
و غیر هم از جمهور علما که مکروه نیست از برای آنکه قصر در سفر میکند نافله خواندن بر رواتب زیاده
و مکروه داشته نافله خواندن را عبد الله بن عمر و انکار نموده و کسیکه دیده او را نافله بجا آورد
و کفته است اکر طلب میشود شارع اتمام نافله خواندن را مباح میکرد از برای ما فرض را در سفر
و از اتفاقات قول مالک و شافعی که هرکاه قصد نماید شخص مسافر اقامت چهار روز را غیر روز
خروج و دخول اقامت کننده محسوب است و بنا بر قول ابو حنیفه مقیم محسوب نمیشود مکر وقتیکه قصد
اقامت پانزده روز نماید پس زیاده و بنا بر قول ابن عباس قصد اقامت نموده نوزده روز را بیست
و بنا بر قول احمد اگر قصد مدتی نموده که بخواند در آن مدت زیاده از بیست نماز بخواند باید تمام نماز

مترجم گوید بنا بر مذهب محقق علیه الرحمه و سایر علماء امامیه چنانچه در شرایع مسطور است
قصر از برای مسافر واجب است مطلقا مگر در چهار موضع معروف که در آن مواضع مخیر است
با فضیلت اتمام و در سفر واجب یا مستحب یا مباح قصر واجب است و در سفر معصیت و حرام قصر
جایز نیست و سفر باید مسافت مقصود به قصر طی مسافت هشت فرسخ است ذهابا یا ایابا یا ذهابا و
ایابا در یک روز و هرگاه به قصد سفر و طی این مسافت شخص از خانه خود خارج شود ابتدای
زمان قصر برای او پنهان شدن دیوار خانها و قلعه شهر است یا مخفی شدن اذان شهر بر او
و ایضا مسافر باید اتمام ننمودن مسافر تعمیم جایز است و در دو رکعت قصر خود ضایع ننماید
با امام دیگر جایز نیست که ضایع نماید امام زاید را امام نماید و ایضا مسافر باید شخص کثیر السفر
از قبیل مکاری و ملاح باید اتمام نماید و قصر بر ایشان واجب نیست مراد از کثیر السفر کسی است
که در خانه خود مقیم ده روز اقامه نکند و از برای شخص مسافر نافله نمازهای چهار رکعتی
ساقط میشود ولی نافله مغرب و صبح و نافله شب ساقط نیست و بدون کراهت جایز است
و مترددات مطلقا جایز است و حکم مسافر در دو فرسخ طلبی ... حکم مسافر دارد که باید
قصر نماید مگر اینکه قصد اقامه ده روز نماید که در این صورت بعد از قصد تمام
تمام شد ترجمه کلام صاحب شرایع و از اینجمله است قول ائمه اربعه که هرگاه فوت شود از شخص
نمازی در حضر پس مسافر شود و اراده نمود که قضا نماید در سفر آن نماز را باید تمام
کند و در این مسئله خلاف ندیده ام و بنا بر قول حسن بصری و جمعی از علماء
جایز است قضاء نماز تمام را قصر نماید و از اینجمله است قول ابی حنیفه و مالک هرگاه فوت
شود از شخص نمازی در سفر پس اراده نماید قضای آن نماز را در حضر و بنا بر قول شافعی و احمد
واجب است بر این شخص اتمام و از اینجمله است قول ائمه ثلثه که جایز است جمع بین نماز ظهر و عصر
و بین نماز مغرب و عشاء تقدیما و تاخیرا و بنا بر قول ابی حنیفه جایز نیست جمع بین دو نماز
بواسطه عذر سفر در هیچ حال مگر در عرفه و مزدلفه و از اینجمله است قول ابی حنیفه و احمد بعدم

جواز

جواز جمع بواسطه باران بین ظهر و عصر تقدیما و تاخیرا و بنا بر قول شافعی جایز است جمع بین
دو نماز تقدیما و تاخیرا در وقت اول از این دو نماز و بنا بر قول مالک و احمد جایز است جمع بین
مغرب و عشاء تقدیما بواسطه باران نه در بین ظهر و عصر اعم از اینکه باران قوی باشد یا ضعیف
باشد همین که زمین نماید لباس را تر کند و از اینجمله است قول شافعی که جایز نیست جمع بین
دو نماز بواسطه عذری غیر عذر باران و بنا بر قول مالک و احمد جایز است و در بیماری
از ابی حنیفه خلافی در این مسئله که جایز نیست جمع در دو نماز مگر در عرفه و مزدلفه چنانچه گذشت
مترجم گوید در مذهب محقق علیه الرحمه و سایر علمای امامیه چنانچه در شرایع مسطور است
هرگاه شخص در سفر نماز قضای فوت شده در حضر را بجا آورد باید تمام بخواند و قضای
قصر را در حضر قصر بخواند و ایضا باجماع علمای امامیه جمع بین نماز ظهر و عصر و در بین
مغرب و عشاء مطلقا جایز است بدون عذر در حال اختیار و اختصاص به سفر و عذر بیماری ندارد

صلوة الخوف

و کل ندارد تمام شد ترجمه **باب صلوة الخوف** در بیان مسائل مختلف فیه در باب نماز خوف
پس از جمله مسائلی که اختلاف شده است در او قول ائمه ثلثه است که اینکه جایز نیست نماز خوف
بجهت امید رسیدن خوف در اینده و بنا بر قول ابی حنیفه جایز است و از اینجمله است قول
ائمه ثلثه و صاحبان ابی حنیفه که نماز خوف بجماعت و فرادی هر دو جایز است و بنا بر قول ابی حنیفه
بجماعت نمیشود و از اینجمله است قول ائمه ثلثه بجواز نماز خوف در حضر پس نماز
بجماعت بعد از کفر و بنا بر قول مالک نماز در حضر خوانده نمیشود و از اینجمله است
قول ائمه ثلثه که هرگاه قتال قوی گردد و کم شود و خوف شدید نماید نماز بخوانند هر قسم
که ممکن شود و تاخیر نیندازند نماز را تا اینکه متمکن شود خواه رو بقبله باشد یا نه پیاده
و خواه سواره و بعضی ... باشند باجزای ایماء و رکوع و سجود نمایند بر جای خود
و بنا بر قول ابی حنیفه نماز نخوانند تا قتال منتهی شود و از اینجمله قول ابی حنیفه
و شافعی که ظاهر از دو قول او که واجب است حمل سلاح در نماز خوف و بنا بر قول بعضی
ایشان واجب نیست

واز این جمله است اتفاق ائمه بر اینکه قضا نمایند نماز خوف را در وقتیکه سیاهی دیدند
و گمان اینکه دشمن است نماز خواندند بعد معلوم شد خلاف آنچه گمان کرده بودند و بنا
بر یکی از دو قول شافعی و یکی از دو روایت احمد قضا نکنند و از آنجمله است قول مالک و شافعی
و ابو یوسف و محمد بجواز پوشیدن حریر در حرب و بنا بر قول ابو حنیفه و احمد مکروه است
و از آنجمله است اتفاق ائمه بر حرمت پوشیدن حریر مثل پوشیدن و بنا بر قول ابو حنیفه
حکایت شده است از او که این حکم مختص پوشیدن است **مترجم گوید** در مذهب امامیه
چنانچه در شرایع بیان میفرماید نماز خوف جایز است از برای مطلق خوف خواه از دشمن
در مقام جدال باشد و در غیر در حال وقوع خوف باشد یا علم بوقوع آن تعداد
ولی کیفیت نماز مختلف میشود چنانچه کیفیت نماز خوفی که در مقام شدت خوف
میشود با نمازیکه در مقام خوف ادا شود و سبع میشود متفاوت است و هر یک در
خود در کتب فقهیه مرقوم است در اینجا محل حاجت نبود و میفرماید نماز خوف را جایز
بجماعت و فرادی هر یک که خواسته باشند بخوانند و در سفر و حضر هر دو جایز است و اصل
خوف را در سفر و حضر هر دو باید قصر بخوانند و در مقام خوف بهر قسم ممکن شود اعم از
پیاده رو یا سواره باشد و رکوع و سجود نماید با ایما آن در جهت قبله باشد یا غیر
باید بخواند و قصر بکند تا اثناء خوف و قتال و نیز واجب نیست برداشتن اسلحه و اگر حرکت
در حال نماز مگر اینکه نقل آن مانع از نماز باشد و پوشیدن لباس حریر و نیکه در
حال حرب جایز است مطلقا و هرگاه شخصی دید سیاهی از دور بگمان دشمن
با دوری نماز خواند بعد معلوم شد که چیزی نبود نماز او صحیح است و قضاء
و تمام شد ترجمه کلام صاحب شرایع **باب صلوة الجمعة** در بیان احادیث نماز جمعه است
بدانکه جمله مسائلی که اختلاف شده است در او قول ائمه است بر اینکه نماز جمعه واجب
بر طفل و دیوانه و بیمار و زن نیست و نقلی از احمد که در عید گفته است

جمعه

صلوة الجمعة

جمعه بر او واجب است و گفته است داود بر این اشخاص جمعه واجب است و از آنجمله است قول ائمه ثلثه
بوجوب جمعه بر نابینا اگر عصاکشی بیابد و از آنجمله است قول ائمه ثلثه که واجب است نماز جمعه
بر هر کسیکه بشنود نداء او را و حال اینکه در مکانی خارج از شهر باشد که واجب میشود در آن جمعه
و بنا بر قول ابو حنیفه واجب نیست بر او جمعه اگر چه بشنود نداء را و از آنجمله است قول ائمه ثلثه
که مکروه نیست خواندن نماز ظهر بجماعت در حق کسانیکه ممکن نباشد ایشانرا حضور جمعه
بلکه گفته است شافعی باستحباب جماعت نماز ظهر در حق این اشخاص و بنا بر قول ابو حنیفه
مکروه است جماعت نماز ظهر برای این اشخاص و از آنجمله است قول شافعی که هرگاه موافق
شود روز عید با روز جمعه پس ساقط نمیشود نماز جمعه بواسطه نماز عید از اهل بلد
بخلاف اهل قریه اگر حاضر شده باشد ساقط میشود از ایشان و جایز میشود از برای ایشان
ترک جمعه و بنا بر قول ابو حنیفه واجب است بر اهل بلد و قریه با هم نماز جمعه
واجب میشود جمعه بر اهل قریه و نه بر اهل بلد بلکه ساقط میشود فرض جمعه از ایشان
نماز عید و لکن نماز ظهر را بخوانند و بنا بر قول عطا ساقط میشود از ایشان نماز جمعه
با هم در روز عید پس نماز نیست بعد از نماز عید مگر نماز عصر و از آنجمله است قول
ابو حنیفه و مالک اینکه جایز نیست از برای کسیکه لازم شده است او را نماز جمعه سفر
قبل از ظهر و بنا بر قول شافعی و احمد جایز است سفر مگر اینکه سفر جهاد باشد و از آنجمله است
قول ائمه ثلثه اینکه جمعه واجب است بر هر کسیکه بشنود نداء او را و حال اینکه ساکن باشد در
خارج باشد از شهر یعنی در مکانیکه خارج باشد از وجوب جمعه و بنا بر قول ابو حنیفه
بر اینکه جمعه اگر چه بشنود نداء را و از آنجمله است قول ائمه ثلثه که مکروه نیست جماعت
در نماز ظهر در حق کسیکه ممکن نشود او را آمدن جمعه بلکه گفته است شافعی باستحباب
و بنا بر قول ابو حنیفه مکروه است جماعت در چنین نماز ظهری و از آنجمله است قول شافعی
و کسیکه موافقت نموده است او را اینکه مستحب است تاخیر خواندن قبل از نماز جمعه

مثل نماز ظهر و بنا بر قول مالک و کسیکه موافقت نموده او را نماز ظهر خواندن استحباب دارد
و از جمله آنست قول ابو حنیفه و شافعی که حرام است بیع و شری بعد از اذان که در وقت خطبه خواندن
خطیب بعد از جمعه میگویند لکن آن بیع صحیح است و بنا بر قول مالک و احمد این بیع صحیح نیست
و از جمله آنست قول شافعی و احمد که جایز داشته اند تکلم را در حین خطبه از برای آنکس
که نشنود خطبه را اگر مستحبست خاموش بودن مستمع و بنا بر قول ابو حنیفه حرام است تکلم
در حال خطبه برای حاضرین خواه بشنوند و خواه نشنوند و بنا بر قول مالک خاموش بودن و گوش دادن
واجبست خواه دور باشد یا نزدیک و از جمله آنست قول ابو حنیفه و مالک و شافعی در قول
قدیم که حرام است تکلم از برای آنکس که بشنود خطبه را حتی خطیب و مالک جایز داشته تکلم را
بجهت خطیب یا شخصی که بجهت کاری که مصلحت برای نماز مثل دخول داخل شوند بکنان او گردن کشیدن
و اگر عمر خطاب نماید شخصی را بسبب جایز است برای آن شخص که جواب دهد او را چنانچه عثمان
با عمر ابن الخطاب نمود حین خطبه و گفته است شافعی در کلام که حرام نیست بر هر دو تکلم نمودن بلکه
مکروه هست و نیز و مشهور از قول احمد آنکه حرام است تکلم بر مستمع نه بر خطیب و از جمله
قول شافعی که صحیح نیست جمعه مگر در مکانها که وطن قرار داده باشند کسانیکه منعقد
میشود جمعه بایشان خواه بلد باشد و خواه قریه و بنا بر قول بعضی از ایشان صحیح نیست جمعه
مگر در قریه که متصل باشد خانهای ایشان از برای قریه مسجد و بنا داده بوده باشد و بنا بر قول ابی حنیفه
نماز جمعه صحیح نیست مگر در شهر بزرگی که از برای او سلطان یا والی یا حاکم باشد و از جمله آنست
اتفاق ائمه ثلثه بر اینکه نماز جمعه صحیح نیست مگر در محلی که وطن قرار داده باشند پس هرگاه
خارج شوند از شهر یا قبیله اقامه نمایند جمعه را صحیح نیست و بنا بر قول ابو حنیفه
در چنین مکانی صحیحست جمعه اگر نزدیک شهر باشد مثل مصلای عید و از جمله است قول ائمه
ثلثه که صحیحست اقامه نماز جمعه بدون اذن سلطان گرچه مستحبست اذن خواستن از سلطان و بنا بر قول
ابی حنیفه منعقد نمیشود نماز جمعه مگر باذن سلطان و از جمله است قول شافعی و احمد که جمعه منعقد

نمیشود

نمیشود مگر بچهل نفر و بنا بر قول ابو حنیفه منعقد میشود بچهار نفر و بنا بر قول مالک نماز جمعه
کمتر از چهل نفر صحیح است مگر اینکه واجب نیست بر سه نفر و چهار نفر و بنا بر قول اوزاعی
و ابی یوسف منعقد میشود بسه نفر و بنا بر قول ابی ثور نماز جمعه مثل سایر نمازهاست
هرجا که بوده باشد امام و یک نفر مأموم صحیح است و از جمله است قول ائمه که هرگاه جمع شوند
چهل نفر مسافر باشند و اقامه نمایند جمعه را صحیح نیست و بنا بر قول ابو حنیفه صحیح است
اگر بوده باشند در موضع جمعه و از جمله است قول ائمه ثلثه که صحیح نیست امامت طفل نابالغ
در جمعه اگر امام عدد بغیر او تمام شود مترجم گوید در مذهب محقق علیه الرحمه نماز جمعه واجب عینی
میشود بچند شرط چنانچه در شرایع مفصلا از ابواب احکام او بیان فرموده و اول از شرایط
وجوب جمعه وجود سلطان عادل یا نایب خاص اوست دویم از شرایط وجود چهار نفر یا پنج نفر است
که با امام پنج نفر شوند سیم از شرایط وجوب خواندن دو خطبه است چهارم از شرایط جماعت
و فرادی صحیح نیست پنجم از شرایط اینست که در میان این جمعه با جمعه دیگر زیاده بر یک فرسخ
باشد پس در صورت اجتماع این شرایط واجب میشود نماز جمعه بر هر کسیکه مکلف باشد
و آزاد باشد و سالم از کوری و شل باشد و واجب نیست نماز جمعه بر غیر مکلف و زن و بنده
و کور و شل و مسافر و بکسیکه دو فرسخ فاصله داشته باشد و بعد از تحقق وجوب نماز ظهر ساقط
میشود بواسطه خواندن جمعه و هرگاه مکلف نشود بر این احکام حاضر شدن بجمعه جایز است
نماز ظهر را بجماعت بخواند بدون کراهت و هرگاه جمعه باطل نشود و منعقد شود هر کس
نماز عید را حاضر شده باشد در حضور جمعه مختار است و اگر حاضر نباشد اینست که
شخصی که آن باشد که ذاهلان دور باشد و میسر نباشد در صورت تحقق وجوب جمعه جایز نیست
بعد از زوال سفر کردن مگر بعد از خواندن جمعه و همچنین بیع و شری بعد از اذان ظهر
جمعه حرام است و نماز ظهر خواندن بعد از جمعه و قبل از آن کراهت ندارد و مستحب است از برای
مأمومین گوش دادن بخطبه و خاموش شدن در آن وقت پس از این ترجمه کلام محقق علیه الرحمه

هر مسائلی که در رحمة الامة فی اختلاف الائمه است در باب نماز جمعه مرقوم شده معلوم شد
اختلاف آنها و بقیه آن بعد ذکر میشود تمام شد ترجمه کلام صاحب ینابیع و از آنجمله است قول ابی حنیفه
و مالک که هرگاه امام بتکبیر الاحرام گفته داخل نماز شد بدان عدد که در جمعه معتبر است بعد متفرق شدند
از او پس اگر یک رکعت نماز خوانده و یک سجده تا بجا آورده باید باقی را بقصد جمعه تمام نماید با ایشان
و گفته است ابو یوسف و محمد که هرگاه عدد معتبر در جمعه بعد از آنکه امام بتکبیر الاحرام
گفت متفرق شدند باید بقصد جمعه تمام نماید نماز را و گفته است در اصح دو قول خود
و احمد که باید تمام نماید نماز را بقصد ظهر و جمعه بودن او باطل است و از آنجمله است قول ثلثه
ثلثه که صحیح نیست عمدا آوردن نماز جمعه مگر در وقت ظهر و بنا بر قول احمد صحیح است خواندن
او قبل از زوال پس هرگاه شروع نماید در وقت و طول بکشد تا اینکه وقت خارج شود
باید بقصد ظهر تمام نماید آن نماز را در مذهب شافعی و گفته است ابو حنیفه ابتدا کند
بجهت ظهر و گفته است مالک و احمد نماز جمعه را تا غایب شدن آفتاب میتوان خواند
اگرچه خارج شود مگر بعد از خروج وقت و از آنجمله است قول مالک و شافعی و احمد که هرگاه ماموم
درک نمود با امام یک رکعت را درک جمعه را نموده و اگر درک نماید کمتر از یک رکعت را باید بقصد
ظهر چهار رکعت نماز را تمام نماید و بنا بر قول ابی حنیفه ماموم مسبوق درک نماید
جمعه را بهر مقداری که درک نماید امام را و بنا بر قول طاوس نماز جمعه درک نمیشود
مگر با درک خطبتین و از آنجمله است اتفاق ائمه بر اینکه خواندن دو خطبه قبل از نماز شرط است
در صحت انعقاد جمعه و بنا بر قول حسن بصری واجب دو خطبه سنت است و از آنجمله است قول
شافعی و مالک در اصح دو روایت خود اینکه لابد است از ارکان در خطبه با پنج چیز
بشود خطبه صحابه و شمرده شده باشد بر پنج رکن حمد خدای تعالی و صلوات بر رسول
خدا صلی الله علیه وسلم و وصیت بتقوی و قراءة آیه که فهمیده شود و دعا از برای مومنین و مومنات
و بنا بر قول ابی حنیفه و مالک در یکی از دو روایت او که هرگاه تسبیح یا تهلیل بگوید کفایت میکند

و جایز است

و جایز است او را اگر بگوید الحمد لله و بس کفایت میکند او را دیگر محتاج نشود بغیر این
و مخالفت نموده اند در این مسئله ابو یوسف و محمد پس گفته اند تا جایز است در خطبه از اذکار
که در عادت خطبه نامیده شود و جایز نیست خطبه مگر بلفظی که تا الفتا بمخاطب مستمع ما
و از آنجمله است قول مالک و شافعی بوجوب قیام بر کسی که قادر باشد در خطبه خواندن
و بنا بر قول ابی حنیفه و احمد قیام در حال خطبه وجوب ندارد و از آنجمله است قول
شافعی بوجوب نشستن بین دو خطبه و غیر شافعی بعدم وجوب قائلند و از این جمله است
قول مالک و ابی حنیفه و شافعی در قول مرجوح بعدم اشتراط طهارت در خطبتین
و از آنجمله است قول شافعی و احمد که مستحب است از برای خطیب وقت بالا رفتن
بمنبر اینکه سلام نماید بر حاضرین و بنا بر قول ابی حنیفه و مالک سلام نمودن
کراهت دارد و از آنجمله است قول ابی حنیفه و مالک در ارجح از دو روایت او که جایز
نیست نماز خواندن در جمعه بخلق مگر اکبر که خطبه میخوانند هرگاه عذری بوده نباشد
خطیب بهم رسید از وقوف جایز است نماز خواندن دیگری و بنا بر قول مالک در دو روایت
از او مطلقا جایز نیست نماز خواندن غیر خطیب و بنا بر قول شافعی در ارجح از دو قول
او جایز است و این در یکی از دو روایت احمد است و از آنجمله است قول ائمه ثلثه که مستحب است
خواندن سوره جمعه و منافقین در دو رکعت نماز جمعه و بنا بر قول احمد با سبح اسم و غاشیه
و بنا بر قول ابی حنیفه اختصاص ندارد خواندن سوره بدون سوره و از آنجمله است
قول جمیع فقها بسنت غسل جمعه و بنا بر قول داود و حسن بعدم سنت و از آنجمله است
عشیر لیلة ادعیه مطلوبیت غسل را با یکسی که برای جمعه حاضر میشود و بنا بر قول
ابی ثور مستحب است برای هر کس خواه حاضر بجمعه شود یا حاضر نشود و از آنجمله است قول
ائمه ثلثه که هرگاه شخص جنب غسل جنابت و غسل جمعه را بیک غسل بجا آورد مجزی است
او را و بنا بر قول مالک مجزی نیست باید دو غسل بجا بیاورد و از این جمله است قول ابی حنیفه و احمد

و شافعی و داود را دو قول است که هرگاه از برای شخص سجده نمودن در نماز جمعه زحمت باشد و ممکن باشد
سجده نمودن بر پشت انسان جایز است اینکه سجده نماید و قول دویم از شافعی آنست
که اگر بخواهد سجده را تاخیر بیندازد تا جمعیت زایل شود و اگر بخواهد سجده نماید بر پشت
آدمی و بنا بر قول مالک سجده بر پشت کسی مکروه است بلکه صبر کند تا جمعیت برطرف شود
آنگاه سجده بر زمین نماید و از مجملات قول آنهاست که هرگاه از امام حدثی صادر شود
در نماز جایز است از برای او نایب قرار دادن و در جدید از مذهب شافعی جواز
استخلاف است و بنا بر قول قدیم شافعی جایز نیست و از مجملات قول اینهاست که جایز
نیست تعدد جمعه در بلدی مگر در وقتیکه جمعیت بسیار باشد و عسرت داشته باشد
جمع شدن آنها در یکجا گفته است مالک که اگر در چند مسجد جامع برپا شود نماز جمعه
پس جامع قدیم اولیست و نیست از برای ابی حنیفه در این مسئله چیزی و دیگر گفته است
ابو یوسف هرگاه بوده باشد از برای شهر دو طرف جایز است در او اقامه دو جمعه و اگر
نبوده باشد از برای شهر جز از یکطرف پس جایز نیست دو جمعه در آن شهر و صاحب امام احمد
در این مسئله آنست که هرگاه شهر بزرگی باشد و بسیار باشد اهل آن مثل بغداد جایز است
اقامه دو جمعه در آن و اگر حاجت به یک جمعه زیاده نبوده باشد جایز نیست و گفته است
طحاوی که جایز است تعدد جمعه مثل سایر نمازها و جایز است از برای اهل شهر که
در مساجد خود نماز جمعه بخوانند و از مجملات قول ابی حنیفه و مالک که هرگاه
فوت شود نماز جمعه و نماز ظهر را در عوض او بخوانند باید فرادی بخوانند و بنا بر قول
شافعی و احمد جایز است بجماعت خواندن در این صورت مترجم گوید بر مذهب محقق
علیه الرحمة چنانچه در شرایع مسطور است هرگاه امام تکبیرة الاحرام نماز جمعه را گفت و آن
عددی که شرط انعقاد جمعه است از ماموماین حاضر بوده باشند و بعد متفرق شده باشند
بر امام است که قصد جمعه نماز را تمام نماید اگر چه یکنفر باقی بماند و هرگاه ماموم در رکوع

اول

اول یا دویم نماز جمعه برسد و اقتدا نموده باشد او را جمعه را تمام نموده است و اگر بعد از رکوع دویم برسد
در رکعت ثانیه که امام را در رکوع نیابد نماز ظهر را تمام کند و دیگر جمعه از او فوت شده است
و ایضا مقرر است بخواندن نماز جمعه قبل از ظهر جایز نیست وقت نماز جمعه وقت فضیلت نماز ظهر است
نه وقت اجزاء و ایضا خواندن دو خطبه قبل از نماز واجب است حمد خدا و صلوة بر پیغمبر و موعظه
و خواندن سوره کوچکی از قرآن واجب است ایستادن خطیب در حال خطبه در صورت امکان و جلسه
بین دو خطبه نیز واجب است و طهارت شرط خطبه نیست بنا بر مذهب صاحب شرایع و باید خطیب
و امام یکنفر باشد و در وقت رسیدن بر بالای منبر سلام نمودن خطیب بر حاضرین مستحب است
و ایضا مستحب است خواندن سوره جمعه و منافقین در رکعت اول و دوم نماز جمعه بعد از حمد
و غسل جمعه مطلقا مستحب است برای نماز گذار و غیر آن و غسل جمعه را با غسل جنابت یکدفعه
جایز است بعمل آوردن و ایضا مقرر است که سجده بر پشت انسان در نماز و غیره که ازدحام باشد
جایز نیست باید صبر کند تا رفع آن آنگاه بر زمین سجده نماید و هرگاه در بین نماز حدثی
از امام صادر شود جایز است قرار دادن نایب هرگاه وقت وسعت داشته باشد و جایز نیست
اقامه دو جمعه در بلدی مگر اینکه فاصله بین دو جمعه زیاده از یک فرسخ باشد و هرگاه
فوت شود از کسی و یکنفر خواندن نماز ظهر شود بجماعت خواندن نماز ظهر را جایز است فرادی
تمام شد ترجمه کلام صاحب شرایع در این مسائل باب صلوة العیدین باب در بیان مسائل اختلافی
نماز عیدین است بدانکه جمله مسائلی که اختلافی شده است در آن قول ابو حنیفه است و بعد از
او که نماز عیدین واجب عینی است مثل جمعه و بنا بر قول مالک و شافعی سنت است و بنا بر قول
احمد نماز عیدین واجب کفائی هست و از مجملات قول ابو حنیفه و احمد که از شرایط نماز عیدین
یکی عدد است و دیگری اذن سلطان و در دیگر انعقاد و ایضا احمد اذن امام هم شرط است مثل نماز جمعه
دنیاد نموده است ابی حنیفه اقامه نمودن نماز را در شهر که اینهم از شرایط است و بنا بر قول مالک
و شافعی که اینها شرط نماز عیدین نیست و جایز دانسته اند نماز عیدین را برای هر کس از مرد و زن

که خواسته باشد قراءت نخوانند و از جملهٔ آنست قول ابو حنیفه که مستحب است در نماز عید
در رکعت اول سه تکبیر دیگر بگویند و در رکعت دوم پنج تکبیر بگویند و بنا بر قول مالک و احمد
در رکعت اول شش تکبیرات و در رکعت دوم پنج تکبیر و بنا بر قول شافعی در رکعت اول هفت تکبیرات
و در رکعت دوم پنج تکبیر و نیز گفته است شافعی و احمد که مستحب است ذکر در میان هر تکبیر از دو تکبیر
و گفته است ابو حنیفه و مالک که تکبیرات را پی در پی بگویند و از جملهٔ آنست قول مالک و شافعی
اینکه مقدم داشته میشود تکبیرها در نماز عید بر قراءة در هر دو رکعت و دیگر از دو روایت از احمد
نیز چنین منقول است و بنا بر قول ابو حنیفه و احمد در روایت دیگر او که مختار اوست باید در میان دو قراءة باشد
تکبیرها گفته میشود و در رکعت اول قبل از قراءة و در رکعت دوم بعد از قراءة و از جملهٔ آنست
قول ابو حنیفه و مالک که هرگاه فوت شود نماز عید با امام از شخص قضا ندارد و بنا بر قول احمد و شافعی
در یکی از دو قول او باید قضا نماید بعد از فوت نماز عید را و از جملهٔ آنست قول شافعی که باید قضا شود
با امام و نماز عید چهار رکعت مثل نماز امام و بنا بر قول احمد قضا نماید نماز ظهر را مثل نماز
چهار رکعتی و این اختیار روایت شده است نزد محققین اصحاب احمد است و در روایت دیگر او
مخیر میان قضا نمودن دو رکعتی و چهار رکعتی است و از جملهٔ آنست قول اینکه نماز عید را
در صحرا و ظاهر شهر بجا آوردن افضل از مسجد است و بنا بر قول شافعی نماز عید در مسجد
بجا آوردن افضل است هرگاه وسیع باشد و از جملهٔ آنست اتفاق ائمهٔ اربعه بر اینکه مستحب است
ندا کردن برای نماز عید بلفظ الصلوة جامعة و بنا بر قول ابن زبیر اینکه اذان
بگویند و اقامه گفته است ابن منبه اول کسی که اذان گفت از برای نماز عید معاویه بود
و از این جمله است قول شافعی که مستحب است در نماز عیدین قراءة سورهٔ ق در رکعت اول
و قراءت سورهٔ اقتربت در رکعت دوم یا قراءة سورهٔ سبح اسم در رکعت اول و غاشیه در رکعت
دوم و بنا بر قول مالک و احمد قراءة سبح اسم و غاشیه است فقط و بنا بر قول ابو حنیفه
استحباب ندارد مخصوص قراءة سوره و از جملهٔ آنست قول شافعی در آنکه در قول او که

هرگاه

هرگاه شهادت دادند در روز سی‌ام ماه رمضان بر دیدن هلال بعد از ظهر قضا کرده میشود
نماز عید مطلقا و بنا بر قول مالک قضا کرده نمیشود و مذهب احمد هم عدم قضا است
پس اگر ممکن نشود جمع شدن خلق در این روز نماز خوانده میشود صبح دیگر در روز
دیگر تا ماه بعد قول او و گفته است ابو حنیفه نماز عید فطر قضا کرده میشود در روز دوم و سیم
و از جملهٔ آنست اتفاق ائمه بر اینکه تکبیر گفتن در عید قربان مستحب است مگر در نزد ابو حنیفه که گفته است
در عید فطر استحباب ندارد و بنا بر قول داود واجب است و نخعی گفته است این تکبیر عمل خاصه است
و گفته است ابن حبیر صحیح است که تکبیر عید فطر بیشتر باشد از عید اضحی بدلیل قول الله
تعالی و لتکملوا العدة و لتکبروا الله علی ما هدیکم و از جملهٔ آنست قول ابو حنیفه و احمد که
شروع است در اول تا آخر روز عید که باین قسم تکبیر گفته شود الله اکبر الله اکبر لا اله الا الله
والله اکبر الله اکبر ولله الحمد و در روایت دیگر از ابو حنیفه است که شخص مختار است اینکه تکبیر
بگوید سه مرتبه یا دو مرتبه و بنا بر قول شافعی سه مرتبه تکبیرات را بگوید که نسق تکبیر در اول
او میشود و سه تکبیر در آخر آن و اختیار نموده اند اصحاب شافعی تکبیر را در اول آن و دیگر
سه مرتبه و در آخر آن دو مرتبه و از جملهٔ آنست قول ابو حنیفه و احمد که ابتدا تکبیر در روز عید
نماز صبح روز عرفه است تا اینکه تکبیر بگوید از برای نماز روز عید و گفته است مالک
و شافعی در ظاهر از دو قول او که ابتدای تکبیر از ظهر روز عید اضحی است تا نماز صبح از آخر
ایام تشریق که روز چهارم عید اضحی است هرگاه اینکه محرم باشد یا محل در نزد اجماع و محل
در نزد اصحاب شافعی ثابت است که ابتدا تکبیر از برای غیر حاجیان که در مکه باشند از صبح
روز عرفه است تا نماز عصر آخر از ایام تشریق و از جملهٔ آنست قول ابو حنیفه و احمد در یکی
از دو روایت که هرگاه در این اوقات شخص بانفراد نماز بخواند تکبیر از اینکه محرم باشد یا
محل تکبیر بگوید و بنا بر قول مالک و شافعی و احمد در روایت دیگر او که منفرد هم تکبیر
باید بگوید و اما تکبیر در عقب نوافل از برای اتفاق نموده اند بر اینکه در عقب نوافل

بتکبیر گفته میشود و مکروه است در قول راجح شافعی مرجح گوید در مذهب محقق چنانچه در نزد ربیع منفرد باشد
نماز عید بر واجب میشود در صورت احتیاج شرایط که در وجوب جمعه مذکور شد
از قبیل عدد ماموین و اذن امام و جماعت و غیر آن و در صورت فقدان یکی از شرایط
مستحب میشود جماعة و فرادی و مستحب است در نماز عید بعد از قراءة حمد و سوره
گفتن پنج تکبیر در رکعت اولی آن و چهار تکبیر در رکعت دوم آن که علاوه و تکبیرات نماز
نماز نیز تکبیرات و مستحب است در عقب هر تکبیر ذکر خواندن بطور معروف و وقت نماز عید
از طلوع آفتاب تا زوال ظهر است هرگاه از وقت خود بگذرد و نماز از شخص فوت شود قضا
ندارد خواه بواسطه عدم اثبات غره شوال نماز عید فطر فوت شده باشد یا بعذر دیگر
در هر دو عید مستحب است در رکعت اول خواندن سوره سبح اسم و در رکعت دوم سوره والشمس
و مستحب است نداکردن قبل از نماز عید بلفظ الصلوة که سه مرتبه و نیز افضل خواندن
نماز عیدین است در صحرا مگر در مکه و ایضا مستحب است در عید فطر تکبیر گفتن در عقب
چهار نماز که ابتداء آن نماز مغرب شب عید است و آخر آن نماز صبح است و در عید اضحی
در عقب پانزده نماز که اولی آن نماز ظهر روز عید است اگر در منی باشد و اگر در شهر
دیگر باشد در عقب ده نماز که اولی آن نیز نماز ظهر روز عید است و لفظ تکبیرات باید
گفته شود الله اکبر الله اکبر لا اله الا الله والله اکبر ولله الحمد علی ما هدانا و له الشکر علی
ما اولانا و در اضحی زیاد نماید و رزقنا من بهیمة الانعام و مستحب باشد که الله اکبر عمل
بود دانست یعنی در موقع دادن سه مرتبه الله اکبر گفتن چند باید داد و گفتن تکبیرات
و استحباب آن برای جماعت کننده و منفرد هر دو است و در عقب نماز های دیگر غیر آنچه
معین شده وارد نشده است گفتن تکبیر باب صلوة الکسوف در بیان احکام نماز کسوف
خسوف قبلا از جمله مسائلی که در این باب اختلاف شده است در قول مالک و شافعی و
احمد است که سنت در نماز کسوف این است که خوانده شود دو رکعت مثل نماز صبح

جهر کرده
و از این جمله است قول ائمه ثلثه که قراءة این نماز بطریق اخفات است و بنابر قول احمد آنکه
میشود به قراءة در آن نماز و از آن جمله است قول مالک و احمد در مشهور از او که استحباب ندارد
از برای خسوف قمر و کسوف شمس خواندن دو خطبه و بنابر قول شافعی مستحب است خواندن برای هر دو
خواندن دو خطبه مثل نماز جمعه و از آن جمله است قول ابی حنیفه و احمد در آنچه مشهور است
از او که هرگاه اتفاق افتد کسوف در اوقاتی که نماز سنت کراهت دارد در آن چنانچه بعضی از آن اوقات
در باب نماز تا غایت ذکر شد پس نماز در آن وقت خوانده نمیشود و در عوض آن نماز تسبیح بگویند
و بنابر قول شافعی و مالک در یکی از دو روایت او آنکه در هر اوقات میتوان خواند
و از آن جمله است قول ابی حنیفه و مالک بعدم استحباب جماعة در صلوة خسوف بلکه هر کس از
برای خود بخواند و بنابر قول شافعی و احمد آنکه مستحب است جماعة خواندن نماز کسوف
و از آن جمله است قول ائمه ثلثه که هرگاه کسوف اثبات دیگر استحباب ندارد نماز خواندن از زلزله و
مثل زلزله و صاعقه و ظلمه در روز و بنابر قول احمد از برای هر آیتی جماعة نماز خوانده میشود
و بنابر قول شافعی فرادی بخوانند و برای هر آیت مثل چنانچه حضرت علی ره نماز زلزله را
فرادی خوانده است مرجح گوید در مذهب محقق و سایر علماء نماز کسوف و خسوف
و زلزله و سایر آیات واجب عینی هستند و باید دو رکعت بخوانند در هر رکعتی پنج رکوع
و دو سجده است با سایر تفاصیل آن که در کتب فقهیه مسطور است بجا آوردن حاجت نبود و بجهر
در این نماز استحباب دارد و جماعت بودن این نماز نیز مستحب است و چون این نماز
داخل واجبات است اگر در اوقات مکروهه بخواند بواسطه وقوع کسوف در آن عیب ندارد
چرا که در اوقات مکروهه نماز سنتی منع نموده اند و خواندن خطبه در این نماز وارد نشده است
نماز استسقا
مطلقا صلوة الاستسقاء باب در بیان نماز باران است قرار از جمله مسائلی که اختلاف شده است
قول ائمه ثلثه و ابی یوسف و محمد بن الحسن است که مستحب است نماز استسقاء بجماعت و بنابر قول ابی حنیفه
نماز مخصوصه طلب باران استحباب ندارد بلکه مردم بیرون روند امام و دعا میکند برای نماز بخوانند

خلق مقرر را عیبی نرسد واز آنجملهاست قول شافعی و احمد در اشهر از دو روایت او با (استحباب)
دو خطبه از برای نماز استسقا و باید بعد از نماز خطبه را بخوانند و بنا بر قول ابو حنیفه (واحمد)
در دو روایت ثانیه که مقصود از آن عدم استحباب خطبه در این نماز بلکه در عوض او دعا
و استغفار مطلوبست واز آنجملهاست قول ائمه ثلثه که مستحب داشته‌اند تحویل بالاپوش را (چه)
عبا باشد یا غیر آن در خطبه دوم از برای امام و ماموم و بنا بر قول ابو حنیفه استحباب ندارد (نیز)
و بنا بر قول ابو یوسف تحویل رداء و مشروعیت از برای امامست نه از برای ماموم **مترجم گوید**
در مذهب صحیح نماز طلب باران مستحبست بجماعت در صحرا وقت قلت باران و مستحبست خواندن (نیز)
دو خطبه بعد از نماز که مشتمل بر استغفار و طلب [illegible] باشد و مستحبست از برای امام (فقط)
وقت خواندن خطبه تحویل و تقلیب رداء با نیت بر نحوی که طرف راست بالا را بجانب چپ پایین اندازد و
طرف چپ را بجانب راست اندازد **کتاب الجنایز** در احکام غسل و نماز و کفن و دفن میت
بدانکه علما میان ایشان که اختلاف شده است در اینکه قول مالک و شافعی و احمد است در اصح
روایات ایشان که آدمی نجس نمیشود بموت و بنا بر قول ابو حنیفه انسان بموت نجس
میشود و بسبب غسل دادن پاک میشود و این قول شافعی و احمد است در دو روایت اخیره (هر دو)
واز آنجملهاست قول مالک و ابو حنیفه که افضل است غسل دادن میت را و حال آنکه بدن
کشف شده او پوشیده باشد و بنا بر قول شافعی و احمد افضل غسل دادن میت است (با پیراهن)
و افضل در نزد شافعی غسل دادن است در زیر آسمان و گفته شده است اولی غسل دادن
میت است در زیر سقف واز آنجملهاست قول ائمه که غسل دادن میت باید بر روی تخت (مرکز)
بلندی باشد که آب [illegible] بدن میت نرسد با آنکه بنا بر قول ابو حنیفه غسل دادن بآب گرم در وقت (اولیست)
واز آنجملهاست قول ائمه ثلثه که جایز است از برای شوهر غسل دادن زن خود را و بنا بر
قول ابو حنیفه جایز نیست واز آنجملهاست قول ائمه ثلثه که جایز است از برای مسلم غسل دادن اقوام
نزدیک خود را که کافر باشند و بنا بر قول مالک جایز نیست واز آنجملهاست قول ائمه ثلثه (اینکه)

مستحبست از برای غسل دهنده وضو دادن میت را مثل وضو زنده و مسواک نمودن دندان (او را)
و داخل کردن انگشت خود را در دهن و طرف دماغ میت و غسل دادن دماغ او را و بنا بر قول (ابو حنیفه)
این اعمال استحباب ندارند و چنانچه است قول ائمه ثلثه که مستحب است با شانه موی سر زدن میت (به)
قسمی که بیفتد و موهای افتاده را وقت غسل دادن و بنا بر قول ابو حنیفه موی میت را شانه (زدن)
خوب نیست مکروه نمیداند و بدون شانه واز آنجملهاست قول ابو حنیفه و شافعی که هرگاه زن حامله (فوت)
شود و طفل در شکم او زنده باشد باید شکم او را شکافند و بنا بر قول مالک و در یک روایت (از)
او و احمد اینکه شکم را نمیشکافند واز آنجملهاست قول ابو حنیفه اینکه سقط شده هرگاه متولد (شود)
شود بعد از چهار ماه و در بدن او حرکتی یا چیزی که دلالت بر زندگی داشته باشد از عطسه (و حرکت)
و شیر خوردن و غیر آن چیزی غسل میدهند او را و نماز بر او میخوانند و بنا بر قول ائمه ثلثه (الا آنکه)
مگر در حرکت بر نحوی که حرکت از آن معلوم باشد که آن حرکت که مصاحب باشد او را از اول و معین (تمام)
ماه نمیگذرد و بنا بر قول شافعی در قول جدید اینکه نماز بر او خوانده نمیشود مگر آنکه (تمام)
باشد در آن امارات زندگی و گفته است احمد غسل داده میشود و نماز بر آن هم خوانده (میشود)
و اما غسل پس با اتفاق نموده اند ائمه اربعه بر اینکه غسل داده میشود واز آنجملهاست قول ابو (حنیفه)
و شافعی در اصح دو قول او که واجب نیست غسل دادن میت بجهت غسل میت و بنا بر قول (مالک)
واجبست واز آنجملهاست قول ابو حنیفه و اصحاب شافعی که هرگاه خارج شود از بدن چیزی (بعد)
از غسل واجب است الآن بدون اعاده غسل و بنا بر قول احمد واجبست اعاده غسل اگر
از فرج بیرون بیاید بچیزی واز آنجملهاست قول ابو حنیفه و مالک اینکه مکروه است (کندن)
موی زیر بغل میت و تراشیدن پشت ظاهر او را و چیدن ناخنهای او بلکه ترک شده بود (است)
مالک و گفته است نفر ترکیب میشود که یکی این افعال را بنماید و گفته است شافعی در قول (جدید)
و احمد که با بودن پیت با این افعال در حق غیر محرم و در قول قدیم که اختیار نموده
گفته است این افعال کار ضرر دارند و فعل نموده است بیهقی که هشت نفر از صحابه (بودند)

کە بجهت شواهد ایشانرا و از ایجابات قول شافعی در املاء و احمد بکه جایزاست کە تیمم کند نماز جن
حنیفه
میت و بنا بر قول ابی حنیفه و مالک و شافعی در قول قدیم جایز نیست و از ایجابات قول ابی
واحمد در یکی از دو روایت او که بر شهید نماز خوانده میشود و بنا بر قول مالک و شافعی نماز بر
شهید خوانده نمیشود بجهت استغنای آن از شفاعت کنندە و از ایجابات قول ائمه ثلثه که هرکاه
سر پاک
کشته شوند کسی از حجاج در یاقی در قتال مشرکین بالذات بغلط و برسد باو اسلحه خود
غسل
علاوه بجهت در میان معرکه باید غسل دهند او را و نماز بر او بخوانند و بنا بر قول شافعی
ساده
دادن و نماز خواندن بر او لازم نیست و از ایجابات قول ابی حنیفه که مستحبست اینکه حرف
در آب غسل میت بوده باشد و بنا بر قول مالک و شافعی مستحبست بجا آوردن [illegible] را
میت را
ست داخل آب او نماید و از ایجابات قول مالک و شافعی اینکه مستحبست کفن نمودن مرده
در سه قطعه پارچه سفید و ابن هریره را القانه فرا دهند و بنا بر قول ابی حنیفه مستحبست و کفن [illegible]
و لفافه
و رداء است و اما از برای زن مستحبست کفن نمودن او در پنج قطعه پارچه که پیراهن و مقنعه
بر وقتیمه
و مقنعه باشد و قطعه پنجم ران پیچ است در مذهب شافعی و احمد و کفته است ابو حنیفه که
افضلست و اکر قناعت نماید به پارچه پنج و دو پوشش بالای پیراهن و پیچ لفافه فواید [illegible]
قول شافعی
کفته است مالک نیست از برای کفن حدی بلکه واجب پوشانیدن میت است و از ایجابات
نظر اند
و احمد بکراهت کفن نمودن زن در لباس معصفر و مزعفر و حریر و بنا بر قول ابی حنیفه کراهت
نباشد
و از ایجابات قول ابی حنیفه و مالک و احمد که کفن زن اکر صاحب مال باشد از خود او باید
و اکر صاحب مال نبوده باشد پس کفته است مالک بر شوهر لازم است و کفته است محمد بن الحسن
کفن زن در بیت المال است مثل اینکه هرکاه شوهر معسر باشد در این صورت بالاتفاق
و مذهب
کفن زن در بیت المال است و کفته است احمد واجب نیست بر زوج کفن زوجه بهر حال و بنا
صاحب / از ترکه
شافعی محل کفن در اصل ترکه است بر اینکه مکه نباشد [illegible] بر کسیکه نفقه او بعهده
او باشد شوهر و کفته اند اصحاب حضرت شافعی کفن زن بر شوهر است بهر حال و هرکاه

قول

من تعقیب
قول و از ایجابات قول ائمه که نماز میت واجب کفائیست و بنا بر قول اصبغ از اصحاب مالک نماز
ابی حنیفه
و از ایجابات قول شافعی که نماز میت مکروه نیست در اوقات منهیه از نماز در آن و بنا بر قول
غروب و آن
و احمد کراهت دارد و بنا بر قول مالک مکروه است نماز میت در وقت طلوع آفتاب و در وقت
و مالک مکروه است
فقط و از ایجابات قول شافعی و احمد عدم کراهت نماز بر میت در مسجد و بنا بر قول ابی حنیفه

مترجم کوید آنچه از کلام محقق [illegible] علما ظاهر میشود اینست که موت باعث نجاست
مستوی العورة
آدمی میشود و ایضا در مذهب بعضی مستحبست غسل دادن میت بر روی پیراهن بر [illegible] لکن
در زیر سقفی یا جامه‌ای و نیز مستحبست [illegible] غسل دادن میت [illegible] شده است مطلقا و [illegible]
مسلم میت نکاح خود را
کراهت دارد و نیز جایز است [illegible] غسل دادن زوجه خود و جایز نیست غسل دادن
نمودن / حمل
و وضوء دادن میت واجب نیست و مسواک کردن و غسل دادن میان دهان میت [illegible]
در تکم
انکشت دادن در دماغ او و باطن موی زیر او و سه شوی نمودن آن مکروه است و هرکاه طفل
غسل
زن میت زنده باشد لازم است شکافتن پهلوی شکم او و بیرون آوردن آن و نیز واجب است
و ادرا
دادن طفل سقط شده هرکاه زیاده از چهار ماه [illegible] باشد مطلقا و لکن نماز ندارد که
شود / ن
غسال میت لازم است جمیع غسل دادن میت و هرکاه بعد از غسل از میت نجاستی خارج
موی بدن
تطهیر آن لازم است و لکن اعاده غسل لازم ندارد و هم چنین کندن موی زیر بغل میت و [illegible]
نماز
او و چیدن شارب و ناخن او کراهت دارد و نیز مستحب است شهید را غسل نمیدهند و لکن
میت
بر او نماز خوانده میشود و کسیکه در جهاد [illegible] بلکه [illegible] بواسطه [illegible] و فرود
در دو غسل
آلات حرب خود [illegible] فوت شود حکم شهید [illegible] غسل ندارد و [illegible] دارد
کفن
میت واجب است در یکی از سه غسل آن که با آب مخلوط [illegible] باشد و ایضا واجب است
جز عمامه
نمودن میت را به سه قطعه لباس که عمامه و پیراهن و لنگ باشد زیاده بر این سه قطعه
لباس
دیگر مستحبست و ایضا کفن مستحب است که سفید باشد و از پنبه باشد [illegible]
از خود هم
[illegible] شده [illegible] کفن نمودن کراهت دارد و ایضا کفن زن بر شوهر واجبست اکرچه

عالم ذات باشد و کفن مرد از اصل مال او که از او خارج میشود مقدم بر قرض و بر مسلمین
میت واجب نیست ولی مستحب است و ثواب بسیار دارد و ایضاً مسیر نماید نماز میت واجب کفایه است
بر مسلمین در دو اوقات مکروهه از نماز در آن مثل وقت طلوع و غروب آفتاب نماز میت
ندارد مگر آنکه کراهت در این اوقات از برای نافله بدون سبب است چنانچه قبل از این
و نماز میت که از واجبات است و نماز میت را در مسجد بجا آوردن جایز است بدون کراهت
و از مجتهدات قول ائمه ثلاثه است بکراهت و ندبه از برای میت و ندا کردن برای اعلام
بموت او که مانع او نیست در نزد شافعی و ابوحنیفه و مالک بلکه مستحب است خبر
مردن شخص بجماعت مسلمین و بنا بر قول احمد مکروه است و در روایتی دیگر از ابوحنیفه
کراهت ندارد مادام که مخالف شرع در او نباشد و از مجتهدات قول ائمه ثلاثه و شافعی
در قول قدیم آنکه والی احق بامامت است در نماز بر میت از ولی آن و بنا بر قول شافعی
در قول جدید مذهب ولی میت اولی است از والی در نماز بر او و از ابوحنیفه اولی
برای وقتی است که آن والی حاضر باشد برای نماز میت حاضر نماید امام مسلمین را
قول ائمه ثلاثه که هرگاه کسی وصیت نماید بشخصی که نماز را بعد از فوت بخواند اولیتر
بهم نمیرساند و بنا بر قول احمد مقدم میشود بر هر ولی و از مجتهدات قول مالک آنکه
مادر مقدم است بر پسر میت در نماز و مقدم و اولیست از شوهر
اگرچه بلندش باشد و بنا بر قول ابوحنیفه نیست ولایت برای شوهر در نماز بر زوجه
خود و مکروه است از برای پسر آنکه مقدم بگوید در نماز بر پدر خود و از مجتهدات قول ائمه
اربعه است آنکه طهارت در نماز بر میت شرط صحت آنست و بنا بر قول شعبی و محمد بن جریر
طبری جایز است نماز میت بدون طهارت و از مجتهدات قول شافعی و ابی یوسف و محمد بن حسن
که سنت است آنکه بایستد امام در نماز میت نزد سر مرد و عجیزه زن و بنا بر قول ابوحنیفه و مالک
ایستادن است نزد سینه مرد و عجیزه زن که مراد پایین تر است و از مجتهدات است قول ائمه اربعه

بانکه

بانکه تکبیرات نماز میت چهار است و بنا بر قول محمد بن سیرین سه تکبیر است و بنا بر قول حذیفة بن یمان
پنج است و ابن مسعود میگوید رسول خدا صلی الله علیه و سلم در جنازه تکبیر پنج و هفت و نه تکبیر و چهار
نیز در مکبر بگویند آنچه امام اتیان بگوید تا اگر زیاده بر چهار تکبیر بگوید باطل نمیشود نماز او
و بمذهب شافعی اگر در بعض امام نماز بخواند کسی و زیاده بر چهار تکبیر بگوید ماموم در
متابعت او را ترک کند و بمذهب احمد متابعت نماید امام را تا هفت تکبیر و از مجتهدات قول
ابوحنیفه و مالک که بلند نکند دستهای خود را در تکبیرات مقابله و شانه خود مگر در
اول فقط و بنا بر قول شافعی دو دست را در همه تکبیرات بلند نماید و از مجتهدات قول
شافعی و احمد که قرائت حمد بعد از تکبیر اول واجب است در نماز میت و بنا بر قول ابوحنیفه و مالک
قرائت نباید نمود در نماز میت چیزی از قرآن و از مجتهدات قول ائمه ثلاثه آنکه در نماز
دو سلام بگویند و بنا بر قول احمد و مشهور نزد مالک یک سلام فقط از طرف راست بگویند
از مجتهدات قول امام شافعی که هرگاه فوت شود از ماموم بعض نماز با امام ابتدا نماید
نماز هرجا که رسید و انتظار نکشد تکبیر امام را که با او تکبیر بگوید و این یکی از دو روایت
و از مجتهدات قول احمد که هرگاه فوت شود کسی را نماز بر میت نماز بخواند بر قبر او تا یک ماه
بعد از دفن و این قول مذهب جماعتی از صحابه است و بنا بر قول بعضی یکی از ایشان نماز
میتوان خواند مادامی که پوسیده نباشد و قبل که قبر است همیشه و دائم میتوان خواند
قول شافعی و احمد بصحت نماز بر غایب و بنا بر قول ابوحنیفه و مالک علی صحت نماز است و از
قول ائمه اربعه آنکه مکروه نیست دفن کردن میت در شب و بنا بر قول حسن کراهت دارد
و از مجتهدات قول شافعی و احمد که هرگاه یافته شود عضوی از میت غسل داده میشود و
بر او خوانده میشود و بنا بر قول ابوحنیفه و مالک نماز بر او خوانده نمیشود اگر اکثر از میت
و از مجتهدات قول ابوحنیفه و شافعی که امام نماز میخواند بر کسیکه قاتل نفس خود باشد
و بنا بر قول مالک و احمد کسیکه خود را کشته باشد یا بسبب خیانت حد خورده باشد امام نماز

نمی‌خوانند و بنابر قول احمد نماز می‌خوانند امام و گروهی که غیر از ایشان‌اند نماز بر مجتهد است که هر دو خود
چون تمام امام و سایر هر که در او است دیگری که کسی که قتل کرده باشد خود را و بنابر قول زهری
نماز خوانده نمی‌شود بر کسی که کشته شده در رجم یا قصاص و کراهت داشته است عمر بن عبد العزیز
از نماز بر کسی که قتل نفس خود را کرده باشد و گفته است اوزاعی که نماز بر چنین کسی نخوانند
و از قتاده مروی است که نماز بر ولد الزنا خوانده نمی‌شود و از حسن مروی است که نماز نمی‌خوانند بر نفساء
و از ائمه قول مالک و اصح از مذهب شافعی که هر گاه شخص جنب شهید شود غسل داده نشود
و نماز بر او خوانده نمی‌شود و بنابر قول ابی حنیفه غسل و نماز دارد و بنابر قول احمد غسل داده
و نماز ندارد و از ائمه قول شافعی در ارجح دو قول او که کشته شده از اهل عدل در قتال
با اهل بغی شهید است پس غسل داده نمی‌شود و نماز بر او خوانده نمی‌شود و بنابر قول ابی حنیفه
غسل نمی‌دهند او را و نماز هم می‌خوانند و از احمد در این باب دو روایت است و از ائمه
قول ائمه ثلاثه که هر گاه کسی از اهل بغی کشته شود در حال حرب غسل داده می‌شود و نماز
خوانده می‌شود و بنابر قول ابی حنیفه غسل و نماز بر او نیست و از ائمه قول ائمه ثلاثه
کسی ظلماً کشته شود … غسل می‌دهند او را و نماز بر او می‌خوانند و بنابر قول ابی حنیفه
هر گاه کشته شود به حدیده غسل نمی‌دهند او را و اگر کشته شده باشد به مثقل غسل
او را و نماز هم بر او می‌خوانند و از ائمه قول شافعی و جزم کرده‌اند دفن پیش جنازه
افضل و بنابر قول … هر گاه سواره به تشییع جنازه نماید پس جنازه راه رود
و اگر پیاده باشد هر طور بخواهد راه می‌رود و مکروه داشته است نخعی حمل جنازه را بین
و گفته است شافعی حمل بین عمودین افضل است از تربیع و از ائمه قول ائمه ثلاثه هر گاه
کسی در دریا بمیرد و نزدیک ساحل نباشد … او را … در …
در دریا بیندازند به واسطه سنگی … و هر گاه … ساحل …
نباشد … بلکه … بر … دفن … ساحل …

سکن

سنگین تا به پائین برود و در دریا بیندازند تا برسد به دریا و بنابر قول محمد سنگین
او را … در بحر … حال اگر متعذر باشد دفن آن و از ائمه قول ائمه ثلاثه
که در دفن … را میگذارند … پای قبر … او را داخل قبر میکنند
ابی حنیفه میگذارند جنازه را به پهلوی قبر از طرف قبله پس … میگذارند …
و از ائمه قول ائمه ثلاثه که … قبر … تسنیم اولی است …
تا … باشد و … مسطح نمودن چون … است از اصحاب
خلاف آن اولیت و بنابر قول شافعی در ارجح … مسطح نمودن قبر اولیت و از ائمه
قول ائمه ثلاثه تعزیه کراهت … بعد از دفن … و بنابر قول احمد کراهت دارد
و از … قول ابی حنیفه که تعزیه … بعد از دفن …
قول … است … و بنابر قول شافعی و احمد تعزیه … بعد از دفن …
تا سه روز و از ائمه قول مالک و شافعی و احمد … تعزیه …
ابی حنیفه کراهت ندارد و از ائمه قول ائمه ثلاثه که … نکنند و گچ کاری قبر
و بنابر قول ابی حنیفه … و گچ کاری جایز است و از ائمه … استحباب قرائت
قرآن … و بنابر قول ابی حنیفه کراهت دارد مترجم گوید در مذهب … رحمه
… و بنابر … باطل باشد حرام است و اگر … باطل باشد مثل اینکه صفات
… ندارد و … اعلام نمودن مسلمین … استحباب دارد
… نماز … ندارد …
باشد … نماز … اولی … باشد …
… و … اولی …
و شوهر … نماز … مقدم …
نماز میت … و امامت … نماز میت در صورت اجتماع شرایط امامت جایز است

و امام اصل اگر حاضر باشد از همه اولیتر میفرماید طهارت شرط صحت نماز میت نیست ولی مستحب
و نیز مستحب است ایستادن امام در نزد وسط میت اگر مرد باشد و در نزد سینه میت اگر زن
باشد و در نماز میت پنج تکبیر واجب است و تکبیر زیاده بر این بر امام و ماموم مکروه است
و مستحب است بلند کردن دو دست را در حال تکبیر تا محاذی دو گوش و دعا در بین تکبیرات میت
با خواندن حمد هیچ واجب نیست ولی استحباب دارد دعای مخصوصی در بین تکبیرات و بعد تکبیر
اینکه سلام در نماز میت مطلقا وارد نیست و هرگاه نماز بر میت فوت شود بعد از دفن
تا یک شبانه روز بر قبر میتوان نماز خواند و از شبانه روز که بگذرد دیگر نمیتوان خواند
و ایضا میفرماید هرگاه ماموم در بین نماز با امام رسید هر جا که رسید اقتدا نماید و بعد
ما بقی خود را در پی تمام نماید و علامه حلی میفرماید شرط است در نماز بر میت حضور
جنازه پس بر غایب نماز نمیتوان خواند و نیز میفرماید جایز است دفن میت در شب
و ایضا محقق میفرماید هرگاه بعضی از اجزاء میت یافته شود پس اگر سینه میت
در او باشد غسل و کفن و دفن و نماز بر او لازم است و الا پس اگر در او
و لکن استخوان داشته باشد غسل و کفن و دفن دارد بدون نماز و ایضا علامه حلی میفرماید
واجب است نماز بر کسیکه قائل بشهادتین باشد و واجب است نماز بر ولد الزنا و در
نفاس و بر کسیکه بجنایت شهید شود و بر مرجوم و قصاص شده و کسیکه غسبت نمیتوان
نماید و نیز علامه فرموده است که مقتول در قتال بغاة غسل ندارد ولی نماز دارد
و مقصود از باغی در اینجا باغی بر امام است و هم چنین از بغاة اگر کشته شود حکم
مقتول کفار را دارند که غسل و نماز ندارند و کسیکه بناحق بظلم کشته شود
میفرماید نماز و غسل بر او لازم است بهر چه کشته شود تفاوت ندارد و ایضا
محقق میفرماید مستحب است تشییع کننده جنازه که در عقب آن یا دو طرف آن
راه رود و در حمل جنازه نیز تربیع استحباب دارد و هرگاه کسی در

فوت

فوت شود بعد از غسل دادن و کفن کردن اگر نجاستی حاصل شود از بدن آن ممکن باشد
ازاله کنند بطوری که ضرر بآب نرسد و مستحب است که مرد میت را از پایین پای قبر داخل کنند
و سر او را اولا داخل قبر نمایند و پوشیدن قبر بطور تسطیح سنت است و تربیع کار بعد
قبر کراهت دارد و گذاشتن دست بر قبر ... و میفرماید تعزیت میت مستحب
و جایز است قبل از دفن و بعد از آن و جلوس برای تعزیت هم جایز است بدون کراهت
و خواندن قرآن در نزد قبر جایز است بدون کراهت **کتاب الزکوة** در بیان مسائل
زکوة است چون از جمله مسائلی که اختلاف شده است در او قول ابی حنیفه است
که میگوید واجب است بر عبد مکاتب در زراعت او نه در چیزهای دیگر
و بنا بر قول مالک و شافعی واجب نیست بر او زکوة و بنا بر قول ابی ثور واجب است زکوة
بر او مطلقا و از مجتهدات قول ائمه ثلثه که ساقط نمیشود زکوة از مرتد و آنچه واجب است
بر او از زکوة در حال اسلام او است و بنا بر قول ابی حنیفه زکوة از مرتد ساقط است
و از مجتهدات قول ائمه ثلثه که واجب میشود زکوة در مال طفل و دیوانه و خارج
میشاید زکوة را اولیای ایشان و باین قول قائل شده اند جمعی از صحابه و بنا بر قول
ابی حنیفه نیست زکوة در مال طفل و دیوانه بلکه واجب است در زراعت ایشان و
و بنا بر قول اوزاعی و ثوری واجب است زکوة در مال ایشان و فی الحال اخراج نمیشود
تا اینکه بالغ شود طفل و افاقه حاصل شود برای دیوانه و از این جمله است قول شافعی
و احمد که هرگاه شخص مالک نصابی شود پس معاوضه کند آن نصاب را در اثنای سال بغیر جنس
و یا بدل نماید او را اگر چه بغیر جنس آن باشد منقطع میشود مدت یک سال
و بنا بر قول ابی حنیفه تبدیل در طلا و نقره منقطع نمیشود سال آن و در مواشی
بواسطه مبادله منقطع میشود و بنا بر قول مالک اگر مبادله بجنس خودش بشود
قطع نمیشود و اگر بغیر جنس خودش بشود پس دو روایت در این و از مجتهدات است قول ابی حنیفه

شریف

١٣٨

وشافعی که اگر تلف شود بعض نصاب یا تلف نماید او را قبل از تمام سال منقطع میشود
سال از آن و بنا بر قول مالک و احمد اگر این شخص بقصد فرار از زکوة تلف نماید نصاب را
قطع نمیشود از آن سال و واجب میشود اخراج زکوة در نزد بعضی از آن در آخر سال
و از مجتهدات قول شافعی در قول صحیح تاج و احمد در یکی از دو روایت اینست که مال
مغصوب و گم شده و مانند آن چون بدست او رسد اگر به صاحبش عود نماید زکوة میدهد از مدت که
گم شده بود و بنا بر قول ابو حنیفه و در قول قدیم صاحب و شافعی در قول قدیم
آنکه از سر بگیرد سال را از وقت عود آن مال و زکوة ندارد در آنچه گذشته است
و در وی بدین جمله و این قول بجا نمیتوان اما محمدات نیز و بنا بر قول مالک
زکوة سال واحد تفصیل کرده نماید و از مجتهدات قول شافعی و احمد در اظهر روایتین
آنکه دین مستغرق به تمام نصاب یا بعضی از آن مانع از وجوب زکوة نمیشود و بنا
بر قول ابو حنیفه و قول قدیم شافعی مانع است از وجوب زکوة و از مجتهدات قول
شافعی آنکه زکوة واجبست در عین مال نه در ذمه و بنا بر قول ابو حنیفه زکوة
تعلق بعین دارد مثل تعلق جنایت که بگردن اوست و باطل نمیشود ملکیت تا
از جمیع آن مال که بحساب نیز و این بجا ادا میشود اما محمدات در اقوال
ظاهر و بنا بر قول مالک این زکوة تعلق دارد و میباشد جزو از مال در
وانفراد صاحب مال جایز است که زکوة را از غیر آن بدهد و از مجتهدات قول ابو حنیفه
و شافعی که جایز نیست تقدیم نیت بر وقت اخراج زکوة و بنا بر قول احمد مستحب است
مقارن نیت بر وقت اخراج زکوة پس اگر مقدم بدارد بزمان که آن نیت را اخراج
و اگر طول دهد جایز نیست مثل نیت طهارت و نماز و حج و در روایتی از ابو حنیفه
آنکه ... نیت زکوة را تا جز آن نفقه واجب و از مجتهدات
قول مالک و شافعی که اگر کسی واجب شود بر او زکوة و قدرت داشته باشد بر اخراج

بجا آن

زکوة

جایز نیست از برای ادای چیز زکوة پس اگر تاخیر اندازد ضامن است و ساقط نمیشود
تلف مال و بنا بر قول ابو حنیفه ساقط میشود زکوة بواسطه تلف مال و بیع گردد
باو و بنا بر قول احمد امکان ادا سبب ضمان نمیشود ولی شرط وجوب میشود
و هرگاه تلف شود مال بعد از تمام سال قرار میگیرد در ذمه او خواه امکان ادا را
داشته باشد یا نداشته باشد و از مجتهدات قول ائمه ثلثه که هرگاه واجب شود
بر کسی زکوة و بمیرد قبل از ادا آن اخذ میشود از ترکه او و بنا بر قول ابو حنیفه ساقط
میشود بموت و از مجتهدات قول ابو حنیفه و شافعی که اگر کسی قصد فرار از زکوة را
نمود مثلا اینکه صرف نمود از مال خود چیزی را بکسی یا فروخت پس تصرف نمود او را
از سال ساقط میشود از او زکوة اگر چه بد کرده و معصیت نموده و بنا بر قول مالک
و احمد ساقط نمیشود از او زکوة و از مجتهدات قول ائمه ثلثه که تعجیل جایز است ادای زکوة
قبل از تمام سال جایز است هرگاه بحد نصاب رسیده باشد و بنا بر قول مالک دادن زکوة
قبل از تمام سال مطلقا جایز نیست مترجم گوید در مذهب محقق چنانچه در شرایع
واجب نیست زکوة در مال بنده مکاتب مشروط و در مال مکاتب مطلق اگر چیزی
از آن آزاد شده باشد بالنسبه بآنچه از او آزاد شده واجبست و در مال مرتد فطری
اگر در بین سال مرتد شد زکوة نیست و اگر بعد از تمام سال مرتد شود واجبست و در
مرتد ملی واجبست زکوة و از وقت ارتداد سال منقطع نمیشود بلکه با تمام سال
بر او زکوة و در صورت وجوب باید و در شرایع مسلم زکوة مرتد را از مال او بدهد
در مال طفل دیوانه زکوة واجب نیست بلکه اگر طلا او نقره مال طفل در دست
باشد و تجارت با او نماید مستحبست زکوة او را بدهد و مال دیوانه هم همچنین است
در هر دو صورت ولی باید زکوة را از مال آنها بدهد استحبابا و هرگاه که در بین سال
مالک شود کسی نصابی را نباید و معاوضه نماید با آن نصاب را بغرض شد باطل میشود

وخواه معاوضه بجنس او باشد یا بغیر جنس و هرگاه در بین سال بعض نصاب یا تمام آن
تلف شود یا تلف نماید منقطع شده است سال از او و اگر بعد از اتمام سال باشد هرگاه
تفریط نموده باشد ضامن است و اگر تفریط نکرده باشد ضمان ندارد و نیز میفرماید
در مال مغصوب و گم شده و انکار شده بعد از عود بصاحبش زکوة آن مدت را که
در دست او نبوده واجب نیست اداکند و اینها درین مسئله بخلاف بعضی است که مانع از
وجوب زکوة نمیشود و نیز میفرماید زکوة واجب است در عین مال نه در ذمه پس اگر ممکن
باشد رسانیدن زکوة را بمستحق و نرساند تفریط نموده است و اگر تلف شود ضامن آن
و ساقط نمیشود ادا و تلف مال و شرط است نیت در ادای زکوة که مقارن بادای
آن باشد و هرگاه زکوة در مال کسی واجب شده و فوت شد بر ورثه او لازم است از ترکه بدهد
و اگر بقصد فرار از زکوة مال خود را هبه نماید یا بفروشد بعد بخرد قبل از اتمام
سال ساقط نمیشود ادای زکوة [illegible] ابن حمزه خوب نیست و نیز میفرماید تعجیل
در ادای زکوة قبل از وقت وجوب جایز نیست و محسوب از زکوة نمیشود باب زکوة الحیوان
در بیان زکوة حیوان پس از جمله مسائلی که اختلاف شده است قول ابی حنیفه و شافعیست که هرگاه
بوده باشد در نزد کسی پنج نفر از شتر پس خارج نماید یکی از او را برای زکوة مجزی است
و بنا بر قول مالک و احمد مجزی نیست و هرگاه برسد شتر کسی به بیست و پنج و نبوده باشد
در مال او بنت مخاض یا ابن لبون پس گفته است مالک لازم است او را دادن بنت مخاض و بنا بر قول
شافعی و احمد مخیر است بین خریدن یکی از این دو و دادن در عوض زکوة و گفته است ابوحنیفه لازم
میشود او را بنت مخاض یا قیمت آن و از جمله است قول ابی حنیفه و مالک که هرگاه دو نفر
مالک شوند یک نصاب را و مخلوط نمایند او را واجب نمیشود زکوة بر هیچ یک از ایشان و بعضی
و بنا بر قول شافعی بر هر دو زکوة لازم است مثل اینکه چهل گوسفند در بین آن دو نفر باشد
واجب است زکوة در اینها مترجم گوید در مذهب محقق علیه الرحمه چنانچه در شرایع میفرماید

نصاب

نصاب اول شتر پنج است و در پنج نفر شتر واجب است دادن یکی از گوسفند ماده که داخل در سن
دوم شده باشد و دادن شتر در شرع مرسوم است و هرگاه شتر شخص برسد به بیست و
پنج شتر باید پنج گوسفند زکوة او دهد و اگر به بیست و شش برسد واجب است دادن یک بنت مخاض
که عبارت از شتری است که یک سال را تمام کرده باشد و داخل سال دوم شده باشد بنت مخاض
گفتن او را از جهت آنست که مادر او در آن وقت حامله است و هرگاه بنت مخاض نداشته باشد
جایز است عوض او ابن لبون بدهد که عبارت از شتری است که دو سال تمام کرده باشد و داخل سال سوم شده باشد
که مادرش صاحب شیر است و هرگاه هیچ یک را نداشته باشد مخیر است در خریدن هر یک و دادن
در زکوة و غیر اینها هم اگر بدهد مجزی نیست و علامه حلی در تذکره فرموده است هرگاه دو نفر
مال را بشرکت صاحب شوند مثل اینکه هر یک بیست راس گوسفند داشته باشند و مخلوط نمایند
زکوة آن بر ایشان واجب نیست چون شرط وجوب اینست که مال نصاب بکیفیت باشد باب
زکوة النبات در بیان زکوة نباتات است پس از جمله مسائلی که اختلاف شده است در او
قول ابی حنیفه است که در کل آنچه از زمین میروید از ثمار و زرع ده یک واجب است زکوة
اعم از آنکه آب آن از باران بجوی باشد [illegible] آب بیست [illegible] و بنا بر قول مالک
و شافعی زکوة واجب در کل آنچه ذخیره نگاه داشته شود و ذخیره میکنند مثل گندم و جو و ارزن
و خرما و انگور و بنا بر قول احمد در آنچه بکیل میکنند و ذخیره میشود واجب است از تمام
و دانه [illegible] و بادام [illegible] ساقطات و فایده خلاف در نزد مالک و شافعی
و احمد است که در نزد احمد واجب است زکوة در کنجد و بادام و پسته و تخم کتان و کمون و گردو را
و خردل و در نزد شافعی و مالک در اینها زکوة واجب نیست و فایده خلاف قول ائمه ثلثه
با قول ابی حنیفه است که واجب است در نزد او زکوة از کل سبزیها و در نزد آن سه نفر واجب نیست
در سبزیها و از جمله است قول ابی حنیفه و مالک در اشهر دو روایت او و یکی از دو قول شافعی
که واجب است زکوة در زیتون و بنا بر قول احمد در اشهر دو روایت او و شافعی در ارجح دو قول

زکوة نباتات

و از ایجمله است او و مالک در دو روایت دیگر او واجب نیست و بنابر قول مالک و شافعی در قول جدید

و در بیرون زکوة و از ایجمله است قول ابی حنیفه و احمد که در زکوة عسل عشر واجب است

خراج در عسل زکوة نیست پس اختلاف نموده اند ابوحنیفه و احمد و ابوحنیفه گفته است اگر
این عسل در زمین خراج حاصل آمده است پس عشر در آن نیست و احمد گفته است در او عشر است
و نصاب زکوة عسل در نزد احمد سیصد و شصت رطل بغدادی است و در نزد ابوحنیفه در قلیل و کثیر
عسل زکوة است و از ایجمله است قول شافعی که واجب نیست زکوة مگر در نصاب از هر جنسی پس
جنسی ضم نمیکنند و بنابر قول مالک گندم و جو را در اکمال نصاب با هم ضم میکنند و ضم
میکنند قطنیه را با بعضی دیگر و اختلاف واقع شده روایات از احمد در این مطلب و از ایجمله است
قول ایشان که ... شرط است ... تا وقت ظهور صلاحیت ثمر ... و همچنین
او و نقد را و از ایجمله است ... و بنابر قول ابی حنیفه ... صحیح نیست و از ایجمله است
قول مالک و احمد و شافعی در ... که واجب است عشر در زمین خراجیه
بعلت آنکه خراج در زمین و عشر در ... و بنابر قول ابی حنیفه واجب نیست
در زمین صاحب خراج جمع نمیشود عشر و خراج ... مال ...
و زمین مال دیگری واجب است عشر بر مالک ... و شافعی و مالک و احمد و ابو یوسف
و محمد و بنابر قول ابی حنیفه عشر بر صاحب زمین است و از ایجمله است قول ایشان که اگر مالک
اجاره دهد ... عشر ... و بنابر قول ابی حنیفه بر صاحب زمین است
عشر آن و از ایجمله است قول شافعی و احمد که اگر ... باشد برای مسلم ... که خراج نداشته باشد
پس بفروشد او را ... خراج و عشر ... و بنابر قول
ابی حنیفه واجب نیست ... و بنابر قول ابی یوسف واجب است ... و عشر و بنابر قول
محمد بن حسن ... و بنابر قول مالک بیع ... نیست فرع ... در مذهب
حنبلی ... شرایع ... واجب ... زمین ... میکند
... عشر واجب ...

و اگر

و اگر بدست آب ... چاه و غیره نصف عشر است زکوة آن و باید تحقیق نصاب
و نصاب ... هزار و ... رطل عراقی است و در ... وجوب زکوة مستحب
و عسل زکوة واجب نیست و در زکوة شرط است که هر جنسی ... نصاب ...
و جنس را بهم ... نیست تمام نصاب و در زکوة در زمین خراجیه واجب است لکن ...
خراج زکوة او را حساب باید کرد و در زمین اجاره داده شده زکوة آن بر مستاجر ... عشر
نزد مالک ... مشتری ... و مالک ... ظهور صلاح
آن و ... مکروه است بیع نمودن مسلم زمین را بذمی و هرگاه بفروشد بیع آن جایز است
و باید ... زمین ده عشر ... و وجوب

باب در زکوة الذهب والفضة

بیان زکوة طلا و نقره است ... اختلاف ... و قول ... است آنکه
واجب میشود در زکوة در آنچه زیاد شود بر نصاب بحساب آن و بنابر قول ابی حنیفه زکوة
در آنچه زیاد شود ... در هر ... نقره ... زیاده
چهل درهم و چهار دینار ... پس هرگاه ... زکوة
در قیراط و از ایجمله است قول ابی حنیفه و مالک و احمد ... طلا را ... تکمیل
نصاب نقره میتوان نمود و بنابر قول ... جواز ضم ...
مالک و از ایجمله است قول ابی حنیفه و احمد که هرگاه شخص ... باشد ... و آن
... باشد ... واجب نیست بر صاحب طلب زکوة
مگر بعد از قبض آن و بنابر قول شافعی ... لازم است زکوة او را ...
اگر چه قبض نکند او را و بنابر قول مالک نیست زکوة بر صاحب مال در آنچه ... اگر چه
چند سال باشد تا آنکه قبض کند ... زکوة یکسال ...
باشد و گفته اند ... که نیست زکوة ... تا آنکه قبض ... بعد از قبض
گذشتن یکسال بر او زکوة آن را ... قول عایشه ...

و ابی یوسف و شافعی است در قول قدیم و از آنجمله است قول ابی حنیفه و مالک و شافعی و احمد
در اظهر دو روایت او که مکروه است از برای انسان اینکه بخرد صدقه خود را و هرگاه چنین بیع کرد آن
صحیح است بنابر قول مالک و اصحاب احمد بیع آن باطل است و از آنجمله است قول ائمه ثلثه که هرگاه
بوده باشد از برای صاحب مال دینی بر یکی از مستحقین زکوة جایز نیست حساب نمودن او را
در عوض زکوة بلکه نقد دهد دین که بالفعل از زکوة مال او میدهد بعد از آن مدیون مال او در عوض
دین خود ثانیا بدهد بنابر قول مالک جایز است تقاص زکوة در عوض دین و از آنجمله است قول شافعی
و احمد در اصح قولین اینکه واجب نیست زکوة در زیور مباح که از طلا و نقره باشد اگر بوده
باشد از آنچه میپوشند و عاریه میدهند و بنابر قول شافعی در قول دیگر اینکه در آن هست
در زیور زکوة و از آنجمله است قول شافعی و مالک در اشهر دو روایت او که اگر بوده باشد
از برای مرد زیوری که اماده کرده باشد برای اجاره دادن پس زکوة در او نیست و بنابر قول
اصحاب مالک زکوة در او هست و باین قول قایل شده است زهری که از ائمه تابعین است
او جایز نیست مباح نمودن زیور از برای اجاره و از آنجمله قول ائمه که جایز نیست نقاشی و زر
نمودن سقف خانه از طلا و نقره و بنابر قول بعض اصحاب ابی حنیفه جایز است چنانچه
داخل شد شافعی در خانه محمد بن الحسن دید سقف خانه او را بطلا مثل روغن مالی مطلا کرده بودند
مترجم گوید در مذهب صحیح چنانچه در شرایع مقرر است زکوة واجب نمیشود در طلا و نقره
تا وقتیکه نرسد بحد نصاب و حد نصاب در طلا بیست دینار است و در نقره دویست درهم
بعد از رسیدن طلا باین حد ده قیراط طلا زکوة اوست و دیگر چندان زیاد شود از این مقدار
در طلا زکوة نیست تا چهار دینار زیاد بر او شود پس در این چهار دینار دو قیراط زکوة
میدهد و هرچه چهار چهار زیاد شود در هر چهاری دو قیراط است دیگر در مابین اینها زکوة
زیاد نمیشود مثل اینکه زکوة بیست دینار و بیست و دو و بیست و سه مثل هم و مساوی
هم است و بیست و چهار که شد دو قیراط زیاد میشود و همچنین است زکوة در نقره

که باید

که باید برسد بدویست درهم پس پنج درهم زکوة اوست و هرچه بر دویست درهم زیاد شود
زکوة بر او نیست تا برسد بچهل درهم پس یک درهم زکوة او را باید داد مقصود اینست
که در زیادتی زکوة نیست تا باین حد برسد و شرط است در تکمیل نصاب طلا مثلا
اینکه خود بحد نصاب برسد نه با نقره او را ضم نمایند و در نقره هم چنین است نیز
و هرگاه کسی طلبی بر شخص معسری داشته باشد که مضایقه از ادای آن هم نکند زکوة بر او نیست
یعنی بعد از قبض آن زکوة مدتی که نزد مدیون بوده بر صاحب مال لازم نیست و بنابر قول
مالک مثل صدقه ذاکر مستحقی داده که اهمه داده بعد از تحفی نجود مکروهست
و اگر دینی را اگر بر فقیری داشته باشد جایز است تقاص و محسوب داشتن عوض زکوة
و ایضا مقرر است که در زیوری که ساخته شده از طلا و نقره هرچه مباح الاستعمال
و چه غیر آن زکوة مطلقا نیست خواه برای زینت و تجمل باشد و خواه برای اجاره
دادن باشد و مطلا نمودن یا منقش نمودن سقف خانه جایز است

زکوة تجارت

باب زکوة التجارة

در بیان زکوة تجارت است پس از جمله مسائلی که اختلاف در او قول ائمه ثلثه است
که هرگاه بخرد بنده را بجهت تجارت واجب بر مالک آن فطره او و زکوة تجارت او در وقت
سال از عوض او نیز میدهد بنابر قول ابی حنیفه زکوة فطره ساقط است از او و از آنجمله
قول ابی حنیفه و احمد و شافعی که متاع تجارت را هرگاه امید داری ثمر در او باشد
انتظار کشیده میشود یا از جهت رواج بازار پس قیمت میکند هر سال او را و زکوة
میدهد بر قیمت آن سال از آن بنابر قول مالک هر سال تقویم میکند و زکوة نمیدهد
از آن اگرچه سالها بماند تا اینکه بفروشد او را بطلا یا نقره پس زکوة میدهد بجهت یک سال
آن مگر اینکه بماند سال اینچنین را که خرید بنابر فروخته پس قرار میدهد از برای خود یک ماه
از سال را پس تقویم کند در آن ماه آنچه را که نزد اوست و زکوة او را میدهد با نقد
اگر بوده باشد از برای او و از آنجمله است قول ابی حنیفه و شافعی در یکی از اقوال او که هرگاه

بخرد کسی متاعی را برای تجارة بکمتر از نصاب زکوة باید اعتبار نماید نصاب را در دو طرف سال
و بنا بر قول شافعی و مالک اعتبار کرده میشود کمال نصاب در آخر سال و از احمد است مثل قول مالک
و احمد که زکوة تجارت متعلق بقیمت میگردد و بنا بر قول شافعی در یکی از دو قول او آنکه
تجارت متعلق بقیمت میگردد و بنا بر قول شافعی در دیگری از دو قول او آنکه زکوة تجارت متعلق است
بمال خاده مثل تعلق شرکة و در دیگری مثل تعلق رهن و در دیگری تعلق بذمه میگردد
مترجم گوید در مذهب محقق حلی چنین در شرایع مسطور است که در مال التجارة زکوة واجب نیست
مطلقا خواه نقد باشد و خواه متاع ملحقه که بدل زکوة فطره آن زکوة لازم نیست واجب و لیکن
مستحب است دادن زکوة از مال التجارة بشرایط وجوب زکوة از گذشتن سال و رسیدن بحد نصاب
و شرط است در نصاب که موجود باشد در تمام سال پس اگر ناقص شود از نصاب در بین سال
ملکی نشده باشد استحباب ساقط میشود و چون بیاید مسایلی که در این باب علمای اهل
سنت اختلاف نموده اند در اداء و وجوب زکوة بوده و متعرض آن در مذهب قایل باستحباب
بوده از جهت ذکر نشده و نیز معتبر نمی باید در زکوة تجارة متعلق بقیمت متاع داده نیز بعض آن
باب زکوة المعدن در بیان زکوة معدن است و از جمله مسائلی که اختلاف شده است در آن
قول مالک و شافعی در قدیم مشهور است از ایشان که آنچه واجب در معدن از زکوة ربع ده یک است و بنا بر قول
ابو حنیفه و احمد آنچه واجب است از آن پنج یک است و از ابو حنیفه است قول مالک و شافعی که زکوة معدن
اختصاص بطلا و نقره دارد پس اگر از معدن غیر این دو چیز بیرون آورده شد از جواهر
در او چیزی و بنا بر قول ابی حنیفه زکوة معدن تعلق دارد بهر چیز از زمین بیرون آورده
از چیزهائی که منطبع شود یا آتش مثل حدید و رصاص یا مثل فیروزج و امثال آن
و بنا بر قول احمد زکوة تعلق میگیرد بمعدن منطبع و غیر منطبع مثل سنگ سرمه مترجم گوید
در مذهب محقق حلی چنین در شرایع مسطور است که در معادن مطلقا زکوة خمس خواه از طلا و نقره باشد
یا غیر آن چه منطبع و چه غیر آن مثل ملح و معادن خمس واجب میشود و معرفت ابن خمس بعد از

و سایر علمای امامیه نیز چنین قایل شده اند **باب زکوة الفطر** در بیان احکام زکوة فطره است
و از جمله مسائلی که اختلاف شده است در او قول مالک و شافعی و جمهور است که زکوة فطره
فرض است و بنا بر قول ابو حنیفه واجب است و فرض نیست چون فرض در نزد او مؤکد تر از واجب است
و از این جمله است قول مالک و شافعی و احمد آنکه واجب بود و نفوس که در دست بنده شریک باشد
زکوة فطره آن بنده را باید بدهند هر دو را و از احمد است که هر یک از دو شریک از حصه
زکوة خود بیک صاع کامل باید بدهند و بنا بر قول ابو حنیفه زکوة فطره بنده مشترک واجب نیست
بر هر دو شریک و از جمله است قول ابو حنیفه که لازم است بر آقا دادن زکوة فطره بنده کافر خود را
و بنا بر قول ائمه ثلثه زکوة فطره واجب نیست بر آقا مگر از بنده مسلم او و از جمله است قول ائمه ثلثه
که واجب است بر شوهر زکوة فطره زن خود مثل وجوب نفقه آن و بنا بر قول ابی حنیفه فطره زن
واجب نیست بر شوهر و از جمله است قول ابو حنیفه که هر گاه بعضی از بنده آزاد و بعضی دیگر آن
آزاد نباشد واجب نیست فطره بر خود و نه بر مالک نصفه دیگر و بنا بر قول شافعی و احمد لازم
میشود آن بنده را نصف فطره بحصه آزادی او و بنا بر قول مالک در یکی از دو قولش آنکه
بر آقا نصف فطره او لازم است و بر بنده دیگر فطره لازم نیست و بنا بر قول ابی ثور واجب است
از آقا و بنده بیک صاع و از جمله قول مالک و شافعی که معتبر نیست در وجوب فطره که شخص
فطره دهنده مالک باشد نصاب از نقره که دویست درهم است باشد بلکه کفایت است هر کس که زیاده باشد
از قوت یکشبانه روز عید خود و عیالش که واجب النفقه او باشد چیزی که بدهد در زکوة فطره واجب
میشود بر او که فطره بدهد و بنا بر قول ابو حنیفه زکوة فطره واجب نمیشود مگر بر آنکه مالک
باشد نصابی را زیاده از خانه و بنده و اسباب خانه و از جمله است قول ابو حنیفه که واجب میشود
فطره بسبب طلوع صبح روز اول ماه شوال و بنا بر قول احمد و راجح از قول آن دو امام
دیگر که زکوة فطره واجب میشود بغروب آفتاب شب عید و از جمله است اتفاق ائمه بر آنکه
جایز نیست تاخیر فطره از نماز عید و بنا بر قول ابن سیرین و نخعی آنکه جایز است

تا جزآن از دو ذو عبد و گفته است احمد اصبر دادم که با هم محتاج ناچیز نباشد و از آنجمله است
قول ائمه ثلثه که جایز است دادن زکوة فطره از پنج قسم که گندم و جو و خرما و مویز
و از قط است اگر داخل قوت باشد این از دو و بنا بر قول ابی حنیفه جایز نیست دادن کشک
در فطره و مجزی نیست دادن سفته کشک و گفته است شافعی هر چه واجب شود ازان عشر
برای زکوة مال پس صالح است دادن از برای آخر زکوة فطره از قوت مثل ارزن و ذرت و نخود و امثال
این و از آنجمله است قول مالک و شافعی که جایز نیست آرد و قاووت در زکوة فطره و بنا بر قول ابی حنیفه
جایز است فطره دادن از این دو و بنا بر قول قائل شده است انماطی که از ائمه شافعی است
و جایز ندانسته است ابو حنیفه دادن قیمت را در فطره و از آنجمله است قول مالک و احمد که افضل
در زکوة فطره دادن خرما است که از گندم بهتر و فاضل تر است و بقول شافعی گندم افضلست
و بنا بر قول ابی حنیفه هر کدام از اینها که قیمتش زیادتر است افضل است و از آنجمله است
قول ائمه ثلثه که واجب است در فطره دادن یک صاع صاع حضرت رسول صلی الله علیه و آله از اجناس
پنجگانه سابقه و بنا بر قول ابی حنیفه مجزی است دادن نصف صاع از گندم در فطره و از آنجمله است
قول شافعی و جمهور اصحاب او اینکه مصرف زکوة فطره مصرف نباشد بسوی هشت طایفه چنانچه
زکوة مالیه با اینها بود و بنا بر قول اصطخری جایز است صرف بسوی سه نفر از فقرا
و مساکین بشرط اینکه صاحب فطره خود بدهد پس اگر فطره را نزد امام برند برای لازم است
امام که بهمه اصناف برساند بجهت جمع شدن فطره در نزد امام پس اگر نباشد مراد
رسانیدن بهمه اصناف تمام پس و بنا بر قول مالک و ابی حنیفه و احمد جایز است صرف فطره
بسوی فقیر واحد و جایز است دادن فطره جماعتی به یک مسکین و اختیار نموده است
این را ابن منذر و ابو اسحق شیرازی. مترجم گوید در مذهب محقق حلی در شرایع مذکور است
زکوة فطره واجب است بشرایط آن در زکوة بنده که مشترک باشد بین دو مولی هر یک نفقه اورا
هر دو میدهند بعد لازم است فطره آن بنده و اگر یکی از دو شریک نفقه او را بدهد

برآنکه

برآنکه نفقه عبد بدهد دادن فطره واجب در زکوة بنده کافر بر مولای مسلم واجب
اگر نفقه خوار مولا باشد در زکوة زوجه نیز بر زوج واجب در زکوة بنده که بعض آن
آزاد و بعض آن غیر آزاد باشد آنچه از آزاد شده است از او بر خود او لازم است البته دادن فطره
و ما بقی بر آقاست آنهم البته و شرط در وجوب فطره مالک شدن نصاب نیست بلکه شرط
آن مالک بودن قوت و کسوه سال اوست بالفعل یا بالقوه و اول وقت وجوب و اخراج فطره
دیدن ماه شوال است تا وقت نماز عید و اگر در این مدت تاخیر اندازد اخراج فطره را تا خیر
در یک عید این ساقط میشود از شخص مکلف بلکه در وقت خود خارج نموده باشد بجهت
حاضر نبودن مستحق تاخیر اندازد اثر ثمانه بر عیب ندارد و جایز است اخراج فطره از
قوت غالب بلد فطره دهنده باشد از قبیل گندم و جو و خرما و مویز و برنج و کشک و غیر
خرما افضل انواع است و دادن قیمت اینها نیز جایز است و معادن آرد یا نان دعف برات
واجب در فطره هر نفری یک صاع است که عبارت از نه رطل عراقی باشد و مصرف زکوة فطره
مصرف زکوة مال است که هشت صنف بودند و جایز است تقسیم فطره یک نفر بهمه اصناف
بالخصاص یک صنف متعدد نیز جایز است فطره یک نفر را بیک فقیر و زیاده اداد
و فطره جمعی را نیز بیک نفر جایز است اگرچه یک نفر غنی شود. **باب قسم الصدقات** در بیان
تقسیم صدقات پس از جمله مسائله که در این باب اختلاف در آن شده است قول ائمه ثلثه است
که گفته اند جایز است دادن صدقات را بیک صنف از اصناف هشتگانه که خداوند در قرآن
بیان فرموده و بنا بر قول شافعی لابد است از قسمت صدقه به هشت صنف اگر تقسیم کنند
امام باشد و عامل زکوة هم حاضر باشد و اگر حاضر نباشد بر هفت صنف قسمت میشود
پس اگر بعضی از اصناف موجود نباشد بر باقی که موجود اند قسمت میشود و هم چنین اگر
صاحب فطره خود پس تقسیم نماید باید بهمه اصناف متعدد اگر منحصر باشد اشخاص در بلد
فطره که هست بهم برسد پس واجب است دادن به سه نفر از هر صنف و اگر هیچ یک از اصناف

در بلدی نباشد واجب نقل آن بنوع بیلد دیگر باکر بعضی از اصناف نباشد قسمت آنها
در بو باقی که حاضرند میشود و از ابن حنبل است قول ابی حنیفه که حکم مولفة قلوب
نسخ شده است و در دیگری از دو روایت از احمد و مشهور از مذهب مالک اینکه تألیف
از برای مولفه سهمی مجتهد بدنباد بودن مسلمین از ایشان و در روایت دیگر اینکه اگر محتاج
شوند ایشان در بلدی و بنیاد نباشد از ایشان اهل آن بلد نادند حکم میکند امام
ایشان مجتهد و جو دهد حکم در صورت احتیاج و بنابر قول شافعی در اظهر اقوال
سهم مولفه را بعد از حضرت رسول باید بدهند و سهم ایشان غیر منسوخ است و در روایت
از احمد هم این قسم است و از اجمله است قول مالک و شافعی اینکه آنچه را که عامل اخذ
از صدقات از عوض زکوة است نه از بابت عمل و بنابر قول جز این دو قضیه از بابت عمل
آنچه که باو میدهند و از اجمله است قول ائمه ثلثه که جایز نیست اینکه بوده باشد عامل
سید و نیز ذوی القربی و نیز کافر و بنابر قول احمد جایز است و از اجمله است قول ائمه که
مبتعق بنده است جایز نیست دفع سهمی از صدقات بسوی ایشان و باید سهم زکوة
بنده مکاتب را برای آزاد نمایند و در روایتی از احمد هم نیز این طور است و از اجمله است
ائمه که مراد بقول خداوند در آیه و فی سبیل الله و ابن السبیل جهاد کنندگان میباشند
احمد در اظهر دو روایت او اینکه از جمله سبیل الله حج است و از اجمله است قول ائمه
ثلثه که صرف کرده نمیشود از برای غازی مادامی چیزی از مال زکوة و بنابر قول شافعی صرف
از برای او مادامی غنی و از اجمله است قول ابی حنیفه و مالک که ابن سبیل کدام است نه
انشاء سفر بکند و بنابر قول شافعی احمد ایضا در اظهر دو روایت و بنابر قول شافعی هر دو
داخل ابن سبیل است خواه اراده کند در باشد یا انشاء کنند سفر باشد و از اجمله است
ابی حنیفه و احمد که جایز است از برای شخص اینکه هر دو زکوة خود را عطا نماید بیکنفر
خارج نکند او را بسوی غنی با الزمید که او را با زادی برساند و بنابر قول شافعی اقل

عطا

عطا میشود از هر صنفی سه نفر است و از اجمله است قول مالک و شافعی در اظهر دو قول
او و احمد در اظهر دو روایت او که جایز نیست نقل زکوة ببلد دیگری و استثنا
نموده است مالک که هرگاه واقع شود با اهل بلدی حاجت پس نقل میکند امام بسوی ایشان
بر سبیل نظر و اجتهاد و شرط نموده است احمد در بجرم نقل اینکه برده باشد در
بلدی که فقیر میشود از آن و گفته است ابو حنیفه مکروه است نقل زکوة مگر اینکه
نماید او را بسوی قرابتی که محتاج باشد یا طایفه که ایشان حاجتشان بیشتر
باشد از اهل بلدیکه در آن بوده مکروه نیست و از اجمله است قول ائمه اربعه
و غیر هم اینکه جایز نیست دادن زکوة بکافر و جایز دانسته است زهری و ابن
وابن شبرمه دادن است زکوة را با اهل ذمه و ابو حنیفه تجویز نموده است دفع
زکوة فطر و کفارات را بسوی ذمی و از اجمله است قول ابی حنیفه که غنی آنچنانکه
جایز نیست دفع زکوة بسوی او آنکسیست که مالک باشد نصابی را از هر نوع که
که باشد و بنابر قول ابی حنیفه در مشهور اینکه غنی آنکسی است که مالک چهل درهم
باشد پس گفته است قاضی عبد الوهاب که ندیده ام اینکه گفته باشد مالک چهل درهم
داخل اغنیا است بلکه گفته است میتوان زکوة را عطا نمود بکسی که مالک
چهل درهم باشد و گفته است ابن ابی عاصم جایز است اینکه اخذ نماید از صدقات
اگر چه غنی باشد و در مذهب شافعی مناط غنا اعتبار میشود بکفایت پس از برای
شخص جایز است اینکه اخذ نماید با عدم کفایت اگر چه مالک چهل درهم باشد یا
باشد و نیست از برای شخص اینکه اخذ نماید زکوة را در صورت بودن کفایت
برای او اگر چه نگیرد از چهل درهم باشد بلکه میفرماید در کتب مذهب شافعی
و گفته است احمد غنی آنکسی است که مالک پنجاه درهم باشد یا مالک باشد قیمت اورا
از طلا و در روایت دیگر از او اینکه غنی آنکسیست که دائما محتاج نباشد

در داو تمام
باشد ... میشود
در بلدی که نقل میشود
صح

کار او را کفایت نماید از قبیل تجارت یا اجرت عقار یا صناعت با عجز از اینها و از ابحاث

اعتبار خوف هم اینکه اگر چیزی بقدر کفایت از سؤال نا موجود داشته باشد غنی محسوب نیست

و صبر کو ید و حد حد آدم که غنی بمال بودن پنجاه درهم و در کتب که او را باز دارد

از سؤال و از ابحاث قول ابی حنیفه و مالک که جایز است دفع زکوة به سوی کسی که

قادر باشد و کسب بجهة صحت در قوت بدن و بنا بر قول شافعی و احمد جایز نیست دادن

زکوة بچنین شخص و از این جمله است قول ابی حنیفه و احمد که بجا آورد و اینها و که

هرگاه دفع کند کسی زکوة خود را بمردی پس بعد مطلع شود که غنی بود مجزی نیست

او را و بنابر قول مالک و شافعی در اظهر از دو قول او اینکه مجزی نیست او را و دو قول احمد

در دو روایت دیگر این طور است و از ابحاث آنست اتفاق ائمه بر اینکه جایز نیست از برای

دفع زکوة بر بنده و مادر اگرچه بالا روند و بالجمله او و مولد شود اگرچه نیز نماید

و مالک جایز داشته دفع زکوة را به سوی جد و جده و اولاد دختر چون نفقه

این اشخاص واجب الانفاق نیست و از ابحاث قول ائمه ثلثه و حد دیگر از دو روایت احمد

که جایز نیست و از ابحاث قول ائمه ثلثه که جایز نیست از برای مرد دفع زکوة بر زن خود

و بنابر قول ابی حنیفه جایز است دادن زکوة بر زن خود و هر چند اگر بوده باشد انقا

و از ابحاث قول ابی حنیفه و احمد در اظهر دو روایت که جایز نیست از برای زن

دفع زکوة بر شوهر خود اگر استعانت بجوید بآن در نفقه آن زن و اگر در غیر نفقه زن

صرف کند او را مثل اولاد غیر خود از غیر این زن و امثال این پس جایز است و از ابحاث

قول مالک و احمد در اظهر از دو قول او که جایز نیست دفع زکوة به سوی بنی عبد المطلب

لیکن ابو حنیفه جایز است مترجم گوید در مذهب معصومین اجماع است در شرایع صبر ما باید جایز است

دادن زکوة بیک صنف از هشت صنف مستحقین زکوة و لیکن تعمیم بهمه آنها جایز است

دادن زکوة جمیع بیک نفر از یک صنف از اصناف ثمانیه بیک نفر اگرچه غنی شود و نقل

ذکوة از بلد خود ببلد دیگر جایز نیست مکروه است هر گاه موجود بودن مستحقین از هشت صنف

قائل بهم که جایز است اتفاق نمایند بواسطه دادن زکوة میل ما باسلام و جهاد نمایند در عهد

رسول و ائمه اطهار ثابت است و بعد از غیبت امام عصر حکومت در زکوة بر ایشان اتفاق

و صبر ما باید بیکی از اصناف ثمانیه عاملین زکوة می باشد که اجیر یا او عامل صید از زکوة است

و چند شرط از برای عامل است یکی اینکه مسلم باشد شخص کافر را عامل قرار ندهند دیگر

سید نباشد یعنی هاشمی نسب نباشد و صبر ما باید یکی از اصناف اهل استحقاق زکوة که

و فی الرقاب مرقوم است مراد این است که بنده را بخرند از حصه زکوة و آزاد نمایند و این

جایز است که در بلد غیر و مسکین نباشد و ابن السبیل آن داخل فی سبیل الله جهاد است و حج

بنا بر ایشان داخل در این مراد از ابن سبیل شخص منقطع از بلد و خانه است اگرچه در

خود غنی باشد و مخصوص طی الرحمه مفصل نداده مجاز و منشی را داد ابن سبیل در نزد

علما اختلاف است در اینکه منشی سفر داخل حکم ابن سبیل هست یا نیست مراد از غارمین

شخص قرض دار است که مداخل آن زیاده از مخارج نباشد پس معلوم شد که غنی یا شیخ

از غارم منشی شود و ایضا جایز نیست دادن زکوة به کافر و صبر ما باید شخص مخصوص که جایز

دادن زکوة یا او که نیست که زکوة فطره بر او واجب و این شخص است که قوت سالیانه خود

خود را داشته باشد بالفعل یا بالقوه و فقیر کسی که دادن زکوة یا او واجب است ضد این است

و ضد وقفا بحث ایشان در بحث اختصاص تفاوت میکند و شرط فقیر در نصاب یا بخوارج

دیگر تفاوت نداده و همین که شخص مومن نگاه دارد خود و عیال را بحث ایشان قوت نداشته مستحق

زکوة و اما دانست چه هست یا نباشد و حد غیر آن پس بنابر این جایز نیست دادن زکوة

که قادر بر صنعت و کسب باشد اگرچه موجود چیزی نداشته باشد و صبر ما باید هرگاه

دادن زکوة معلوم شود که کرفته آن مستحق بوده اگر وقت داشته باشد پس بگیرد و مستحق

بوساند و اگر ممکن نشود دادن او ساقط است و بر ذمه که بدهد دین او نیست و ایضا صبر ما

جایز نیست دادن زکوة بواجب النفقه مثل پدر و مادر اگرچه بالا روند و باولاد اگرچه فرزند
و بزیر روند دادن زکوة چون واجب النفقه است جایز نیست و زن غنیه زکوة او بر شوهر
لازم است که بدهد بزیرا که واجب النفقه شوهر باشد زکوة لازم نیست تا اصلا با بکوتم بشوهر
خود میتوان زکوة بدهد بازدهد و ایضا میفرماید دادن زکوة بهاشمی و باولاد عبد المطلب
و هاشمی جایز نیست و اولاد هاشم زکوة هرچه از آنها نا بگیرد دادن جنب ندارد نفیر کرده
شد بد مرتد **کتاب الصیام** در بیان مسائل روزه است بر اخلاف مسائلی که اختلاف
دارد قول احمد و شافعی بر آنچه بر قول او که در حال مرد و صاحب شیر اگر در مقام مرضع
افطار نماید لازم میشود آنها را قضاء روزه و کفاره دادن از هر روز نیم صاع بنا بر قول
ابی حنیفه کفاره برایشان نیست و بنا بر قول عمر و ابن عباس واجب است کفاره برایشان
بدون قضاء و از مجتهدات قول ائمه ثلثه که هرگاه کسی صبح نماید در حالتیکه روزه نماید
پس سفر نماید جایز نیست او را افطار نمودن و بنا بر قول احمد جایز است اینرا او را افطار
و اختیار نموده است مزنی این قول را و از مجتهدات قول ابی حنیفه و احمد اینکه صبی و مجنون
که رجعت نماید در روزه نیست با اینکه مریض صحیح و خشی او خود با طفل بالغ شود
مسلمان شود یا زنی حایض پاک شود در بعض روز لازم است آنها را امساک بقیه روز
بنا بر قول مالک و شافعی در اصح اینکه مستحب است امساک برای ایشان احترام و از مجتهدات
قول ائمه ثلثه که مرتد هرگاه مسلمان شود واجب است او را قضاء آنچه فوت شده باشد او را از روزه
حالت ردة او و بنا بر قول ابی حنیفه واجب نیست و از مجتهدات قول ائمه ثلثه که صحیح است روزه
طفل و بقول ابی حنیفه صحیح نیست و از مجتهدات قول ابی حنیفه و شافعی که مجنون
که افاقه شود واجب نیست بر او قضاء آنچه فوت شده است از او و بنا بر قول مالک واجب
و در یکی از دو روایت از احمد نیز وجوبست و از مجتهدات قول ابی حنیفه و اصح از مذهب شافعی
اینکه مریض با مسافر که [illegible] نداشته باشد و مریض [illegible] روزه داشتن

بلکه

بلکه واجب است فدیه برای هر روز و بقول مالک روزه و فدیه هر دو ساقط است از ایشان
و بلقول از شافعی هم چنین است پس فدیه در نزد ابی حنیفه و احمد نصف صاع است که گندم
باشد برای هر روز و در نزد شافعی یک مد است برای هر روزی و از مجتهدات قول ائمه ثلثه
و یکی از دو روایت از احمد که واجب نیست روزه داشتن در وقتیکه حایل شود ابر یا غبار
در مطلع ماه در شب سیام از شعبان و بنا بر قول احمد در اظهر روایات او نزد اصحاب
واجب است روزه و کفایت میکند از رمضان اگر [illegible] روزه رمضان نماید در این روز و از
قول ابی حنیفه که ثابت میشود ماه رمضان در وقتیکه آسمان صاف باشد مگر بشهادت جمع کثیر
که علم بهم رسد بخبر ایشان و اما در حالت ابر ثابت میشود بعدل واحد اما اینکه
یک شاهد مرد باشد یا زن خواه آزاد باشد یا بنده و بقول مالک قبول نمیشود در ابتداء مگر
دو نفر شاهد عادل و بنا بر قول شافعی و احمد در اظهر روایت هر دو ثابت میشود دیدن ماه
بیکنفر عادل و از مجتهدات قول ائمه اربعه که اگر کسی ماه را خود منفرد ببیند روزه بگیرد
پس اگر دید ماه را نمیتواند افطار نماید پنهانی و بنا بر قول حسن و ابن سیرین واجب نیست سؤال
روزه [illegible] پنهانی و از مجتهدات قول ائمه ثلثه که صحیح نیست روزه گرفتن
روز الشک و بنا بر قول احمد اگر بوده باشد آسمان صاف کراهت دارد روزه داشتن و اگر ابر
باشد واجب است و از مجتهدات قول ائمه ثلثه اینکه ماه تا اگر در روز [illegible] پیدا شد
محسوب و بنا بر قول احمد اگر قبل از زوال دیده شود از شب گذشته محسوبست و اگر بعد از زوال
دیده شد [illegible] و از مجتهدات قول ائمه ثلثه که لازم است از برای روزه گرفتن
در نیت تعیین [illegible] از تعیین واجب [illegible] قضاء آن و بنا بر قول ابی حنیفه تعیین شرط
نیست [illegible] نیت روزه مطلق یا روزه مستحب بنماید جایز است و از مجتهدات قول ائمه
ثلثه که وقت نیت در صوم رمضان ما بین غروب آفتاب است تا طلوع فجر [illegible] و بنا بر قول
ابی حنیفه وقت نیت واجب نیست که در شب باشد بلکه جایز است نیت آوردن در شب [illegible]

١٥٤

دروزه نیت نکند مجزی نیست او را بلکه روزه‌دار نیست قضای او هم چنین است قول ایشان
در نذر معین و از آنجمله است قول ائمه ثلثه که روزه رمضان محتاج است به نیت از شب [illegible]
نیت نمی‌خواهد و بنا بر قول مالک کفایت میکند یک نیت در شب اول ماه مادامیکه روزه
یکماه را میگیرد و از آنجمله است قول ائمه ثلثه که روزه مستحب صحیح میشود به نیت قبل از زوال
و بقول مالک نیت در قبل زوال برای روزه مستحب صحیح نیست مثل واجب و اختیار نموده است
این قول را مزنی و از آنجمله است قول ائمه اربعه که روزه جنب صحیح است و بقول ابی هریره
و سالم بن عبد الله باطل است روزه او و جمله [illegible] گذشت در اول باب [illegible] فساد
هم بکند و بقول عروه و حسن اگر تاخیر انداخت غسل را بدون عذر باطل است روزه او
و بقول نخعی اگر جنابت در روزه واجب باشد قضا نماید و از آنجمله است قول اوزاعی که
در روز روزه را باطل میکند و بنا بر قول ائمه باطل نمیکند و صحیح است [illegible] و از آنجمله
قول ابی حنیفه و اکثر مالکیه و شافعیه که باطل نمیشود روزه بسبب نیت خروج از روزه و بقول
احمد باطل میشود و از آنجمله است قول مالک و شافعی که اینکه افطار میشود روزه بسبب
مگر اینکه پر شود دهان شخص [illegible] و بنا بر قول احمد [illegible] اینکه افطار
نمیشود مگر [illegible] و بقول حسن افطار میشود [illegible] شود و از آنجمله است
قول ائمه ثلثه که اگر باقی ماند بین دندان شخص طعامی [illegible] دهان
باعث افطار نمیشود اگر عاجز شود از تمیز و بیرون کردن آن و اگر فرو برد او را باطل میشود
روزه او و بنا بر قول ابی حنیفه باطل نمیشود [illegible] از بعض علما [illegible]
و بعضی [illegible] گفته‌اند مترجم گوید در مذهب [illegible]
در شرایع میفرماید زن حامله و مرضعه [illegible] افطار در ماه رمضان جایز است [illegible]
و بعد از آن قضا و کفاره [illegible] لازم است و کفاره آن [illegible]
[illegible] شخص روزه‌دار [illegible] هر گاه [illegible] که گذشت جایز است افطار

و نیز

و نیز شخص مسافر اگر در ماه رمضان [illegible] داخل شود یا مریض [illegible]
در ماه رمضان صحیح باشد یا طفل بالغ شود یا کافر مسلمان شود یا حائض و نفسا پاک
شوند مستحب برای ایشان امساک بقیه آن روز و هر گاه شخص مریض [illegible] شود
در روز حالتی که در حال [illegible] افطار نموده قضا نماید و ایضا مستحب است طفل [illegible]
عادت بدهند [illegible] روزه داشتن و روزه او صحیح است و ایضا بر شخص مجنون بعد از افاقه
روزه که افطار نموده است واجب نیست و شخص مریض هر گاه [illegible] تا رمضان
قضای روزه [illegible] ساقط است و کفاره هر روزه از آنچه افطار نموده یک مد [illegible] و هر گاه
در بین [illegible] صحیح باشد و تاخیر نماید [illegible] قضا نماید [illegible] کفاره
و [illegible] اهمال قضا نمودن تا رسید رمضان دیگر قضا و کفاره هر دو را [illegible] و ایضا
میفرماید روزه داشتن [illegible] شعبان [illegible] نیت رمضان [illegible] نیت و
شعبان مستحب [illegible] واقع شدن [illegible] بسبب بودن او با جزء آن و نیز
ثابت میشود [illegible] ماه رمضان بشهادت دو نفر عادل و شهادت یک نفر کفایت نمیکند
[illegible] باشد [illegible] هر گاه کسی [illegible] ماه
[illegible] ببیند ماه واجب است روزه داشتن در اول ماه و افطار نمودن در اول شوال اگر
تنها باشد [illegible] و هر گاه [illegible] ماه [illegible] شود از [illegible] محسوب است
باشد [illegible] و [illegible] افطار [illegible] قضای آن [illegible]
و کفاره باید بدهد و ایضا میفرماید [illegible] نیت در ماه رمضان واجب نیست همان
نیت [illegible] نیت [illegible] در شب باید [illegible] بشرط [illegible] تا اول
[illegible] روزه و اگر فراموش نمود نیت را تا قبل از ظهر میتواند نیت نماید و روزه
مطلقا میتواند در روز نیت نماید تا ظهر و روزه نذر معین نیت او [illegible] روزه
و میفرماید قصد افطار در حالت روزه [illegible] باعث بطلان نمیشود بشرط اینکه

صوم

١٥٣

غسل
بعد از این قصد تا بنا نیست روزه نماید و روزه داشتن با جنابت عمداً صحیح نیست و
و در دروغ گفتن در حال روزه مبطل نیست مگر کذب بر خدا و رسول و لکن نقص در روزه
و ثواب او بهم میرساند و هرگاه از غذای باقی مانده بین دندان شخص در حال روزه فرو برد
عمداً باعث بطلان روزه است و عمداً قی کردن هم باعث بطلان است و لکن در صورت بی اختیار بودن
در قی مبطل نیست تمام شد ترجمه کلام محقق و از مجتهدات قول ائمه که حقنه باعث بطلان
روزه است مگر در روایتی از مالک و هم چنین است چکانیدن چیزی در گوش و احلیل یا کشیدن
چیزی به دماغ که هر سه مفطرند در نزد شافعی و مذهب ام برای حنبلیان شافعی در این مسئله
کلام و از مجتهدات قول ائمه ثلثه اینکه حجامت باعث بطلان روزه نمیشود و بنا بر قول احمد
حجامت کننده و حجامت کرده شده هر دو روزه شان باطل است و از مجتهدات قول ائمه
ثلثه که بنده آزاد کردن و طعام دادن و روزه گرفتن در کفاره جماع در روز رمضان
از روی عمد بر ترتیب است و بنا بر قول مالک اطعام اولی است در کفاره مخیر است نه ترتیب
و از مجتهدات قول شافعی و احمد که کفاره زنی که شوهر با او جماع نموده در روز رمضان
بر شوهر است و بنا بر قول ابی حنیفه و مالک اینکه بر هر یک از زن و شوهر کفاره جداگانه لازم است
پس اگر در دو روز از ماه رمضان جماع نماید لزوم دارد او را دو کفاره در نزد مالک و شافعی
و گفته است ابو حنیفه اگر کفاره از جماع روز اول را نداده باشد لازم است او را یک کفاره
و اگر کفاره از جماع روز اول را داده باشد کفاره دوم را نیز بدهد و از مجتهدات اتفاق
ائمه اربعه اینکه کفاره واجب نمیشود مگر در ادای روزه رمضان و بنا بر قول عطا و قتاده اینکه
در قضای رمضان هم کفاره لازم میشود و از مجتهدات قول ائمه ثلثه که هرگاه طلوع صبح شود
و حال اینکه شخص مشغول جماع باشد پس فی الحال آلت خود را خارج نماید باطل نمیشود روزه
او و بنا بر قول مالک باطل میشود و از مجتهدات قول ابی حنیفه و شافعی و احمد در یکی
از دو روایت او که بوسه نمودن بر روزه دار حرام است مگر اینکه شهوت او را بجنباند

میها

صوم

و بنا بر قول مالک حرام است به هر حال و از مجتهدات قول ائمه ثلثه که هرگاه بوسه نماید پس برسد
از او انزال شود باعث افطار نمیشود و گفته است احمد که افطار در روزه در بوسه با شهوة است
پس مجیئه انزال مگر افطار نمیکند در نزد ائمه ثلثه و گفته است مالک مجیئه انزال هم روزه باطل است
و از مجتهدات قول ائمه ثلثه اینکه از برای مسافر افطار نمودن با کل و شرب و جماع جایز است
و بنا بر قول احمد جایز نیست افطار بجماع از برای مسافر و هر زمان جماع کند مسافر پس بر او کفاره
لازم است در نزد احمد و از مجتهدات قول ابی حنیفه و مالک با اینکه اگر کسی افطار نماید در روز
رمضان و حال اینکه صحیح مقیم باشد لازم میشود او را کفاره در قضاء و بنا بر قول شافعی در
ارجح دو قول او و بقول احمد کفاره بر او نیست و از مجتهدات قول ائمه ثلثه که اگر کسی اراده
و بنا در حال روزه اکل و شرب نماید باطل میشود روزه او و بنا بر قول مالک باطل
و لازم میشود او را قضاء و از مجتهدات قول ائمه اربعه که اگر کسی فاسد نماید روزه یک روز
از رمضان را باکل و شرب عمداً نیست بر او مگر قضاء یک روز در عوض آن و بقول ربیعه حاصل نمیشود
قضاء مگر بگرفتن دوازده روز صوم برای یک روز و بقول ابن مسیب عوض بگیرد باید
بجای روزه یک ماه و بنا بر قول نخعی قضای یک روز نمیشود مگر بگرفتن هزار روز روزه
و بقول علی و ابن مسعود قضا نمیکند او را روزه داشتن تمام دهر و از مجتهدات قول ابی حنیفه
و شافعی که اکل و شرب و جماع سهواً باطل نمیکند روزه را و بقول مالک باطل میکند و بقول احمد
جماع از روی سهو باطل میشود بدون اکل و شرب و کفاره هم واجب میشود و از مجتهدات قول ابی حنیفه
و مالک که اگر سبقت کند آب مضمضه و استنشاق بسوی اندرون روزه دار بغیر مبالغه باطل است
روزه او و بنا بر قول احمد و شافعی در ارجح دو قول او باطل نمیشود و از این جملات قول امام
و شافعی و احمد که اگر کسی تأخیر کند قضاء رمضان را در حالی که امکان داشته تا اینکه داخل شود رمضان
دیگر لازم میشود او را با وجود قضاء از برای هر روز یک کفاره و بقول ابی حنیفه جایز است تأخیر
و کفاره هم لازم نیست و اختیار نموده است ... این قول را و گفته اند ائمه ثلثه جایز است قضاء روزه

جایز نیست و از آنجمله است قول ائمه ثلثه باستحباب روزه داشتن شش روز بعد از عید
شوال و بقول مالک استحباب ندارد و گفته است احمد در موطا ندیدم کسی از اشیاخ
که این ایام را روزه بدارد و میترسم اینکه گمان شود وجوب این روزه بر مردم انتهی و از آنجمله است
قول ابی حنیفه و مالک اینکه نیست چیزی بعد از واجبات یعنی افضل از طلب علم پس
از جهاد و بنا بر قول شافعی نماز افضل اعمال بدنیست و بقول احمد که گفته است نمیدانم
چیزی را بعد از فرایض افضل از جهاد و از آنجمله است قول شافعی و احمد که اگر کسی شروع در روزه
تطوعی نماید پس جایز است برای او قطع آن و قضاء بر او نیست لکن مستحب است اتمام آن عمل
و بقول ابو حنیفه و مالک اتمام آن واجب است و بقول محمد بن حسن اگر داخل شود در روزه
بر او در خود تکلیف نماید او را بافطار دست و کند و بعد افطار نموده و بر او است قضاء
و از آنجمله است قول ابی حنیفه و مالک اینکه مکروه نیست روزه گرفتن جمعه را منفرد و بنا
شافعی و احمد و ابی یوسف کراهت دارد این روزه و از آنجمله است قول ائمه ثلثه که مکروه نیست
از برای روزه دار مسواک نمودن و بنا بر قول شافعی مکروه است از برای روزه دار مسواک
بعد از زوال و مختار در نزد متأخرین اصحاب او عدم کراهت است مترجم گوید در مذهب
چنانچه در شرایع میفرماید حقنه بمایع باعث بطلان روزه است و لیکن حضرت علامه و جماعت
در آنکه در حلیل و انفیه کشیدن مبطل نمیدانند و لکن کراهت دارد و میفرماید بجامع
نمودن مبطل روزه نیست و اگر بیرون شدن خون ضعف بهم رسد برای روزه دار پس
در این صورت مکروه است بیرون شدن خون و ایضاً میفرماید در کفاره روزه رمضان شخص مخیر است
بین این سه نوع که یکی از اینها را عمل آورد اول آزاد نمودن بنده است دویم اطعام شصت
نفر مسکین است سیم دو ماه متوالی روزه گرفتن است و نیز میفرماید چنانچه یکی از این
سه نوع کفاره برای افطار روزه بجهت ادای رمضان است برای قضای رمضان هم کفاره
اگر بعد از زوال افطار نماید بجهت برای افطار در روزه آنرا موجب کفاره بوده هر گاه

در

در حالت روزه جماع نماید با اکراه نموده است زوجه خود را بر قول در کفاره بر مرد لازم میشود
یکی برای خود و دیگری برای زوجه اش و اگر نبودن اکراه زوجه یکی نماید زوج را در جماع
هر کدام باید کفاره بدهد هر یک برای خودش و تکرار جماع در ایام متعدده از رمضان
نیز متعدد میشود مثل اینکه در دو روز مثلاً جماع نموده باید دو کفاره بدهد و هر گاه
جماع در شب رمضان بود شخصی که صبح طالع شد اگر بدون ملاحظه و تفحص بیقین اینکه
جماع مقبل انشیاً فی ما نوم مشغول شده روزه او باطل است و نیز میفرماید نوشته
و اقوال متعدد یاد و ذی شده باعث بطلان روزه نمیشود خواه از روی شهوت باشد یا نباشد
و ایضاً عمداً افطار نمودن شخص صحیح و مقیم روزه دار را در ماه رمضان باعث قضاء و کفاره است
ولی در بعض مفطرات و مبطلات یکی قضا دارند و کفاره ندارند اما اکل و شرب و جماع قضاء
و کفاره هر دو دارند و بحسب شرع و فتوی قضاء بکرد روزه بکرد است و زیاده بر این
نیست و از برای جایز است افطار بهمه مفطرات اختصاص به بعض دون بعض ندارد
شخص روزه دار بهوا اکل ما شرب با جماع نماید باطل میشود روزه او صحیح است در
افطار نماید بمفطرات بهوا فی بین اکل و شرب و جماع نیست و آب و فقد تفش تحلق
و استنشاق و شوره تفنیه باعث بطلان نیست و لکن بهتر استنشاق و مضمضه کردن
و عیب محل با ملک و میفرماید باحفر قضاء روزه رمضان بعد از زوال و رمضان دیگر باشد
کفاره است از عوض هر روز یک مد از گندم یا مثل آن و قضاء را بعد از این باید بگیرد و بنا
قطع نمان روزه سنحبتی مطلقا و در صورت تکلیف نمودن مستحب است افطار روزه سنتی
و افضل اعمال بنیه نماز است برای شخص و علامه حلی میفرماید از جمله روزه های
روزه کرفتن شش روز شوال است بعد از روز عید در هر سال و روزه گرفتن جمعه منفرداً
نیز مستحب است و مسواک نمودن برای نماز در حالت روزه نیز مستحب است تمام شد
کلام محقق باب الاعتکاف در بیان احکام اعتکاف و تعیین شب قدر است و از آن

در کل نمودن در مستحبات برابر عبادت پس از جمله مسائلی که اختلاف شده است در او
قول ائمه ثلثه است برابر که شب قدر واقع است در ماه رمضان مخصوص و بنا بر قول ابی حنیفه
در تمام سال متحرک است و از آن جمله است قول مالک و شافعی که صحیح نیست اعتکاف مگر در مسجد که
اقامه جماعت در او بشود و گفته است احمد صحیح نیست اعتکاف مگر در مساجد ثلثه و از آن جمله
قول شافعی در قول جدید اینکه صحیح نیست اعتکاف زن در مسجد خانه خود و از آن جمله است قول
ابی حنیفه و مالک که اگر اذن داد شوهر زن خود را بجهة اعتکاف پس حلال شد در او منع کردن
انزوای شوهر منع در حصه را از اتمام آن محمل و بنا بر قول شافعی و احمد از برای اوست که منع نماید
او را و از آن جمله است قول ابی حنیفه و مالک و احمد اینکه جایز نیست اعتکاف کردن زن نیست
و بقول شافعی صحیح است بغیر روزه داشتن و از آن جمله است قول احمد در یکی از دو روایت او که
اعتکاف صحیح نیست بغیر از امام منع نکرده و بقول شافعی و احمد در دو روایت دیگر او اینکه
نیست از برای او زمانی معدود یعنی جایز است اعتکاف بعض از روز و از آن جمله است قول ائمه
از بعض مگر احمد در دو روایت او که اگر کسی نذر نماید اعتکاف ماه معین را لازم میشود او را
که متوالی معتکف شود و اگر اخلال بکند از آن نماید قضا کند آنچه را که ترک نموده و
احمد لازم است او را که از ابتدا بگیرد و اگر نذر نماید اعتکاف ماه معین را مطلقا جایز است
او را اینکه متفرق نماید یا پی در پی یا متفرق در نزد شافعی و احمد و گفته است ابو حنیفه
و مالک لازم میشود او را پی در پی نمودن در یکی از دو روایت از احمد بن حنبل
و از آن جمله است قول ائمه ثلثه که اگر کسی نیت اعتکاف روز معینی را نماید معین نیست
او صحیح است و بنا بر قول مالک صحیح نیست مگر اینکه اضافه نماید شب را با آن روز و اگر
نذر کند اعتکاف دو روز متتابع را لازم نیست اعتکاف شب آنچه که میان دو روز است
و بقول ابی حنیفه و شافعی در اصح دو قول اینکه لازم میشود او را اعتکاف آن شب
و از آن جمله است قول ابی حنیفه و مالک که اگر کسی اعتکاف نمود در غیر مسجد جامع بیرون آمد از برای

در مسجد جامع اولی و افضل است
جامع است بنا بر قول ابی حنیفه
صحیح نیست اعتکاف مگر ع

نماز

نماز جمعه باطل نمیشود اعتکاف او و بقول شافعی در اصح دو قول باطل است اعتکاف او مگر اینکه
شرط خروج را در نیت اعتکاف ابتدا نموده باشد و از آن جمله است قول شافعی و احمد اینکه معتکف
اگر شرط نمود خروج خود را بجهة عارض شدن امری در غیر مثل عیادت مریض و تشییع جنازه
جایز است از برای او خروج و باطل نمیشود و از آن جمله است قول ابی حنیفه و احمد و شافعی
در اصح دو قول او اینکه معتکف اگر مباشرت نماید با زن در غیر فرج باطل میشود اعتکاف
او اگر انزال شود و بنا بر قول مالک و شافعی در قول دیگر باطل میشود خواه انزال بشود یا نشود
و از آن جمله است قول ائمه ثلثه که مکروه نیست از برای معتکف نوع خوش و عقد بستن نکاح
نشر امثال او و بقول احمد صریح و کراهت دارد **مترجم گوید** در طریق علما و امامیه شب قدر در تمام
سال محتمل است و بودن در ماه رمضان قوی دارد و در عشر اخیر اقوی است و تأکید در
دارد که نوزدهم و بیست و یکم و بیست و سیم است و در مذهب حق جایز نیست صحیح
صحیح نیست اعتکاف مگر در مسجد جامع خواه معتکف مرد باشد یا زن پس بنا بر این اعتکاف
زن در مسجدی که در خانه خود قرار داده صحیح نیست و شرط است در اعتکاف زن اذن
شوهر پس بدون اذن شوهر صحیح نیست و بعد از حاصل شدن اذن دادن شوهر هرگاه منع نماید
زن را از رجوع اعتکاف بعد از دخول در آن اگر در دو روز اول باشد رجوع میتواند و اگر دو روز
بگذرد رجوع نمیشود یعنی باید سه روز را تمام نماید این در اعتکاف سنتی بود و اعتکاف واجب
نذری و شبه آن منع شوهر سبب جواز رجوع برای زن نمیشود و شرط است در آن روزه گرفتن
و بدون روزه صحیح نیست و نیز شرط است در اعتکاف کمتر از سه روز نبودن و اعتکاف در
دو روز صحیح نیست چه با شب باشد یا بدون شب شبهای سه روز هم جزو آنست و اگر
اعتکاف یکماه را کسی نذر نماید دو قسم است یکی قسم اینست که یکماه مطلق بدون توالی
و تتابع نذر نموده در این صورت در هر سه روز متفرق جایز است یعنی معتکف که سه روز
معتکف شود تا بقول تکمیل یکماه را تمام نماید و قسم دوم اینکه شرط تتابع یکماه را نموده باشد

[illegible] ع

در انصورت عمل بشرط نماید و مستفید جایز نیست پس اگر اخلال به تتابع نمود باید از سر گیرد
و خروج از مسجد محل اعتکاف از برای عیادهٔ مریض و تشییع جنازه جایز است چه شرط
خروج کرده باشد و چه نکرده باشد و خارج شدن از مسجد برای نماز در غیر مسجد جایز نیست
چون شرط اینست که معتکف در مسجد نماز بخواند و خروج برای جمعه مذهب صحیح که شرط
اعتکاف در مسجد جامع نیست و حرام است بر معتکف جماع در شب و روز در زمان اعتکاف خواه
انزال شود یا نشود و استمتاع و مباشرت در غیر فرج نیز مطلقا جایز نیست و مطلک
و نیز حرام است بر معتکف پوشیدن لباسهای خوش و معطرات و لکن پوشیدن لباس و نیم ...
جایز است **کتاب الحج** در بیان مسائل احکام حج است پس از جمله مسائلی که اختلاف شده است
قول ابی حنیفه و مالک است بر اینکه عمره سنت است و واجب نیست و بنا بر قول احمد و شافعی
در قول او عمره مثل واجب است مثل حج و اتفاق است قول ائمه ثلثه که جایز است فعل عمره
مطلقا بدون حصر در عدد ... و بنا بر قول مالک مکروه است عمره در یکسال دو بار
و اتفاق است قول ائمه ثلثه که مستطیع است نیابت دادن حج از برای کسی که از جهت ... است
تا آخر انقدر حج از جهت عذری جایز است در نزد شافعی بعد از اینکه واجب نیست
بر تراخی و کفته اند ائمه ثلثه بر وجوب او بر فور و تاخیر انداختن نمیشود در ...
و اتفاق است قول احمد و شافعی که اگر شخصی بعد از تمکن از حج بمیرد ساقط نمیشود از او حج
بلکه واجب است بر او حج از رأس المال او تمام از اینکه وصیت کرده باشد یا نکرده باشد
مثل دین و بنا بر قول ابی حنیفه و مالک اینکه ساقط میشود بسبب مرگ حج از او و لازم نمیشود
ورثه او را حج کردن از او مگر اینکه وصیت نموده باشد پس حج منها بدر از او و اتفاق است
قول ابو حنیفه و احمد که حج کرده میشود ... از ثلث ... و بقول مالک ...
کرد وصیت نموده باشد و بعد قول ... و اتفاق است قول
ائمه ثلثه که صحیح است حج طفل بدون اذن ولی او اگر ممیز و عاقل باشد و طفل غیر ممیز ...

احرام

احرام نمیبندد از عوض ایشان ولکن بقول ابو حنیفه صحیح نیست احرام حج در طفل و اتفاق است
قول ائمه بر اینکه حج از برای آنکه محتاج بسؤال باشد در راه مکه و بنا بر قول مالک اگر عادت
بسؤال کرده باشد واجب است بر او حج و اتفاق است قول ائمه ثلثه اینکه صحیح است حج کسیکه اجیر
شده باشد از برای خدمت در راه مکه و بقول احمد صحیح نیست حج او و اتفاق است قول
ائمه ثلثه که اگر کسی حیوانی را غصب نماید و بسواری بر او حج نماید یا مالی را غصب نموده
در سفر خرج نماید حج او صحیح است و لکن عاصی است بواسطه این عمل و بقول احمد حج او صحیح نیست
و مجزی نیست از او و اتفاق است قول ائمه ثلثه که واجب نمیشود حج بر کسیکه ولی ... نباشد
بر او محافظت و امن نمودن راه و بنا بر قول مالک واجب است بر او حج اگر نبوده باشد مخافت
او باشد ... و اتفاق است قول ائمه ثلثه اینکه واجب است سفر دریا بجهت حج اگر ظن
غالب بر سلامت داشته باشد و بنا بر قول شافعی در یکی از دو قول او واجب نیست و اتفاق است
قول ائمه ثلثه که شخص عاجز از حج بنفس خود از جهت ناخوشی یا زمین گیری که امید رفع
ناخوشی او نداشته باشد یا عاجز از جهت پیری باشد پس اگر داشته باشد اجرت کسی را
که عوض او حج نماید لازم است او را حج و اگر این عمل را بجا نیاورد در قرار گرفته است وجوب
و ذمه او و بنا بر قول احمد واجب نیست بر او حج بلکه واجب است حج بر کسیکه بوده باشد
مستطیع بنفس خود خاصه و اتفاق است قول ائمه ثلثه غیر ابو حنیفه که اگر کسی امر کند
شخصی را که از عوض او حج نماید واقع میشود حج از حج کرده شده از او ...
ابو حنیفه واقع شده است از حج کننده و ثواب نفقه برای حج کرده شده از او است
و اتفاق است قول ائمه ثلثه که شخص اعمی اگر بیابد عصاکش لازم است او را نفقه
که حج نماید و جایز نیست از برای او نایب کرفتن و بقول ابو حنیفه اینکه لازم میشود او را و مالک
از مال او نایب میگیرد کسی را که از عوض او حج نماید و اتفاق است قول ابی حنیفه
و شافعی در اصح قول او که جایز نیست نایب گرفتن از میت در حج تطوع بخلاف حج ...

نیز جایز است در این بالاتفاق چنانچه گذشت در اول باب و بنا بر قول شافعی در
اخرین که جایز است نیابت در حج تطوع از میت و از جمله است قول شافعی و احمد در
هر دو روایت و اینکه جایز نیست از برای کسیکه ساقط نشده است از او وجوب حج که
نماید از برای غیری بنیابت از عوض دیگری حج نماید در او فرض حج بوده باشد منصرف میشود
از برای فرض خود شرعا و بنا بر قول احمد در روایت دیگر اینکه منعقد نمیشود در [illegible]
احرام این نایب از خود و نه از غیر خود و بنا بر قول ابی حنیفه و مالک اینکه جایز است
با آنکه قصد از غیر کرده برای او و از جمله است قول شافعی و احمد اینکه جایز نیست حج نافله
نمودن و کسی که حج فرض بر او باشد پس اگر احرام ببندد بنافله منصرف میشود بحج
فرض و بقول ابی حنیفه و مالک جایز است حج تطوع از برای آنکسی که بر او است حج
و احرام او منعقد میشود بانچه قصد نموده و گفته است قاضی عبد الوهاب مالکی
نزد من جایز نیست بعلت اینکه حج نمودن نزد ما بر حج جایز نیست و این مضیق میشود
چنانچه وقت نماز مضیق میشود مترجم گوید در مذهب محقق چنانچه در شرایع مذکور است
عمره چو واجب است مثل وجوب حج از برای مستطیع در مدت عمر یکمرتبه در وقت معینه
که دارد و لکن در عمره مفرده که برای حاضرین کعبه است استحباب دارد ماهی یکمرتبه
و مکروه است فعل عمره ثانیه تا مدتی که اقله ده روز باشد با عمره دیگر و بعد از تحقق وجوب حج
بر شخص واجب فوری میشود و تاخیر آن معصیت است نزد جایز نیست و هرگاه فوت شود
کسی بعد از وجوب حج و تمکن از آن ساقط نمیشود حج از او باید از اصل ترکه
او قضا نمایند از عوض او خواه وصیت کرده باشد یا نکرده باشد و صحیح است حج از عوض
میت میکنند از او و اما کسیکه بالغ نباشد و حج طفل صحیح نیست ولی احرام او صحیح است
اگر ممیز باشد ولی واجب نیست بر او و صحیح است اینکه ولی طفل از عوض او محرم شود
و شخصی که [illegible] ملک باشد حج بر او واجب نمیشود و محل سؤال چون حرام است حج

استحبابی

استحباب اجاده هم معلوم نیست ثواب چندانی داشته باشد و کسیکه نوکری و اجیری برای
خدمت حاج بکند و حج او صحیح نیست و مسقط وجوب حج بعد از استطاعت او
نمیشود و هرگاه شخص مستطیع با خرجی یا مال غصبی حج بکند حج او صحیح است ولی عاصی
جهت عمل غصب و اگر ممکن نبود استطاعت با مال یا خرجی غصبی حج نماید صحیح نیست و بعد
از استطاعت باید مجددا حج نماید و اینها بر تحقیق و بر حاج بعد از استطاعت حج نمودن
لازم است و این دو مسئله در شرایع منظور نیست از تذکره علامه حلی نقل شد و [illegible]
محقق میشود بعد از تحقق استطاعت سفر از آنجا در دریا اگر مضطر باشد تا شخص بان
واجب است و نیز شرط مظنه غالب بر سلامتی مثل راه خشکی و شخص عاجز از رفتن حج
بواسطه مرض یا زمین گیری که امید بهبودی بر او نباشد یا بواسطه پیری زیاد قوه
نداشته باشد میشود باید وجوب حج از فضل ایشان ساقط است و لکن باید نایب بگیرد و بعد
اگر فوت نایب واقع میشود حج نایب مستوفی نیست و اگر بر او نایب حج ثواب حجی نیست
و شخص کور استطاعت او محقق میشود بوجود رفیقی که او را بر دارد اگر کسی بهم برسد
با وجود مردن کسیکه نداشته باشد واجب نیست بر او حج و نایب گرفتن برای میت و نایب
شدن از میت در حج واجب و مستحب صحیح است و نیز میشود جایز نیست نایب شدن
کسیکه وجوب حج از او ساقط نشده باشد و اگر کرده باشد نموده حج نماید نیابت ساقط نمیشود
حج نه از خود و نه از منوب عنه و اینها حج مستحب آنکسی که حج واجب بر او باشد
جایز نیست و اگر حج نمود حج واجب از او ساقط نمیشود تمام شد ترجمه کلام محقق
و از جمله است قول ائمه ثلثه که مکروه نیست حج نمودن بیکی از اقسام و کیفیات
سه گانه مشهوره علی الاطلاق قران حج افراد و حج تمتع و حج و از آنست و بنا بر قول
ابی حنیفه مکروه هست حج قران و تمتع برای اهل مکه و از جمله است قول ائمه
ثلثه که حج افراد افضل است از قران و تمتع و بقول شافعی و احمد در یکی از دو قول او

اینکه حج تمتع از افراد افضلست و از آنجمله است قول ابی حنیفه و مالک باینکه جایز است
ادخال حج بر عمره قبل از طواف در وقوف و بقول شافعی در یکی از دو روایت از او
جایز نیست قبل از طواف ولی بعد از طواف جایز است بالاتفاق و از آنجمله است قول
ایشان بعد از اینکه واجب نیست بر قادر بر قربانی که نقد مثل قربانی تمتع و بنابر قول
داود نیست بر قادر بر قربانی و بنابر قول بعضی ایشان قربانی شتر ماده لازم است
و از آنجمله است قول شافعی و احمد در دو روایتی که حاضرین مسجد حرام کسانی هستند
که دیگر از مسافة قصر از مکه و بنابر قول ابی حنیفه کسیست که بوده باشد در
از میقات بسوی حرم و بقول مالک حاضرین مسجد الحرام اهل ذی طوی اهل مکه و ذی طوی
و از آنجمله است قول ابی حنیفه و شافعی که خون ریختن حیوان برای تمتع واجب میشود
سبب احرام بحج و بقول مالک واجب نمیشود تا اینکه رمی جمره عقبه را نماید و اما
جواز ذبح پس گفته است ابی حنیفه و مالک اینکه جایز نیست ذبح هدی بعنوان تمتع
برای ذبح همراه میاورند قبل از روز نحر و شافعی گفته است وقت ذبح هدی از
شدن عمره است و از آنجمله است قول مالک و شافعی که جایز نیست روزه گرفتن
سه روز از برای کسیکه کم کرده باشد هدی را مگر بعد از احرام بحج و بنابر قول ابی
حنیفه و احمد در یکی از دو روایت از ایشان از برای آن شخص جایز است روزه سه روز در
احرام بعمره و از آنجمله است قول ابی حنیفه و شافعی در اظهر دو قول او که جایز نیست
روزه سه روز در ایام التشریق و بنابر قول مالک و شافعی در قول قدیم
و احمد در یکی از دو روایت از او اینکه جایز است روزه او در ایام التشریق و از آن
جمله است قول مالک در موافقی او که جایز است روزه سه روز در ایام التشریق و از آنجمله
قول ایشانست که فوت نمیشود روزه سه روز بدل هدی بسبب فوت روز عرفه و بنا
بر قول ابی حنیفه اینکه ساقط میشود روزه او و قرار میگیرد هدی در ذمه او در

تا حج

تا حج از مذهب شافعی اینکه روزه میگیرد این سه روز را بعد از این و جایز نیست
روزه سه روز و بقول احمد اگر تاخیر بسبب عذر باشد جایز است ولی لازم میشود
گوسفند او بعد از رفع عذر و هم چنین اگر تاخیر انداخت هدی را از سال تا سال دیگر
لازم میشود او را خون ریختن و اگر یافت هدی خود را در حالتی که در روزه بود
پس در نزد ائمه ثلثه مستحب است انتقال بسوی هدی و گفته است ابو حنیفه لازم است او را
انتقال بهدی و از آنجمله است قول شافعی در تاج در یک قول او و احمد اینکه وقت روزه
هفت روز وقت رجعت حاجی است بجانب خود و مراد از این روزه سه روزه و هفت
صوم بدل هدیست که روزه معین شده سه روز قبل از عید و هفت روز دیگر
بعد از رجعت حج کننده است بجانب خود و در قول دوم از برای شافعی جایز است
گرفتن این هفت روز قبل از رجعت بجانب خود و منع جواز این روزه
نزد دو قول اینکه وقت خروج حج از مکه و این قول مالک است و در قول دوم وقت فراغت
حج است اگرچه بمکه باشد و این قول ابی حنیفه است و از آنجمله است قول مالک و شافعی
متمتع وقتیکه فارغ میشود از اعمال عمره کردن است حلال اینکه اگر نباشد هدی را
نیاورده باشد و بقول ابی حنیفه اگر سوق هدی نموده باشد جایز نیست محل شدن
تا روز عید نحر پس باقی میماند بر احرام خود و محرم میشود برای حج و داخل میکند
حج را بر عمره پس حج او قران میشود پس بعد تحلیل میکند از حج و عمره هر دو مترجم گوید
در مذهب محق حسب شرایع میفرماید اقسام حج که تمتع و افراد
و قران باشد داد حج بودن ازین سه قسم مخصوص است
که تفصیل آن در کتب فقهیه مرقومست و میفرماید افضل اقسام حج در بین این سه
حج تمتع است و نیز میفرماید ادخال حج بر عمره جایز نیست چون هریک عمل مستقلی هستند
و نیز میفرماید و ایضا واجب نیست بر حج کننده بنوع قران قربانی مثل قربانی حج تمتع

و میقات حرمی مسجد الحرام و کسانی هستند که بوده باشند در مسافه کمتر از مسافه مرد داود (مسافه از)
مکه و نیز وقت دخول وقوفانی جز حج ممنوع است پوشیدن احرام است در وقت ذبح آن (روز عید)
بنا بر مذهب علامه حلی چنانکه ذکر کرده و نیز محقق و علامه میفرمایند روزه سه روز که از ده (روز)
که بدل قربانی است از برای کسیکه ممکن نشود او را قربانی و نخواهد نه روزه صوم را
برای چنین کسی بدل قرار داده که سه روز را قبل از عید بگیرد و هفت روز دیگر را (وقت)
از بعد بازگشتن از سفر بخانه خود بگیرد و وقت آن سه روز هفتم و هشتم و نهم ذی الحجه است
ولی گرفتن این روزه قبل از احرام برای حج جایز است ولی قبل از احرام عمره جایز (نیست)
و هرگاه روزه عرفه نتواند روزه را تمام نماید با اینکه روزه روز اول ذی الحجه را
نتواند روزه بگیرد باید بعد از ایام التشریق این سه روز را بگیرد تا آخر ماه ذی الحجه
وقت دارد و همین که محرم داخل شد یکی فرض بدل او ساقط است و قربانی بوده
است در روزه این سه روز در ایام التشریق جایز نیست و هرگاه در بین روزه سه روز
قربانی برای او پیدا شد واجب نیست قربانی ولی مستحب است و ایضا محقق میفرماید
روزه هفت روز را باید وقتی مراجعت بخانه خود بگیرد و تقدیم آن جایز نیست مگر آنکه
در مکه اگر بماند تقدیم منت نگاه کند بکند و یا اینکه نشد رسیدن بخانه خبر باید بعد (در اینجا)
بگیرد جایز است و علامه میفرماید هرگاه متمتع فارغ شود از اعمال عمره که دیده است
محل و اگر هدی همراه آورده باشد جایز نیست از برای او تحلیل و از وقت قادر میشود
تمام شد ترجمه کلام محقق و علامه **باب المواقیت** در بیان وقت احرام است پس از جمله
مسائل که اختلاف شده است در او قول ائمه ثلثه این است اینکه وقت احرام حج شوال است
تا ده شب از ذی الحجه و پس واز اجماعات قول ائمه ثلثه که هرگاه شخص احرام بحج ببندد
در غیر ماههای حج کراهت دارد از برای او اما حج او منعقد میشود و بقول اصحاب شافعی
منعقد میشود عمره او لکن حج منعقد نمیشود و بقول داود هیچ یک منعقد نمیشود

واز اجماعات

مواقیت

(ابو حنیفه)
و از اجماعات است قول ابو حنیفه اینکه افضل احرام کسی است از خانه خود و بقول مالک (و احمد)
افضل محرم شدن است از میقات و نووی تصحیح این قول را نموده است از کلام شافعی و از (اجماعات)
قول ائمه ثلثه که اگر کسی اهل مکه شود بغیر احرام لازم نمیشود او را قضاء و بقول ابی حنیفه
لازم میشود او را قضاء مگر اینکه بوده باشد مکی **مترجم گوید** در مذهب محقق و علامه
وقت احرام در سه ماه است که شوال و ذی القعده و ذی الحجه باشد و اشتمال ... بعد (از تمام)
علت در این ماه محرم شدن در غیر این سه ماه جایز نیست و اگر محرم شود قبل از این (سه ماه)
احرام بحج باطل است و منعقد نمیشود بلکه احرام عمره منعقد میشود و ما ابتدای محل احرام از
میقات ها است و قبل از میقات محرم شدن جایز نیست و ایضا جایز نیست دخول مکه بدون (احرام)
مگر اگر حج کند مقیدن احرام داخل مکه شود لازم میشود او را قضاء و از برای کسانیکه حجه
شغل و کسبشان متعدد مراجعت بمکه است جایز است دخول بدون احرام تمام شد ترجمه کلام علامه (و محقق)
باب الاحرام و محظوراته در بیان مسائل احرام و محرمات است پس از جمله مسائلی که
اختلاف شده است در او قول ائمه ثلثه است اینکه مستحب است خوشبو نمودن شخص خود را از (برای)
احرام و بنا بر قول مالک جایز نیست مگر اینکه باقی نماند اثر او و در نزد محمد ... (استعمال)
نماید که ذا بحه آن بعد از پوشیدن احرام نمانده ... آن واز اجماعات است قول ائمه ثلثه
اینکه احرام پوشیده میشود بعد دو رکعت نماز مخصوص احرام و بقول شافعی در اصح قول (بین)
که باید محرم شود وقت حرکت در راه افتادن حیوان سواری او و اگر پیاده باشد وقت (متوجه)
شدن براهی که میرود آنوقت محرم شود واز اجماعات است قول ائمه ثلثه که احرام شخص بنیت
منعقد میشود و اگر تلبیه بگوید بدون نیت منعقد نمیشود و بقول ابی داود
منعقد میشود احرام شخص بنیت و تلبیه با هم یا بنیت هدی با بنیت واز اجماعات
قول ابو حنیفه و مالک بوجوب تلبیه و بنا بر قول شافعی و احمد سنت است تلبیه
گفتن و اما ابو حنیفه گفته است که تلبیه واجب است و نیز که هدی همراه بیاورد (پس اگر)

سبب آنکه هدی نبوده و نیت احرام هم نبوده محرم شده است اگرچه تلبیه نگوید و اما مالک قایل
بوجوب تلبیه شده است مطلقا و واجب دانسته است قربانی را در ترک او و از اتحادات
قول ائمه ثلثه که محرم قطع نماید تلبیه را در نزد ابتدای رمی جمرهٔ عقبه و بقول مالک قطع
قبل از زوال روز عرفه باید بکند و از اتحادات قول ابی حنیفه و شافعی که جایز است
از برای محرم اینکه سایه بان نماید بچیزی که مس ننماید سر او را از محمل و غیره و بقول مالک
و احمد اینطور سایه بر سر خود انداختن جایز نیست برای محرم و بر او است فدیه اگر کرد
و از اتحادات قول ائمه ثلثه که واجب است بر محرم فدیه اگر بپوشد قبا را در شانه خود
و داخل نکند دست خود را در آستین قبا و بقول ابی حنیفه فدیه بر او نیست در این صورت
و از اتحادات قول شافعی و احمد که نیست فدیه بر کسیکه بپوشد دو نیم چکمه را وقت نبودن
نعل برای احرام و بنا بر قول ابی حنیفه و مالک واجب است بر او فدیه و از اتحادات قول
ائمه ثلثه که هرگاه نبوده باشد از برای شخص محرم نعلین جایز است از برای او پوشیدن موزه
در وقتی که قطع نماید ساق موزه را که تحت کعبین را بپوشاند و نیست بر او فدیه
مگر در نزد ابی حنیفه و از اتحادات قول شافعی و احمد که حرام نیست بر مرد پوشیدن
موزه خود در حال احرام و بقول ابی حنیفه و مالک حرام است و از اتحادات قول ائمه
ثلثه بتحریم استعمال بوی خوش در ظاهر لباس و بدن و بقول ابی حنیفه جایز است حمل بوی خوش
بر ظاهر لباس و بدن و از برای محرم جایز است تجدید نمودن و بوییدن ریاحین و از اتحادات
قول ابی حنیفه و مالک که جایز است از برای محرم خوردن طعامی که بوی خوش دارد
و در خوردن آن فدیه نیست اگرچه ظاهر باشد بوی او و بقول شافعی و احمد فرقی نیست
در استعمال بوی خوش در بدن و لباس و طعام و از اتحادات قول ائمه ثلثه که حنا داخل بوی
خوش و عطر نیست و بقول ابی حنیفه بوی خوش است و فدیه واجب میشود با استعمال او
و از اتحادات قول ائمه ثلثه بتحریم روغن مالی به روغنهای خوشبوی مثل روغن گل و یاسمن

الند طیب معروف [illegible]

اینها

اینها فدیه بر او واجب میشود و اما در روغنهائی که بوی خوش نداشته باشد مثل شیرج در اعضای ظاهری
مثل صورت و در دست و در پا استعمال نمودن حرام است و لکن در استعمال در باطن جایز است
و گفته است حسن بن صالح جایز است استعمال او در جمیع بدن و سر و ریش مزرع گوید در کتاب
محیط حنابله در ترتیب صغیر است که جایز نیست خوش بو نمودن بعض خوراک را و هرگاه
کرد او بوی خوش باشد بعد از احرام و قبل از احرام اگر بوی او باقی بماند تا احرام و بعض
استعمال در وقتی که بوی خوش هم نداشته باشد اخبار آنها جایز نیست و مستحب است احرام
در عقب نماز ظهر یا فریضه دیگر اگر اتفاق بیفتد و اگر فوت شود در وقت نماز سنت
بپوشد احرام خوانده و بعد محرم شود و وقت محرم شدن زمان سوار شدن است از
برای سواره و پیاده و شرط است در احرام اینکه نیت نماید و در نیت تعیین حج یا عمره
حج را نماید و تلبیات از تفسیر جواز احیایت و حج یکی از انواع حج که تمتع و افراد و قران
احرام آنها بغیر نیت منعقد نمیشود و اما احرام برای حج تمتع و افراد علاوه بر نیت
تلبیه نیز منعقد نمیشود ولی در حج قران مخیر است شخص در بین تلبیه و تقلید یا اشعار
هدی که بدون یکی از این منعقد نمیشود و هرگاه ابتدا نماید دیگری مستحب است و زمان قطع
تلبیه وقت زوال روز عرفه است در حج و در عمره وقت پیدا شدن در و دیوار خانهای مکه
و سایه نمودن چیزی بر بالای سر محرم جایز نیست اگر مرد باشد در حال طواف
لباس احرام نداشته باشد پوشیدن قبا را معکوسا جایز است و فدیه ندارد و در پوشیدن
دو نیم چکمه وقت نبودن نعل جایز است بدون فدیه و پوشیدن سر برای مرد بعد احرام
و پوشیدن موزه و آنچه زیر قدم را بپوشد جایز نیست و پوشیدن صورت از برای مرد
جایز نیست در حال احرام و لکن سر خود را پوشیدن و صورت را باز نماید و حرام است
استعمال بوی خوش در حال احرام بر لباس و بدن هرچه باشد سوای خلوق کعبه اگرچه
در طعام خوردنی باشد و بوییدن ریاحین جایز است با کراهت و استعمال حنا جایز است

با کراهت و استعمال روغن های معطر و غیر معطر جایز نیست در حال احرام مطلقا
و از مجتهدات قول ائمه ثلثه که هرگاه محرم عقد نکاح بنماید صحیح نیست و بقول ابی حنیفه
صحیح است و از مجتهدات قول شافعی و احمد که جایز است برای محرم رجوع در عده رجعی بعد
از طلاق و بقول احمد جایز نیست رجوع در احرام و از متجددات قول شافعی و احمد که اگر
محرم شکار را خطاء بکشد واجب است دادن جزاء او بواسطه کشتن و اگر آن شکار مالک
داشته باشد قیمت او را باید بدهد و بقول مالک و ابو حنیفه واجب نیست جزاء به کشتن خطا
و از متجددات قول مالک و شافعی که جزاء نیست از برای دلالت نمودن بشکار اگرچه
حرام است اعانت بر قتل صید و بقول ابو حنیفه واجب است بر دلالت کننده شکار کشته
شده جزاء کامل حتی اگر شکار کنندگان با احرام جماعتی باشند پس دلالت نماینده که هر یک
اعم از اینکه محرم باشد یا محل آن دلالت کننده واجب است بر هر یک از ایشان جزاء
نمایند جزاء کامل و از مجتهدات قول مالک و شافعی که حرام است بر محرم اکل شکار
که برای خود کرده باشند و بقول ابو حنیفه حرام نیست بلکه اگر ضامن صید شود
بخورد واجب نمیشود بر او جزاء دیگر و بگفته احمد واجب است جزاء دیگر و از مجتهدات
قول ائمه ثلثه که برای محرم حرام نیست قتل صید غیر ماکول و آنچه متولد شود از او و بقول
ابی حنیفه برای محرم حرام است کشتن هر وحشی و بقتل او جزاء واجب میشود مگر کشتن خوک
و از مجتهدات قول شافعی که بر محرم کفاره لازم نمیشود اگر نادانسته یا جاهلا بوی خوش
و روغن استعمال نماید و بقول ابی حنیفه و مالک فدیه بر او واجب میشود و از
قول ائمه ... که اگر محرم سهوا پیراهن بپوشد باید از طرف سر او را بیرون بیاورد
و بقول بعض شافعیه پاره نماید او را و از مجتهدات قول ائمه ثلثه که اگر محرم سر خود
یا غیر خود را بتراشد یا ناخن بگیرد از روی نسیان یا جهل فدیه بر او نیست و بنا بر
شافعی در ... دو قول است ... مذهب و از مجتهدات قول ائمه ثلثه که

جایز نیست

جایز است برای محرم بودن سر محل ناخن کردن و چیزی بر او نیست و بقول ابو حنیفه جایز نیست
از برای محرم این اعمال و بر او است صدقه در مثل این و از مجتهدات قول ائمه ثلثه که جایز است
از برای محرم اینکه غسل دهد سر خود را به سدر و خطمی و بقول ابو حنیفه جایز نیست بغسل سدر
و خطمی و فدیه بر او لازم میشود اگر این عمل را بنماید و از مجتهدات قول ائمه ثلثه که اگر
محرم چرک باشد لازم است ازاله آن و بقول مالک لازم میشود او را با ازاله چرک صدقه
و از مجتهدات قول ائمه اربعه که حرام است بر محرم سرمه نمودن بسرمه سیاه و بقول بعضی
منع نموده است از خوردن آن و از مجتهدات قول ائمه ثلثه اینکه نیست بر محرم چیزی
در فصد و حجامت و بقول مالک در فصد و حجامت صدقه باید بدهد مترجم گوید بنا بر نقل
صدوق چنانچه در شرایع مذکور است باید هرگاه شخص محرم ... را عقد نماید صحیح نیست
ولی در مطلقه اگر در حال احرام رجوع نماید در طلاق رجعی جایز است و صحیح و هرگاه
شخص محرم از روی خطا قتل صید را نماید واجب است بر او فدیه و فدیه هر صیدی مخصوص
بخود است که در محل خود مذکور گردیده و لازم نیست بر قاتله بر دلالت کننده صید
و اگر قاتل صید جماعتی باشند بر هر یک فدیه جداگانه لازم میشود و اگر شخص محرم قاتل
صید نیست از گوشت صید او بخورد بر او کفاره لازم میشود و ...
بواسطه قتل او کفاره لازم است صید دریا یا خشکی است که حلال گوشت باشد و
آنچه از او متولد شود ولی در صید حرام گوشت کلیه کفاره نیست بلکه بعض از آن
دارد و بعض دیگر ندارد و تفصیل آن در اینجا لازم نبود و هرگاه محرم از روی نسیان
بوی خوش یا روغن استعمال نماید فدیه بر او واجب نشود و در پوشیدن پیراهن سهوا
بر محرم فدیه لازم نیست بعد از متذکر شدن بکند او را و نیز هرگاه سهوا یا جهلا
محرم ناخن بگیرد یا سر خود یا محرم دیگر را بتراشد فدیه بر او لازم نمیشود و علامه حلی در
... مینماید جایز است برای محرم ... ناخن کردن محل را و نیز جایز است

بندد و غسل و شستن سر را و دست هم جایز است برای محرم و سرمه کشیدن محرم را مباح است

چنانچه محقق شده است باید و هرگاه محرم در مقام مزدلفه عمداً و در مقام غیر مزدلفه سهواً

حجامت با قصد نماید مذهب مصنف برو لازم نمیشود تم باب ما یجب بمحظورات الاحرام

در بیان آنچه واجب میشود بمحرمان احرام پس از جمله مسائلی که اختلاف شده است در او قول امام

ابی حنیفه و احمد است در یکی از دو روایت او که فدیه واجب میشود بر محرم هرگاه بپوشد ربع

سر و بقول مالک واجب میشود هرگاه بپوشد آنچه حاصل شود بسبب آن دفع اذیت از سر و بقول

شافعی فدیه واجب میشود بسبب پوشیدن سه تار موی و در یکی از دو روایت احمد هم چنین است

و از آن جمله است قول شافعی و احمد که هرگاه محرم بپوشد نصف سر خود را در صبح و نصفه دیگر را

در شب لازم میشود او را دو کفاره بخلاف طیب و لباس در اعتبار تفریق و تتابع و بنابر قول ابی حنیفه

اینکه جمیع محظورات حتی قتل صید اگر بوده باشد در یک مجلس پی در پی یک کفاره لازم میشود

اعم از اینکه کفاره او اول داده باشد یا نداده باشد و اگر در مجالس متفرقه بوده باشد

واجب است برای هر مجلسی کفاره علیحده مگر اینکه تکرار آن بسبب امر واحدی باشد مثل مداوی

و باقی قسم کفارات مالک در کشتن صید و امام احمد در غیر صید پس قول او مطابق قول شافعی است

و از آن جمله است قول مالک که اگر کسی وطی نماید در حج یا عمره قبل از تحلل اول فاسد میشود

مناسک او و لازم میشود او را فدیه و واجب است او را اتمام مناسک فاسد و قضاء فوری

و بقول ابی حنیفه اگر بوده باشد وطی او قبل از وقوف فاسد شده است حج او و لازم است

او را گوسفندی کفاره بدهد و اگر بوده باشد بعد از وقوف فاسد نشده است حج او و لازم است او را

شتر ماده کفاره بدهد و ظاهر مذهب مالک مثل قول شافعی است و از آن جمله است قول

شافعی و ابی حنیفه که گفته اند مستحب است از برای واطی و موطوءه اینکه متفرق شوند

شوند از هم زن و شوهر بعد از وطی برای قضاء مناسک در موضع وطی و بقول مالک

و احمد واجب است تفرقه و از آن جمله است قول ابی حنیفه که اگر وطی نماید محرم مکرر دو کفاره

ازوطی

از وطی اول لازم داده باشد ثانیاً وطی نماید لازم است او را کفاره دیگر و وطی ثانی مکرراً

تکرار وطی در یک مجلس نشود و بقول مالک و احمد و یک قول شافعی یک کفاره واجب نمیشود و بقول

واجب است یک کفاره و بقول احمد از وطی اول کفاره بدهد و در وطی ثانی شتر

بدهد و از آن جمله است قول ائمه ثلثه که اگر محرم زن خود را ببوسد یا وطی نماید

در غیر فرج پس انزال شود حج او فاسد نمیشود و لیکن لازم میشود او را دادن شتر

ماده و از آن جمله است قول ائمه ثلثه که جایز است حیوانات حرمی که محرم همراه میبرد از مکه

و حرم و بنابر قول مالک لازم است اذن بودن در باقی اینکه از مکان حل خریده همراه ببرد

با حرم و از آن جمله است قول ائمه ثلثه که اگر جماعت شریک شوند در قتل صید لازم است

یک جزاء و بقول ابی حنیفه لازم میشود هر یک را جزاء کامل علیحده و از آن جمله است قول ائمه

ثلثه که صید کبوتر و آنچه مثل او است جزایش داده و لیکن ضامن کرده میشود بگوسفند

و بقول مالک کبوتر مکه صید او را صید کننده ضامن میشود و بقول داود جزا در کبوتر

نیست و از آن جمله است قول ائمه ثلثه که واجب است بر قارن آنچه واجب میشود بر مفرد

در چیزی که مرتکب شده است و او یک کفاره است و بقول ابی حنیفه لازم میشود او را

دو کفاره و در قتل صید دو جزا او را لازم است پس اگر فاسد نماید حج خود را لازم است

قضاء بطور حج قران و کفاره دو قربانی برای قران و قربانی در قضا و باین طور قائل

احمد و از آن جمله است قول ائمه ثلثه مگر قول داود که هرگاه شخص محلی با صید

در حرم جایز است از برای او ذبح آن و تصرف در آن و بقول ابی حنیفه جایز نیست

و تصرف او و از آن جمله است قول شافعی لازم میشود شخص را در قطع درخت بزرگ حرم

که بلکه گاوی جزاء او و از آن بدهد در درخت کوچک یک گوسفند بدهد و بقول مالک

نیست بر او در قطع درخت چیزی لیکن فعل حرامی مرتکب شده است و بقول ابو حنیفه اگر

درختی که در رسته است قطع نماید جزای آن بر او نیست و اگر درختی خود رسته باشد

کند پس بر اوست جزاء و از آنجمله است قول ائمه ثلثه اینکه جایز است قطع گیاه حرم از برای
علف چارپایان و از برای دواء و بنا بر قول ابو حنیفه جایز نیست و از آنجمله است قول ابو حنیفه
و شافعی اینکه درخت مدینه منوره حرام است بریدن او و لکن ضمان ندارد و همچنین حرام
قتل صید حرم مدینه و بقول مالک و احمد و شافعی در قدیم قاتل صید ضامن است
باینطور که گرفته میشود لباس قاتل و قاطع درخت از برای نفع **مترجم گوید** و در مذهب محقق
چنانچه در شرایع مسطور است واجب میشود کفاره در مذهب بر محرم بسبب تراشیدن موی سر
چه کلاً و چه بعضاً اگر چه جزئی باشد و قدر آن یک گوسفند است یا اطعام ده مسکین یا
روزه سه روز و بتکرار تراشیدن موی اگر در یک وقت باشد تعدد کفاره لازم نمیشود و اگر در دو وقت
باشد کفاره متعدد لازم است و در استعمال نوعی خوشبو چه بالیدن باشد و چه پوشیدن وجه
و اکل طعام خوردن کفاره لازم است و بتکرار در مجلس متعدد کفاره متعدد و تکرار در یک مجلس
همان یک کفاره دارد و کفاره آن یک گوسفند ذبح نمودنست و هر گاه محرم وطی نماید با زن خود
عمداً قبل از وقوف بمشعر اولی حرام است او را که شتر ساده کفاره بدهد و حج او نیز فاسد میشود
و قضاء آن در سال آینده واجب است و اتمام همان حج فاسد را نیز باید و واجب است میان زن و مرد
تفریقا در حجه ثانیه که جدا از یکدیگر باشند در اعمال حج از مکان وطی تا تمام شدن
و بتکرار وطی تکرار کفاره لازم است مطلقا و در بوسیدن در حال احرام یا وطی زوجه در غیر
ما انزال کفاره لازم میشود و باعث فساد حج نمیشود و کفاره وطی بکیفیت شتر ماده ایست
و کفاره تقبیل یک گوسفند است و نیز علامه میفرماید خرید صید از مکه در حرم جایز است
ولی باید او را از حرم خارج نموده در بیرون رها کند در همراه خود و ایضا محقق میفرماید هر گاه
جماعت در قتل صید شریک شوند بر هر یک از آنها جزا کامل واجب میشود و هر گاه بعض
محرم کبوتر حرم و مثل او را صید نماید و بکشد کفاره او یک گوسفند ماده است و اگر محل
در حرم قتل کبوتر نماید یک درهم است کفاره او و در احکام کفاره صید و حیوان بسیع کشتن

مفقود و مقادیر تفاوت نیست هر چه در آنچه از کفارات مذکور شد یک حکم دارند و بر شخص محل
قتل و ذبح و تصرف در صید حرم جایز نیست و حکم محل در اینباب حکم محرم است و در قطع
درختهای بزرگ از حرم یک راس گاو کفاره اوست و در درخت کوچک یک راس گوسفند است و در
گیاه حرم کفاره نیست ولی معصیت دارد و ایضا باید در درخت حرم مدینه جایز نیست و در قتل
صید او نیز جایز نیست و کفاره هم ندارد **باب صفة الحج والعمرة** در بیان صفات حج و عمره
بدانکه از جمله مسائلی که اختلاف شده است در او قول شافعی است که اگر کسی قصد دخول مکه بنماید
نه از برای حج مستحب است از برای او که محرم شود باحرام حج یا عمره و بقول ابو حنیفه جایز نیست
کسیکه اطراف میقات است اینکه تجاوز نماید از میقات مگر محرم بعد احرام و بقول مالک
و شافعی در قدیم اینکه جایز نیست تجاوز نمودن از میقات مگر باحرام و در دخول مکه هم
نیست مگر باحرام مگر از برای کسیکه مکرر داخل شود چون هیزم کش و صیاد و از آنجمله
قول ائمه ثلثه که مستحبست خواندن دعا و بلند نمودن دو دست در حال دعا و طواف
قدوم نیز سنت است و جبران بقربانی لازم نیست و بقول مالک برداشتن دست در حال
دعا استحباب ندارد و طواف قدوم واجب است و جبران بقربانی لازم است و از آنجمله است
قول ائمه ثلثه که طهارت و ستر عورت شرط است در صحت طواف و اگر کسی در طواف محدث
شود وضو میگیرد و از آنجا بنا میگذارد و تمام نماید و بقول ابو حنیفه طهارت در طواف شرط نیست
و از آنجمله است قول ائمه ثلثه که سجده بر حجر الاسود سنت است مثل بوسیدن بلکه او مقبل
و زیاده است و بقول مالک سجده نمودن بدعت است و از آنجمله است قول شافعی که رکن یمانی باید
استلام نمود و لیکن بوسیدن او جایز نیست و بقول ابو حنیفه استلام نماید و بقول مالک
استلام او لازم است و لکن دستهای خود را ببوسد و بر دهان بگذارد بعد از استلام و بقول احمد
ببوسد او را و از آنجمله است قول ائمه که رکن شامی و عراقی را دست مالیدن استلام نیست و از ابن
و بقول ابن عباس و جابر و ابن زبیر که استلام این دو رکن لازم است و از آنجمله است قول ائمه

ثلثه که رمل و اضطباع سنت است و بقول مالک عمل اضطباع نا شناخته شده است و معروف نیست
و نه بیند ام او کسی را که بعمل آرد و تفسیر رمل و اضطباع در موضع محقق شد و این مسئله من بعد مذکور
مذکور شود و از اختلافات قول ائمه اربعه که هرگاه ترک نماید کسی رمل و اضطباع را هیچ چیزی لازم نیست
و بقول حسن بصری و ماجشون بر او قربانی لازم است و از اختلافات قول جمهور علما که قرائت
قرآن در طواف مستحب است و بقول مالک کراهت دارد و از اختلافات قول ابو حنیفه و شافعی در
قول مرجوح که این دو عمل سنت است و از اختلافات قول مالک و شافعی که سعی رکن است در حج
و بقول ابی حنیفه و احمد در یکی از دو روایت مستحب و از اختلافات قول ائمه ثلثه که
ترتیب در صحت سعی ابتدا نمودن از صفا و ختم نمودن بمروه و بقول ابی حنیفه حرجی نیست
اگر عکس این سعی را عمل بیاورد یعنی ابتدا از مروه و ختم بصفا نماید و از اختلافات قول ائمه
ثلثه که سواری و پیاده گی در وقوف بعرفه مساوی است و بقول احمد و شافعی در قدیم سواره
افضل است و از اختلافات قول ائمه ثلثه که اگر جمع نکند بین نماز مغرب و عشاء در مزدلفه
هر یک را در وقت خود بخواند جایز است و بقول ابی حنیفه که این جمع جایز نیست و از اختلافات
قول ائمه ثلثه که جایز نیست رمی جمرات بغیر سنگ و بقول ابی حنیفه جایز است بهر چیز که از زمین
بوده باشد و بقول داود جایز است بهر چیزی و از اختلافات شافعی و احمد که وقت رمی جمره
داخل میشود از نصف شب تا اگر رمی نماید بعد از نصف شب جایز است و بقول ابی حنیفه
و مالک رمی جمره جایز نیست مگر بعد از طلوع آفتاب و از اختلافات قول ائمه که قطع کرده
میشود تلبیه به رمی اول سنگ از انداختن سنگ عقبه و بقول مالک قطع تلبیه بزوال روز عرفه میشود
مترجم گوید در مذهب حق جناب جعفر در ذرایع منع نماید جایز نیست دخول مکه از برای حج
کسی که دخول نماید بدون احرام و لهذا که غیر حاجی داخل شدن مکه بدون احرام جایز نیست مکرر
در یک ماه مثلا احرام بست و داخل شد باز خارج شد یک ماه نگذشته و مرتبه دیگر میخواهد بدون
احرام داخل شود و هرگاه یک ماه گذشت احرام مجدد لازم است و در تکرار که تکرار دخول

جمع در وقوف بعرفه از شب
دهم مستحب و بقول مالک
واجب است و از اختلافات قول
ائمه ثلثه که حج

دخول

خروج

مکه داده مثل حطاب و هیزم فروش جایز است داخل شدن بدون احرام و نیز مستحب میباید
غسل نمودن و شستن دستها برای دعا در وقت دیدن خانه و در طواف قدوم نیز واجب است و حیوان
قربانی لازم نمی نماید و ایضا میباید طهارت و ستر عورت شرط است در طواف واجب و لکن
در طواف سنت طهارت شرط صحت نیست و مستحب است استلام ارکان اربعه و تاکید دارد
استلام رکن حجر و یمانی و تقبیل این دو رکن سنت است و در صورت عدم امکان تقبیل
دست خود را بعد از لمس تقبیل نماید و مکروه است بجهت سجده بر حجر و در شرح واقع شده است
و علامه حلی در تذکره میفرماید رمل و اضطباع در وقت استلام حجر را علما مستحب
دانسته اند و مراد از آن بچیند ردا و یا بیرون است بجهت این نحو که وسط ردا زیر بغل
گرفته دو طرفش را از پیش و پس بیرون آورده بر بالای دوش چپ اندازد و قرائت
قرآن در طواف جایز است و ایضا محقق میفرماید سعی بین صفا و مروه واجب و از ارکان
حج است و ترتیب در آن باین نحو واجب است که ابتدا از صفا نموده ختم بمروه نماید و بعکس
جایز نیست و از جمله واجبات حج وقوف بعرفات و شرط آن ادراک زوال طهارت
تا غروب آفتاب و مقدار آنست که بکند ذکر جمع بین وقوف شب و روز که مستحب است
بعد میباید و افضل پیاده است و نیز ایستادن از برای وقوف عرفات در دو طرف نمیره امامیه
در هر حال جمع بین نماز مغرب و عشاء جایز است اختصاص با شب مزدلفه ندارد و
مستحب است در شب مزدلفه نماز مغرب و عشاء را به یک اذان بخوانند و وقت رمی جمرات
بعد از سنگ انداختن جاهای دیگر جایز نیست و ایضا میفرماید وقت قطع تلبیه از برای احرام
حج زوال ظهر روز عرفه است و از برای عمره وقت مشاهده کعبه است و از اختلافات
قول ائمه ثلثه که مستحب است ترتیب در افعال روز عید قربان پس رمی جمره عقبه را کرده
نموده بعد از آن قربانی نماید و بعد از آن حلق نماید و بعد طواف نماید
و بقول احمد این نوع ترتیب واجب است و از اختلافات قول ابی حنیفه که در احرام در بر داشتن

از طلوع تا غروب آفتاب وقت رمی
جایز نیست و ایضا رمی جمرات
ع

سر تراشیدن ربع آنست وبقول مالك واجبست تراشیدن كل سر با القرآن وبقول شافعی
واجبست تراشیدن سه تار موی وافضل تراشیدن كلست واز مجملاتست قول ائمه
ثلثه كه تراشنده سر با ابتدا بجانب راست سر تراشیدن نماید وبقول ابی حنیفه ابتدا او
بطرف چپ نماید واعتبار نموده است طرف راست تراشنده را نه سر تراشیده
شده از برای او واز مجملاتست قول ائمه ثلثه كه اگر كسی سر او موی نداشته باشد مستحبست
مالیدن تیغ بر سر او وبقول ابی حنیفه استحباب ندارد واز مجملاتست قول ائمه
باستحباب سوق هدی وآن اینست كه همراه بود چیزی از حیوانات تا بمنی ذبح
آن وهم چنین مستحبست اشعار هدی اگر شتر یا گاو باشد باین قسم كه طرف راست
پشت او را قدری ببرد بقول شافعی واحمد وبقول مالك طرف چپ او را ببرند
فشاند كند وبقول ابی حنیفه اشعار حرامست واز مجملاتست قول ائمه ثلثه
كه مستحبست اینكه نعلین كهنه در گردن گوسفند بیندازد وقت همراه بودن آن برای
قربانی وبقول مالك استحباب ندارد این عمل برای گوسفند بلكه برای شتر
استحباب دارد وبس واز مجملاتست قول ائمه ثلثه كه هدی را اگر نذر نموده باشد
زایل میشود بواسطه نذر ملكیت از او وحق فقرا میشود پس صاحبش نمیتواند
او را بفروشد یا ببخشد وبقول ابی حنیفه جایزست بیع آن وتبدیل نمودن
او بدیگری واز مجملاتست قول ائمه ثلثه كه جایز است انتفاع بآنچه زیاد آید
از شتر هدی بعد از دفع حاجت بچه او وبقول احمد جایز نیست انتفاع بدان
واز این جملاتست قول شافعی كه آنچه واجبست از قربانیها وغیر از تمتعه ازگوشت
او خوردن حرامست وبقول ابی حنیفه خورده میشود از قربانی تمتع وقران
وتمتع وبقول مالك خورده میشود از جمیع قربانیهای واجبه الاجزاء بغیر
واجبه كه صید [illegible] نباشد واز مجملاتست قول ائمه ثلثه كه مكروه است ذبح

دو شب

در شب وبقول مالك جایز نیست واز مجملاتست قول ائمه ثلثه افضل اماكن ذبح
از برای قربانی عمره مروه است واز برای قربانی حج منی است وبقول مالك
در مروه مجزی نیست واز این جملاتست قول ائمه ثلثه كه وقت طواف ركن از نصف
اول شب عید قربان است وافضل آن روز نحر است واخری برای او نیست و
بقول ابی حنیفه اول وقت آن طلوع فجر ثانیه است واخر او روز دوم از ایام التشریق است
پس اگر تاخیر اندازد تا بتمام ایام التشریق لازم میشود او را قربانی واز مجملات
قول ائمه ثلثه كه واجبست اینكه ابتدا نماید در رمی جمرات بجمره پهلوی مسجد
خیف است پس بعد وسطی پس بعد بجمره عقبه وبقول ابی حنیفه هرگاه رمی
جمره را برخلاف این ترتیب منكسا بجا بیاورد اعاده میشود واگر اعاده نكرد
برای او جبیره نیست واز این جملاتست قول ائمه ثلثه كه نزول بمحصب مستحبست وبقول
ابی حنیفه از مناسك است ودر این طور كرده است عمر بن الخطاب نقل نموده واز مجملات
قول ائمه ثلثه كه اگر كسی حركت نكند از منی در روز دوم تا غروب آفتاب واجبست خوابیدن
او در آنجا ودر رمی جمره در صبح وبقول ابی حنیفه باید حركت نماید مادام كه صبح
برای او طالع نشود واز مجملاتست قول شافعی واحمد كه هرگاه حائض شود زنی قبل از
طواف افاضه حركت نكند تا اینكه تطهیر نماید وبعد طواف نماید ولازم نیست
شتر دادن اگر حبس نماید شتر را برای او بلكه حركت نماید با سایرین وسواری شتر
دیگر قرض شود وبقول مالك لازم است حبس شتر بر صاحبان آن اگر از مدت حیض پانزده روز زیاده
بزاند وبقول ابی حنیفه طهارت شرط طواف نیست پس بعد از حیض طواف نماید وداخل شود
باحاج واز مجملاتست قول ائمه ثلثه كه طواف وداع واجبست از واجبات حج مگر در حق
كسیكه اقامه نموده باشد بمكه كه از برای او وداع نیست وبقول ابی حنیفه طواف وداع
ساقط نمیشود بسبب اقامه مترجم گوید در مذهب حق چنانچه در شرایع مسطور است ترتیب

در افعال روز عید نحر واجبست با این ترتیب که اول رمی جمرهٔ عقبه نموده بعد از آن نحر یا ذبح نماید
بعد سر بتراشد بعد از آن طواف بجا آورده و سعی نماید و اگر زن باشد موی سر این
قدر که مسمی تقصیر باشد اگرچه نتراشد چند دانه بتراشد و نتراشیدن تمام سر افضل است
و کسیکه سر او موی نداشته باشد مجزیست او را که تیغ بر آورد و در تراشیدن سر ابتدا طرف
راست یا چپ ابتدای تراشد تفاوتی ندارد از هر طرف جایز است تراشیدن و ایضاً
مستحبست در هدی که همراه میاورد در حج قران بجهت قربانی اگر شتر باشد اشعار و
تقلید آن و اگر گاو باشد تقلید نماما اشعار اینست که طرف راست کوهان شتر را
بشکافد که خون بیرون آید و صفحهٔ او را بخون آلوده نماید و تقلید اینست که نعلین
خود را که نماز باو خوانده باشد بگردن قربانی او بیاویزد نماید و نیز مستحب است که هدی
قران خارج میشود از ملک او بتقلید او پس جایز است معاوضه او و بدل او دیگر
اینکه نقد نموده باشد او را مخصوص که هرگاه مفقود شود حتی قربانی میشود و از ملک او خارج
میشود و معرفی دادن او جایز نیست و ایضاً جایز است شرب شیر گوسفند هدی بعد از آنکه
زیاد بیاید از بچهٔ او و جایز نیست خوردن از گوشت قربانیهای واجبه و اگر بخورد بقدر
آنچه خورده قیمت او را تصدق نماید و مستحبست خوردن از گوشت قربانی هدی سیاق
در حج قران و قربانی حج تمتع نیز مستحبست خوردن از گوشت او و ذبح قربانی در روز نباید بشود
و مکان ذبح هدی تمتع در منی است و مکان ذبح هدی قران در مکه است اگر منعقد نموده
باشد او را باحرام عمره و اگر منعقد نموده باحرام حج نموده باشد در منی محل ذبح او است
و ایضاً علامه حلی در تذکره مستحب است که طواف افاضه در روز عید بجا آورد و حیث
مثل طواف قدوم و اول وقت آن طلوع فجر روز عید است و آخر وقت روز دوم
از ایام تشریق و جایز نیست تأخیر آن از این روز و ایضاً محقق مستحب است واجب ترتیب
در رمی جمرات ثلثه باین نحو که ابتدا نماید بجمره که اقرب بمکه است بعد جمره وسطی بعد جمره

عقبه

عقبه و بعکس این جایز نیست و ایضاً مستحبست محصب یعنی نزول مسجد حصبا کردن ابطح
از برای دعا و ورود بعد نماز مستحب و ایضاً هرگاه شخص در منی روز دوم اقامه کرد و از آنجا عصر
ماهیت دوری بجوید و میابد تا غروب آفتاب شب سیزدهم معین میشود برای او خوابیدن
آن شب در آنجا تا طلوع آفتاب دیگر روز شد در شب جایز نیست و ایضاً هرگاه قبل از طواف
افاضه حایض شود و نقد باید بماند و حرکت نکند تا پاک شود بعد طواف را با طهارت بعد
او کرده و برشتر را و لازم نمیشود حبس شتر را برای او و بنا باید بلکه با مردم جایز است برود قادر زن
شتر دیگر کرایه سوار شود و ایضاً علامه حلی در تذکره مستحب است طواف نماید
وداع برای کسیکه اراده خروج از مکه داشته باشد و از برای آنکسیکه قصد مانده
وداعی ندارد **باب الاحصار والصد** در بیان احکام ممنوع شدن از حج است بسبب مرض
یا دشمن بیان تحلیل با اینکه اختلاف شده است در اول فصل است که شخص محصور تحلیل
میکند در مکان حصر بذبح قربانی در انجا شد یعنی بنا بر قول ابوحنیفه صحیح نیست بحج
در آنجا که محصور شد بلکه ذبح صحیح است در حرم پس لازم است هدی و بعد با کسیکه همراه
میفرستد و منتظر است وعده ذبح را متبین نماید همین که وقت وعده ذبح یا نحر آمد بعد آنکسیکه همراه
هدی بوده شخص محصور در آنجا تحلیل میکند و بقول مالک در مکان حصر تحلیل میکند بدون او
ذبح و حلق لازم نیست و از اصحاب است قول شافعی در اظهر قولین که واجب میشود بر محصور قضاء
حج اگر تحلیل از فرض نموده باشد نه از تطوع و بقول مالک هرگاه شخص محصور از حج فرض شود
قبل از احرام ساقط نمیشود و از او فرض قضا نیست بر آنکه نموده باشد مثل از تطوع
در نزد مالک و شافعی و بقول ابوحنیفه واجبست قضاء بهر حال اعم از آنکه فرض باشد یا
تطوع و ابن عباس و ابن عمر و از اهل حدیث و از اصحاب است قول شافعی که قضا نیست بر محصور بمرض
در تطوع مگر آنکه شرط تطوع را ضبط نموده باشد و بقول مالک و احمد آنکه تحلیل کرده
میشود بمرض و بقول ابوحنیفه جایز است تحلل مطلقاً و از اصحاب است اتفاق اینکه

هرگاه بنده احرام ببندد بدون اذن آقای خود پس از برای آقاست تحلیل او و بنا بر قول اصح
ظاهر منعقد نمیشود احرام او و کنیز هم در این حکم مثل غلام است مگر اینکه بوده باشد اذن آقا
او شوهری پس اعتبار کرده میشود اذن شوهر با آقا هر دو و بقول محمد بن الحسن اعتبار کرده نمیشود
اذن شوهر با اذن مولا و از مجلدات قول ائمه ثلثه که جایز است احرام زن در فریضه حج
بغیر اذن شوهر و بنا بر قول شافعی در یکی از دو قول اینکه جایز نیست از برای زن محرم شدن
مگر با اذن شوهر **مترجم گوید** در مذهب حق و سایر علما چنانچه در شرایع مذکور است ممنوع
از حج اگر بسبب منع دشمن باشد او را مصدود میگویند و اگر بسبب مرض باشد او را محصور میگویند
و کثیری از علمای اهل سنت و جماعت اطلاق محصور بر هر دو نموده اند چنانچه در مسئله اول
اطلاق محصور بر ممنوع بسبب دشمن شده است پس بنا بر مذهب حق هرگاه شخص حج
کننده بواسطه منع دشمن نتواند احرام را با اعمال بعد تمام نماید در همانجا تحلیل نمود
و هدی را ذبح نماید و سر بتراشد خواه در حرم باشد یا در حل و اگر بواسطه مرض ممنوع
شود بعد از احرام در آنجا تحلیل جایز نیست بلکه هدی خود را میفرستد با هر کس که میرود
و وعده قرار میدهد برای بردن قربانی در روز و وعده که رسید در آنجا که محل قربانی است
مثل منی همین که قربانی شد شخص محرم در جای تحلیل مینماید و ایضاً میفرماید در
بر مصدود و محصور قضاء حجی که تحلیل نموده در سال دیگر اگر حج او واجب بوده باشد
و اگر سنت باشد قضاء بر او واجب نمیشود ولی مستحب است و شخص هرگاه در اول احرام
با خدای خود شرط نماید که اگر در بین احرام بواسطه مرض یا دشمن ممنوع شدم تحلیل
نمایم با وجود این مصدود بعد از تحلیل اگر حج او واجب بوده قضاء بر او لازم است و اگر نبوده
بوده قضاء لازم نیست چنانچه علامه حلی ذکر نموده است و ایضاً علامه میفرماید
که احرام عبد منعقد میشود اعم از اینکه با اذن آقا بوده باشد یا بدون اذن ولکن اگر
با اذن او محرم شده دیگر نمیتواند او را تحلیل نماید تا اینکه عمل را تمام نموده خود محل
شود

شود و اگر بغیر اذن آقا محرم شود در بین احرام میتواند آقا او را تحلیل نماید و میفرماید
که جایز است احرام زن برای حج واجب بر او بغیر اذن شوهر و جایز نیست شوهر را
که منع کند زن خود را از عمل واجب و در احرام در حج تطوع بلکه اذن شوهر برای زن
جایز نیست و شوهر هم میتواند او را منع نماید از حج تطوع **باب الاضحیة والعقیقة** در بیان
احکام قربانی عید و عقیقه طفلک و پیش از تحقیق مسائل که اختلاف شده است در او قول
ائمه ثلثه و دو نفر صاحبای ابو حنیفه است که گفته اند اضحیه سنت موکده است و بقول ابی حنیفه
اضحیه واجب بر مقیمین اهل شهرها و اعتبار نموده است در وجوب او نصاب را
و از مجلدات قول شافعی اینکه داخل میشود وقت ذبح بطلوع آفتاب روز عید و گذشتن
مقدار نماز عید و دو خطبه اعم از اینکه امام نماز عید را بخواند یا نخواند و بنا بر قول
ائمه ثلثه شرط صحت ذبح نماز و خطبه خواندن امام است مگر اینکه ابو حنیفه گفته جایز است
برای اهل سواد اینکه قربانی نمایند وقتی که طلوع نمود فجر ثانی و گفته است عطا
داخل میشود وقت اضحیه بطلوع آفتاب فقط و از مجلدات قول شافعی که آخر وقت
برای اضحیه آخر روز سوم ایام التشریق است و بقول سعید بن جبیر جایز است از برای اهل
شهرها قربانی در روز عید است خاصه و بنا بر قول نخعی جایز است تأخیر قربانی
تا آخر ماه ذی الحجه و از مجلدات قول ائمه ثلثه که هرگاه قربانی واجب شده باشد
فوت نمیشود ذبح او بفوت شدن ایام التشریق بلکه ذبح میکند او را بعد از این نیز سنت
قضا و بقول ابی حنیفه ذبح ساقط میشود ولی دفع میشود بفقراء تصدقا و از مجلدات
قول شافعی و احمد اینکه مستحب است از برای کسیکه اراده قربانی دارد که موی خود را نتراشد
و ناخن را نگیرد در عشر اول ذی الحجه تا وقتی که قربانی نماید پس اگر مرتکب این فعل شد
نماید مکروه است و گفته است ابو حنیفه مباح است و کراهت ندارد و اصحاب هم ندارد
و قول دیگر احمد هم این حرمت است و از مجلدات قول ائمه ثلثه که اگر شخص ملتزم شود قربانی کردن

ایام التشریق است و بقول مالک و ابی حنیفه اینکه آخر ق

معیبرا دو موده باشد صحیح و سلیم پس بهم رسید و او غیبی منع کرده نمیشود اجزا او در قربانی
و بقول ابی حنیفه مجزی نیست و از آنجملات قول ائمه اربعه که کوری دو چشم حیوان قربانی
منع مینماید اجزاء او را و بقول بعضی از اهل ظاهر باعث منع نمیشود و از آنجملات
قول مالك و شافعی که حیوان لنگ از برای اضحیه مجزی نیست و بقول ابی حنیفه مجزی است
و از آنجملات قول شافعی که مجزی نیست قربانی کردن حیوانی که دم او چیزی از آن
بریده باشد اگرچه بسیار جزوی باشد و بنابر مختار جماعتی از متاخرین اصحاب شافعی
اجزاء است و بنابر قول مالك و ابی حنیفه اگر کمتر از ثلث بواسطه قطع رفته باشد
مجزی است و اگر بیشتر رفته باشد جایز نیست و از برای احمد در آنچه زیاده بر ثلث قطع شده
دو روایت است و از آنجملات قول ائمه ثلثه که جایز است از برای شخص نایب کردن دیگری در
قربانی با کراهت در نایب نمودن ذمی و بقول مالك جایز نیست نایب نمودن ذمی را
در ذبح و از آنجملات قول ائمه ثلثه که هرگاه مجوسی گوسفند را از شخص بنیت قربانی
ذبح نماید اضحیه محسوب نمیشود و بقول ابی حنیفه مجوسی نیست قربانی محسوب میشود و از آنجملات
قول شافعی که ترك تسمیه عمدا یا سهوا ضرر ندارد و بقول احمد اگر ذابح عمدا تسمیه را ترك
نماید جایز نیست خوردن از گوشت او و اگر فراموش نماید ضرر ندارد و در روایت آ…
و یافتن … قائل شده است مالك پس تعدد روایت … که حلال میشود مطلقا
اعم از اینکه ترك بسم الله را عمدا نماید یا سهوا و مذهب اصحاب مالك … گفته
فاضل عبد الوهاب اگر ترك تسمیه عمدا بشود خوردن گوشت او جایز نیست و اگر سهوا
ترك شود جایز است و از آنجملات قول امام شافعی که مستحب است صلوات بر پیغمبر صلعم
در نزد ذبح و بقول احمد مشروع نیست و بقول ابی حنیفه و مالك مکروه است
فرستادن در نزد ذبح و گفته اند ائمه ثلثه مستحب است اینکه در وقت ذبح گفته شود
اللهم هذا منك و الیك فتقبل منی و گفته است ابو حنیفه که گفتن این کلام را کراهت داده

خورده نمیشود گوشت او
و بقول ابی حنیفه اگر ترك
تسمیه عمدا بشود صح

واز

و از آنجملات اتفاق ائمه اربعه بر اینکه مستحب است خوردن از اضحیه تطوعی و بقول بعضی از علماء
واجبست خوردن از آن و از آنجملات اتفاق ائمه اربعه بر اینکه جایز نیست فروختن پوست
قربانی نذر کرده شده یا مستحبه و بقول نخعی و اوزاعی جایز است بیع پوست قربانی باسباب
خانه که عادة بکار داده میشود چه … حاجت … مثل … و … غربال
و دلو و … و از آنجملات قول ائمه ثلثه که برای قربانی بعد شتر افضلست بعد از آن
گاو بعد گوسفند و بقول مالك افضل گوسفند است بعد شتر بعد گاو و از آنجملات
قول ائمه ثلثه که جایز است اینکه شریک شود هفت نفر در یک شتر بجهة قربانی اعم از اینکه
هر یک از ایشان منفرد باشند یا از اهل یکخانه باشند و از آنجملات قول مالك و شافعی که
عقیقه مستحبست و بقول ابی حنیفه مباح است و مکروه مستحبست و بقول احمد در
اشهر دو روایت او اینکه عقیقه سنت است و در روایت دیگر او که گفته است وجوب دارد
و اختیار وجوب کرده اند بعضی اصحاب احمد و ابن منذر حسن و داود و از آنجملات
قول ائمه ثلثه که سنت است در عقیقه از برای پسر قربانی نمودن دو گوسفند و از برای دختر
یك گوسفند و بقول مالك عقیقه میشود از برای پسر یك گوسفند مثل دختر و از آنجملات
قول شافعی و احمد بعدم استحباب شکستن استخوان عقیقه و اینکه … اجزاء عقیقه را
که قطعه قطعه نمودن … باشد بجهة تفاؤل سلامتی مولود و بقول … مستحب …
شکستن استخوان عقیقه از جهة تفاؤل بپوسیدن استخوان و گفته شده که آن مکروه …
و فراموش نمودن آنست شرعیه مترجم گوید در مذهب محقق … علماء … اضحیه در … شرایع
صغیر … اضحیه سنت موکده است و داخل میشود وقت آن … اول وقت طلوع آفتاب
روز عید … وقت آن در منی تا چهار روز است که اول آن روز عید است و در سایر بلاد
تا سه روز است و علامه حلی در تذکره گفته هرگاه وقت ذبح … جایز است ذبح
اضحیه … هرگاه اضحیه معینی … و … جایز است

و بعد از آن واجب نمی‌شود و نیز مستحب است بر کسی که ارادهٔ اضحیه دارد
تراشیدن موی و چیدن ناخن در عشر اول ذی الحجه بدون حرمت و کراهت و ایضا
مستحب است لازم است در اضحیه تمام بودن اعضاء و اجزاء او پس اضحیه شل و کور و دم بریده
مجزی نیست و مناط در قطع دم صدق عرف است همین که ناقص بگویند او را مجزی نیست
و نیز مستحب است شرط است در اضحیه اسلام ذابح و جایز است نایب کردن اهل ذبح
ولکن نایب باید مسلم باشد و واجب است بر ذابح گفتن بسم الله در وقت ذبح پس هرگاه عمدا
ترک نماید تسمیه را حرام می‌شود و جایز نیست خوردن از گوشت او و هرگاه ترک تسمیه
از روی نسیان شود حرام نمی‌شود و صلوة بر پیغمبر [illegible] فرستادن استحباب دارد در هنگام ذبح
و مستحب است هرگاه گوسفند را شخص نایب اضحیه بخود بدهد [illegible] نیت اضحیه مخصوص نیست
دیگر احتیاج به لفظ و اجرای صیغه نیست و مستحب است در وقت ذبح خواندن آیه
وجهت وجهی الخ و بعد از آن گفتن اللهم هذا منک و الیک فتقبل منی و نیز مستحب است
خوردن قدری از گوشت قربانی و تقسیم نمودن آن به فقراء و افضل این است که پوست
گوسفند قربانی را نیز بفقیر بدهد و مکروه است فروختن آن و ایضا افضل قربانی نمودن
شتر است بعد از آن گاو و بعد از آن گوسفند یعنی یکی از این سه را قربانی باید نمود
ولکن قربانی بهتر اصلیت اینطور است که ذکر شد و جایز است شراکت نمودن جمعی در قربانی
دیگر اختصاص به هفت نفر ندارد زیاده بر این عدد هم جایز است چنانچه یک
جایز است ذبح گوسفند متعدد و مخصوص [illegible] باید که عقیقه نیز مستحب است
مثل اضحیه و مستتر در آن عقیقه نمودن [illegible] گوسفند است خواه برای پسر باشد
خواه دختر و مستحب است جدا نمودن اعضاء گوسفند عقیقه را از مفاصل و نشکستن
استخوان آن کراهت دارد و طبخ نمودن آن استحباب دارد که بعد از طبخ تقسیم شود

باب النذر

در بیان احکام نذر است شرایط [illegible] مسائلی که اختلاف شده است در آن و قول

ائمه ثلاثه

ائمه ثلاثه است اینکه لازم نمی‌شود شخص را بسبب نذر معصیت کفاره و بنابر قول احمد در یکی
از دو روایت او نذر معصیت منعقد می‌شود ولکن فعل او حلال نمی‌شود و واجب می‌شود
بسبب آن کفاره و از آنجمله است قول شافعی که هرگاه کسی نذر نماید ذبح فرزند خود را یا هلاک
نفس خود را لازم نمی‌شود او را چیزی و بقول ابی حنیفه و احمد در یکی از دو روایت او لازم
می‌شود او را ذبح گوسفندی و با این قسم قائل شده است مالک و بقول احمد در روایت دیگر
لازم می‌شود او را کفاره یمین و از آنجمله است قول ائمه ثلاثه که هرگاه کسی نذر نماید نذر مطلق را
صحیح است و اصح از مذهب شافعی صحت نذر مطلق است و در قول دوم از برای او عدم صحت
نذر است تا اینکه تعلیق نماید او را یعنی آن نذر را بشرط یا صفتی و از آنجمله است قول ائمه ثلاثه
که اگر کسی نذر نماید ذبح [illegible] خود را لازم نمی‌شود او را چیزی و بقول احمد در یکی از دو روایت
لازم می‌شود او را ذبح گوسفندی و در روایت دیگر از احمد لزوم کفاره یمین است و از آنجمله است
قول ابی حنیفه و مالک که اگر کسی نذر نماید حج را لازم می‌شود او را وفای باو لاغیر و بقول شافعی
در یکی از دو قول او لازم می‌شود او را کفاره یمین و غیر آن و قول دیگر شافعی اینکه مخیر است بین وفای
نذر و بین کفاره یمین و از این جمله است قول شافعی که نذر [illegible] صحیح است مثل اینکه
بگوید اگر تکلم نمودم با فلان شخص پس بمحض رضای خداوند بر من است روزه گرفتن یا صدقه
دادن پس در این صورت مخیر است بین وفاء باین نذر بهر حال و مجزی نیست او را دادن کفاره
و بقول مالک و احمد اینکه مجزی نیست او را کفاره و تعین می‌شود اینکه بنای عمل بر این نذر گذارد
و از آنجمله است قول شافعی که اگر کسی نذر نماید اینکه جمیع اموال معینه خود را تصدق
نماید لازم است او را وفای بآن و بنابر قول اصحاب ابی حنیفه اینکه تصدق نماید ثلث
جمیع اموال مذکوره خود را استحبابا و در قول دیگر اینکه تصدق میکند جمیع ثلث
از اموال خود و در روایت دیگر رجوع می‌شود بقول [illegible] که در [illegible] نموده است
از ما [illegible] بدون مالی و از آنجمله است قول مالک و احمد و شافعی در اصح دو قول او اینکه اگر کسی

بجهت آنچه از مالک و ابن داود در بقول [illegible] الث باید تصدق نماید
ح

نذر نماید نماز خواندن در مسجد الحرام را معین و لازم میشود و نماز خواندن در او در هم چنین است
کلام در مسجد المدینه و مسجد الاقصی و بقول ابی حنیفه نماز بغیر او ادا میشود در مسجد
هیچ حال و از مجتهدات قول ائمه ثلثه که هرگاه کسی نذر نماید دو روزه یک روز را معینه پس
افطار کند بجهة عذری قضا نماید آن روز را و بقول مالک هرگاه بجهة عذری ناخوشی
افطار کند لازم نمیشود او را قضا و از مجتهدات قول مالک و احمد که هرگاه کسی نذر نمود
قصد بیت الحرام را نموده باشد از برای او بنیة حج و عمره با نذر نمودن رفتن بیت الله الحرام
لازم میشود او را قصد حج و عمره و لازم است که از خانه خود برود و بقول ابی حنیفه
لازم نمیشود او را چیزی مگر وقتی که نذر مشی نبوی بیت الله را بنماید بر قصد او را و از مجتهدات
قول شافعی در یکی از دو روایت او و ابی حنیفه که اگر کسی نذر نماید رفتن نبوی مسجد المدینه
یا مسجد الاقصی را منعقد نمیشود نذر او و بقول مالک و احمد و شافعی در اصح دو قول منعقد
میشود و لازم است عمل بآن و از مجتهدات قول ابی حنیفه و مالک که اگر کسی نذر فعل مباحی نماید
مثل اینکه نذر نماید و اجرای صیغه نماید باینکه بروم بخانه خود یا سوار اسب خود شوم
یا لباس خود را بپوشم چیزی بر او نیست و بقول شافعی لازم میشود او را کفاره یمین
اگر مخالفت نماید اگرچه لازم نمیشود بجا آوردن فعل امثال این نذرها و بقول احمد منعقد
میشود نذر او و مختار است بین وفا بنذر و بین کفاره یمین مترجم گوید در مذهب محقق
جعفریه در ترجیح معتبر میباشد نذر و نیت قصد قربت است چرا که متعلق نذر باید که طاعت عبادت و فعل
باشد بجهة دفع بلیات یا محض نیت قربت بدون معلق بودن بشرط و صیغه و قاعده
آن اینست که طاعت باشد در بجا آوردن شرعی راجح باشد و منعقد [illegible] باشد
پس بنابراین نذر معصیت منعقد نمیشود و بواسطه مخالفت چنین نذری کفاره لازم نمیشود
و نذر در ذبح اولاد یا بنده یا قتل نفس محترمه یا دیگری از اهل معصیات منعقد نمیشود
و کفاره بر مخالفت این نوع نذرها نیست چون کفاره در مخالفت نذر در شرع است که منعقد
شده

شده باشد و مخالفت نموده باشد واجب میشود و بنا بر این قاعده نذر در نمودن حج یا نذر نماز
خواندن در مسجدی یا نذر در رفتن بمکه بدون قصد حج و عمره یا نذر در روزه یوم معینی
یا رفتن نبوی مسجدی غیر اینها چون طاعت است منعقد میشود مخالفت از [illegible] هر یک عهد
اما اینها کفاره لازم میشود و در نذر مطلق که مقید بشرط و صیغه نباشد معتبر باشد انعقاد
آنست مثل نذر نماز خواندن یا تصدق نمودن و امثال این پس هرگاه نذر نماید که جمیع
مال خود را تصدق نماید لازم است وفای بآن و اگر برای او شاق باشد تمام مال را نموده
بدفعات متعدد برساند تا تمام شود و هرگاه نذر نماید در سفر حج یا غیر آن پیاده حضر
که اگر تکلم نمودم با فلان کس بمن درود نه یا صیغه لازم نباشد منعقد نمیشود و در نذر حج
لازم است رفتن از خانه که محل نذر است اگر معین نکرده باشد رفتن از جائی را قضا
نذر نمودن فعل مباح منعقد نمیشود مثل غذا خوردن یا بخانه رفتن یا سوار شدن
چون رجحان شرعی ندارد و مخالفت این مذکورات کفاره لازم نمیشود

باب الاطعمة والاشربة

در بیان منذری از احکام باب الاطعمه والاشربه است پس از جمله مسائلی که اختلاف شده است
در او قول ائمه ثلثه است بحرام بودن گوشت [illegible] الاهلی و بقول مالک که اهلیه باود
کراهت شدید و [illegible] اصحاب مالک گفته اند حرام است و بقول حسن حلال است خوردن
گوشت [illegible] و بقول ابن عباس حلال است گوشت حمار اهلی و از مجتهدات اتفاق ائمه ثلثه
بر حرمت گوشت هر صاحب ناخن از پرندها که غالب میشوند بواسطه انداختن او در صید
و بر هر [illegible] مثل عقاب [illegible] صقر و باز و شاهین [illegible] چنین خواهش از طیور ناخن
آنچه نجاست خوار باشد مثل کرکس و [illegible] و کلاغ [illegible] غیر کلاغ زاغ [illegible]
و بقول مالک کلاغ حلال گوشت است مطلقا و از مجتهدات قول ائمه ثلثه در مشهور
از ایشان اینکه کراهت است در آنچه نهی شده از کشتن آن مثل خطاف و هدهد و [illegible]
و [illegible] و ببغاء و طاوس و بنابر قول شافعی در اصح دو قول حرام است گوشت اینها [illegible]

واز آنجملهاست قول ائمه ثلثه بحرمت خوردن هر صاحب چنگالی از سباع که غلبه کرده میشود باو
بر چیزها مثل شیر و پلنگ و گرگ و پیل و خرس و گربه و بقول مالک مباح داشته است
گوشت این مذکوران را با کراهت و از آنجملهاست قول اصحاب بتجویز بتحریم گوشت زرافه
و بقول سبکی در فتاوی حلبیه مختار حلال است گوشت او و از آنجملهاست قول شافعی
واحمد بحلیت گوشت روباه و کفتار و بقول مالک کراهت دارد خوردن گوشت این دو
و بقول ابی حنیفه حرام است گوشت این دو و از آنجملهاست قول مالک و شافعی باباحه
گوشت سوسمار و موش دشتی و بقول ابی حنیفه کراهت دارد خوردن گوشت این دو
و بقول احمد گوشت سوسمار مباحست و در موش صحرائی دو روایتست و از آنجملهاست
قول ائمه ثلثه بتحریم خوردن حشرات الارض مثل موش و ملخ و مگس و کرم و کرم متولد
شده باشد از محل تکون خود و بقول مالک کراهت دارد نه حرمت و صحیح است حمل کراهت
بر حال عدم انفراد آن و از آنجملهاست قول ائمه که ملخ میته خورده میشود بهر حال
و بقول مالک خورده نمیشود از ملخ آنچه از که خود مرده باشد بدون سببی و از آنجملهاست
قول مالک و شافعی که حلالست خوردن گوشت خارپشت و بقول ابی حنیفه و احمد
حرام است خوردن گوشت او و بقول مالک باجتناب بخوردن گوشت خلد و فار اگر
نه کبیده شده باشد و خلد نام کوری است که شباهت بموش دارد و از آنجملهاست قول ابی حنیفه
واحمد و شافعی در اصح دو قول او که حرام است خوردن گوشت شغال و بقول مالک
مکروه هست و از آنجملهاست قول ابی حنیفه و شافعی در اصح دو قول او که گربه صحرائی
حرام است و بقول مالک مکروه هست فقط و بقول احمد در یکی از دو روایت او آنکه مباح است
و در دو روایت دیگر او حرام است و از آنجملهاست قول ابی حنیفه که خورده نمیشود از حیوان
بحری مگر ماهی و آنچه بوده باشد از جنس ماهی بخصوصه و بنا بر قول مالک آنکه مباح است
خوردن غیر ماهی از خوک و سگ آبی و نمانند و خوک آبی نزد مالک کراهت دارد در دو

ودروایت

ودو روایت بوده اند که توقف نموده است مالک در او و بنا بر قول احمد خورده میشود
جمیع آنچه در بحر است مگر نهنگ و قورباغه و کوسج و محتاج است غیر ماهی در نزد او
بسوی ذکوة مثل خوک دریائی و سگ او و بنا بر قول بعض اصحاب شافعی و اینست اصح
نزد ایشان که خورده میشود جمیع آنچه در بحر است و گفته اند بعض از ایشان که خورده میشود
سگ آبی و نه خوک آبی و نه موش آن و نه عقرب آن و نه مار آن و هر حیوانی که شبیه آن
در صحرا بوده باشد خورده نمیشود و ترجیح داده اند بعض شافعیه که آنچه در بحر باشد
حلالست مگر نهنگ و مار و خرچنگ و سلاحف و از آنجمله قول ائمه ثلثه با کراهت گوشت
حیوان نجاست خوار از شتر و گوسفند و غیر این دو و بقول احمد حرام است خوردن
گوشت و شیر و تخم اینها مترجم گوید در مذهب حنفی آنچه در شرایع میفرماید
خورده میشود از حیوانات اینست شتر و گاو و گوسفند و کراهت دارد خوردن گوشت
اسب ذا ماخر والاغ اهلی و همچنین از قبیل حیوانات درنده حرام است گوشت صنف
از اینها بمراتب اصناف پرنده است که صاحب چنگال قوی باشد که بواسطه او غالب شود
بر پرنده دیگر مثل باز و صقر و عقاب و شاهین یا آنکه صاحب چنگال ضعیف باشد
مثل نسر و رخمه و در غراب دو روایتست میفرماید و قبیل که گفته اند حرام است غراب
ابقع و غراب بزرگی که در کوهها مسکن دارد و حلالست گوشت زاغ که غراب زرع باشد
و بعضی از پرندها موافق است بعضی حرمت دارند و ضابطه کلیه ندارد مثل بوم
خفاش و طاوس و گوشت هدهد کراهت دارد و در خطاف دو روایتست و در آنچه
کراهت اوست و فاخته کراهت دارد و ببغاء حرام است و هم چنین میفرماید حرمت
از قبیل حیوانات آنچه درنده باشد و علامت آن است که صاحب ناخن یا نیش باشد اعم
از آنکه قوی باشد مثل شیر و پلنگ و گرگ و خرس یا ضعیف باشد مثل روباه و کفتار و شغال
و خرگوش و گربه و فیل هم حرام است گوشت آن و هم چنین در حلبیه حرمت گوشت زرافه

در کتب حنفیه که حاضر بود ذکری نرفته ولی مطابق انچه از اخبار و اثار و جامع علیه
شوال شده میفرماید اظهر خوشاست چنانچه مختار بعض هموست آنست و نیز چند است
کلاغ حرام گوشت هستند مثل سوسمار و موش صحرائی و عنز صحرائی و مگس و کرم و خفاش
و خلد هم مثل موش است در حرمت ولی ملخ حلال است بشرط آنکه زنده گرفته شود خون
نداشته ملخ که مثل اوست زنده و صحیح میفرماید خورده نمیشود از حیوانات دریائی
مگر ماهی که صاحب فلس باشد در اصل چه فلس او باقی باشد یا ریخته باشد و بلعی
در با از قبیل نهنگ و خوک و سفید و خرچنگ و مار و عقرب و سگ آبی خورده نمیشود
و نیز میفرماید هر یک از حیوانات حلال گوشت خواه وحشی باشد یا غیر ان بوده اگر
نجاست خوار باشد حرام است گوشت آنها قبل از استبرا و از برای هر یک استبراء مخصوص
مثلا استبراء مرغ خانگی سه روز است که باید علف با ادامه پاکی باو بدهند
استبراء مرغ آبی پنج روز است و استبراء شتر چهل روز است و گاو بیست روز و گوسفند
ده روز که بعد از استبراء حلال میشود گوشت آنها تمام شد و از اختلافات قول شافعی
که جایز است از برای مضطر خوردن گوشت میته در وقت واجب میشود و بقول غیر شافعی حرام است
خوردن میته در حال اضطرار و از اختلافات قول ابی حنیفه و شافعی در یکی از دو قول
او که جایز نیست از برای مضطر سیر شدن از میته بلکه بقدر سد رمق باید بخورد
و بقول مالک و احمد در یکی از دو قول او که جایز است از برای مضطر که سیر شود
از میته و بقول شافعی در اصح قول او که اگر انتظار حلال داشته باشد نزدیک باشد
جایز نیست غیر از سد رمق و در قول دیگر شافعی که گفته است اگر کسی در راه منقطع
باشد از رسیدن بجائی میتواند سیر بخورد از میته و بر دارد از برای توشه خود
و از اختلافات است قول مالک و اکثر اصحاب شافعی و جماعتی از اصحاب ابی حنیفه که هرگاه
از برای مضطر یافت شود میته و طعام غیر طعام غیر را بخورد اگر بوده باشد

صاحب

صاحبان غایب بشرط ضمانت میته را ترک نماید و بقول جماعتی دیگر از اصحاب ابی حنیفه
و بعض اصحاب شافعی اینکه میته را بخورد و طعام غیر را ترک نماید و از اختلافات
اتفاق ائمه اربعه که روغن مایع نجس متعذر است تطهیر او و ضعیف است در مذهب
و بقول بعضی از ایشان که روغن نجس پاک میشود بغسل دادن و از اختلافات قول
ابی حنیفه و شافعی که مباح است پیه های اجزائی که حرام نموده است خداوند بر یهود
در روز عید که ذبح کننده آن یهودی باشد و بقول مالک در یکی از دو روایت
او حرام است و در روایت دیگر مکروه است و از برای احمد هم دو روایت است
مثل مالک در این مسئله و اختیار نموده اند جماعتی از اصحاب احمد تحریم را و جماعتی
کراهت را بعضی از ایشان جمع نیست و از اختلافات قول ابی حنیفه که هرگاه کسی
مضطر شود بخوردن شراب بجهت تشنگی یا دوای جایز است خوردن آن و این قول
او و یکی از اقوال شافعی نیز چنین است و بقول شافعی در اصح اقوال او مطلقا
منع است خوردن شراب و بقول اخیر شافعی از برای عطش جایز است ولی از برای
مداوا جایز نیست و اختیار نموده اند این قول را جماعتی و از اختلافات است قول ائمه
ثلثه که جایز نیست از برای کسی که بگذرد در باغ مال غیر خوردن از میوه آن باغ اگر دیوار
داشته باشد اینکه بخورد از میوه تا زده آن مرد ... مگر باذن مالک آن و اما در مقام
ضرورت پس میخورد بشرط ضمان و بقول احمد در یکی از دو روایت او اینکه مباح است
از برای او خوردن از میوه آن باغ بدون ضرورت و ضمانی هم برای او نمیشود
و در روایت دیگر اینکه در مقام ضرورت مباح است و ضمان هم ندارد و از جمله
قول ائمه ثلثه باستحباب مهمان نمودن مسلم شخص مسلمی را نه بطور وجوب هرگاه
مرور نماید نزد یکی او و بنوده باشد صاحب دکانی ضروری هم برای بنا شود
و بقول احمد واجب است چنین مهمانی کردن یک شب واجب است و سه شب مستحب است

و هرگاه امتناع نماید اینها واجب باشد دیتی بدهد و از آنجمله است قول ائمه ثلثه
که نیکوترین کسبها زراعت و صناعات است و بنا بر مذهب شافعی در اظهر دو قول او آنکه
افضل کسبها کسب تجارت است مترجم گوید در مذهب محقق چنانچه در شرایع میفرماید
جایز است برای مضطر خوردن گوشت میته بقدر سد رمق بطوری که دفع
اضطرار را از خود نماید و هرگاه در مقام اضطرار یافت شود میته و طعام غیر
اگر صاحب طعام غایب باشد و شخص مضطر را مانعی از خوردن طعام نباشد و قوه
دادن قیمت طعام را داشته باشد باید ترک میته را نموده طعام غیر را بخورد
و در مقام امکان قیمت طعام ضمان بر او لازم میشود و در صورت حضور صاحب طعام
و ندادن طعام را بعوض یا بلا عوض و عدم قدرت شخص بر اخذ طعام خوردن میته
جایز است و همچنین میفرماید که تطهیر روغن مایع بهیچ قسم نمیشود و بر نجاست خود
باقیست و نیز میفرماید حیوانی را که ذبح آن نمود و مضایقی نباشد حرام است ذبیحه
ایشان و فرقی در اجزای ذبیحه نیست گوشت و پیه نیست کلا حرام است و نیز در باب شرب خمر
در صورت اضطرار از جهت دفع عطش یا تداوی خود مختلف قول داده اند ولی میفرماید
که شیخ طوسی در مبسوط میفرماید جایز نیست دفع مردن بشراب و نیز جایز نیست تداوی از
مسکرات و نیز بدواهائی که در آن چیزی از مسکرات باشد اکل و شرب آن جایز نیست
و جایز است در مقام مرده اینکه بجهت ناخوشی چشم شراب مداوا نمایند و نیز
میفرماید جایز است برای مریض که تنقیه یا حقنه اینکه از شیره آن بخورد بشرایط
مرقومه در کتب فقهیه و آنچه از کلمات علما و احادیث مستفاد میشود اینست که
مهمان نمودن شخص مؤمن مستحب است مطلقا و افضل کسبها بجهت تحصیل معاش
کسب تجارت است **كتاب الصيد و الذبائح** پس از جمله مسائلی که اختلاف شده است در او
قول ائمه ثلثه است که جایز نیست ذبح کردن حیوان بدندان و ناخن و بقول ابو حنیفه
صحیح است

صحیح است ذبح نمودن بدندان و ناخن در صورتیکه بوده باشد منفصل از شخص ذبح کننده
و از آنجمله است قول مالک که واجبست قطع نمودن چهار رگ که مری و حلقوم و دو ودجان
باشد و بقول شافعی واجبست قطع حلقوم و مری فقط و بقول ابو حنیفه واجبست قطع
سه چیز که حلقوم و مری و دو ودجان بوده باشد و از آنجمله است قول ابو حنیفه و شافعی
که هرگاه ذبح نمایند جنوا را از پشت سر آن و باقی بماند در او حیات مستقره در وقت بریدن
حلقوم حلال است و اگر حیوة باقی نماند پس حلال نیست و شناخته میشود حیوة مستقره
بحرکت شدید یا خروج خون و بقول مالک و احمد حلال نمیشود در این صورت بهیچ حال
و از آنجمله است قول ائمه ثلثه که اگر نحر نمایند آنچه را که ذبح باید شود یا ذبح نمایند
آنچه را که نحر میشود حلال است با کراهت و بقول مالک اگر ذبح نمایند شتر را یا نحر
نمایند گوسفند را بدون ضرورت خورده نمیشود و حمل نموده اند بعض اصحاب مالک
عدم اکل را بر کراهت و از آنجمله است قول ائمه ثلثه که اگر ذبح نمایند حیوان حلال گوشت را
پس بیابند در شکم او بچه مرده را حلال است خوردن آن و بقول ابو حنیفه خلاف است
مترجم گوید در مذهب محقق چنانچه در شرایع میفرماید واجبست در ذبیحه بریدن اعضاء
اربعه که عبارت است از مری و حلقوم و دو ودجان و مری مجرای طعام و شراب است و حلقوم
مجرای نفس است و ودجان دو رگ است که احاطه بحلقوم دارند از دو طرف و مجزی نیست
در صورت امکان بریدن بعضی از این اعضاء و همچنین میفرماید صحیح نیست تذکیه
و ذبح نمودن حیوان مگر با آهن در مقام امکان و در صورت نبودن آهن و خوف از فوت
ذبیحه جایز است ذبح نمودن با چیزی که قطع نماید رگها را اگرچه چوب و غیره بوده باشد
و با ناخن منع میشود ذبح با ناخن و دندان در مقام مرده بعضی گفته اند میشود و بعضی
گفته اند نمیشود و اگرچه منفصل هم باشد و میفرماید بیان برای حلیت ذبیحه چند شرط
اول آنکه باید ذبح کننده آن مسلم باشد یا در حکم مسلم پس بنا بر این ذبیحه کفار حلال نیست

دوم آنکه ذبح را با هم باید نمود در مقام امکان چنانچه ذکر شد قبل از این سیم آنکه
باید رو بقبله حیوان را ذبح کند در صورت امکان پس اگر عمداً ترک نماید حلال نمی شود
چهارم آنکه واجب است بسم الله گفتن در وقت ذبح پس اگر عمداً ترک نماید حلال نمی شود
و اگر فراموش کند عیب ندارد پنجم آنکه باید شتر را نحر نماید و سایر حیوانات را
ذبح پس اگر شتر را ذبح کند یا گوسفند را نحر نماید حرام میشود و طریقه نحر آنست
که حربه را فرو برد بگودی زیر گلوی شتر و محل ذبح حلق حیوانات است و از پشت سر جایز نیست
ششم آنکه شرط است حرکت نمودن حیوان بعد از ذبح و بعضی در صورت حرکه نمودن خروج
خون لازم نیست و هرگاه حیوانی را ذبح نمایند و در شکم او بچه باشد ذبح او ذبح
مادر اوست همین که مادر او ذبح شد بچه او بدون ذبح حلال است بشرط آنکه خلقت
او تمام باشد تمام شد و از جمله اتفاقات قول ائمه ثلثه که جایز است صید و شکار نمودن
بسگ تعلیم داده شده اعم از آنکه سیاه بوده باشد یا غیر سیاه و بعضی سگ
زخم کننده ها که تعلیم داده باشند و بقول احمد صحیح نیست صید سگ سیاه و بقول
ابن عمر و مجاهد جایز نیست صید نمودن مگر کلب فقط و از جمله اتفاقات قول ائمه ثلثه آنکه
شرط است که در سگ تعلیم داده شده که اگر او را برای صید رها کنند بطلب او برود و
نگه دارند او را باز ایستد و هرگاه صید را بگیرد نگه دارد او را بصیرها نماید و نخورد او را
و بقول مالک هیچ یک از اینها شرط نیست همینقدر که سگ تعلیم داده شده باشد کافی است
و از جمله اتفاقات قول ابی حنیفه و احمد آنکه شرط است در سگ شکاری آنکه مکرر شده
باشد از آن شروط مذکوره چند مرتبه تا آنکه او را معلم بنامند حاصل این آنکه در مرتبه
این شروط از او بعمل آمده باشد و بقول مالک شافعی بعمل آمدن یک مرتبه شروط مذکوره تمام
از او کافی است و باین یک مرتبه او را معلم میگویند و از جمله اتفاقات قول شافعی باینکه مستحب
بسم الله گفتن نزد فرستادن جارحه برای صید و هرگاه ترک نماید بسم الله را عمداً
حرام

حرام نمیشود و بقول مالک اگر عمداً ترک نماید حلال نمیشود و اگر فراموش نماید بخوردن او
و بقول ابی حنیفه شرط است در وقت رها نمودن سگ برای صید آنکه شخص ذاکر بوده باشد
پس اگر ترک نماید و گوید بجهت فراموشی حلال میشود و اگر عمداً ترک نماید پس حلال نمیشود
و بقول احمد در اظهر روایات او آنکه اگر ترک نماید تسمیه را در وقت رها کردن سگ
یا انداختن تیر حلال نمیشود خوردن از آن صید مطلقاً اعم از آنکه ترک بسم الله عمداً باشد
یا سهواً و بقول داود و شعبی و ابی ثور تسمیه شرط است در اباحه بهر حال پس اگر ترک
نماید او را عمداً یا سهواً خورده نمیشود آن ذبیحه و از جمله اتفاقات قول ائمه ثلثه آنکه
سگ شکاری زخم نماید صید را و نکشد او را پس بیابی او را و حال آنکه در او حیوة
مستقره باشد پس بمیرد قبل از آنکه زمان وسعت داشته باشد تذکیه او را حلال است و شافعی
بقول ابی حنیفه حلال نمیشود و از جمله اتفاقات قول ابی حنیفه و مالک در اشهر دو روایت او
در اصح دو قول خود که هرگاه جارح صید را بکشد بواسطه ثقل و سنگینی شدن بدن او خلاف میشود
و بقول احمد و ابی یوسف و محمد و حسن از آنها حلال نمیشود و از جمله اتفاقات قول ابی حنیفه و شافعی
در اصح دو قول او و بقول احمد آنکه سگ شکاری اگر بخورد از صید حرام میشود و هم چنین است
اگر بخورد او نماید قبل از این از آنچه خورده نمیشود از گوشت او و فتوی برمیدهد مالک و شافعی
در قول دیگر او حلال است گوشت او و از جمله اتفاقات قول ائمه ثلثه که جارحه هرگاه بخورد صید خود
مثل سگ است حکم آن که حلال نمیشود خوردن صید آن و بقول ابی حنیفه حرام نمیشود
که بخورد از جارحه پرنده از آن و از جمله اتفاقات قول شافعی و احمد در اصح دو قول او که اگر
تیر انداز نماید شخص شکاری را و برسد تیر او بسگی را پس زخم کند او را و پس آن تو شود و بمیرد
او را قبل از زخم او در حیوانی کشته باشد یا باشد حلال نمیشود و بقول ابی حنیفه اگر کرده
که زخم تیر او را باید حلال است و اگر بعد از آن دو زخم باشد حلال است و اختیار نموده
این قول را جماعتی از اصحاب شافعی مجتهد آنکه حلال است و اینجا صحیح دانسته

و از آنجمله است قول ائمه ثلثه که هرگاه دامی را شخص بگذارد پس بیفتد در او صیدی و بمیرد
حلال نمیشود و بقول ابوحنیفه اگر بوده باشد در آن دام حربه و بواسطه حدت آن جرحه
کشته شود حلالست و از آنجمله است قول ائمه ثلثه که هرگاه وحشی بشود حیوان از حیوانات
انسی بطوری که قدرت بر گرفتن آن نباشد پس ذکات آن زمانیکه قدرت بر او نباشد مثل
ذکوة وحشی است و بقول مالک ذکات او مثل ذکات حیوان انسیست و از آنجمله است قول
شافعی و احمد در یکی از دو روایت او که اگر صید را دو نصف نماید بواسطه آلة [illegible]
حلالست هر یک از دو قطعه آن بهر حال و بقول ابوحنیفه هر دو قطعه آن حلال نمیشود اگر
مساوی باشد و بقول مالک اگر بوده باشد قطعه که سر با اوست کمتر از نصف بهر حال حلالست
و اگر نیز دیگر باشد حلالست هر دو و آن قطعه که جدا شود حرامست و از آنجمله است قول
ثلثه که هرگاه صید از دست شاهین رود ملکیت او از صید زایل نمیشود و از آنجمله است قول
ائمه ثلثه که هرگاه صید نماید کسی پرنده صحرایی را و فرار دهد او را در مکان که برای پرندگان
ساخته است پس بپرد و فرار کند در مکان غیر ملک این شخص از او زایل نمیشود و بقول مالک
اگر بواسطه طول مکث انس گرفته باشد بمکان از ملکیت او بیرون میرود و منتقل میشود
و عود مینماید بملکیت صاحب مکان تا اینجا تمام شد اصل مختصر بخاتمه مترجم گوید
در مذهب محقق چنانچه در شرایع مسطور است جایز است شکار نمودن بجمیع آلات که
ممکن باشد صید شکار را بآنها از قبیل سگ و باز و عقاب و دام و شبکه و غیر هم و لکن
خورده نمیشود از حیوانات صید شده مادامی که تذکیه و ذبح نشود هرگاه با نفس
او را دریابد پس اگر صید از احدی آلات باز و یا جارح او را میت یابد قبل از تذکیه
حلال نمیشود مگر آنچه را که سگ تعلیم داده شده کشته باشد و در سگ تعلیم شده و صید
آن تفاوتی ندارد و تعلیم شدن سگ مشروط است بسه شرط است یکی آنکه چنان تعلیم شده
باشد که اگر رها کرده شد او را برای صید برود و اگر منع کرده شد او را بایستد و شرط دیگر آنکه

شکار را

شکار را که میگیرد نخورد و دیگر آنکه حرکت او بزجر نمودن و شرط آنکه ادوار مکرر و تجربه کرده باشد
برای این اعمال معین که بگویند این اعمال را مستفاد باشد تعلیم محقق نمیشود و واجبست
در وقت فرستادن سگ یا انداختن باز و تیر بسم الله گفتن که اگر عمدا ترک نماید حلال نمیشود
و هرگاه زخم نمود سگ معلم حیوانی را و یافت او را حیات اگر حیوة مستقره نداشته باشد حکم
ذبح شده را دارد و اگر بوده باشد حیوة او مستقره و زمان هم وسعت ذبح او را داشته
باشد حلال نمیشود مگر بذبح کردن و اگر وسعت نداشته باشد زمان بجهة ذبح او پس حلالست
و هرگاه سگ شکاری حیوانی را بواسطه افتادن بر او از ثقل خفه نماید حلال نمیشود بلکه
حلیت آن بواسطه زخم زدن میشود و هرگاه باز و عقاب حیوانی را شکار نماید محتاج بذبحست
بدون آن حلال نمیشود خواه بعد از مجروح نمودن آلات شکار خورده باشد یا نخورده باشد
و هرگاه سگ شکاری حیوانی را زخم نماید پس بعد از زخم خوردن غایب شود پس بیابد او را
مرده حرامست خوردن آن و هرگاه حیوانی را شبکه و دام و تله شکار نماید محتاج بذبحست
پس اگر در میان تله بمیرد حرامست خواه مجروح شود بمیرد یا بواسطه صدمه حبس کردن
دام است و هرگاه حیوان انسی وحشی شود یا بچاه و گودالی افتد که نتوان بیرون آورد
حکم وحشی و شکار را بهم میرسانند که آن مثل حیوانات شکاری وحشی میشود و هرگاه
حیوانی را بواسطه احدی آلتی که برای شکار مهیا کرده اند دو نصف نماید یکی
سر و قطعه دیگر آنها باشد هر دو حلال هستند و اگر یکی متحرک باشد دون دیگری پس آن
متحرک حلالست و نیز معتبر است هرگاه حیوانی را کسی شکار نماید بعد از دست او بیرون رود
و در مکان دیگر مثل برج محل شکاری کبوتر بگذارد و از آنجا به برج ملک غیر رود و دیگر اگر
اثری از آثار ملکیت نداشته باشد بعد از فرار نمودن زوال ملکیت از او نمیشود و ملک صاحب اول است
و اگر آثار ملکیت در او نباشد پس ملک صید کننده آن میشود مگر آنکه مالک اول شناخته باشد

کتاب البیوع

کتاب بیع و مسائلی که در آن باب اتفاق است از جمله مسائلی که اختلاف در او شده

قول شافعی و مالک است و اینکه صحیح نیست بیع نمودن طفل که صبی باشد و بقول ابی حنیفه و (احمد صحیح)
اگر ممیز باشد صحیح است بیع او و لکن ابو حنیفه میگوید شرط است در انعقاد بیع صبی اذن ولی قبل (از بیع)
و احمد شرط ندانسته است اذن ولی را در انعقاد بیع طفل و بگو چند سبقت اذن را نموده
و از جمله است قول ائمه ثلثه که صحیح نیست بیع مکره و بقول ابی حنیفه صحیح است و از جمله (است)
ارجح از دو قول شافعی و قول ابی حنیفه و احمد در یکی از دو روایت که بیع معاطاة منعقد (نمیشود)
و بقول مالک منعقد میشود و اختیار نموده است این قول را ابن صباغ و نووی و جماعتی
از شافعیه و قول دیگر شافعی و ابی حنیفه و احمد انعقاد این بیع است و از جمله
قول بعضی از علمای اصحاب شافعی که شرط نیست تلفظ نمودن بصیغه بیع در چیزهای
کم که قابل نباشد مثل گرده نانی یا دسته سبزی و بقول بعضی دیگر در این تلفظ
بصیغه شرط است و از جمله است قول ائمه ثلثه که بیع منعقد میشود بلفظ استدعاء
مثل اینکه بگوید بفروش با من این جامه را در جواب خواهش او بگوید فروختم بتو (بعد)
از تو و بقول ابی حنیفه باین طور بیع منعقد نمیشود اصلا و از جمله است قول شافعی
و احمد که هرگاه بیع منعقد شود ثابت است خیار مجلس از برای بایع و مشتری مادامی
که متفرق نشوند لزوم بیع را پس اگر اختیار نمود یکی از آن دو لزوم بیع را باقی میماند (برای)
دیگر خیار تا اینکه مفارقت نماید مجلس را یا اختیار نماید لزوم بیع را و بقول ابی حنیفه
و مالک ثابت نیست خیار مجلس از برای متبایعین و از جمله است قول ابی حنیفه و (شافعی)
که جایز است شرط نمودن خیار سه روز در بیع و بالاتر از سه روز جایز نیست و بقول
مالک جایز است بقدر آنکه محتاج باشد و احتیاج مختلف میشود باختلاف اموال
مثل میوه که باقی نماند بیشتر از یک روز جایز نیست شرط خیار در زیاده از یک روز
و بقول احمد و ابی یوسف و محمد ثابت میشود خیار با آنچه متفق شوند بر آن شرطی (نماید)
مثل قرار دادن مدت و از جمله است قول ائمه ثلثه که هرگاه شرط نماید خیار را از (صبح)

مثلا

مثلا تا بشب داخل نمیشود شب در مدت خیار و بقول ابی حنیفه شب داخل میشود در (این نوع)
شرط و از جمله است قول ائمه ثلثه که کسی که اختیار داشته باشد بیع نمودن هرگاه بکند در مدت (اختیار)
فسخ یا اجازه و بقول مالک لازم نمیشود بیع بمجرد گذشتن زمان مدت خیار بلکه
لابد است از اختیار نمودن یا اجازه کردن آن بیع و از جمله است قول ائمه ثلثه که فاسد
بیع نمودن بشرط این فسخ که هرگاه خواسته باشد بشرط نماید که هرگاه بخواهد او را رد (منع)
سه روزه مدت معینی در بین ایشان نباشد بجهت اینکه این شرط فاسد است و هم چنین
لازم در دو قول که بگوید فروختم بتو که هرگاه رد نمایم ثمن را در مدت سه روز
بیع نبوده باشد بین ما بیع و بقول ابی حنیفه این نوع بیع صحیح است و فاسد (قول)
اول که اگر نماند سه روز ثمن را مشتری در مدت بیع واقع نباشد بجهت اثبات خیار مشتری
مشتری و میباشد قول ثانی که اگر حق که بایع رد ثمن را در مدت سه روز نموده بیع (واقع)
نباشد بجهت اثبات خیار بایع مشتری و هم چنین است قول ائمه ثلثه که لازم نمیشود
تسلیم ثمن در مدت خیار و بقول مالک لازم میشود و از جمله است قول ائمه ثلثه که هرگاه (ثابت)
شود برای کسی خیار فسخ میتواند فسخ بیع را در حضور صاحب بیع و در غیبت او و (بقول)
ابی حنیفه نیست از برای او فسخ بیع مگر بحضور صاحب آن و از جمله است قول ابی حنیفه (و شافعی)
که هرگاه شرط نماید خیار مجهول را در بیع باطل میشود شرط و بیع هر دو و بقول مالک (جایز است)
و قرار میدهد از برای او مثل مدت خیار و امثال آن عادة و بقول احمد در (ظاهر)
قول او صحیح این دو است و بقول ابن ابی لیلی بیع صحیح است و شرط باطل و از جمله (است)
قول ائمه ثلثه که هرگاه صاحب خیار فوت شود منتقل میشود حق خیار بسوی وارث او
و بقول ابی حنیفه خیار ساقط میشود بموت صاحب خیار و بمجرد فوت منتقل میشود
ملک او بسوی مشتری در مدت خیار اگر بوده باشد مر بایع و از جمله است قول ائمه ثلثه (احمد)
اینکه جایز است از برای بایع وطی کنیز در مدت خیار و جایز نیست از برای مشتری (بقول)

حلال نیست وطی کنیز نه از برای بایع و نه از برای مشتری **مرجح گویند** در مذهب حنابله

دو شرایع معتبر باید بیع طفل صحیح نیست اگرچه ممیز هم باشد و اگرچه باذن ولی باشد

و هم چنین بیع مکره صحیح نیست و هم چنین بیع معاطاة منعقد نمیشود و بدون تلفظ

و اجرای عقد بیع معاطاة صحیح نیست خواه در چیزهائی که حقیر باشد یا خطیر و باید

اجرای عقد بیع بلفظ ماضی باشد یا بلفظی که دلالت بر خواهش و استدعا داشته باشد

ما بعد واقع میشود و نیز معتبر باید موضع ایجاب و قبول در عقد بیع معاطاة منعقد

میشود و اول خیار مجلس از برای متبایعین ثابت است مادامیکه متفرق نشده اند و اگر اختیار

لزوم بیع ظاهر کرده باشند لازم میشود بر هر دو و اگر یکی از ایشان در اختیار لزوم ظاهر نماید

بر آن یکی لازم میشود دون دیگری و معتبر باید دانست از جمله اقسام خیار در بیع یکی خیار

شرط است و این خیار را قرار دادن جایز است و واجب است که مدت آن معین باشد و در اقل

سه روز میشود و لیکن چیزهائی که در یک روز فاسد شود مثل میوه ها آن یک روز است خیار او

و هرگاه در معامله شرط خیار را نماید ثابت نیست و باطل نمیشود بنزد ابطال خیار شافعی

میشود و اگر در معامله خیار قرار دهد مدت معینی همین که مدت تمام شد مشتری میتواند او را

بد بکری بیع نماید بدون اجازه بایع چون با تمام مدت لازم میشود محتاج به فسخ بالغا ده

نیست و هرگاه شافعی را تفویض شد بشرط اینکه اگر تا سه روز پولش را نداد عقد باطل باشد

یا اگر پولش را نداد نماید باطل باشد این نوع معامله جایز و شرط بیع و شرط آن هر دو صحیح

میباشد و در خیار فسخ لزوم ندارد حضور صاحب آن و در غیاب او هم فسخ جایز است

و معتبر باید در خیار شرط لازم است که شرط مجهول نباشد و حال آن شرط باعث بطلان

بیع میشود و نیز معتبر باید هرگاه بمیرد آنکس که خیار از برای او ثابت بوده منتقل میشود

بوارث او و هر نوع از انواع خیار که باشد و نیز معلوم و حدوث در نکن معتبر باید بخیار

از برای بایع کنیز وطی آن در مدت خیار و از برای مشتری جایز است وطی و باعث سقوط

خیار

ما یجوز بیعه وما لا یجوز بیعه

خیار او میشود و **باب ما یجوز بیعه** وما لا یجوز در بیان چیزهائی که بیع آن جایز است

و چیزهائی که بیع آنها جایز نیست پس از جمله مسائلی که اختلاف شده است در او قول شافعی

و احمد است که جایز نیست بیع اعیان نجسه مثل سگ و خوک و شراب و سرگین پس اگر تلف

شود سگ یا کسی تلف نماید او را ضمانی از برای او نیست و هم چنین صحیح نیست در نزد ائمه

ثلثه بیع مجنس اگرچه غلا داده شود یا نه و بقول ابی یوسف جایز است بیع دو مجنس

اگرچه غلا داده نباشد و جایز است بقول آن بیع سگ و سرگین و جایز است اینکه

نماید مسلم ذمی را در بیع شراب و بنیت عقد شرای آن و بقول بعض اصحاب مالک جایز است

بیع سگ مطلقا و بقول بعضی دیگر از ایشان مکروه است و بقول بعضی دیگر از ایشان جایز است

بیع سگی که اذن داده شده است در نگه داشتن آن و از آن جمله است قول ائمه ثلثه که جایز است

بیع عبد مدبر و بقول ابی حنیفه جایز نیست اگر مدبر مطلق باشد و از آن جمله است قول

که جایز نیست بیع موقوفه و بقول ابی حنیفه جایز است بیع و هرگاه که متصل شود

حکم حاکم که خارج نماید او را از ملکیت خود و داخل وصایا نماید و از آن جمله است قول

و احمد که جایز است بیع شیر زن و بقول ابی حنیفه و مالک جایز نیست بیع او و از آن

قول شافعی و احمد در یکی از دو روایت او اینکه جایز است بیع خانهای مکه معظمه اینکه داخل

که صلحا فتح شده است و بقول ابی حنیفه و احمد در روایت دیگرش صحیح نیست بیع آنها

و از آن جمله است مذهب شافعی در قول جدید او که صحیح نیست بیع فضولی اگرچه مالک آن باشد

بغیر اذن مالک او و بقول ابی حنیفه و احمد در یکی از دو روایت او که صحیح است و موقوف

بر اجازه مالک او است و بقول قدیم شافعی این نیز است بلاخلاف که او موقوف

بر اجازه در نزد ابی حنیفه و بقول مالک موقوف است بیع و شری هر دو بر اجازه و از آن

قول شافعی و محمد بن حسن که جایز است بیع اجر مستعجر باشد ملکیت آن مطلقا

قبل از قبض آن اعم از اینکه عقار باشد یا منقول و بقول ابی حنیفه جایز است بیع عقار

قبل از قبض آن و بقول مالک جایز نیست بیع طعام قبل از قبض آن واما غیر طعام بیع جایز است
و بقول احمد اگر بوده باشد مبیع مکیل یا موزون یا معدود جایز نیست بیع آن قبل از قبض او
و اگر غیر ایشان باشد جایز است و از اتفاقات ائمه ثلثه که قبض در منقولات بنقل است
و در چیزهائی که نقل نشود مثل عقار و غیر آن بود بتخلیت است و بقول ابو حنیفه قبض
در جمیع اشیا بتخلیت است و از اتفاقات ائمه ثلثه که صحیح نیست بیع عین مجهوله مثل عبد
از عبدها یا ثوبی از ثیابها و بقول ابو حنیفه جایز است بیع عبدی از دو عبد یا از سه عبد
یا ثوبی از دو ثوب یا از سه بشرط خیار و از اتفاقات قول مالک و شافعی در اصح دو قول
خود که صحیح نیست بیع عینی که غایب باشد از مشتری بعین و وصف هر دو از برای آن
و بقول ابو حنیفه صحیح است و ثابت میشود از برای مشتری خیار در وقت دیدن آن و مانند
قول قایل شد است احمد در اصح دو روایت از او و اختلاف نموده اند اصحاب ابو حنیفه
در آنچه که حنس نوع از آن نامدیده مثل قول شخص که بگوید فروختم بتو آنچه در قریه است
مزا است و از اتفاقات ائمه ثلثه که صحیح است چون بیند و فروشد شخص کود و اجاره او
و در رهن او و هبه او و ثابت میشود برای او خیار و نمی تواند رد نماید او را و بقول شافعی
در اصح دو قول او صحیح نیست چون ببیند و فروش کود مگر اینکه چیزی را قبل از کوری دیده باشد
و از چیزهای و باشد که قابل تغیر نباشد مثل آهن و از اتفاقات ائمه ثلثه که صحیح
نیست بیع باقلا در پوست بالاعلا و بقول ابو حنیفه جایز است و از اتفاقات است
قول ائمه ثلثه که صحیح است بیع گندم در سنبله خود و بقول شافعی در اصح دو قول
او صحیح نیست و از اتفاقات است قول ائمه ثلثه که جایز نیست بیع شیر در پستان و بقول مالک
جایز است که بیع نماید چند روز معلومه اگر بدانند قدر دوشیدن آنرا و از اتفاقات
قول ائمه ثلثه که مباح است بیع قرآن مجید کراهت و بقول شافعی و احمد در یکی
از دو روایت او کراهت دارد و تصریح نموده است ابن قاسم جوزیه بتحریم آن و از ابن

قول ائمه ثلثه که صحیح است بیع انگور از برای شراب با کراهت و بقول احمد صحیح نیست و از اتفاقات
قول ائمه ثلثه که حرام است اجرت گرفتن بجهت جماع کردن حیوان نر بماده و بقول مالک جایز است
گرفتن عوض بجهة ابن حنبل و از اتفاقات قول ائمه ثلثه که جایز است تفریق بین برادر
که هر دو بنده باشند در بیع و بقول ابو حنیفه تفریق جایز نیست و از اتفاقات است قول ائمه
ثلثه که اگر بعد فروخته شد بنده از شرط آزادی صحیح است بیع آن و بقول ابو حنیفه در مشهور
از او صحیح نیست و از اتفاقات قول ائمه ثلثه که حرام است تفریق در بیع میان مادر و اولاد
قبل از بلوغ و بقول ابو حنیفه بیع صحیح است و در قبل از بلوغ تفریق حرام است
در مذهب مخصوص ... پنجم در شرایع معتبر باید بیع اعیان نجسه جایز نیست مثل سگ
و خوک و شراب و سرکین و مرده و بخصوص باید که قابلیت تطهیر داشته باشد بیع آن جایز است
و ایضا معتبر باید جایز نیست بیع وقف و ملکی که در صورتی که بیع از برای آن خلاف واقع شود
که مشروط معتبر نباشد و هم چنین بیع عبد مدبر معتبر باید جایز است خواه مطلق باشد یا
و ایضا جایز است بیع شرکت مطلقا و نیز معتبر باید جایز نیست بیع خانها و مکه
معظمه بجهة اینکه داخل اراضی مفتوح العنوة است و ایضا معتبر باید بیع ملک غیر
داخل در عقد فضولیت و جایز و لکن صحت آن موقوف باجازه مالک او است و ایضا
علامه حلی در تذکره معتبر باید جایز است بیع چیزی که قبض شده باشد بنا بر اکثر صحیح
مطلقا و محقق معتبر باید مراد بعض علما است مطلقا خواه در منقولات باشد خواه
در غیر منقولات و ایضا معتبر باید صحیح نیست بیع اعیان مجهوله مثل بنده از دو یا
چند بنده و معتبر باید صحیح است بیع عین غایب از مشتری بوصف آن و لکن بعد از دیدن
خیار ثابت است هر گاه بر خلاف وصف بر آید و ایضا معتبر باید بیع و شرای اعمی
صحیح است و اجاره و رهن او هم صحیح و ایضا بیع گندم در سنبله و بیع باقلا
و امثال آن در پوست بالاولی صحیح است و ایضا بیع شیر در پستان صحیح نیست و بیع انگور

بجهت کرفتن شرابست نیز صحیح نیست و ایضا میفرماید بیع قرآن صحیح نیست بکافر بلکه
تا عقد و جلد او را قصد کند و نیز میفرماید که احتراز دارد از کرفتن برای جهاد بند
حیوان زیاده و جایز است فروختن بنده را بشرط آزاد کردن و جایز است تفریق
در بودکه بنده باشند در بیع و حرام است تفریق در بیع میان مادر و اولاد در بیع
قبل از سن هفت سال **باب تفریق الصفقه** و ما یفسد البیع در بیان تفریق الصفقة
که بیع را فاسد میکند اتفاق نموده اند علما اهل سنت بر اینکه هرگاه بفروشد
بنده را بشرط اینکه ولا مشتری را باشد صحیح نیست و اصطخری که از اصحاب شافعی است میگوید
بیع او صحیح و شرط او باطل است نظیر آنچه گفته اند ابو حنیفه و ابن ابی لیلی و نخعی که هرگاه
بفروشد خانه را بشرط اینکه بایع در او ساکن باشد که جایز است بیع و فاسد است شرط آن

ربا

باب الربا در بیان احکام ربا است پس از جمله مسائلی که اختلاف شده است در او قول
شافعی است که میگوید علت در حرمت ربا در ذهب و فضه بودن این دو است از
اثمان با جنس اثمان و بقول ابو حنیفه علت ربا در این دو بودن هر دو است از جنس
وزن یکجنس پس جاری میشود ربا در سایر موزونات و اما علت در گندم
و جو و خرما و نمک در قول جدید شافعی بودن آنها است مطعوم پس جاری میشود
ربا در کلیه خوردنیها و در قول قدیم شافعی اینها داخل مطعوم
با مکیلات یا موزونات هستند و اهل ظاهر گفته اند ربا علتی ندارد بلکه مخصوص
داده شده است بحکم آن نص و گفته است ابو حنیفه علت ربا در اینها بودن آنها است
بکیل کردن بیع شدن در یکجنس و از احمد در اینباب دو روایت یکی مثل قول شافعی
و دیگری مثل قول ابو حنیفه و گفته است ربیعه هرچه زکوة واجب باشد در او ربا است
پس جایز نیست بیکشوند و گفته اند جماعتی از صحابه که ربا مخصوص بنسیئه است
پس حرام نیست تفاضل در نقد و از جمله است قول ائمه ثلثه که جایز نیست بیع

دراهم

ربا

دراهم مغشوشه بعض از آنها ببعض دیگر پس جایز است اینکه مجری باو مثاعیرا و بقول ابی حنیفه
و احمد در اظهر دو روایتها او اینکه ربا تعدی میکند بسوی نحاس و هرگاه خران کرده باشد
جایز است و از جمله است قول شافعی که روا نیست در حدید و رصاص و آنچه شباهت
بانها دارد بعلت اینکه علت در طلا و نقره ثمنیت است چنانچه گذشت و بقول ابی حنیفه
جایز است و از جمله است قول مالک و شافعی بر اینکه جایز نیست بیع آرد گندم بمثل خودش
و بقول احمد جایز است و بقول ابی حنیفه جایز است بیع یکی از این دو بدیگری اگر مساوی باشند
در نرمی و درشتی **مترجم گوید** در مذهب مخفی نماند که در شرایع میفرماید فروختن
بنده بشرط آزاد نمودن و لا بایع را او صحیح نیست و لیکن فروختن خانه بشرط سکونت
در او مدت معین صحیح است و در باب قاعده کلیه ربا میفرماید علت ربا در ذهب
و فضه و سایر اجناس کیل و وزن است پس ربا ثابت میشود در دو چیز که بکیل و وزن
در آید و از یکجنس هم باشد خواه مطعوم باشد یا غیر مطعوم و نیز میفرماید
بیع دراهم مغشوش بعضها ببعض دیگر در صورتیکه مقدار نقره آن معین
و معلوم نباشد صحیح نیست و هم چنین ربا ثابت در حدید و نحاس و رصاص
بعلت اینکه داخل مکیل و موزون میباشد و ایضا میفرماید بیع کوشت حیوان
ماکول بکوشت از جنس خود صحیح نیست و داخل معاملات ربوی است و نیز بیع آرد
گندم بمثل خودش صحیح نیست و در جو و همچنین ملازم ربوی در صورت بیع
شجاست نیز باز ربا دف در دیگر از آنها چون معین باشد و الا فلا و
جنس بجنس بالتساوی داخل ربا میشود **باب بیع الاصول والثمار** در بیان بیع اشجار
و ثمر آن پس از جمله مسائلی که اختلاف شده است در او قول ائمه ثلثه است که هرگاه
بفروشد کسی نخلی را در او شکوفه باثمری باشد داخل بیع است و اگر شکوفه نه ثمر باشد
داخل بیع نمیشود یعنی ثمر آن ظاهر نباشد و بقول ابی حنیفه ثمر نخل از برای بایع است

و احمد در اظهر دو روایت اینکه ربا تعدی میکند بسوی نحاس و رصاص و از جمله است قول مالک و شافعی که جایز نیست بیع حیوان ماکول بکوشت جنس خودش و بقول ابی حنیفه
8

بیع اشجار و ثمار آن

بهر حال و بقول ابن ابی لیلی ثمره از برای مشتری است بهر حال و از جمله است قول ائمه ثلثه
که هرگاه بیع نماید کسی عشره ظاهر را با ثمری که بعد ظاهر شود بیع آن صحیح نیست و بقول مالک
صحیح است و نظیر این قول ائمه ثلثه است که هرگاه بفروشد شخصی درختی را و استثنا نماید
شاخه از او را صحیح نیست و بقول مالک صحیح است این مسئله **باب بیع المرابحة** والرد
بالعیب در بیان رد بعیب است پس از جمله مسائلی که اختلاف شده است در او قول ائمه ثلثه است
که ثابت میشود خیار در بیع مصرات و بقول ابوحنیفه خیار ثابت نمیشود و از جمله است
قول ابوحنیفه و احمد که رد نمودن بعیب بتراخی است و بقول مالک و شافعی رد بعیب فوری است
و از جمله است قول ابوحنیفه و شافعی که هرگاه حادث شود در مبیعه عیبی بعد از
قبض مبیعه و بعد ثابت نمیشود خیار از برای مشتری و بقول مالک عهده خیار تا سه
روز است مگر در جذام و برص و جنون پس عهده و ضمان اینها تا یکسال است پس
ثابت میشود از برای مشتری خیار هرگاه یکسال نگذرد **مترجم گوید** در مذهب محقق
حلی چنانچه در شرایع مسطور است هرگاه کسی بیع نماید نخل موبری را یعنی ثمره آن ظاهر شده
باشد پس ثمره آن مال بایع است و هرگاه ثمره آن ظاهر نباشد پس ثمره آن مال مشتری میشود
مگر اینکه شرط نماید و در غیر بیع مثل اینکه ثمره مطلقا مال بایع باشد یا مشتری هرگاه
بغیر بیع نخل را منتقل نماید مثل اجاره یا هبه یا معاوضه پس ثمره آن مال اوست
مطلقا و این حکم مختص نخل است و در سایر اشجار پس ثمره آن در هر حال مال بایع است
و هرگاه بعضی ثمره آن ظاهر شده باشد و بعضی دیگر ظاهر نشده باشد بیع جمیع
صحیح و جایز است و استثنا نمودن شاخه از درخت در مقام مبایعه جایز است
و مشروط است معین نمودن آن شاخه بطوری که از جهالت خارج شود و ایضا میفرماید
در بیع مصرات خیار ثابت میشود و مصرات گوسفند و شتر است که پستان او را
بیندند که شیر در او جمع شود و زیاد شود تا بگویند شیر زیاد دارد این هم نوعی از تدلیس است

و خیار

و خیار فسخ برای مشتری ثابت است بعد از اطلاع بر آن و نیز میفرماید که رد نمودن مبیع را
بسبب عیب خیار آن بر فوریت است یعنی بمحض اطلاع بر عیب اگر تامل در رد نماید باعث سقوط
خیار میشود و هم چنین میفرماید حدوث عیب در مبیعه بعد از قبض و رد مانع است
رد میشود از برای مشتری و خیار حیوان تا سه روز است و داخل بخیار عیب نیست و حادث
عیب مطلقا در انقضاء خیار جذام و برص باشد یا غیر و جذام یکسال است **باب البیوع منهی عنها** در بیان
بیعهائی که نهی شده است پس از جمله مسائلی که اختلاف شده است در او قول ائمه ثلثه است
که هرگاه شخصی بخرد چیزی را بیع نجش پس شراء او صحیح است و لکن فروشنده معصیت بکار برده است
و بقول مالک باطلست شراء او و از جمله است قول شافعی بجواز بیع عینه با کراهت
بیع با این طور است که بفروشد متاعی را بثمن تا مدتی پس بخرد از آنکس بنقد کمتر از آن باشد
از آنچه فروخته باو و بقول ابی حنیفه و مالک و احمد جایز نیست این نوع بیع و شری و از جمله است
قول ابی حنیفه و شافعی که حرام است تسعیر و بقول مالک هرگاه یکی از اهل سوق ارزان
شود بسبب زیاده و نقصان گفته میشود از برای او که یا بفروش بقیمت یا از بازار یا اینکه از آن
و خارج شو از اهل بازار و از جمله است قول ائمه ثلثه که بیع مکره صحیح نیست و بقول ابی
حنیفه اگر اکراه کننده سلطان باشد صحیح نیست و اگر غیر سلطان باشد صحیح است پس اگر
تسعیر نماید سلطان بر مردم پس بفروشد بمردی متاع او را در حالتی که اراده بیع او را
نداشته باشد پس او مکره نیست و از جمله است قول ابی حنیفه و مالک بجواز بیع سگ با کراهت
پس اگر بفروشد سگ را منتفع میشود بیع آن اگر ممکن باشد انتفاع باو نزد هر دو مجتهد
و گفته اند شافعی و احمد که جایز نیست بیع سگ بوجهی از وجوه و ضمانی نیست از برای او
اگر کشته شود یا تلف شود **مترجم گوید** در مذهب محقق چنانچه در شرایع میفرماید
بیع نجش صحیح است با کراهت و بیع نجش اینست که شخص طالب متاعی نباشد و قصد خریدن
هم نداشته باشد محض گول زدن مشتری تعریف از او بنماید که او طالب خریدن شود

نجش
بتقدیم النون علی الجیم والشین المعجمه

عینه
بالعین المهمله والیاء بتحتانیه ثم النون

و در چنین عمل حرام و معصیت است و هم چنین است هر گاه شخص بفروشد شمشیر را [بفتنه‌جوی]
نامدی معین بعد بخواهد او را آن مشتری بتقوی که مکرر باشد آن هیئت که فروخته [ازو]
صحیح است و لیکن در مذهب علمای امامیه این بیع را بیع عینه می‌نامند بلکه بیع عینه [خرید]
عبارت است که مدیون از دائن خریده و بعد بفروشد و اداء دین خود را از ثمن نماید و این نوع [بیع]
نیز صحیح است فقیر می‌گوید که شعر جایز نیست و لیکن در مقام حاجت خلق حیله میکنند محتکر را
بفروختن قوت بدون حیله و فسخ آن و ایضاً معتبر باید بیع مکره صحیح نیست و اگر اکراه کنند [بکاری]
سلطان یا غیر سلطان باشد تفاوت ندارد و ایضاً بیع و شرای بنده صحیح نیست مگر بملک
مقدور سلطانیه که سلاح را باشد و سلاح حافظ نباشد و خاطر معتبر باید به محل برود [ایشه]
منع بیع است و اما حاده اذن جایز است مدبر و مثل این چهار نوع بر هر بالا آن لازم [میشود]
باب اختلاف المتبایعین و هلاک المبیع در بیان اختلاف بایع و مشتری در صورت هلاک
مبیعه پیش از قبض مسائل اختلاف شده است در اول شافعیه که در صورت اختلاف
متبایعین که سوگند خورد و فرود میشود ابتدا کرده میشود بسوگند بایع و از آنجمله
قول شافعی و مالک و احمد در یکی از دو روایت او که هر گاه مبیعه هلاک شود و بایع و [مشتری]
اختلاف در قدر قیمت او نمایند هر دو باید سوگند یاد نمایند بعد فسخ میشود آن بیع [و در حوض]
میشود و قیمت مبیعه اگر قیمتی باشد و اگر مثلی باشد واجب است بر مشتری مثل آن و بقول
ابو حنیفه در هلاک مبیعه تحالف نیست بلکه قول مشتری معتبر است و گفته‌اند زفر و ابو ثور
قول قول مشتری است بهر حال و گفته است شعبی و ابن شبرمه قول قول بایع است و از آنجمله
مذهب شافعی در اصح اقوال که هر گاه بفروشد عینی را بقیمت معینی بر ذمه پس اختلاف نمایند [بعد]
پس بگوید بایع پس حبس کرده میشود و مشتری بر تسلیم ثمن و بقول ابو حنیفه و مالک [اکثر]
بلکه [illegible] مشتری حبس کرده میشود اولاً و از آنجمله است قول ابو حنیفه و شافعی که هر گاه مبیعه تلف [شود]
[illegible] باشد که کیل کرده شده و یا وزن کرده شده یا شمرده شده پس او از ضمان مشتری و از آنجمله

در بعضی عبارت عربیه بر ذمت پس [illegible]
بعد [illegible]
صحیح بوده [illegible]

قول

قول ابو حنیفه و مالک و شافعی که هر گاه مبیع را بایع تلف نماید پس آن فسخ میشود [illegible]
تلف شده باشد یا آفت فسخ میشود و بقول احمد اینکه بیع منفسخ میشود بلکه بر بایع [است]
قیمت او اگر قیمتی کرده باشد و بر بایع است مثل او اگر معدوم باشد مثلاً تلف شده بخرابی تلف
آن پس او از ضمان مشتری است یا اگر اجنبی تلف شده تلف مبیعه را اذن باید باشد پس او از [ضمان]
بایع است و بقول احمد اگر آن ثمر تلف شده باشد یا [illegible] سماوی باشد از ضمان بایع [است]
و اگر بعد از فساد بوده باشد او را آن ثمر را پس او از ضمان مشتری است مترجم گوید در مذهب [محقق]
در مقام خطا ابتدا میشود بسوگند آنکسیکه اول دعا نموده خواه بایع باشد یا مشتری
و ایضاً معتبر باید هر گاه مبیع تلف شده باشد و اختلاف نمایند بایع و مشتری در قدر [ثمن]
آن در ابتدا [illegible] تحالف نیست بلکه قول مشتری معتبر است با سوگند و ایضاً در صورت [illegible]
عیب [illegible] بوده و اختلاف بایع و مشتری در قدر مدت یا در تاخیر و تعجیل تسلیم مبیع [فرماید]
تحالف نیست بلکه قول بایع معتبر است با سوگند و ایضاً معتبر باید هر گاه مبیع معلوم [موزون]
و معدود نباشد و باین نحو بخرد کسی او را از ضمان مشتری است و نیز علامه حلی [فرموده]
در تذکره هر گاه مبیع را بایع تلف نماید بیع منفسخ میشود و ایضاً محقق معتبر باید هر گاه
مبیعه ثمره و ضایع باشد و بعد از تخلیه تلف شود از مال مشتری محسوب است و نیز معتبر باید
هر گاه بایع و مشتری بعد از بیع امتناع نماید از تسلیم مبیع و ثمن هر دو را اجبار [کنند]
بتسلیم و اگر یکی از این دو نفر امتناع نماید او را اجبار باید نمود کتاب السلم و القرض
در بیان احکام بیع سلم و قرض است پس از آنجمله مسائل اختلاف شده است در او قول [ابو حنیفه]
که میگوید جایز نیست بیع سلم در چیزی که تفاوت نماید با تغییر کند مثل انار و خربزه مطلقا
چه وزناً باشد و چه عدداً و بقول مالک این نوع بیع جایز است مطلقا و بقول شافعی جایز [است]
وزناً و بقول احمد در اشهر دو روایت او جایز است عدداً و گفته است احمد آنچه در اصل بکیل [بیع]
و شری میشود جایز نیست سلم در او وزناً و آنچه اصل در او وزن باشد جایز نیست سلم در او [کیلاً]

مثل و از آنجمله است قول ابی حنیفه
شافعی در اصح دو قول او که هر گاه
مبیعه ثمره باشد پس بعد از تخلیه
تلف شود پس از ضمان مشتری است
و بقول مالک اگر بوده
نباشد

واحمد
مجاز است و از اتجمله است قول شافعی که جایز است سلم نامؤجل و بمدت و بقول ابی حنیفه و مالک
جایز نیست بیع سلم حالا یعنی بی وقت مدت بلکه لابد است در او از مدت اگرچه زمانی کم باشد
و از اتجمله است قول مالک و شافعی و احمد و جمهور از صحابه و تابعین که جایز است سلم و قرض
در حیوان از قبیل غلام و بهایم و طیور و غیر آن کنیزی که حلال باشد وطی آن برای قرض کننده و بقول
ابی حنیفه صحیح نیست سلم و قرض در حیوان و بقول مزنی و ابو جریر طبری جایز است بقرض کنیز
کنیزی که جایز باشد وطی آن برای قرض کننده و از اتجمله است قول مالک که جایز است بیع نمودن
درو دنا نوعه و مرجان و غیر صحیح نصاری و حدید و امثال اینها و بقول ابو حنیفه و شافعی واحمد
اظهر وجه از فاسد است جایز نیست و از اتجمله است قول ائمه ثلثه که سلم در گوشت جایز است و بقول ابو حنیفه
جایز نیست و از اتجمله قول ائمه ثلثه که سلم در گوشت جایز است و بقول ابو حنیفه جایز نیست
و از اتجمله است قول ابی حنیفه و شافعی با آنکه سلم در نان جایز نیست و بقول مالک جایز است
و از اتجمله است قول مالک و شافعی و احمد که جایز نیست بیع سلم مگر در آنچه وقت عقد سلم موجود
باشد و محتمل غالب باشد وقت انقضاء مدت هم باقی باشد و بقول ابو حنیفه جایز نیست مگر آنکه
موجود باشد از حین عقد تا وقت ادای آن و از اتجمله است قول ابو حنیفه و شافعی و احمد که منع
نموده اند شرکت و تولیه را در سلم بخلاف بیع و بقول مالک جایز است مترجم گوید مصنف در
خاتمه در شرایع صحیح جایز است بیع سلم در دانه ها در خرمن و سایر فواکه و سبزیها و در
حیه غلام و کنیز و حیه طیور باشد و شرط است در بیع سلم معلوم بودن کیل و وزن آن و جایز است
بیع سلم در چیزی که اصل در آن کیل باشد بوزن و بالعکس و جایز نیست بیع سلم در گوشت
و نان و جواهر و لالی و شرط است در بیع سلم تعیین مدت معینی که احتمال زیادتی و نقصان در او نباشد
اگرچه مدت نزدیک باشد لکن بیع سلم حالا صحیح است و لفظ سلم موضوع عقد سلم میشود
چون معنی سلم و قرض چیزی است که در ذمه باشد همین که موجود شد بیع حالا میشود
از سلف مرجوع است بنابراین بیع سلم موجد تا زمان در وجه صحیح نیست لکن نا نوده و مرجان

مجوز

ائمه ثلثه که جایز نیست بیع سلم
در جواهر نفیسه که کم یاب باشد
و از اتجمله است قول
ح

منقطع نشود
صحیح است و نا عین نصاری و نحو آن اگر در بین مسلمین معین باشد و بنا شد صحیح است و غیر متفق
شرط نیست در بیع سلم وجود آن جنس سلم در وقت عقد بیع بلکه در وقت تسلیم و اتمام
باید وجود آن غالب باشد و نیز معین باید نمود و شرط است در بیع سلم جایز است یا کذا
در بیان احکام قرض قرض است و از اتجمله است قول ائمه ثلثه که جایز است قرض نان و بقول ابی حنیفه
جایز نیست و از اتجمله است قول شافعی در اصح و جمعی که جایز نیست قرض کردن نان عددا او جایز است
و وزنا و در یک روایت دیگر از احمد هم منقول است و بقول مالک جایز است بیع نان بنان
و از اتجمله است قول شافعی و احمد که جایز است قبول بودن قرض دهنده هدیه را از کسی که
او قرض داده یا خوردن طعام او و هیچ یک از اینها بر وجهی که جاری باشد بتحت عادت قبل از قرض
و در قولی از شافعی جایز نیست و بقول ابی حنیفه و مالک حرام است اگرچه شرط هم نکرده باشد
و محمول بوده است شافعی حدیث کل قرض جر نفعا فهو ربا را یعنی هر قرضی که کشانده نفع باشد
و اینکه شرط این نفع را نماید وقت قرض دادن پس اگر بوده باشد بغیر شرط جایز است
و عبارت کتاب در وقت اینست که هرگاه هدیه بفرستد قرض گیرنده برای قرض دهنده جایز است
قبول آن بعد از عقد و مستحب است برای قرض کننده اینکه رد نماید بهتر از آنچه که قرض نموده بود
بجهت ورود حدیث صحیح در این باب و مکروه نیست از برای قرض دهنده گرفتن افزون تمام شد
عبادت و از اتجمله است قول مالک اینکه اگر بوده باشد از برای شخص دینی بر شخص
دیگر از جهت بیع یا قرض موجل مدت قرض پس نیست از برای او اینکه رجوع نماید در اجل
و قبل از اتمام مدت مطالبه نماید بلکه لازم میشود او اگر صبر نماید تا اتمام مدتی که معلوم قرار داده
برای مدیون و هم چنین است اگر بوده باشد قرض موجل پس نباید نماید در اجل آن
و این قول قائل شده است ابو حنیفه که مجرد قرض و بقول شافعی اینکه لازم میشود
شخص را در جمیع صور عدم مطالبه بلکه پیش از اتمام مدت میتواند مطالبه نماید و در مسئله
دوم میگویند در حال موجل نمیشود مترجم گوید در مذهب مصنف چنانچه در شرایع

چیزهایی که قرض دادن آنها صحیح است هر چیزیست که مضبوط باشد وصف و قدر او
قرض دادن نان عدداً و وزناً و هرگاه منفعتی قرار دهند برای قرض لازم نمی‌شود ملکیه
ان تمام متن مثلاً جایز است و هم چنین صحیح نمی‌باشد در دین حال [illegible] برای او قرار دهد
قبول اجل نمی‌کند و صحیح نمی‌باشد جایز است قبول نمودن هدیه مدیون برای [illegible] با خود
طعام او و حدیث کل قرض جر نفعاً محمول است باینکه شرط نفع نماید وقت قرض دادن

کتاب الرهن

در بیان مسائل رهن است پس از جمله مسائلی که اختلاف شده است در او قول مالک است در اینکه
عقد رهن لازم می‌شود بمحض قبول و اگر امتناع از قبض دادن نماید جبر کرده می‌شود راهن
در تسلیم مرهون و بقول ابو حنیفه و شافعی و احمد اینکه لازم نمی‌شود رهن مگر بعد از قبض
آن و از آنجمله است قول ائمه ثلثه اینکه صحیح است رهن مشاع و بقول ابو حنیفه صحیح نیست
و مشاع نیست در نزد ابو حنیفه که مرهون از چیزهایی باشد که قبول قسمت نماید مثل ملک
و باغ یا قبول قسمت نماید مثل بنده و از آنجمله است قول شافعی که استدامت قبض در رهن
رهن شرط نیست و بقول ابو حنیفه و مالک استدامت شرط است پس هرگاه که عاید
شود رهن از دست مرتهن بهیچ وجهی از وجوه باطل می‌شود رهن بعلت اینکه ابو حنیفه میگوید
هرگاه که عود نماید رهن [illegible] بر راهن باطل نمی‌شود و از آنجمله است قول امام
در مشهور و شافعی در ارجح اقوال که هرگاه رهن گذارد شخصی بنده را پس آزاد نماید او را
پس اگر صاحب مکنت باشد عتق او نافذ و صحیح است و لازم می‌شود او را قیمت آن بنده
بقیمت وقت آزاد نمودن و [illegible] رهن او در رهن و اگر آزاد کننده شخص معسر باشد و پریشان
نافذ نمی‌شود آزاد نمودن او و در قول دیگر امام مالک اینست که هرگاه بعد از عتق صاحب مال
شود یا مرتهن ادا نماید آنچه را که بر ذمه اوست نافذ میشود عتق او و اگر فوت شود نافذ نیست
و گفته است ابو حنیفه و احمد که نافذ میشود عتق بهر حال لکن سعی کند مرهون [illegible] نماید
در قیمت خود از برای مرتهن حالتی که او نادار و معسر باشد و از آنجمله است قول ثالث

و شافعی

و شافعی و احمد که هرگاه رهن گذارد شخص چیزی را بیکصد تومان مثلاً بعد بیکصد تومان
دیگر قرض نماید و اراده نماید که رهن را برای هر دو قرض گذارد جایز نیست و بقول مالک
جایز است و از آنجمله است قول مالک و شافعی و احمد که صحیح نیست رهن گذاردن
رهن قبل از وجوب آن و بقول ابو حنیفه صحیح است و از آنجمله است قول ابو حنیفه و احمد که هرگاه
راهن تفریط نماید بعد [illegible] مرهون نزد مرتهن [illegible] و اگر او را در وقت حلول دین و تسلیم
نکردن مرهون را مرتهن جایز است نیز و بقول شافعی جایز نیست از برای مرتهن اینکه تفریط شد
مرهون را [illegible] او را راهن یا وکیل او با اذن مرتهن پس اگر امتناع نماید
الزام میکند او را حاکم بادای دین یا [illegible] مرهون را و از آنجمله است قول امام مالک که
هرگاه اختلاف نمایند راهن و مرتهن در قدر دین آنچه اتفاقی که حاصل می‌شود [illegible] رهن
پس قول قول مرتهن است [illegible] مثل اینکه راهن بگوید رهن گذارده ام فلان را
در مقابل پانصد درهم و بگوید مرتهن بلکه رهن گذاردی بهزار و پانصد درهم بعلت
اینکه رهن تو می‌ارزد هزار و پانصد درهم است و بقول ابو حنیفه و شافعی و احمد
قول قول راهن است در آنچه ذکر شد [illegible] و الزام هزار و پانصد درهم و از آنجمله است
قول ابو حنیفه که مرتهن ضامن است بهر حال [illegible] تلف رهن و ادعای که این رهن
ضایع گردید و بقول مالک اگر ظاهر باشد هلاک و تلف او مثل حیوان [illegible]
غیر مضمون است بر مرتهن و آنچه مخفی باشد هلاک او مثل نقد [illegible] قبول نمی‌شود
قول مرتهن مگر بتصدیق راهن و بقول شافعی و احمد مرهون امانت است در نزد مرتهن
مثل سایر امانات ضامن نمی‌شود مگر در صورت تعدی و بقول شریح و حسن و شعبی
در ضمان مرتهن [illegible] و از آنجمله است قول مالک که هرگاه مرتهن ادعا
نماید هلاک رهن را در چیزهایی که مخفی است هلاک آن پس اگر مشغول شده
در ضمن آن پس کلامی در او نیست و اگر مشغول شده بصفقه آن و اختلاف نمودند

در قیمت آن سؤال میشود و از اهل خبره از قیمت چیزیکه صفت او این باشد و بنا بر
عمل میکنند و بقول ابی حنیفه قول قول مرتهن است در قیمت با سوگند او و بقول
قول قول غارم است مطلقا **مترجم گوید** در مذهب حقه چنانچه در شرایع مینویسد
در لزوم عقد رهن قبض آن و بدون قبض لازم نمیشود و لکن اشهر آن در نزد
شرط نیست پس بعد از قبض مرتهن اگر عود نماید براهن بطریقی و بعقد یا عاریه باعث
بطلان نمیشود و شرط است در رهن اینکه عین مملوکی باشد که بتوان منتفع شد از او
صحیح باشد بیع او پس رهن مشاع جایز است بعلت صحت بیع و انتفاع از او و انضمام
هرگاه بنده را رهن گذارد و تخم مدبرین بعد از انما باید او را پس اگر باذن مرتهن باشد
جایز است و سخواه دین در ذمه راهن است و اگر بدون اذن او باشد صحیح نیست
مینویسد صحیح نیست رهن بر چیز قبل از وجوب است مثل رهن گذاردن بر دینی که
من بعد بگیرد یا بر ثمن چیزی که بعد میخرد و مینویسد هرگاه در مقابل ده تومان
رهنی گذارد و بعد ده تومان دیگر لازم شد او را میتواند این رهن را بر هر دو دین
دهد و ایضا مینویسد جایز است از برای مرتهن بیع مرهونه باذن راهن یا اینکه
بیع را انتخاب راهن داشته باشد و در صورت عدم وکالت و اذن از برای مرتهن
جایز نیست بیع رهن بلکه در صورت اتمام مدت دین و مطالبه آن و نشدن راهن
مرهونه و اداء دین باید شکوه بحاکم نماید او توقف تکلیف حاکم اجبار راهن است
دین یا به بیع مرهونه و نیز مینویسد هرگاه اختلاف نمایند راهن و مرتهن در قدر دین
مثل اینکه راهن گفت در مقابل ده تومان رهن گذارده ام و مرتهن گفت بلکه در مقابل
بیست تومان گذارده در این صورت قول قول راهن است با سوگند در صورت عجز مرتهن از
اثبات زیاده برده تومان و نیز مینویسد مرتهن امین است و مرهونه نزد او حکم امانت
دارد و تلف مرهونه ضمان بر مرتهن وارد نمیشود مگر بتعدی یا تفریط و در صورت

وتفریط

و تفریط مرتهن ضامن میشود قیمت مرهونه را ولی بقیمت روزی که تلف شده و در صورت
هلاک مرهونه بتفریط مرتهن و اختلاف در قیمت آن بین راهن و مرتهن مینویسد باید
قول مرتهن است با سوگند **باب الافلاس** در بیان احکام افلاس است بدانکه علمای سابق
اختلاف نموده اند در او قول مالک و شافعی و احمد آنست که حجر بر مفلس در نزد طلب غرما
بشرط احاطه دین بر مدیون تکلیف حاکم است و حاکم مستحق ابر غلبت و از برای حاکم است
مفلس را از تصرف تا اینکه مزدی نوشته بحکام و صاحب طلب در دین و مینویسد اموال
و مالی که امتناع نماید از بیع آن و تقسیم میکند او را بین غرما بحصه هر یک و بقول
حجر کرده نمیشود بر مفلس بلکه حبس میشود تا اینکه ادا نماید دیون را پس اگر از برای
او مالی باشد تصرف نمیکند حاکم در او و مینویسد از امکان اینکه دین او دراهم باشد
و مال او دینار باشد در این صورت دینار را میفروشد و دین را ادا میکند و اگر مال
دراهم باشد و دین او نیز دراهم باشد پس ادا میکند دین را و بعد از امر او و از اینجمله
قول مالک و شافعی در اظهر دو قول او که نافذ نمیشود تصرفات مفلس در مال پس از
از حجر بر او چه بیع باشد یا هبه یا عتق یا غیر اینها از تصرفات و بقول احمد در اظهر از دو روایت
او نافذ نیست تصرفات مفلس مگر در عتق خاصه و بقول ابی حنیفه حجر او نمیشود بجهت
صحت کل تصرفات او مادام اینکه آن تصرف محتمل فسخ نباشد یا باشد پس اگر با اجتهاد قاضی
حجر بر مفلس صادر باشد نافذ است از تصرفات او آنچه احتمال فسخ در او نباشد مثل
و اجاره و هبه و صدقه و مثل این و از اینجمله است قول مالک و شافعی و احمد که هرگاه نموده
در نزد مفلس متاعی و صاحب متاع او را بیابد و حال اینکه ثمن او را نگرفته باشد و مفلس هم
ذمتی نمانده پس صاحبان متاع سزاوارترند از سایر غرما بآن و باید او ببرد و غیر او سایر
ببرند و بقول ابی حنیفه صاحبان متاع نیز مثل سایر غرما باید بین همه تقسیم شود و
صاحب متاع بیابد بعد از فوت مفلس متاع خود را که ثمن او را اخذ نکرده باشد پس او

کفته اند صاحبان مذاهب دیگر و سهیم سایر طلبکاران بعد از الحصه و گفته است شافعی بر اینکه
که صاحب متاع سزاوارتر است از سایرین باخذ آن و از آنجمله است قول ائمه ثلثه که مفلس هرگاه
اقرار نماید بدینی بعد از حجر تعلق میگیرد بذمه او و شریک نمیشود مقر له غرمائی را که حجر
کذارده اند بر مدیون و بقول شافعی شریک میشود با ایشان بشرط اینکه اقرار بدین قبل از حجر
از مفلس صادر شده باشد و از آنجمله است قول مالک و شافعی و احمد که هرگاه ثابت شد اعسار
در نزد حاکم مدیون صاحب و رد او لطاعت از حبس اگرچه بدون اذن غرما باشد و مانع نمی
و مفلس میشود و نیز جایز نیست حبس مفلس بعد از این و ملازمه او بلکه مهلت داده میشود
تا اینکه وسعت پیدا شود برای او و بقول ابوحنیفه حاکم او را از حبس بیرون میاورد و لکن
جایز نیست که مانع شود میان او و صاحبان دین بعد از بیرون آوردن از حبس بر طلبکاران بلکه
او را بحال خود میگذارند او را از تصرف و اخذ میکنند زیادتی از کسب او تقسیم بالحصه و از آنجمله
قول مالک و شافعی و احمد اینکه شاهد اعسار شنیده میشود قبل از حبس و در ظاهر از مذهب
این است که شنیده نمیشود مگر بعد از حبس و از آنجمله است قول ابوحنیفه و احمد که هرگاه
شاهد نماید بر اعسار خود دیگر سوگند داده نمیشود بعد از این و بقول مالک و شافعی سوگند
میشود بخواهش طلبکار بودن از ارباب طلب مترجم گوید در مذهب محقق چنانچه در شرایع
حجر کذاردن بر مفلس منصب و شغل حاکم شرع است بشرایط آن که از جمله آنها کفایت نکردن مال
با دیون بالخاطه دین تمام مال و شرط دیگر التماس طلبکاران بر حجر یا التماس خود مدیون است
و اقوی که بعد از التماس و خواهش طلبکاران حجر صحیح میشد از حاکم و از برای حاکم است منع
مفلس را از تصرفات که مضر باداء دین باشد و مختص غرما در اموال مفلس را دگر میشود و استیلاع
باذن حاکم شرع میفروشد و قسمت میکند و ایضا مفترنا باید تصرفات مفلس که منزه بدین
بعد از حجر صحیح و نافذ نیست از قبیل بیع و هبه و عتق و ایضا میفرماید هرگاه یا بد متاع
نیابد در نزد مفلس محجور که عین او را نداده باشد سزاوارتر است باخذ متاع خود از سایر

و سایرین با او شریک در ثمن نمیشوند و حکم غرما و میت نیز چنین است و ایضا میفرماید
هرگاه مفلس اقرار نماید بدینی که سابق بر حجر ثابت در ذمه او بوده است از برای کسیکه اقرار نموده
شرکت در غرما است با سایرین بعد از الحصه و ایضا میفرماید شاهد اعسار قبل از حبس شنیده
میشود و بعد از ثبوت اعسار حبس جایز نیست بلکه رخص میکند او را حاکم و برای او مهلت تا ظهور
وسعت و در صورت ادعای اعسار حبس نمودن تا ثابت نماید اعسار خود را اگر قبل
حبس ثابت نموده دیگر حبس لازم ندارد و در صورت ثبوت اعسار مطلق شاهدی که اطلاع بر باطن
امر مدیون نداشته باشد از برای غرما جایز است سوگند دادن مفلس بر نداشتن مال و اگر
نداشتن مدیون ثابت ما الظاهر و در صورت بودن مال الثابت لازم ندارد بلکه حکم او با اعتراف
تا اداء دین نماید باو فروختن مال او است از جانب حاکم مال او و مع ما او بخت باید ملک اللحلاف
در داد قول ابوحنیفه است که بلوغ مرد میباشد با احتلام یا انزال و اگر با هیچ یک از این وصف موصوف
کم نشد تمام نماید شانزده سال را بالغ است و بقول که بعضی اند هفده سال را و اما بلوغ زن بحیض
و حمل است و اگر اینها نباشد پس با تمام شانزده سالگی با یکی از آن سه چیز است و از آنجمله است قول
ابوحنیفه که روئیدن موی عانه باعث اقتضای حکم بلوغ نمیشود و بقول مالک و احمد باعث
اقتضای بلوغ میشود و در اصح از مذهب شافعی اینکه روئیدن موی عانه باعث حکم بلوغ است
مخصوص کافر بودن مسلم و از آنجمله است قول ابوحنیفه و مالک و احمد که رشد در مرد اینست
اصلاح مال خود را بنماید و دیگر رعایت نمود با عدالة ما دام او نکرده اند و بقول شافعی رشد
اصلاح دین و مال است و ترقی نیست میان مرد و زن در این و گفته است مالک منفک نمیشود
اگرچه بالغ شود در حال رشد تا اینکه شوهر کند و دخول نماید زوج باو و بوده باشد
حفظ کننده مال شوهر چنانچه قبل از شوهر نمودن مال خود را حفظ میکرده و گفته
احمد در مختار از دو روایت خود که فرقی نیست در اینکه رشد میان مرد و زن و بنا بر دو
از برای قول مالک زیاد نموده است علاوه و شوهر کردن یکذشتن یکسال را از شوهر کردن

۲۲۲

کە در خانه زوج باشد و اولاد وی از او متولد شود و از آن جمله است قول ائمه ثلثه که طفل هر وقت بالغ

شود و آنس رشد بکند دفع میشود بسوی او مال او و اگر بالغ شود و رشید نباشد

نمیشود بسوی او مال او بلکه منتزع محجور علیه است و بقول ابی حنیفه رحمه الله هرگاه برسد سن طفل

به بیست و پنج سالگی دفع میشود بسوی او مال او بهر حال مترجم گوید در مذهب محقق جعفری در شرایع

از جمله کسانیکه محجور علیه هستند یکی از ایشان صغیر است و دفع حجر از صغیر بدو وصف میشود

بلوغ و رشد و دانسته میشود بلوغ طفل به یکی از سه چیز روئیدن موی خشن بر عانه اعم از اینکه طفل باشد یا

زن باشد یا مرد و بخروج منی از موضع معتاد برای زن و مرد و به رسیدن سن پانزده سال از برای

مرد و سن نه سال از برای زن و حیض و حمل برای زنان دلیل بلوغ نیست بلکه علامت از آنست

دلیل سبقت بلوغ میشوند و هم چنین رشد طفل دانسته میشود باصلاح مال او و اصلاح

مال مرد و زن مختلف است مثلا اصلاح مال در زن آنست که نبندد بر مال شوهر یا

واصلاح

خود نکند و مایل بکارهایی باشد که مناسب زنان باشد از دوختن و بافتن و در

مال در مرد بطور مناسب مردان و کار و شغل ایشان است و معین که این دو صفت در مرد یا زن

بهم برسد حجر از او مرتفع میشود و قابل این میشود که مال او را بدو تسلیم نمایند کتاب الصلح

در بیان احکام صلح است از جمله مسائلیکه اختلاف نموده اند در آن قول ائمه ثلثه است که هرگاه

شخصی ندا کند باینکه بر او حقی است و ادعا نماید برای کسی صحیح است مصالحه با انکار و

شافعی صحیح نیست و از آن جمله است قول ائمه ثلثه که صلح بر مجهول صحیح و جایز است و بقول شافعی

صحیح نیست و از آن جمله است قول ابی حنیفه و مالک که هرگاه دو نفر ادعا نمایند سقفی را که در

بین الطاق و غرفه است بالای او اینکه سقف ملک صاحب الطاق باشد جایز است و بقول شافعی و احمد آن

سقف مشترک بین هر دو نفر است و از آن جمله است قول ائمه ثلثه که هرگاه خراب شود دیوار

بالای که ملک دو نفر باشد هر یک علیحده وارد نماید صاحب مرتبه بالا که تعمیر نماید

او را جبر نمیتوانند نمایند صاحب مرتبه اسفل را به بنا و تسقیف و باید صاحب مرتبه اعلی خود را

بنا کند

بنا کند بلکه صاحب مرتبه اعلی باید مرتبه اسفل را از مال خود بنا کند و میتواند منع نماید صاحب سفل را

از انتفاع تا اینکه آنچه را خرج نموده بگیرد و بقول اصحاب شافعی جبر کرده نمیشود صاحب سفل

و منع هم از انتفاع نمیتوانند نمایند او را اگر بدون اذن او صاحب علو ساخته باشد آن اسفل را محل

بنا و اصل او در قول جدید که شافعی است جبر میتوان ایجاد نمود در بنا و قول قدیم او که مختار

جماعتی از اصحاب او است جبر کرده میشود شریک بر اینکه از اسباب دفع ضرر و حفظ املاک از تعطیل

و از آن جمله است قول ابی حنیفه و شافعی که از برای مالک جایز است تصرف در ملک خود با تحجیر

ضرر به همسایه میرساند و بقول مالک و احمد که منع نموده اند از تصرف که ضرر داشته باشد جایز نیست

و از آن جمله است قول مالک و احمد که هرگاه پشت بام کسی اعلی باشد از پشت بام همسایه لازم میشود

صاحب پشت بام اعلی را ساختن ستری که منع نماید او را از مشرف شدن بر همسایه خود

و بقول ابی حنیفه و شافعی لازم نمیشود او را ساختن ستره و از آن جمله است قول ابی حنیفه

و مالک که هرگاه بوده باشد بین دو نفر مال الاشتراک دولابی یا نهری یا چاهی پس معطل شود

یا دیوار مشترک باشد و خراب شود و پس مطالبه نماید یکی از دو شریک دیگری را بر تعمیر و بنا

و او امتناع نماید یا مطالبه غسل دولاب یا چاه را نماید و او امتناع نماید میتوان جبر

نمود او را و بقول جدید شافعی جبر کرده نمیشود مترجم گوید در مذهب محقق جعفری در

شرایع میفرماید صلح در مقام انکار در مذهب علماء صحیح است و جایز و صلح مجهول هم جایز

و صحیح است و میفرماید هرگاه صاحب خانه سفلی و غرفه بالا سقفی را بین الطاق

ادعا نمایند به قرعه حکم میشود در این مقام و ایضا میفرماید هرگاه دیوار دو

مشترک باشد بین دو نفر یا بطوریکه مرتبه بالا از یکی باشد و پایین از دیگری و

آنها خراب شود و بخواهند مثلا صاحب مرتبه اعلی الطاق خود را بنا کند نمیتوانند شریک

را اجبار بر ساختن مرتبه سفلی نمایند اگر هم خراب شده باشد چنانچه اینکه بر بالای او

عماره خود را بنا کند حکم صاحب مرتبه سفلی نیز چنین است و هرگاه با اذن شریک سهم او را بنا کند

متعیر نماید باید متحمل مخارج او بشود و اگر بدون اذن ساخته باشد نمیتواند او را منع از
نماید و ایضا معیر باید که حایطی باشد برای شخص تصرف در مال خود نماید بانواع تصرفات
اگرچه بایدن واسطه ضرری بهمسایه او برسد و هرگاه پشت بام شخص مشرف باشد بر خانه
همسایه لازم نمیشود او را که منع باو بنماید از پشت بام خود بلکه برای منع اشراف بلکه نگاه کردن
حرام است و منع او از نگاه کردن لازم و ایضا حکم بر دیوار هم در کتاب در صورت اشراف حکم
خانهات چنانچه بیان شد تمت **کتاب الحواله** در بیان احکام حوالات بدانکه علما در مسائلی که
اختلاف نموده اند در او قول ابو حنیفه و شافعیست برانکه معتبر نیست در حواله رضای محال علیه
و در روایت دیگر از ابو حنیفه است که اگر محال علیه دشمن باشد لازم نمیشود او را قبول حواله
و از اصطخری که از ائمه شافعیه است نقل شده که لازم نمیشود محال علیه را قبول حواله مطلقا
خواه دشمن باشد یا نباشد و از داود هم این قول حکایت شده است و از جمله قول علماء
که صحیح هرگاه قبول نماید حواله را صاحب مال ذمه حواله کننده بری میشود و بقول
زفر رحمه الله ذمه او بری نمیشود و از جمله است قول شافعی و احمد که محال علیه نمیتواند
قبول رجوع بر حواله کننده نماید و نمی که برسد بسوی حق خود **مترجم گوید** در مذهب
چنانچه در کتب شرایع مسطور است باید قبول حواله بر محال علیه لازم نیست لکن هرگاه قبول نمود قبول
بر او لازم میشود و نمیتواند رجوع نماید خواه دشمن باشد یا نباشد و محض حواله
ذمه حواله کننده بری میشود اما اینکه محال علیه غنی باشد یا فقیر و هرگاه محال علیه
حواله را قبول نمود و اذا معلوم شود که قبول نموده اگرچه او مشغول بوده بحواله کننده یعنی
او بوده یا اما نمی بر او داشته دیگر رجوع معنی ندارد و اگر مدیون نبوده محض
قبول حواله را نمود میتواند رجوع نماید و این مسئله داخل عنوان حواله نمیشود بلکه
کتاب الضمان در بیان احکام ضمان است بدانکه در جمله مسائلی که اختلاف شده است
قول ائمه اربعه است اینکه حق منتقل میشود از مضمون عنه بسوی ضامن بمحض قبول ضمانت

دین

دین یا نیست بر ذمه مضمون عنه و ساقط نمیشود از ذمه مگر باداء نمودن و بقول ابن ابی لیلی
و ابن شبرمه و ابو ثور و داود بنفس ضمان ساقط میشود و از جمله است قول ائمه ثلثه بکه
میت بری نمیشود ذمه او در دین مضمون عنه بنفس ضمان مثل شخص حی و بقول ابو یوسف
در روایت او بری میشود و از جمله است قول ابو حنیفه و مالک و احمد بر اینکه ضمان
جایز است و هم چنین ضمان مال مجهول و بقول شافعی در مشهور از او جایز نیست چنانچه
از مجهول را جایز ندانسته و از جمله است قول مالک و شافعی و احمد و ابو یوسف و محمد
که هرگاه بمیرد شخص مدیون و مخلفی نداشته باشد که وفاء دین او نماید جایز است
کسی دین را از عوض او ادا نماید و بقول ابو حنیفه جایز نیست ضمان از او و از جمله است قول
ائمه ثلثه بصحت ضمان بدون قول طالب آن و بقول ابو حنیفه این نوع ضمان صحیح نیست
در یک نوع و آن اینست که بگوید شخص مریض از برای بعض یا کل ورثه خود ضامن شوید
غرما می نیز جایز است اگرچه اسم دین را نبرند و اگر در حال صحت چنین بگوید لازم نمیشود
کفیل را چیزی و از جمله است قول ائمه ثلثه صحت کفالة بدن و کسی که ادعا بر او میکنند
و بقول ابو حنیفه صحیح نیست این نوع کفالة و از جمله است قول ابو حنیفه و شافعی که
هرگاه غایب شود یا فرار نماید بر کفیل چیزی غیر از احضار او نیست لازم نمیشود ادای
مال و اگر معتذر باشد بر کفیل احضار مکفول بعینه مهلت داده میشود که در مدت
منع رفتن معین او و مدت حضورش اگر او را آورد فبها و اگر نیاورد او را حبس میکنند تا ابدا
مکفول را و بقول مالک و احمد اگر حاضر نکند مکفول را لازم میشود بر او مال و غرامت
در نزد شافعی مطلقا وارد نمیشود و از جمله است قول ابو حنیفه و احمد که هرگاه شخصی
بگوید اگر حاضر نکردم فردا مدیون بر او آنچه بر اوست من ضامنم پس در این صورت اگر
نکرد او را با اینکه آن مطلوب مرد آنچه بر اوست ضامن میشود و بقول شافعی و مالک
نمیشود **مترجم گوید** در مذهب حق چنانچه در شرایع مسطور است باید منتقل میشود بنفس ضمان

حق که بر ذمه شخص باشد بذمه ضامن چه مضمون عنه میت باشد یا حی و صحیح باشد ضمان
مجهول جایز است و ضمان مال مجهول جایز نیست و شرط است در ضمان رضای مضمون له
و رضای مضمون عنه شرط نیست و نیز صحیح باشد ضامن شدن از دین میت بعد از فوت او جایز است
و در مسئله کفالت صحیح باشد جایز است کفالت بدن کسی که ادعا بر او داشته باشد و نیز صحیح باشد
هرگاه مکفول غایب شود با قرار باید که کفیل حاضر احضار او چیزی نیست و اگر معتذر شود
احضار مکفول را او را جایز است حبس نماید و الزام نماید با حضار مکفول یا ادای الحق
بر او ثابت و بعد ذمه در فتوی مذاهب مهلت میدهد که کفیل او را حاضر نماید و اقرار کرده را
و هرگاه شخص بگوید که فلان را حاضر کنم تا صبح مثلاً آنچه بر او ثابت و بر من لازم باشد غیر
حاضر بودن چیزی بر او لازم میشود چون ضمان تعلیق بر خطر میشود و اگر شرط کند معلقم
مثل اینکه بگوید فلان مبلغ بر من باشد اگر تا صبح فلان را حاضر نکنم در تا صبح روز دیگر
حاضر نکند آنچه را شرط نموده باید بدهد **کتاب الشرکة** در بیان احکام شرکات است از جمله
مسائلی که اختلاف نموده اند در او قول شافعی و احمد است اینکه شرکت مفاوضه باطل است و بقول
ابو حنیفه جایز است و موافقت نموده است او را مالک در این مطلب لکن با اختلاف در صورة
مفاوضه چون در نزد ابو حنیفه شرایط متعدده هست از برای مفاوضه و از جمله است قول
احمد بجواز شرکت وجوه و بقول مالک و شافعی باطل است و صورة آن اینست که دو نفر شریک راس
المالی نداشته باشد و بگوید یکی از آن دو نفر به دیگری شریک میشویم ما دو نفر در اینکه
آنچه بخریم ما هر یک در ذمه شرکت باشد و منفعت آن هم بین شرکت باشد و از جمله است
قول مالک و شافعی که هرگاه راس المال مساوی باشد در شرکت عنان و شرط نماید یکی از آن
دو شریک اینکه بوده باشد از برای او از منفعت ربح زیاده بر آنچه برای شریک دیگر است پس این
شرکت فاسد است و بقول ابو حنیفه صحیح است که این شرط باعث زیادتی صحت در تجارت
و باعث زیادتی عمل باشد **مرجم گوید** در مذهب محقق چنانچه در شرایع میفرماید شرکت

مفاوضه

مفاوضه و شرکت وجوه هر دو فاسد است و معنی مفاوضه اینست که دو نفر امورات خود را
بیکدیگر تفویض نمایند و قرار دهند که آنچه از هر جا و هر عمل پیدا نمایند شریک باشند و هر ضرری
بهر یک برسد آن دیگری شریک باشد و معنی شرکت وجوه اینست که دو نفر به اعتبار صاحب
چیزی را بخرند بر ذمه که حد و نفع آن شریک باشد و ایضا صحیح نماید هرگاه در شرکت عنان که از
اقسام شرکتهای صحیحه است راس المال مساوی باشد در منفعت هم باید مساوی باشند
یکی از دو شریک زیاده نفع را بر دیگری اگر شرط نماید فاسد است مگر اینکه در مقابل زیادی
شغل و عملی نماید **باب الوکالة** در بیان احکام مسائل وکالات است از جمله مسائلی که باختلاف
نموده اند در او قول ابو حنیفه است که صحیح نیست اقرار وکیل بر موکل خود در مجلس حکم و بقول ابو حنیفه
صحیح است مگر اینکه شرط نماید بر وکیل اینکه اقراری بر ضرر موکل خود نماید و از جمله است
قول مالک و شافعی و احمد اینکه وکالة حاضر صحیح است اگر چه راضی نشود خصم او بشرط اینکه
بوده باشد وکیل دشمن از برای خصم و بقول ابو حنیفه وکالة حاضر صحیح نیست مگر برضای
خصم مگر اینکه موکل مریض یا مسافر باشد و بنابه مذهب ما جایز است در صورة و از جمله است
قول مالک و شافعی و احمد که هرگاه وکیل نماید کسی شخصی را در استیفاء حقوق خود و انکار کرد
در محضر حاکم باید جایز است ثابت وکالة و این احتیاج نیست در این وکالة شاهد را مگر
اینکه وکیل کرده باشد او را در استیفای حق از یکنفر معینه با حاضر و شرط نیست حضور
که استیفا و حق از او میشود در محضر وکالة اگر وکیل نماید کسی را در غیر مجلس حکم ثابت
وکالة او بشاهد و اثبات بر حاکم پس مطالبه کسی را که مطالب از او میکند بمجلس حکم و بقول ابو حنیفه
اینکه اگر بوده باشد خصمی که وکیل نموده ادعا بر آن خصم نماید بگیرد بی حضور او شرط در
وکالة است و اگر حاضر غایب باشد حضور یکی از آنها شرط است در صحت وکالة و از جمله است
قول مالک و شافعی و احمد که از برای وکیل جایز است عزل خود بحضور موکل بغیر حضور موکل
و بقول ابو حنیفه نیست از برای وکیل فسخ وکالة مگر بحضور موکل و از جمله است قول مالک و شافعی

اینکه برای موکل جایز است عزل نمودن وکیل خود را اگرچه بدون علم وکیل باشد و بقول ابی حنیفه
و احمد در یکی از دو روایت او اینکه منعزل نمیشود مگر بعد از علم بعزل و از جملهٔ آنهاست قول
مالک و شافعی و احمد و ابی یوسف و محمد که هرگاه وکیل نماید کسی را در بیع مطلقا لازم است بیع
نمودن است بثمن المثل بنقد بلد و اینکه هرگاه وکیل بیع نماید بچیزی که مغبون نمیشوند مثل آن مردم
بآن نوع با مثل آن نقدا باشد جایز نیست مگر برضای موکل و بقول ابی حنیفه جایز است
بفروشد هر طور که بخواهد نقدا باشد بدون ثمن المثل یا بآنچه مغبون نمیشوند خلق مثل آن
و بنقد بلد و بغیر نقد بلد و از جملهٔ آنهاست قول مالک و شافعی و احمد که اگر شخص حق او بغیر
برده شده او باشد با نزد او عین مال دیگر باشد و معبر باشد که کسی نزد او بیاید و بگوید صاحب
حق مرا وکیل نموده در گرفتن آن از تو و تصدیق کند او را نباید داد بوکیل مگر بودن شاهد که نداشته
باشد در اسقاط جبر کرده میشود در تسلیم آنچه برده شده است و اما در عین دو
نیز گفته است محمد جبر کرده میشود بر تسلیم عین مثل ما فی الذمه و از جملهٔ آنهاست قول ائمه ثلثه
که شاهد وکالت شنیده میشود بدون حضور خصم و بقول ابی حنیفه شنیده نمیشود مگر بحضور خصم
و از جملهٔ آنهاست قول مالک و شافعی در اظهر دو قول او و احمد در اصح دو روایت او که وکالت
صحیح است در استیفاء و قصاص در غیبت خصم و بقول ابی حنیفه و شافعی اینکه صحیح نیست
خریدن وکیل از نفس خود و بقول مالک اینکه از برای وکیل جایز است که بخرد بیع را از نفس خود
بجهت خود نماید بزیادتی در ثمن و بقول احمد در اظهر دو روایت او که این بیع جایز نیست
بهیچ حال و از جملهٔ آنهاست قول احمد و ابی حنیفه اینکه صحیح است توکیل طفل ممیز و بقول
مالک و شافعی صحیح نیست مترجم گوید در مذهب محقق حلی چنانچه در شرایع مذکور است اقرار وکیل
موکل صحیح نیست مطلقا و وکالت از شخص حاضر صحیح است مثل حاضر مطلقا و هرگاه
شخص کسی را وکیل نماید در حضور حاکم برای استیفای حقی از شخصی و آن شخص حاضر نباشد جایز است وکالت را
و احتیاج باثبات ندارد و اگر در غیر محضر حاکم باشد باید شاهدین اثبات نماید

وکالت در قصاص صحیح نیست مگر در حضور خصم و از این جمله است قول ابی حنیفه ح

دیگر

دیگر حضور خصم در اثبات وکالت شرط نیست و صغیر ممیز جایز است از برای او وکیل اینکه قرار نماید
خود را او وکالت هرچه موکل او حاضر باشد یا نباشد ولی جایز است از برای موکل عزل وکیل نماید
شرط حضور وکیل یا اعلام او که بدون حضور و اعلام عزل نمیشود و تصرف او قبل از علم
بعزل نافذ است و هرگاه کسی وکیل نمود شخصی را در بیع مطلقا باید بثمن المثل و بنقد بلد بیع نماید
و بغیر این جایز نیست مگر با رضای موکل خود و هرگاه کسی با دعای وکالت مطالبه حق از شخصی
نماید و آن شخص خصم تصدیق او را نماید اگر آن حق عین باشد از قبیل ودیعه و غیره جایز نیست
اجبار شخص بر دفع تصدیق و اگر آن حق برده شده باشد جایز نیست اخذ از آن شخص اجبارا و لکن صغیر
در این مسئله بر دو ذات تبعیض کرده جایز نیست اخذ از آن اجبارا و ایضا صغیر جایز است وکالة
در استیفا و قصاص صحیح است در حضور و غیبت شخص و ایضا صغیر جایز است وکالت طفل ممیز
ممیز صحیح نیست و اگر کسی در مال و غیره جایز است در آنچه جایز است از برای او تصرف در مثل وصیت
وصیت و طلاق و ایضا خریدن وکیل برای غیر خود از خود چیزی را صحیح نیست کتاب الاقرار
در بیان احکام اقرارات بدانکه علمای اسلام که اختلاف نموده اند در قول ائمه ثلثه است اینکه
اقرار بدین در صحت و در مرض مساوی است اگر وکیل او وفا بر هر دو دین نکند غرما تقسیم کنند مال
بقدر دین خود و بقول ابی حنیفه غرماء صحت مقدم است بر غرماء مرض در استیفاء دین خود
پس اگر زیاد باشد چیزی صحیح است برای ورثه و اگر زیاد نباشد چیزی بغرماء مرض نمیرسد میشود
و از جملهٔ آنهاست قول ابی حنیفه و شافعی در اصح دو قول خود که قبول است اقرار در مرض بجهت
وارث و بقول احمد قبول نمیشود اصلا و بقول مالک اگر اقرار کننده متهم نباشد قبول
میشود و اگر متهم باشد نمیشود مثال این آنست که شخصی دختری و برادر داشته باشد پس اگر اقرار
از برای برادر نماید متهم نمیشود و اگر اقرار از برای دختر او باشد متهم میشود و از جملهٔ آنها
قول ابی حنیفه که اقرار کننده شریک میشود با اقرار کننده اگر کسیکه ثابت شده باشد نسب احد الابناء
در دین او نیست بجهت اقرار خود مگر بقدر اینکه این ما صفه همان فقد ...

اگر اقرار نماید که او را بر برادر دیگر است اقامه نماید برای این بینه و بقول شافعی صحیح نیست
اصلا و احمد حکم کند چیزی از ارث بجهت عدم ثبوت نسب و از آنجمله آنست که اگر
که اگر اقرار نماید بعضی ورثه بدینی بر میت و تصدیق نکنند او را باقی ورثه لازم میشود
اقرار کننده را ادای آن از جمیع دین و بقول مالک و احمد و شافعی در اشهر دو قول او لازم
اقرار کننده را دین بقدر حصه او از میراث متوفی و از آنجمله است قول ابی حنیفه که
استثنا از غیر جنس بشرط آنکه مکیل بوده باشد این مستثنی از آنچه ثابت میشود در ذمه
مثل کیل که او بتر هر موزون و معدود و نیست مثل قول کسی که بگوید هزار درم
مگر یک کر گندم و اگر چه باشد از آنچه ثابت نمیشود در ذمه مگر صفت او مثل ثوب
صحیح نیست استثناء او و بقول مالک و شافعی صحیح است استثنا از غیر جنس علی الاطلاق
و از ظاهر کلام احمد عدم صحت مستفاد میشود و از آنجمله است قول ائمه ثلثه که اگر اقرار کند
بگوید از برای فلان است در نزد من هزار درهم در کیسه یا ده من خرما
یا لباسی در بقچه پس اقرار نموده است بدراهم و خرما و لباس دون ظرف انها و
اهل عراق اقرار بجمیع نموده است و از آنجمله است قول ائمه ثلثه که هرگاه اقرار نماید
بنده که اذن نداده او را مولا بتجارت بچیزی که تعلق بگیرد بسبب او عقوبتی بر بدن
مثل قتل عمد و زنا و سرقه و قذف و شرب خمر قبول میشود اقرار او و اقامه میشود
بر او حد آنچه اقرار بآن نموده و بقول احمد آنکه قبول نمیشود اقرار او در قتل عمد
فاما مثل ان اند مزنی و محمد الحسن و داود چنانچه قبول نمیشود اقرار او بمال مگر در زنا
و سرقه که در این دو قبول میشود اقرار او و از آنجمله است قول ائمه ثلثه که اگر شاهد
کسیکه از برای زید بر عمرو هزار درهم است و شاهد دیگر بر دو هزار یا دو هزار
میشود هزار درهم بشهادت این دو شاهد و از برای اوست که سوگند یاد نماید
با شاهد که هزار درهم زیاد را شهادت داده و بقول ابی حنیفه آنکه ثابت نمیشود

از

از برای او بواسطه این شهادت چیزی اصلا بجهت آنکه حاکم کرده نمیشود نزد ابی حنیفه با
یا سوگند مرحوم کرده در مذهب حقوق چنانچه در شرایع مسطور است اقرار بدین در مرض
ما دون آنکه اقرار کننده وفا بتمام دین بکند هر دین را ادا میکند و اگر وفا بتمام
نکند غرما میکنند بدون تقدم و تأخر اقرار حال مرض و صحت و ایضا معتبر است اقرار در مرض
از برای وارث قبول میشود چنانچه برای اجنبی قبول است و اگر متهم باشد اقرار او در ثلث
نافذ است و اگر متهم نباشد از اصل مال نافذ است و هرگاه بعضی ورثه اقرار نماید بدین
بر میت و باقی ورثه تصدیق او را نکنند لازم نمیشود تمام دین بر اقرار کننده بلکه بقدر
حصه او از ترکه و بحساب او بقدر سهم او از دین بر او لازم میشود و ایضا معتبر است
تمام اقرار استثنا از جنس و غیر جنس صحیحست خواه مستثنی از جنسهائی باشد
که معین است در ذمه ثابت باشد یا نباشد و استثناء از جنس مثل اینست که بگوید
فلان بر من است صد درهم مگر پنج درهم و از غیر جنس مثل آنکه بگوید بر من
از مال فلان هزار درهم مگر پنج من گندم آنوقت قیمت گندم را از او کم میکنند و
کسی اقرار نماید که در نزد من از مال فلان هزار درهم است در کیسه یا ده من
در انبانی ظرف آن داخل اقرار نمیشود بلکه همان اقرار بمظروف صحیح است و ایضا
معتبر است اقرار عبد غیر ماذون در تجارت مقبول نیست مطلقا خواه در مال باشد
یا در آنچه متعلق نشود و آن عقوبتی باشد از مثل قتل و غیر آن و معتبر است هرگاه
شاهد شهادت بدهد که از برای زید بر ذمه عمرو است هزار درهم و دیگری دو
شهادت بدهد این مسئله چند صورت دارد یکی آنکه هرگاه زید مدعی هزار درهم
و یکی از دو شاهد زیاده بر ادعای او شهادت بدهد مقبول نمیشود بلکه آنکه مطابق
ادعای مدعی شهادت داده مقبول است و برای شاهد دیگر سوگند باید یاد نماید
اینست که بعلت شاهد عادل سوگند جزء بینه اثبات اخطلب میشود و شعوق

ودیعه

۲۳۲

مسائل محل حاجت بود کتاب الودیعه در بیان احکام امانت است پس از جمله مسائلی که
اختلاف نموده‌اند در او قول ایمه ثلثه است که هرگاه مستودع قبض نماید امانت را
بدون حضور شاهد در رد آن قبول میشود قول او بدون شاهد و بقول مالک
قبول نمیشود قول او بدون شاهد و از اجمله است قول مالک که هرگاه در نزد کسی امانتی
باشد پس خرج نماید او را یا تلف نماید بعد مثل او را در جای او بگذارد پس تلف شود
آن رد و بغیر فعل مستودع ضمان برداشت بعلت اینکه در نزد مالک اگر مخلوط شود
دراهم امانت با دراهم یا گندم مثل آن بحیثی که امتیاز داده نشود ضامن تلف
او نمیشود و بقول ابی حنیفه اگر امانت را از محل خود بردارد و بعد از او رد نمود
بجای خود که از ضامن نمیشود تلف او را و اگر رد مثل او را نماید ساقط نمیشود
از او ضمان خواه رد امانت را بعینه بمکان آن نماید یا رد مثل او را نماید و از اجمله است
قول مالک و شافعی و احمد که هرگاه در نزد کسی امانتی بغیر تعدی باشد مثل اسب یا الاغ
پس تعدی کند در او باستعمال پس بعد رد نماید او را بمکان دیگر پس اگر حیوانرا سوار
شود بعد رد نماید او را اصحاب آن مختار است بین اینکه قیمت او را از استعمال کنند
بگیرد یا اجرت سواری را بگیرد گفته است قاضی عبد الوهاب بجهة نظر میرسد اینکه اگر
امانت از چیزهائی باشد که بگیل و وزن نداشته باشد مثل لباس و استعمال نماید او را
پس تلف شود لازم میشود قیمت او نه مثل او بعلت اینکه باستعمال او صنعت مخصوص میشود
و خارج از امانت پس رد نمودن بمکان آن باعث سقوط ضمان از او نمیشود و بقول
ابی حنیفه اگر تعدی نماید و بعینه او را در بمکانش نماید پس تلف شود ضامن نمیشود
او را و از اجمله است قول مالک و ابی حنیفه و احمد که هرگاه تسلیم نماید امانت را بسوی
عیال مالک آن در خانه خود یا از کسانیکه لازم است مالک امانت را نفقه آنها اگر
بدون عذر باشد ضامن نمیشود بعلت اینکه رد نمودن بصاحب امانت است و بقول شافعی

اگر

امانت

اگر امانت را بدون عذری نزد غیر صاحبش بگذارد ضامن است مترجم گوید در مذهب حنفی
حنابله در شرایع صغیر نماید قبول میشود قول مستودع در رد امانت بدون شاهد
یا سوگند خواه در قبض و در بعد شاهد او گرفته باشد یا نگرفته باشد و ایضا صغیر نماید
هرگاه مستودع امانت را تلف نماید یا خرج نماید پس بعد مثل او را در جای آن بگذارد
پنهان مردود و تلف شود بغیر فعل او یا مخلوط نماید امانت را بمثل آن بطوری که ممتاز
داده نشود در هر دو صورت ضامن است و ایضا صغیر نماید در صورت تعدی در امانت
از اسباب تعدی در مسئله اول که بوده و تلف شدن آن ضمان بر تعدی کننده وارد است
در صورت استعمال امانت و رد آن بصاحبش تفاوت قیمت او را باید بدهد و اگر
حیوان باشد کرایه او را باید بدهد و در صورت تلف امانت متعدی بر مستودع است
رد مثل آن اگر مثلی است و رد قیمت آن اگر قیمی است صغیر نماید هرگاه مستودع امانت
رد نماید بواجب النفقه مودع ضامن است و بر ذمه متعلق میشود بلکه رد امانت را به مالک
یا وکیل شرعی او باید بنماید مطلقا باب العاریه در بیان احکام عاریه است پس از جمله
مسائلی که اختلاف در او نموده‌اند قول شافعی و احمد است که عاریه مطلقا مضمونه است بر مستعیر
خواه تعدی نماید یا ننماید و بقول ابی حنیفه و اصحابش بعلت اینکه عاریه حکم امانت را
دارد در هر حال ضامن نمیشود مستعیر او را مگر متعدی و از اجمله است قول حسن بصری
و اوزاعی و نخعی که قول مستعیر در تلف عاریه قبول میشود و بقول مالک اگر ثابت شود
هلاک عاریه ضامن نمیشود او را مستعیر اعم از اینکه آن عاریه دیدنی باشد یا حیوان
یا دیدنی نباشد ظاهر باشد یا مخفی مگر اینکه تعدی در او نموده باشد در اظهر روایات
از مالک و بقول قتاده و عنبر اینکه مستعیر ضامن نمیشود مگر اینکه شرط نماید معیر بر مستعیر
ضمان را که در این صورت بجهة شرط ضامن میشود پس اگر شرط نکرده باشد لازم نمیشود
او را ضمان عاریه تلف شده و از اجمله است قول ابی حنیفه و مالک که هرگاه کسی عاریه نموده

عاریه

باشد چیزی را از برای اوست اینکه عاریه بدهد او را بدیگری و اگرچه اذن نداده باشد
او را مالک آن اگر چیزی باشد آن عاریه که مختلف نشود با اختلاف استعمال کنند و بقول
و اصحاب شافعی در اصح دو وجه اینکه جایز نیست از برای مستعیر اینکه عاریه بدهد عاریه را
بغیر خودش و نیست از برای شافعی در این مسئله نص و از مختارات قول ابی حنیفه و شافعی
و احمد که جایز است از برای عاریه دهنده اینکه رجوع نماید در آنچه عاریه داده هر وقت
که خواسته باشد اگرچه بعد از قبض باشد و منتفع نشده باشد از عاریه گیرنده و
بقول مالک هر گاه این عاریه مقید باشد پس جایز نیست از برای عاریه دهنده رجوع
نمودن مگر بعد از انقضای مدت و نیست از برای معیر اعاده عاریه قبل از انتفاع مستعیر
بآن در کمترین مدت مالک از برای عاریه دهنده جایز نیست اینکه برگردد از عاریه در زمین
وقتی که عاریه داده باشد جهت عمارت یا درخت نشاندن و مستعیر هم بنا کرده باشد
یا درخت نشانده باشد بلکه از برای عاریه دهنده است اینکه بدهد اجرة او را مستعیر مطلقا
یا امر نماید او را بکندن درخت اگر بکنده شد منتفع بشود پس اگر موقت باشد از برای عاریه
مدت پس نیست از برای عاریه دهنده اینکه رجوع نماید قبل اتمام مدت بلکه بعد از اتمام
خیار از برای معیر ثابت است چنانچه ذکر شد قبل از این و بقول ابو حنیفه هر گاه عاریه را
مالک آن موقت ننموده باشد پس از برای اوست عزم کندن درخت هر وقتی که
اختیار نموده اگرچه شرط کند در آنکه باشد پس اگر اختیار نماید مستعیر کندن آنرا کنده میشود
و اگر اختیار نکند پس عاریه دهنده مختار است بین اینکه قیمت او را بدهد و مالک آن شود
یا بکند او را و ضامن ارش نقصان او شود و اگر اختیار نکنند نه عاریه دهنده نه [illegible] کنده
کنده نشود و اگرچه مستعیر هم راضی او را [illegible] مترجم گوید در کتب [illegible] چنانچه در [illegible]
صغیر باید عاریه حکم امانت را دارد و بر مستعیر مضمون نیست مگر در صورت تعدی و تفریط
یا شرط ضمان عاریه دهنده باشد یا آنکه طلا و نقره باشد که هر گاه شرط ضمان در عاریه
بود

نشود با عین طلا و نقره باشد مضمون است اگرچه بدون تعدی تلف شود پس بنابراین قول
عاریه کننده قبول میشود در تلف شدن عین معاره با سوگند و در دیگر ضمان بر مستعیر
نیست مگر اینکه لباس باشد یا حیوان ظاهر باشد یا مخفی مگر در صورت تعدی و تفریط و مالک
جایز نیست که عاریه بدهد عاریه گیرنده عین را که عاریه گرفته بدیگری بدون اذن مالک
آن چه آن عین با اختلاف استعمال کننده مختلف بشود یا نشود و اینکه معتبر باشد صحیح است
اعاره مطلقه یا مقید معینه هر دو و از برای مالک در هر دو قسم رجوع جایز است و اگر اذن داده
باشد مستعیر را که عاریه زمین به بنا و درخت نشاندن بعد از رجوع باید ازاله بنا یا درخت
باید و واجب نیست قبول آن اگرچه قبل از رسیدن زمان باشد و بواسطه اذن دادن ارش
او را باید بدهد و میتوان ارش طلبید الا اینکه جایز نیست کتاب الغصب در بیان احکام
غصب است بدانکه جمله مسائلی که اختلاف نموده اند در او قول مالک است در مشهور اولاد
که هر گاه کسی خیانت نماید بر متاع [illegible] هر گاه [illegible] قصد کرده باشد آن
از آن لازم میشود [illegible] متاع [illegible] خلاف آن شئ تعدی کرده باشد ترا او را
تکلیف است مالک [illegible] در این بین مال سواری [illegible] اینکه قطع نماید دم
یا گوش او را یا عضو آن را [illegible] که مثل او را قاضی سوار میشود و در این حالت
از اینکه آن حیوان [illegible] بقول ابو حنیفه هر گاه جنایت نماید [illegible] اینکه
[illegible] لازم میشود [illegible] دادن [illegible] تسلیم [illegible]
نصف قیمت او را [illegible] باشد [illegible] از برای اوست [illegible] و اگر
جنایت نماید [illegible] آن [illegible] مثل [illegible] بکند [illegible] او را
لازم است او را دادن نصف قیمت آن [illegible] جمیع قیمت است [illegible] میشود
حیوان [illegible] مالک [illegible] باشد [illegible] تفاوت
نقصان و بقول شافعی و احمد در جمیع اینها تفاوت نقصان لازم میشود [illegible]

غصب

قول مالک که هرگاه کسی جنایت نمود بر چیزی که غصب نموده او را بعد از غصب جنایتی لازم [میشود]
مالک آن شیء را حق اختیار با ارش آنچه غاصب ناقص نموده یا دفع تمام یا او را بغاصب و الزام [نماید]
او را بقیمت روز غصب و بقول شافعی و احمد لازم میشود او را ارای صاحب نقصان آنچه [ناقص]
نموده و از آنجمله است قول مالک که هرگاه مثله نماید بنده خود را مثل اینکه قطع نماید دست
یا دماغ او را یا دندان او را بکند آزاد کرده میشود و بقول ائمه ثلثه آزاد کرده نمیشود
سؤال ترا و از آنجمله است قول مالک و ابو حنیفه و اصحاب ایشان که اگر کسی غصب نمود [کنیز را]
بحالتی که صنعتی نیز داشت در نزد او مثلا فربهی او تا اینکه غلبه نمود بان سبب [ضعف]
او بعد لاغر شد و کم شد قیمت او یا بان سبب فراموش نمود صنعتی را که [تعلیم نموده]
از برای او [illegible] بودن او را بدون ارش نقصان ندارد و بقول شافعی باید [اخذ]
نماید کنیز را با ارش نقصان یا دفع که حاصل شده بود نزد غاصب و از آنجمله است قول ابی [حنیفه]
که زیادتی منفصله مثل اولاد اگر حاصل شود بعد از غصب برای مغصوب نمیشود بر [غاصب]
و بقول شافعی و احمد مضمون است بر غاصب بهر حال و از آنجمله است قول ائمه ثلثه که هرگاه
کسی غصب نماید مالی یا کنیزی را پس غاصب حد وارد است و بظاهر مذهب ابی حنیفه بر او
حد وارد نمیشود و از آنجمله است قول شافعی و احمد که هرگاه غاصب وطی نماید کنیز غصب [شده را]
و او را حامله [illegible] فاحشه [illegible] ولد چون بنده است صاحب کنیز را با ارش آنچه از ولاده [نقصان]
در قیمت کنیز بهم رسیده و بقول ابی حنیفه و مالک همان در اولاد یا او لازم است [ارش]
چون اولاد جبران نقص او را میکند و از آنجمله است قول ابی حنیفه و مالک که هرگاه کسی غصب [نماید]
لباس یا خانه یا بنده را و باقی ماند در دست او مدتی و منتفع نشود بان چیزی بر او نیست [لله]
در سکنا و نه در استخدام و نه در تکرار پوشیدن لباس و حتی کرایه از غاصب و هم چنین [الخروق]
نیست بر او بجهت مدتی که باقی بماند این مغصوب نزد او در بیت و منتفع نشود بان
و بقول شافعی و احمد بر او است اجرت مثل که بوده است در مدت سنا و از آنجمله است قول مالک

[illegible]

و محمد بن

غصب

و محمد بن الحسن که اجرة المثل در عقار ثابت است پس غصب اشجار ضامن میشود غاصب آنچه را
که غصب نموده پس هر زمانی که غصب نماید اشجار را و بسیار باشد تا بیندوق با جزا لازم
میشود او را قیمت آن بقیمت روز غصب و بقول ابی حنیفه و ابی یوسف آنچه قابل نقل باشد
مثل عقار مضمون نمیشود بسبب کردن از دست مالکش مگر اینکه غاصب جنایتی بر او
نماید پس تلف شود بان سبب پس ضامن میشود او را بسبب تلاف قیمت و جنایت بر او [مرحمة]
در متقصد [illegible] آنچه در شرایع مسلم نماید هرگاه کسی جنایتی وارد بیاورد در مناسب [اتلاف]
که بان سبب فوت شود منفعتی که غرض مالک از او بوده بر جانی لازم میشود تفاوت [نقصان]
قیمت او را بقصد و وقوف بر مال بر سر او و غیر آن در این حکم نیست مثل اینکه اگر جنایت
بر لباس وارد آورده که بیشتر منافع از او برده باشد یا ملک تحت زایل شده تفاوت منافع را
ضامن است باید مثل آن منافعی که غرض مالک بوده بلکه تحت ضبط [illegible] تفاوت المجرح
منتها [illegible] و هم چنین اگر جنایت بر حیوان باشد با منافع آن یا [illegible] آن مثل کندن یک چشم
یا دو چشم همان تفاوت قیمت بر جانی وارد است باید معین در این باب الانه فاصله [ان]
تفاوت ندارد و هم چنین اگر بعد از غصب جنایتی بر عین مغصوبه وارد آورد آنچه را که
بواسطه جنایت بر ان مغصوبه وارد آورده مثل انکه بواسطه جنایت از مغصوبه ناقص نموده بر او [است]
که تفاوت نقصان عین مغصوبه را بقیمت روز غصب بدهد و دیگر حدی بر غاصب وارد [نمیشود]
و ایضا مسلم [illegible] هرگاه کسی بنده خود را ناقص نماید مثل دست یا پا یا دماغ او را قطع [نماید]
آزاد میشود بان سبب و ایضا مسلم [illegible] هرگاه غصب نماید کسی کنیزی را و صنعتی نیز باشد
در نزد او فربهی آن [illegible] لاغر شود یا صنعتی یا موزد [illegible] لاغر شود یا
فراموش نماید [illegible] نماید بر غاصب است در آن [illegible]
که لاغر شده [illegible] زیادت متصل و منفصل مغصوب بعد از غصب مغصوبه است [نقصان]
مثل اولاد و [illegible] غصب [illegible] حدی بر غاصب نمیشود همان [illegible]

بر غاصب است و اتفاق است میفرمایند هرگاه غاصب وطی نماید با کنیزی و اولاد بهم رسد
واجب است رد اولاد و آن اولاد بنده مالک کنیز است در صورتی که عالم باشد بحرمت آن تا تفاوت
نقصان کنیز بسبب ولادت در صورتی که جاهل باشد بحرمت ملحق میشود بغاصب آن ولد
و قیمت او را باید بمالک کنیز بدهد و تفاوت نقصان بسبب ولادت را نیز بدهد و هرگاه
غصب نماید کسی خادم یا لباس یا بنده را باید او را رد نماید با منافع آن خواه استعمال کرده
باشد یا نکرده باشد و در غصب عقار میفرماید ضمان بر غاصب وارد میشود و عقار منتفع
و از جمله اتفاقات است قول مالک و شافعی و احمد که هرگاه کسی غصب نماید ستونی یا خشت خام را
پس بنا نماید بر آن عمارتی مالک نمیشود او را و بقول ابوحنیفه مالک میشود او را و قیمت آن رد میشود
بر او قیمت ستون یا خشت بجهت ضرری که حاصل بر غاصب برای بیرون آوردن آن چون محتاج
بخراب کردن بنا میشود و از جمله اتفاقات است قول مالک و ابوحنیفه که اگر کسی غصب نمود درهمی
یا حدید یا نحاس را مثلا و شمشیر یا ظرفی از او ساخته باشد بر آن سازنده شیئی مثل آنچه
غصب نموده در وزن و صفت آن و همچنین اگر غصب نماید چوب یا پنبه را و یا خاکی را
و خشت نماید یا گندمی را آرد نماید و نان پخته نماید و بقول شافعی آنچه را که ساخته کرده
میکند بر مالک رد کند اگر نموده باشد رد او و نقص را لازم میکند غاصب بنقص آن و همچنین است
قول در کسی که غصب نماید طلا یا نقره پس بریزد او را و یا سکه دینار برا او بزند بهمان
حال رد بمالک میشود یا مثل آن در نزد مالک و از جمله اتفاقات است قول مالک و احمد که هرگاه
بگشاید قفس را که در او پرنده باشد بغیر اذن مالک آن پس بپرد ضامن میشود و صحیحین
هرگاه بگشاید طایر را از بند یا عبد را از قید پس بگریزد بر او است قیمت آن و همچنین است
در نزد مالک بر بستن مرغ در کوچش طایر یا بنده بعد از آزاد کردن قید و گشودن قفس بلا
فاصله باشد یا مدتی باشد و بعید بود و بقول شافعی اگر فی الحین بپرد یا رهایی در شیء بگریزد
بعد از گشودن قید و بند یا متوقف شد ضمان بر او نیست و بقول ابوحنیفه ضمان نیست بر کسی

که اگر

آن عمل را نموده بهر حال و از اتفاقات است قول مالک که هرگاه کسی غصب نماید بنده را پس بگریزد
یا طایر را پس فرار نماید یا عینی را پس دزدیده شود یا ضایع شود باید غرامت او را تحمل شود
یعنی قیمت او را بدهد پس در این حکم میگردد آن قیمت ملک مغصوب منه و مغصوب ملک غاصب
حتی اینکه اگر یافت شود آن مغصوب از برای مغصوب منه جایز نیست رجوع در او و نیز از
غاصب رجوع در قیمت جایز نیست مگر برضای طرفین و باینطور گفته است ابوحنیفه نیز مگر
در یک صورت و آن اینست که اگر مفقود شود عین غصب کرده شده پس مالک آن بگوید
قیمت او صد تومان بوده و غاصب بگوید قیمت آن پنجاه تومان بوده و سوگند یاد کند بعد از آن
در پنجاه تومان را بگیرد بعد از آن عین گم شده پیدا شود و معلوم شود قیمت او صد تومان است
پس آن برای مغصوب منه است رجوع نمودن و رد نمودن آنچه گرفته و رد نمودن مالک را همه
مالک در انضمام رجوع بر باقی قیمت میکند بر غاصب و بقول شافعی عین مغصوبه در محسوب
حال خود باقیست در ملکیت مغصوب منه هر وقت پیدا شود مغصوب منه از مال خود را
اخذ میکند و غاصب قیمتی که داده اخذ میکند و از جمله اتفاقات است قول ابوحنیفه و شافعی که هرگاه
کسی غصب نماید زمینی را بجهة زراعت نمودن و قبل از بیرون آمدن غاصب زراعت را آیا میتواند
مالک زمین اجبار نماید غاصب را بر کندن زراعت و بقول مالک اگر وقت زرع فوت شده
بر آن برای او نیست اجبار و اگر وقت زراعت نمودن در آن زمین گذشته باشد پس اگر مشهور
دو روایت از او است که نیست از برای او کندن زرع و از برای او است اجرت زمین و بقول
احمد اگر خواسته باشد صاحب زمین میگذارد زرع را در زمین خود تا وقت درو کردن
و از برای او است اجرت زمین و آنچه را که نقص نموده از زرع و زمین را و اگر خواسته باشد بدهد
بغاصب قیمت زرع او را اگر چه نموده باشد زرع از برای او و از جمله اتفاقات است قول شافعی
و احمد هرگاه بر بود مسلمی شرابی مال ذمی را پس ضمان بر او نیست و همچنین اگر تلف نماید
خوک او را و بقول مالک و ابی حنیفه قیمت او را باید بدهد در این صورت مترجم گوید محقق در ملل

چنانچه در شرایع مینویسد که در مغصوب واجب است خواه متغیر باشد یا نباشد مثل آنکه
ستون یا خشتی را غصب کرده باشد و عمارت ساخته باشد باید رد نماید اگرچه محتاج بخراب
کردن عمارت باشد و ایضا مینویسد که اگر کسی غصب نمود حدید یا رصاص یا نحاس را و از
او ساخته باید همان ساخته را رد نماید و اگر نقصان در قیمت باین واسطه بهم رسانیده باشد
باید قیمت او را بدهد ولی نقره را سکه کرده باشد باید ذوب نموده مثل آن او را رد نماید
و مینویسد که اگر کسی بکشاید قفس پرنده را یا ببندد حیوان و عبد و مجنون برود و فرار
نماید قیمت اینها را ضامن میشود مطلقا خواه بلا فاصله بروند یا بعد از مدتی و هر گاه
غصب نماید کسی بذری یا حیوانی پس زراعت نماید یا حیوان را پرورش دهد تا ضایع شود ضامن
قیمت اینها است و هرگاه در قیمت اینها تراجع در کم دزد یا درخت قبود قول قول غاصب است
با یمین و بعد از گرفتن قیمت صاحب مال مالک آن چیز میشود و لیکن غاصب مالک آن عین نمیشود
و اگر پیدا شد صاحبش مستحق آن است خواه غاصب باید رد نماید و ایضا مینویسد هرگاه
غصب نماید کسی چوب را و نصب نماید بر صاحبش جایز است که غاصب را الزام بکند که نزع نماید
و بر غاصب است قول آن با قیمت نقصان زمین اگر باین سبب نقصی بهم رسانیده باشد و در
نزع چوب در وقت رسیدن آن تفاوت ندارد و ایضا مینویسد که اگر مسلم بیرون خمر را
یا تلف نماید خواه او را ضامن میشود انتها **کتاب الشفعه** در بیان احکام شفعه است و بیان
خلاف مسائلی که اختلاف نموده اند در او قول مالک و شافعی است که شفعه برای همسایه نیست
و آنکه باطل میشود شفعه بسبب مردن شریک و واجب شد شفعه بر کسی که ... شد
ندارد ... شفعه منتقل میشود خواه ...
ابی حنیفه واجب میشود شفعه بجهت همسایگی و از آنجمله است قول مالک و شافعی در آنچه
در قول او که شفعه موروثی است و هرگاه مرده باشد ترکه در نزد مالک موروث ابنا او
که شفعه ساقط میشود مگر بکند شفیع تا یکسال در روایت دیگر تا پنج سال و گفته است

که این

که این قدر را ثابت میشود بان که معوض از اخذ بشفعه است و در روایت دیگر از او آنکه
با قیمت تا مشتری بحاکم برساند پس حاکم امر نماید او را یا اخذ بشفعه یا ترک آن بر عرف
فروخته شود آن جنس و شریک حاضر نباشد پس مطلع شود از برای او است مطالبه شفعه
هر زمان که خواسته باشد و منقطع نمیشود شفعه بلکه باقی اند دائم و از آنجمله است
ابی حنیفه و مالک که ثمره اگر بوده باشد نخل میان دو شریک باشد پس فروخته شد یکی از آن
دو شریک حصه خود را از او شریک دیگر شفعه هست و بقول شافعی و احمد شفعه نیست در
و از آنجمله است قول مالک و شافعی که شفعه باطل نمیشود بمردن و بقول ابی حنیفه
باطل میشود بموت و وارث نمیرسد و بقول احمد بوارث نمیرسد مگر آنکه میت مطالبه
او را کرده باشد و از آنجمله است قول مالک و شافعی که اگر مشتری در آنچه خریده ساخته باشد
یا چیزی از قبیل درخت نشانده پس شفیع بعد از این طلب شفعه نماید نسبتا ...
مشتری مخیر است بودن آنچه بنا نموده یا کندن آنچه نشانده در حالتی که اضافه کشیدن
این ضرر را بسوی ثمن و بقول ابی حنیفه از برای شفیع است اجبار مشتری بر کندن و خراب
و بقول طایفه که از برای شفیع لازم است آنکه بدهد مشتری قیمت نقص را و بگذارد
و غرس را در مکان خود و از آنجمله است قول مالک در یکی از دو روایت او و شافعی که هر چیزی
که قابل قسمت نباشد مثل چاه و حمام و شارع و آسیا و باب شفعه در او نیست و بقول
ابی حنیفه و مالک در روایت دیگر که در اینها شفعه هست و از آنجمله است قول ابی حنیفه
و شافعی که جایز است استعمال حیله برای سقوط شفعه مثل آنکه بفروشد چیز مجهولی را
نزد کسیکه به عقد این را ساقط میشود شفعه از آن یا آنکه اقرار نماید از برای مشتری بملک
پس بفروشد باقی را با و یا ببخشد با او و بقول مالک و احمد نیست از برای ...
و اسقاط شفعه و از آنجمله است قول ائمه ثلثه که اگر شفعه واجب شود برای شریک پس بگذارد
با و مشتری قیمتی را بجهة آنکه ترک شفعه کند در این صورت جایز است گرفتن آن ...

و قصد تملك آن و بقول شافعی جایز نیست اثبات شفعه برای او که [illegible] و مالك نمیشود آنرا

در اول وقت [illegible] و بقول اصحاب شافعی در اسقاط آن شفعه باین سبب دو وجه است و اگر

قول شافعی و احمد که هرگاه بفروشند دو نفر از شرکا حصه خودشان را به [illegible] واحد

شفیع است که تمام سهم یکی از دو شریك را بشفعه و بقول بعضی باید حصه هر دو را

بگیرد یا هر دو را ترك نماید مترجم گوید در [illegible] و در شرایع نیز باید از برای

شفعه ثابت نمیشود و ایضا معتبر نباید که باطل نمیشود شفعه بسبب فوت و بعد از فوت شفیع

بوارث او منتقل میشود و معتبر نباید حق شفعه و اخذ بان فوری است مگر اینکه تاخیر

آن بجهت عذری باشد یا بجهت عدم اطلاع بآن باشد که در [illegible] آن هر وقت اطلاع

یا [illegible] اسقاط شفعه نمیشود و معتبر نباید شفعه ثابت میشود در چیزی که قابل قسمت باشد

[illegible] درخت و نخل شفعه ثابت است نیز بجهت اینکه تابع زمین‌اند و هرگاه زمین مشترك را

قسمت کنند سهم خود بفروشند و اگر [illegible] باید از [illegible] اگر که شفیع است

بعد از زراعت هم شفعه بگیرد پس اگر مشتری [illegible] باشد بکندن درخت و خراب نمودن

خود از برای او نیست [illegible] و از برای شفیع است که شفعه [illegible] بگیرد یا او [illegible] و اگر

[illegible] نماید از خراب کردن و کندن درخت و بنای خود شفیع مخیر میباشد بین [illegible]

تفاوت [illegible] و بین دادن قیمت بنا یا درخت و مالك شدن آن [illegible]

و بین دست [illegible] از شفعه و ایضا معتبر نباید شفعه ثابت نمیشود در آنچه قسمت

نکند مثل چاه و حمام و راه و آسیا و معتبر نباید [illegible] جهت باطل نمودن [illegible] شفعه

مثلا اینکه بطور مجهول بفروشد [illegible] بطوریکه شفیع قدر آن و ثمن [illegible]

اقرار نماید برای مشتری ببعض ملك و باقی را باو بفروشد یا ببخشد و هرگاه مشتری

بطور صلح [illegible] و از مشتری نخواهد بگیرد و شفعه خود را [illegible] جایز است

و هرگاه دو نفر شریك حصه خودشان را در چیزی بفروشند [illegible] جایز است برای [illegible]

ثالث

ثالث بقول اکثر که حق شفعه را برای [illegible] تا ثابت [illegible] اینکه شفعه بگیرد قیمت

دو شریك را باب القراض در بیان احکام قراض پس از جمله مسائل که اختلاف نموده‌اند در

قول مالك و شافعی و احمد است که هرگاه صاحب مال بدهد متاعی را بکسی [illegible] بگوید این را

[illegible] این را قراض قرار بده پس این قراض فاسد است و بقول ابی حنیفه این نوع قراض [illegible]

و از جمله است قول [illegible] منع قراض به پول سیاه و بقول اشهب و ابی یوسف جایز است قراض

اگر رواج داشته باشد مثل رواج طلا و نقره و از جمله است قول عموم علما که عامل [illegible] نمیشود

اگر بگیرد چیزی را بحضور شاهد مگر اینکه در حضور شاهد رد نماید پس بگویم که قول

قول عامل در رد [illegible] و از جمله است قول ائمه ثلثه که اگر کسی بدهد بعامل آنچه را که

قرض نموده است پس [illegible] عامل از آن [illegible] مالك شود مال را قبل از دادن [illegible]

[illegible] چیزی [illegible] از برای عامل است [illegible] و بقول

حنیفه [illegible] رجوع کرده [illegible] و از جمله است قول مالك و شافعی

که جایز است قراض [illegible] معلومه که فسخ نکند [illegible]

مدت معینه ممنوع باشد از بیع و شری و بقول ابی حنیفه جایز [illegible] قراض

[illegible] قول مالك و شافعی که اگر شرط نماید [illegible] ربح المال برای عامل [illegible]

چنین قراضی فاسد است و بقول ابی حنیفه این قراض صحیح است و از جمله است قول [illegible]

و شافعی که [illegible] اگر عمل نماید [illegible] فساد قراض [illegible] حاصل شود در مال [illegible]

عامل [illegible] از برای رب المال [illegible] و بقول شافعی [illegible]

دو وجه [illegible] که [illegible] قراض [illegible] فاسد شده [illegible]

و از جمله است قول ابی حنیفه و مالك که اگر عامل سفر نماید [illegible] نفقه او [illegible]

و بقول احمد و شافعی [illegible] اینکه نفقه عامل اگر سفر نماید [illegible]

و [illegible] با خود عامل حق [illegible] و از جمله است قول مالك که هرگاه [illegible]

کسی مالی را بقراض بشرط اینکه منافع آن از برای او خودش باشد یا اینکه ضمانی هم برای او نباشد
جایز است و بقول اهل عراق اینکه آن مال میشود قرض نزد ذمه او و بقول شافعی از برای عامل است
اجرت المثل و منافع از برای رب المال است و از آنجمله است قول ائمه ثلثه که اگر عامل ادعا نماید
که صاحب مال اذن داده است او را در بیع و شری نقدا یا نسیه پس رب المال بگوید اذن نداده ام
او را مگر در معامله نقدی در این صورت قول قول عامل است و بقول شافعی قول قول رب المال است با سوگند
مترجم گوید در مذهب حق چنانچه در شرایع مسطور است هرگاه کسی شاهی بعقد مضاربه دهد بشخصی
که این را بفروش و هر چه خواهی از او قراض قرار بده صحیح نیست و ایضا مسطور است بعقد قراض بیع شاه
منعقد نمیشود و مسطور است اگر در حضور شاهد بخواهد مال قراض کسی بگیرد و او اجنبی است
که در وقت رد شاهد بگیرد و بی حضور شاهد بعد القبض میشود و لکن در صورت انکار
رب المال و ادعای رد از عامل قول رب المال معتبر است با سوگند اگر متعدد شاهد نداشته باشد
و ایضا هرگاه [illegible] اگر قرض بوده [illegible] آن مال [illegible] شاهد [illegible] شود
آن مال را قبل از دادن یا بیع در این صورت رجوع برب المال میشود و مسطور است در عقد
قراض تعیین مدت جایز نیست که بگوید قبل از آن مدت منع نماید بجهت اینکه قراض از عقود
جایز است و لکن اگر شرط نماید که منع بکند مال را مثلا اگر منعقد شود ممنوع باشد از خرید و فروش
جایز است و مسطور است در هر مقام که عقد قراض فاسد شود منافع از رب المال است و برای
عامل اجرت المثل ثابت است و در صورت سفر کردن عامل نفقه و مخارج او از اصل مال است
دخلی بخودش ندارد و مسطور است هرگاه کسی بعقد قراض بخواهد بگیرد که منفعت آن مال
خودش باشد و ضمانت هم برای او نباشد جایز نیست چون از این عقد خارج میشود و قرض
میشود و شرط تمام حوض ندارد چون عامل امین است و ضمان برای او نیست مگر در صورت تعدی
یا تفریط و ایضا مسطور است هرگاه رب المال بگوید اذن نسیه فروختن بعامل نداده ام
و عامل بگوید اذن نسیه و نقد هر دو داده در این صورت هرگاه عامل اثبات نماید

باشد

باشد قول قول رب المال است با سوگند **کتاب المساقات** در بیان احکام مزارعه و مساقات
میگوید اتفاق نموده اند اهل عصر صحابه و تابعین و ائمه مذاهب بجواز مساقات
و مخالفت نموده است ایشان را ابوحنیفه پس گفته است که مساقات باطل است و از آنجمله است
قول احمد و مالک و شافعی در قدیم که جایز است مساقات در نخل و انگور و غیر آنها مثل خرما
و انگور و انجیر و گردو و غیر آنها و باطل و گفته است ابو یوسف و محمد و متأخرین از اصحاب
شافعی و بقول شافعی در جدید مساقات جایز نیست مگر در نخل خرما بخصوص و از آنجمله است
قول شافعی و احمد که اگر بوده باشد در میان نخل زمین بیاض پس اگر بنا باشد مزارعه بر آن صحیح است
با مساقات نخل آن بشرط اتحاد عامل و مشقت تنها آب دادن نخل بدون بیاض بغیر
و بشرط اینکه فاصله نشود مابین این دو و مقدم نداری مزارعه را بلکه بتبع مساقات باشد
و بقول مالک جایز است دخول بیاض اگر کم باشد یعنی در حکم مساقات بدون
شرط و بقول ابوحنیفه و محمد جایز است اینکه معامله نماید و مساقات نزد او بر جواز مخابره
که عمل زمین باشد ببعض آنچه از آن بروید که تخم آن از عامل باشد بالاتفاق و از آنجمله است
قول ابوحنیفه و مالک و شافعی در جدید که مزارعه باطل است و آن اینست که بدهد زراعت مالک
زمین باشد و بقول احمد و ابی یوسف و محمد و متأخرین از اصحاب شافعی و اختیار امام
نووی و از جهت دلیل که مزارعه صحیح است و گفته است نووی طریق قرار دادن غله برای هر دو
که اجره نداشته باشد اینطور است که طلب اجاره میکند از او نصف بلد را بجهت اینکه
زراعت کند برای او نصفه دیگر را و عاریه بدهد باو نصف زمین را و از آنجمله است
قول مالک و شافعی که هرگاه بطریق مساقات بدهد نخلی که ثمره موجوده داشته که ظاهر
باشد صلاح ثمره اگر محتاج بآب دادن نباشد پس عمل عبث است و این مساقات در صورت
صحیح میشود که در این صورت هم احتیاج بسوی آب دادن و عمل کردن داشته باشد
تا بدست بیاید کمالیکه در این مقام عبث نیست و از آنجمله است قول ائمه ثلثه که اگر

مالک و عامل اختلاف نمایند در جزء مشروط پس قول قول عامل است با سوگند او و بقول
شافعی هر دو سوگند یاد میکنند و عقد منفسخ میشود و ثبتا از برای عامل اجرت المثل
در آنچه عمل نموده بنا بر اصل و قاعده او در اختلاف متبایعین **مترجم گوید** در عقد
صحیح چنانچه در شرایع میفرمایند عقد مساقات جایز است در شجری که ثمر آن
و از عقود لازمه است و صحیح نمیباشد مساقات معامله بر اصلی که ثابت نباشد
مخصر ثمر آن را بوده باشد و این مساقات جایز است در آنچه اصل ثابت داشته باشد
و با ثمر باشد که بثمر آن منتفع شوند با بقا و اصل آن پس بنا بر این جایز است مساقات
بر نخل و انگور و انجیر و کرم و توت و غیر آن دیگر اعضا و نخل ندارد و ایضا میفرماید
جایز است مزارعه بر زمین سفید که در بین نخل باشد اگر اسفید را شد که عامل منتفع
شدن از او دشوار باشد مطلقا خواه مساقات کرده و مزارعه کرده یکبعض باشد
یا متعدد و جدا باشد خواه یک صیغه باشد یا بدو صیغه با تقدیم و تاخیر و همچون عمل
مزارعه مطلقا جایز است خواه بذر هم از مالک زمین باشد یا از عامل هر دو جایز است
و ایضا مساقات نمودن بر ثمر موجود در صورتی که محتاج عمل در جمیع باشد جایز است
مگر احتیاج بعمل نداشته باشد جایز نیست خواه صلاح آن ظاهر شده باشد یا نه
و میفرمایند در صورت اختلاف مالک و عامل در جزء مشروط قول قول مالک است
با سوگند و اثبات بر عامل است دیگر مخالفی ندارد و در صورت بطلان عقد مساقات ربح
از مالک است و اجرت عمل را عامل مستحق است فقط **کتاب الاجاره** در بیان احکام اجاره است
اتفاق نموده اند قاطبه اهل علم بر اینکه اجاره جایز است بر خلاف اسمعیل که او انکار نموده اند
جواز اجاره را و از جمله آنست قول مالک و شافعی و احمد که عقد اجاره لازم است از طرفین
جمیعا پس نیست از برای یکی از این دو بعد از عقد صحیح فسخ اجاره اگر چه متعذر باشد
مگر آنچه فسخ میشود بان عقد لازم از قبیل وجود عیبی بعین مستاجر مثلا هرگاه

باین قسم مثلا که درختی را بکسی واگذارد که زحمتی در او بکشد و حصه از ثمر آن ح

اجاره

باشد
اجاره نماید خانه را پس بیابد او را خراب که صلاحیت سکنا را نداشته باشد و خراب شده
قبل از عقد یا بعد شود و فاسد اجیر شده یا اجیر باید با اجرت معینه عیبی در آن پیدا شد
برای مستاجر خیار بجهت عیب و بقول ابی حنیفه و اصحاب او که جایز است فسخ اجاره بجهت
عذری که حاصل شود اگر چه از طرف مستاجر باشد مثل اینکه کرایه نماید مکانی که تجارت در او
نماید پس فوت شود مال او یا غرق شود یا غصب شود یا مفلس شود پس برای او است فسخ
اجاره مثل آنچه اجاره نماید خانه را پس بیابد او را خراب که صلاحیت سکنا را نداشته
باشد و بقول طایفه عقد اجاره لازم است از جهت مستاجر فقط مثل جعاله و از جمله آنست
قول شافعی و احمد که هرگاه اجاره نماید حیوانی یا خانه را یا دکانی را مدت معلومه و شرط
نکند تعجیل اجرت را و نه تاجیل او را بلکه مطلق اجاره داده باشد مستحق مال الاجاره میشود
بنفس عقد پس هر وقت تسلیم نماید عین اجاره داده را بسوی مستاجر مستحق شود
اجاره ان مستحق جمیع اجرت میشود مگر اینکه مالک میشود منفعت را بنفس عقد اجاره پس
واجب است تسلیم اجرت تا لازم شود بر موجر تسلیم عین بسوی مستاجر و بقول ابی حنیفه
و مالک اجرت را موجر جزو بجزو مستحق میشود چنانچه منفعت بگیرد و از او بر دارد مستحق
اجرت نگردد میشود و از جمله آنست قول ائمه ثلثه که هرگاه اجاره نماید خانه را هر ماه
بچیزی معین صحیح است اجاره آن در ماه اول و لازم میشود و ماسوای آن بهر ماه
لازم نمیشود مگر بدخول در او و بقول شافعی باطل میشود اجاره در جمیع آن و از
جمله آنست قول ابی حنیفه و مالک و شافعی که هرگاه اجاره نماید بنا را مدت معلومه
یا خانه را پس فوت شود آن بنا قبل از اینکه عمل بکند یا خانه خراب شود قبل از
سکنای در او و نکند دار منفعت آن چیزی مستحق نمیشود بر مستاجر چیزی از اجرت را باطل
میشود اجاره در آن و بقول ابی ثور و شافعی در این مواضع از مستاجر فوت شده دخلی بموجر
ندارد و از جمله آنست قول ائمه ثلثه که عقد اجاره بوفرید یا خانه باشد لازم میشود

و منفسخ نمیشود بموت متعاقدین هر دو یا یکی از ایشان و از انجملات قول ائمه ثلثه و (شافعی)
در ارجح اقوال او که جایز است عقد اجاره مدتی که باقی بماند در آن مثل آن عین در ا... (غلب)
و بقول ابو بکر او زیاده بر سه سال جایز نیست و از انجملات قول مالک و شافعی در یکی (از)
از قول او که هرگاه صاحب صنعت مثل خیاط یا صباغ مثلاً چیزی ببرد بعمل خود (بجهة)
در دوختن یا رنگ کردن پس او ضامن است برای آن هرگاه ضایع شود نزد او از جهة (او)
و بقول ابو حنیفه و شافعی در ارجح دو قول او ضمان بر او نیست مگر در آنچه جنایت نماید
دست او و تقصیر نماید در او و بقول ابی حنیفه و ابی یوسف و محمد بر اوست ضمان (در اجیر)
مگر اینکه ضایع از آن نماید مثل سوختن و حادثه امر غالبی و تلف چیزی ضمان بر او نیست
و بقول مالک اینکه اجیرها ضامن نمیشوند مگر صباغ و صنعتگران که بر ایشان ضامن هستند
و فتوی که منفرد باشند بعمل از اینکه عمل کرده باشند با اجرت یا بی اجرت مگر اینکه اقامه شاهد
نماید بر هلاک آن عین بعد فراغت از عمل آن که در آن صورت رجوع میشود از ضمان

مترجم گوید در مذهب حقه چنانچه در شرایع مذکور است باید عمل اجاره جایز است و از (معقود)
لوازمات نیست بعد از عقد اجاره و وقوع آن بطور صحیح فسخ نمیشود برای طرفین اگر (جه)
بعقد باشند مگر باینکه فسخ میشود با عقد لازم مثل ظهور عیب در عین مستاجره
مثل اینکه خانه اجاره نماید پس ببیند او را خراب که قابل سکنا نباشد میتواند فسخ
نماید و اطلاق عقد اجاره مقتضی شرط تعجیل یا نسیه بودن و عقد اجاره مستلزم (نقد)
بودن است و بمجرد عقد اجاره اجرت ثابت میشود و بعد از تخلیه و تسلیم مستحق اخذ تمام
وجه اجاره میشود و ایضاً منفرد باید هرگاه اجاره بدهد کسی دکان یا خانه را در هر ماه
بچیزی معین اجاره یا ماه اول صحیح است و مابقی باطل و اگر مستاجر در آنجا ساکن باشد اجرة
المثل را باید بدهد و هرگاه اجاره نماید کسی خانه را باینکه اگر خانه خراب شود یا بمیرد (بنده)
آن اجاره فسخ میشود و اگر ... در آنجا ساکن شود یا بعد از حدیث حیوانات ... (بعود)

بعقود

بعقود ان اجاره مذاهب عقد و بفسخ منفسخ میشود و ایضاً عقد اجاره منفرد باید منفسخ نمیشود
بموت موجر و مستاجر هر دو یا یکی از آن دو بنابر این و منفرد باید جایز است اجاره دادن
عین بعقد مدتی بقای آن غالباً اگرچه بکصد سال باشد مثلاً و ایضاً منفرد باید صحیح (ضایع)
مثل خیاط و صباغ و رنگرز و حجام و ختان هرگاه چیزی را ضایع نماید ضامن میشوند و
چیزی را تلف کنند ضامن نمیشوند مگر در صورت تعدی و تفریط تمام شد کلام مختصر و از انجملات
قول ائمه ثلثه که هرگاه اختلاف نمایند خیاط و صاحب لباس در کیفیت تفصیل لباس که آیا
قبا است یا پیراهن پس قول قول خیاط است و بقول ابو حنیفه قول قول صاحب لباس است و از (انجملات)
قول ابو حنیفه و احمد که صحیح است استیجار بر اعمال قربیه شرعیه مثل حج و تعلیم قرآن
و اذان و امامت و بقول مالک و شافعی در امامت بر نماز جایز است و اختلاف
اصحاب شافعی در این و از انجملات قول مالک و احمد و شافعی که جایز است از برای
نماز گذار اینکه اجاره نماید اطاق یا خانه را بجهة اینکه نماز در آن بخواند بر اجاره
صاحب خانه در مدت معین که نماز در آن بخواند پس اجاره صحیح بعقد صاحب خانه در مدت
که نماز در آن بخواند پس بعد از مدت صاحبش عود میکند بطریق ملکیت و جایز است
برای او که بعض اجرت آن مدت و بقول ابو حنیفه جایز نیست این اجاره و مستحق اجرت نمیشود
از انجملات قول شافعی و جمهور که صحیح است اجاره دادن لشکری اقطاع پادشاه را
با دیگری و علت اینکه او مالک منفعت و منافع آنست که چنانچه شیخ تقی الدین سبکی
فتوی داده اند بر کلام علمای اسلام در شهرهای مصر و شام که میگفتند اجاره اقطاع صحیح است
تا اینکه شیخ تاج الدین فزاری و پسرش شیخ تاج الدین احمد پس بلند شد ادعای منع
از این اجاره و این معروف از مذهب احمد است و از انجملات قول شافعی در اظهر دو
قول او که جایز است بیع عین موجره و بقول ابو حنیفه جایز نیست بیع آن مگر باذن مستاجر
بر او عقد اجاره است یا در بیع باطل آن و بقول مالک و احمد جایز است بیع عین موجره.

و قول ابو حنیفه

از برای مستاجر دون غیر او بحجت آنکه برای او متعذر میشود دست یافتن باستیفاء منافع
بخلاف بیع نمودن بغیر مستاجر و از مجتهدات قول مالک و احمد و ابی یوسف و محمد که
هرگاه اجاره نماید کسی حیوانی را بحجت آنکه سوار شود پس لجام نماید او را بلجام آن
چنانچه عادت بآن جاریست بر ضمانی بر او نیست و بقول ابی حنیفه ضامن میشود مثل او را
و از مجتهدات قول ابی حنیفه و مالک که جایز است اجاره دادن و در هر بحجت [illegible]
و تحمل آن چنانچه اگر مزارع باشد و بقول شافعی و احمد جایز نیست و از مجتهدات قول مالک
که جایز نیست شرط اجاره دادن زمین بآنچه نابت میشود از او بیرون آید بجز مال
الاجاره زمین را حاصل آن قرار دهد و جایز نیست اجاره دادن آن بطعام مثل گندم
و عسل و شکر و غیر آن از الحم و ماکولات چنانچه جایز است اجاره دادن مطلقا بقدر
و شایع و بقول حسن و طاوس جایز نیست کرایه دادن زمین مطلقا بهر حال و از مجتهدات
قول مالک و شافعی و ابی یوسف و محمد که جایز است اجاره مشاع و بقول ابی حنیفه جایز نیست
که اجاره نماید نصف مشاعی را مگر از شریک خود و اما رهن و هبه مشاع پس در نزد او جایز
نیست بهر حال و از مجتهدات قول ائمه ثلثه که شرط خیار در اجاره فاسد نمیگرداند آنرا
مثل بیع و بقول شافعی جایز نیست و از مجتهدات قول ائمه ثلثه که اگر اجاره نماید کسی
از خانه باینکه منتفع شود [illegible] بر او ساختن آن و بقول ابی حنیفه [illegible]
نیست بحجت آنکه منتفع از آن نشده مترجم گوید در مذهب محقق چنانچه در شرایع
مذکور است هرگاه اختلاف نمایند مثل خیاط و صاحب لباس در کیفیت لباس چنانچه
بگوید من گفتم قبا بدوز [illegible] و خیاط بگوید پیراهن گفتی [illegible]
مالک است با سوگند او و ایضا میگوید [illegible] دو قسم است یک قسم از آنها
[illegible] که مقصود [illegible] آن باشد [illegible]
نمیشود و اما آنچه داخل میشود [illegible] جایز است [illegible] مشایخ [illegible]

اخذ

اخذ اجرت بر یاد دادن و تعلیم قرآن و جایز نیست [illegible] اذان و اخذ اجرت بر آن و جایز
اخذ اجرت بر امامت در نماز و امثال آن و مترجم میگوید جایز است اجاره نمودن خانه برای
نماز خواندن در آن و صحیح است اجاره دادن زمین اقطاع [illegible] که اقطاع داده اند
او را اجاره بدیگری بعد بشرایط صحت اقطاع چنانچه در محل آن مذکور شد و ایضا [illegible]
بیع عین موجره بمستاجر و بغیر مستاجر بدون رضاء مستاجر و ایضا میگوید که کسی [illegible]
اجاره نماید ضامن آن نمیشود مگر در صورت تعدی و تفریط و ایضا میگوید اجاره نمودن
طلا و نقره مسکوک جایز است اگر نفعی از او حاصل شود با بقای عین آن مثل زینت و تجمل
یافتن و علامت [illegible] میگوید جایز نیست اجاره نمودن زمین بآنچه از او حاصل
باتعیین که [illegible] خارج شده از آن [illegible] مال الاجاره او [illegible] عوض اجاره
از آن [illegible] از زمین دیگر باشد [illegible] جایز است ولی اجاره زمین بگندم [illegible]
و ایضا میگوید [illegible] اجاره مال مشاع جایز است مطلقا و جایز است شرط خیار در اجاره چنانچه
در بیع جایز است و هرگاه اجاره نماید شخص خانه را باینکه [illegible] منتفع از آن نشود
بدون منع موجر [illegible] بر او است مال الاجاره آن کتاب احیاء الموات در بیان احکام
زمین خراب [illegible] مسائل که اختلاف نموده اند در او قول ائمه ثلثه است بر اینکه جایز نیست
از برای ذمی احیاء زمین موات اسلام و بقول ابی حنیفه جایز است و از مجتهدات قول ابی
که شرط است در جواز احیاء اذن امام و بقول مالک آنچه از زمین موات که نزدیک بآبادانی
[illegible] که [illegible] احتیاج باذن امام ندارد و آنچه نزدیک بمعمور باشد
[illegible] احتیاج باذن امام و بقول شافعی و احمد
محتاج باذن امام نیست مطلقا و از مجتهدات قول ابی حنیفه و مالک که از زمین آنچه
مملوک باشد پس متفرق شود اهل آن و خراب شود و طول بکشد خرابی آن مالک میشود
شخص آن را باحیاء و بقول شافعی و احمد در اظهر [illegible] مالک نمیشود باحیاء و از مجتهدات

قول ابی حنیفه و احمد که احیاء زمین و تملک آن بستن چینه کردن اوست و اگر چه ابی برای او سیاورده
تا ما خانه پس بدیوار کشیدن اطراف اوست اگر چه سقف کوفته نباشد بدیوار و بقول مالک
مالک شدن زمین تا آنچه بیرون که عادة دانسته شود که امثال او باطور احیاء میشود
مثل عمارت ساختن یا درخت نشاندن یا قناة و چاه کندن و غیر این و بقول شافعی اگر احیاء زمین
برای زراعت باشد پس مالک میشود بزراعت و بیرون آوردن آب از آن و اگر برای سکنا باشد
پس بسته کردن جای اطاق و سقف زدن آنست و از تحدیدات قول ابی حنیفه که حریم چاه
چهل ذراع است اگر شتر را از آن آب بخورد و اگر چاه چنان باشد که برای کشیدن شتر است
باشد حریم آن شصت ذراع است و اگر چشمه باشد پس حریم آن سیصد ذراع است و در روایت
دیگر از او پانصد ذراع است پس هرگاه اراده نماید کسی اینکه بکند در حریم چشمه یا چاه
چاه دیگر را منع کرده میشود از آن عمل و بقول مالک و شافعی نیست از برای حریم حد
معین و رجوع در این بسوی عرف است و بقول احمد اگر در زمین موات باشد پس بیست و
پنج ذراع است و اگر در زمین معموره باشد پس پنجاه ذراع است و اگر چشمه باشد
پس پانصد ذراع است و از تحدیدات قول ابی حنیفه و احمد در اظهر دو روایت و اگر
بوده باشد کنجها در زمین مملوکه مالک نمیشود او را صاحب زمین و هر کس او را برد مالک او میشود
و بقول شافعی مالک میشود او را صاحب ملک و بقول مالک اگر بوده باشد محوطه مالک
میشود او را صاحب آن و اگر غیر محوطه باشد مالک نمیشود آن را و از تحدیدات قول مالک
که هرگاه زیاد بیاید از حاجت انسان و حیوانات و زراعت او چیزی را اینکه در نهر یا چاه اوست
پس اگر آنکه در چاه در صحرا باشد پس مالک آن سزاوارتر است بمقدار حاجت خود از آن نهر
و چاه از غیر و واجب است بر او بذل آنچه از حاجت او زیاد آید پس اگر بوده باشد آن در چشمه و چاه
در زمین خاص لازم میشود او را بذل فاضل حاجت تا اینکه اصلاح نماید زمین خود و چشمه خود
پس اگر تفاوت نماید باصلاح او لازم نمیشود او را چیزی و با منع میشود عوض او را

در این دو روایت و بقول ابی حنیفه و اصحاب شافعی اینکه لازم میشود مالک را بذل آن آب
بجهت شرب خلق و حیوانات بغیر عوض و لازم نمیشود او را بذل بجهت زراعت مگر بعوض زمین
عوض ولی مستحب است بذل آن و بقول احمد در یکی از دو روایت اینکه لازم میشود او را بذل آب
بغیر عوض از برای مواشی و خوردن انسان با هم و حلال نمیشود از برای او بیع آب مترجم گوید
در مذهب مختار حنفیه در شرایع معتبر باید که جایز نیست از برای کافر احیاء اراضی بلاد اسلام
و با احیاء مالک نمیشود آن را و اگر گفته شود هرگاه احیاء آن باذن امام باشد مالک میشود
و معتبر باید شرط است در جواز احیاء موات و تملک اذن امام مطلقا و شرط نیست در
تملک زمین موات باحیاء اینکه بعید العهد با آبادی و منقرضه اهل شده باشد ملکیه
شرط نداشتن مالک است و معتبر باید احیاء زمین و تملک آن بحسب اطلاق عرف از
تصرفات و تحجیر دلالت بر اولویت دارد نه ملکیت مثلا اگر بقصد سکنا زمین متصرف شود
کسی بر احاطه نماید بآن اگر چه بچوب باشد یا سقف باشد بطوری که سکنا در آن ممکن باشد
احیاء نماید میشود و اگر بقصد زراعت متصرف شود تحجیر و آب آوردن کافیست و معتبر باید
حریم چاهی که شتر و گوسفند و کاوها از آن آب میخورند چهل ذراعست و چاهی که آب برای استعمال
خلق میکشند شصت ذراعست حریم چشمه اگر در زمین سست باشد هزار ذراع است
و اگر در زمین سخت باشد پانصد ذراعست و معتبر باید زمین ملکی شخص اگر از او کاه
حاصل آید مال مالک اوست خواه خودرو باشد یا بنا باشد و تصرف غیر در آن بردن
و سایر چیزها بدون اذن مالک آن صحیح نیست و معتبر باید اگر شخصی بقصد تملک
چاهی یا نهری در ملک خود یا در زمین مباح بکند ملک او میشود و جایز نیست تصرف
غیر در آن بدون اذن مالک آن و واجب نیست بذل فاضل آن بغیر و اگر بقصد تملک
نباشد بلکه محض انتفاع باشد بر او سزاوارتر است تا آن در محل انتفاع باشد و میل
گفته اند واجب است بر او بذل زیادتی از آن بغیر و در آب چشمه نیز این طور است و اگر گفته شود

واجب نیست چون **کتاب الوقف** در بیان احکام وقف است بدان که خلاف مسائلی که اختلاف نموده اند
در آن قول مالک و شافعی است که لازم میشود وقف نمودن بلفظ اگرچه حکم نکند بآن
حاکم و زایل میشود ملک واقف از او اگرچه خارج نکند او را از دست خود و بقول ابی حنیفه
لکن صاحبین مخالفند مگر آنکه خارج نماید او را از دست خود یا آنکه قرار دهد از برای
وقف ولیتی و تسلیم نماید وقف را بآن و این قول یکی از دو روایت مالک است و بقول ابی حنیفه
وقف عطایی است صحیح و لکن غیر لازم است و زایل نمیشود ملک واقف از او مگر آنکه حاکم
حکم نماید بآن یا معلق نماید او را بموت خود مثل آنکه بگوید هرگاه فوت شوم پس وقف
باشد خانهٔ من بر فلان عمل و از اتّجهات قول شافعی و احمد و مالک در یکی از دو روایت او
بنا بر قاعدهٔ احمد و مالک که صحیح است وقف منقول و بنا و قول شافعی صحیح نیست و از اتّجهات
قول بعضی اصحاب شافعی آنکه ملک در کردن واقف منتقل بموقوف علیه میشود و بقول ابی حنیفه
و جماعتی از اصحاب او و راجح از دو قول شافعی آنکه وقف و چون که خارج شود از ملک واقف
داخل نمیشود در ملک موقوف علیه و از اتّجهات قول ابی حنیفه و احمد که صحیح است وقف
انسان بر نفس خود و بقول مالک و شافعی صحیح نیست و از اتّجهات قول مالک که صحیح است
وقف اگر تعیین نکند از برای او مصرف مثل آنکه بگوید وقف نمودم خانهٔ خود را و قول
شافعی وقف منقطع الآخر صحیح است مثل آنکه بگوید وقف نمودم فلان چیز را بر اولاد
خودم و اولاد آنها و ذکر نکند بعد از آنها فقرا را امثال الا و رجوع میکند بعد از انقراض
آنها که اسم برده شد بفقرای عصبهٔ او و بعد از آنها بفقرای مسلمین و بآن قائل
شده اند ابو یوسف و محمد و بقول شافعی وقف باطل میشود اگر تعیین نشود از برای او
مصرف و از اتّجهات قول ابی یوسف که وقف اگر خراب شود جایز نیست بیع آن و صرف
ثمن مثل آن چنانچه اگر خراب شود مسجد و امید عود او بحال نباشد و بقول احمد آنکه
عود میکند بمالک اول او و نیست برای ابی حنیفه نصی در این مسئله

محقق

محقق چنانچه در شرایع صیغه باید لازم نمیشود وقف محض بلفظ تا تصرف موقوف علیه
و از خود خارج نکند همین که تصرف موقوف علیه داد لازم میشود و در رجوع از آن جایز
نیست مگر احتیاج بحکم حاکم ندارد و هرگاه موقوف علیه معین و حاضر باشد تصرف او
و اگر نباشد ولیتی تعیین کرده تصرف او و سید صد و صیغه باید شرایط در عین
موقوفه آنکه عین باشد مملوک که باقی بماند و منفعت حلالی داشته باشد خواه منقول
باشد مثل لباس و آلات یا غیر منقول مثل ملک و باغ و صیغه باید ملک موقوفه منتقل
بموقوف علیه میشود و از ملک واقف بیرون میرود و ملک موقوف علیه میشود و غیر صیغه باید
وقف شخص بر نفس خود صحیح نیست و هرگاه در وقف تعیین مصرف ننماید نیز صحیح
نیست و وقف منقطع الآخر مثل آنکه وقف نماید بر اولاد و اولاد اولاد و بعد از آنها
تعیین مصرف نکند برای کسی صیغه باید صحیحه بطلان قائل شده اند و بعضی گفته اند
واجب حکم بصحت آن است تا انقراض آنها و بعد بطور ملکیت منتقل میشود به ورثهٔ واقف
معنی منقطع الآخر این است که وقف نماید بر کسی که غالباً منقرض شوند خواه بر اولاد باشد
یا غیر آن و بعد صیغه باید ثابت قول ثانی است و صیغه باید هرگاه موقوفه خراب شود
از قیمت بیرون برود بیع آن جایز نیست چنانچه مسجد خراب شود از محل بیرون
نمیرود و احکام مسجد بر او جاری **کتاب الهبة** در بیان احکام بخشیدن است
بدان که خلاف مسائلی که اختلاف نموده اند در او قول ائمهٔ ثلثه است که گفته اند محتاج است
در صحت هبه به قبض و بقول مالک موقوف نیست صحت و لزوم هبه به قبض
ملک میشود بوقوع ایجاب و قبول لازم و صحیح میشود و لکن قبض شرط در لزوم و نفوذ
و تمامیت او است و اختیار نموده است مالک یا بی او که تأخیر انداز در قبض
با مطالبه موهوب له تا آنکه بمیرد و او مصر بر مطالبه باشد که در این صورت باطل میشود
و از برای او است مطالبه هبه از ورثه پس اگر ترک مطالبه نماید یا حکم نباشد از قبض

هبه و قبض نکند تا اینکه بمیرد واهب یا مریض شود باطل میشود هبه و عبارت این
فرزانی در رساله خود این است که میگوید و تمام نمیشود عقد هبه و نه صدقه و نه حبس
بحیازه پس اگر بمیرد قبل از حیازه پس او میراث است و بقول احمد در یکی از دو روایت او
هبه را مالک میشود بغیر قبض و از اینجاست قول ائمه ثلثه که لابد است از تحقق قبض
بوده باشد با اذن واهب و بقول ابو حنیفه صحیحست قبض هبه بدون اذن واهب
و از اینجاست قول مالک و شافعی در اینکه هبه شایع جایز است مثل بیع و طریقه قبض
اینطور است که تسلیم نماید واهب جمیع آن عین را بسوی موهوب له پس استیفای نماید
از آن حق خود را و حصه باشد متهب شریک او در دست او مثل بیع و بقول ابو حنیفه
بوده باشد از چیزهائی که منقسم نمیشود مثل بنده و حمام پس جایز است هبه آن و اگر
از چیزهائی باشد که قبول قسمت نماید جایز نیست هبه آن شایعا و از اینجاست قول
ائمه ثلثه که مستحب است از برای پدر که مساوات نماید در هبه میان اولاد خود و بقول احمد
و محمد اینکه از برای اوست تفضیل ذکور بر اناث مثل قسمت ارث و بقول ائمه ثلثه
باستحباب تساوی میان اولاد در هبه هرگاه یکی از اولاد در هبه تفضیل داده شد با
میشود او را رجوع در مفاضله که تفسیر کند ائمه ثلثه لازم میشود و گفته است احمد که
لازم میشود و از اینجاست قول ابو حنیفه که نیست از برای پدر رجوع نمودن در هبه
که با اولاد خود نموده بهیچ حال و بقول شافعی از برای پدر جایز است رجوع نماید در
بعد از قبض باشد در کل آنچه هبه نموده با وجود اینکه این هبه از جهت صله رحم است
و لکن رجوع نمیتواند نماید در آنچه هبه نموده باشد با اولاد و زوجه صدقه و گفته
که جایز است برای پدر رجوع در هبه و قبض که متغیر نشود آن موهوبه در دست
مادامی که پیدا کرده باشد بعد از هبه یا شوهر نموده باشد آن دختر یا مخلوط نموده
باشد آن موهوب را با مالی از جنس آن بجنبیت اینکه جدا نشود از او و اگر این طور حاصل شد

بنت

بنت از برای او رجوع نمودن و بقول احمد در یکی از دو روایت او و اظهر از آن دو روایت
که از برای او است رجوع بهر حال مثل مذهب ابو حنیفه و از اینجاست قول ابو حنیفه و شافعی
و احمد و اکثر علما که وفاء بوعده در اعمال خیر مستحب است نه واجب و اگر ترک نماید او را
شده است فوات آن و مرتکب شده است کراهت شدیده را و لکن گناهی نکرده است و بقول
جماعتی که بعضی از ایشان عمر بن عبد العزیز است اینکه وفاء بوعده واجب است و بقول اصحاب
مالک هرگاه وعده مشروط باشد بجهه سببی مثل اینکه بگوید تزویج بکن که من میدهم
و امثال این پس واجب است وفای بآن و اگر وعده مطلق باشد واجب نیست وفای بآن
مترجم گوید در مذهب حقه چنانچه در شرایع مسطور است شرط است در لزوم هبه قبض
و مجرد اجرای صیغه بدون قبض لازم نمیشود و اگر قبل از قبض هبه و بعد از اجرای صیغه
واهب فوت شود آن موهوبه داخل میراث میشود و معتبر است در صحت قبض اذن واهب
و بدون اذن او قبض صحیح نیست و هبه شایع جایز است مثل بیع و قبض آن مثل قبض بیع
خواه آن عین قابل قسمت باشد یا نباشد و معتبر نماید مستحب است در هبه با اولاد
تسویه نمودن پدر مابین ایشان و هرگاه یکی را تفضیل دهد در قسمت بود مکروه لکن جایز
و لازم میشود اگر رجوع نماید مفاضله ملکه جایز نیست رجوع در آن باد و معتبر نماید هرگاه
پدر چیزی را هبه نمود بر اولاد خود یا با ارحام خود جایز نیست رجوع در آن بعد از قبض مطلقا
و اگر با اجنبی هبه نماید جایز است رجوع در آن مادامی که عین موهوبه باقی باشد
و اگر تلف شده باشد جایز نیست رجوع و معتبر نماید وفای وعده واجب نیست لکنه
مستحب و ملازمه کمال ایمان است خواه وعده مطلق باشد یا مقید باشد مثل اینکه
اگر زن بگیری من بتو چیزی هبه کنم

کتاب اللقطه

در بیان احکام گم شده است
از جمله مسائلی که اختلاف نموده اند در آن قول ابو حنیفه است که برداشتن چیزی
اگر گم شده باشد اولی است از ترک آن و بقول احمد ترک آن افضل است از برداشتن و بقول شافعی

در قول اجزاء واجبست برداشتن آن وعند اصح نزد اصحاب او اینکه برداشتن گم شده مستحبست
اگر شخص وثوق بامانت نفس خود داشته باشد و از آنجملهاست قول ابی حنیفه که اگر چیزی افتاده
و گم شده از کسی بردارد پس رد نماید او را بمکان خود پس اگر اخذ نماید او را بنیّة
رد بر صاحبش پس ضمانی بر او نیست و اگر بااین قصد نباشد ضامن است و بقول شافعی
و احمد برداشتن لقطه ضامن میشود بهر حال و بقول مالک اگر بنیّه محافظت لقطه
کسی بردارد پس رد نماید ضامن است و اگر مردد باشد بین برداشتن آن و ترک آن
پس رد نماید ضامن نیست و اگر مردد باشد بین برداشتن او و ترک آن پس رد نماید
آن را ضمانی بر او نیست و از آنجملهاست قول مالک که اگر بیابد شخص گوسفندی در صحراء
خالی و بترسد بر او از تلف پس مختار است در خوردن آن و ضمانی بر او نیست و همچنین است
گاو در دو قول که بترسد بر او از درندگان و بقول ائمه ثلثه هر کس بخورد او را بر اوست ضمان
وقتی که بیابد صاحب او را و از آنجملهاست قول مالک اینکه لقطه در حرم و غیر حرم مساوی اند
پس از برای یابنده جایز است که بردارد آنرا و قصد تملک آنرا نماید بعد از آن و از برای
اوست اینکه بردارد او را بجهت محافظت فقط و با این نحو قائل شده است ابی حنیفه
که پیدا کننده اگر فقیر باشد جایز است از برای او که قصد تملیک لقطه را بنماید و اگر
غنی باشد جایز نیست و جایز است از برای غنی در نزد ابی حنیفه و مالک که قصد تملیک نماید
بآن قبل از تملیک بشرط اینکه صاحبش اگر آمد و امضا صدقه را نمود که گذشت و منقولست
و اگر اجازه نکرد این را ضامن میشود یابنده و بقول شافعی و احمد جایز نیست از برای
او تصدق نمودن آن قبل از اینکه این لقطه صدقه موقوف نداست و از آنجملهاست قول مالک
و شافعی که هرگاه بیابد شتری در صحرائی پس تنها جایز نیست از برای او اینکه اخذ
نماید او را پس اگر اخذ نماید او را پس رها نماید چیزی بر او نیست نزد ابی حنیفه
شافعی و احمد بر اوست ضمان و از آنجملهاست قول ائمه اربعه که هرگاه نگیرد و لقطه

یکساله

یکسال و مصرف نماید در او یابنده آن منفعة با چیز باشد نه پس از برای صاحب است اگر
بیابد اینکه بگیرد قیمت او را بعینه روزی که تملیک او را نموده و بقول داود نیست از برای
او چیزی از این قیمت و از آنجملهاست قول مالک و احمد که صاحب لقطه وقتی که بیاید
و نشانه گم شده را بدهد واجبست بر پیدا کننده اینکه دفع نماید او را بسوی
صاحبش و تکلیف نکند باثبات مر دادن او را باینکه شهود و بقول ابی حنیفه و شافعی
لازم نمیشود بر پیدا کننده رد آن مگر باقامه شهود مترجم گوید در مذهب جعفریه محقق
در شرایع میفرماید برداشتن چیز گم شده از زمین هرگاه پس آن کمتر از درهمی باشد
جایز است و آنچه زاید بر درهم باشد اگر بیابد او را در حرم مکروهست برداشتن
آن و حلال نمیشود بر او مگر بنیه انشاد و واجبست تعریف آن یکسال کامل پس اگر
صاحبش پیدا شود فبها والا مختار است که با تصدق نماید او را یا بطریق امانت
نگهداری کند و نمیتواند قصد تملیک در آن نماید و اگر در غیر حرم پیدا نماید یکسال تعریف
نماید او را اگر چیزی باشد که بماند از قبیل متاع و لباس پس بعد از یکسال مخیر است بین
تملک آن و بر اوست ضمان آن و بین صدقه آن بقصد صاحبش و بین نگهداشتن بطریق
امانت و ضمانی بر او نیست و اگر لقطه بنگهداشتن ضایع شود بعضی شد و منتفع شود
بآن و اگر صاحبش پیدا شود قیمت او را بدهد و بعد از یکسال اگر قصد تملک نمود مال
آن پیدا شد اگر در دست خودش مانده باشد مختار است در رد عین یا بدل مثل او
یا در قیمت آن اگر قیمی است و اگر فروخته باشد قیمت یا مثل او را بدهد و هرگاه لقطه را شخص
بردارد و باز بجایش گذارد ضامن میشود مطلقا و ایضا میفرماید هرگاه گاو یا شتر یا
یا گوسفند یابد در صحرائی که محل آب و علف باشد کسی یابد جایز است اخذ آن و مال از آن
میشود ضمانی بر او نیست و در گوسفند میفرماید میتواند بقصد تملیک بردارد اگر خوف
باشد نگهمیدارد بطریق امانت و ضمانی بر او نیست و ایضا میفرماید دفع کرده نمیشود لقطه

بکسی که ادعا نماید او را مگر با قامت شهود و کفایت نمیکند نشان دادن و وصف آن و هرگاه (و صفت نماید)
از او صفات که غیر از مالک دیگری مطلع میشود غالبا با وصف اکتفا میکند **کتاب اللقیط** در بیان
احکام طفل یافته صاحب سر از جمله مسائلی که اختلاف در او نموده اند قول ائمه ثلثه است که هرگاه
یافت شود طفل یافته صاحبه در شهر اسلام پس او مسلمانست و بقول ابی حنیفه اگر یافته شود در
معبد یهود یا نصاری یا قریه از قرای اهل ذمه پس او ذمی محسوب میشود و از آنجمله است قول ابو حنیفه
و احمد و اصحاب مالک اینکه اسلام طفل ممیز غیر بالغ عاقل صحیح است و بنا بر قول شافعی و یکی از
اقوال او و اقوال اصحاب او صحیح نیست اسلام طفل ممیز مستقلا و از برای شافعی قول دیگر است که
اسلام او موقوف به بلوغ است و از آنجمله است قول مالک و احمد که طفل و صاحب تمیز هرگاه اسلام
و بعد از آن امتناع نماید بعد از بلوغ از اسلام کشته میشود و بقول ابی حنیفه قتل و حد از برای
او نیست و بقول شافعی منع و زجر میکنند او را از کفر پس اگر ثابت ماند بر کفر حکم بکفر او میشود
مترجم گوید در مذهب حق چنانچه در شرایع مذکور است که هرگاه طفل یافته صاحب در بلاد اسلام
یافت شود محکوم باسلام است و اگر در بلاد کفر یا معبد آنها یافت شود که مسلمی در آنجا است
کافر است و مذهب ما ابدا اسلام طفل غیر بالغ اگرچه ممیز باشد صحیح نیست و بعد از بلوغ حکم
باسلام یا کفر او میشود و هرگاه طفل یافته صاحب در بلاد اسلام بعد از بلوغ امتناع از
اسلام نماید حد و قتل برای او نیست و زجر و منع میکنند او را از اسلام قبل از خودش بلکه از
اسلام و کفر اگر اختیار نمود محکوم بان میشود **کتاب الجعالة** در بیان احکام جعاله از
جمله مسائلی که اختلاف نموده اند در او قول مالک است بر اینکه آدم بنده گریخته اگر بوده باشد
معروف باین عمل مستحق جعل و اجرت میشود اگرچه شرط نکرده باشند و اجرت او بحسب تردد
و دوری مکان است و اگر نبوده باشد در گرفتن گریخته معروف بان عمل پس اجرت برای او نیست
بلکه مستحق میشود آنچه را که برای گریخته خرج نموده و بقول ابی حنیفه و احمد مستحق اجرت
میشود مطلقا و معتبر نیست شرط و عدم شرط و معتبر نیست معروف بودن باین عمل و بقول شافعی

مستحق

مستحق اجرت نمیشود مگر بشرط و از آنجمله است قول ابی حنیفه که اگر کسی رد نماید گریخته را
از مسافت سه روزه مستحق چهل درهم میشود و اگر کمتر نماید از این مسافه
قرار چهل درهم از برای او حاکم اجرتش را و بقول مالک از برای او اجرت المثل ثابت میشود
بقول احمد از برای او یکدینار اجرت است یا ده درهم و فرقی نیست در بین راه دور و
نزدیک و در بین شهری و خارج شهر در حالی که اتفاق نموده است احمد که او گفته
در روایت دیگر خود که اگر گریخته را از میان شهر آورده باشد از برای او ده درهم است و اگر
از خارج شهر آورده از برای او چهل درهم است بقول شافعی مستحق چیزی نمیشود مگر بشرط
و اندازه که معین و از آنجمله است قول ابی حنیفه و شافعی که هرگاه کسی بغیر اذن آقای بنده
گریخته را خرجی برای او نماید پس چیزی بر آقای او نیست بعلت اینکه این عمل اتفاقی است و فایده
میرساند پس حکم این مثل کسی است که بدون اذن حاکم انفاق نموده باشد و اگر باذن
حاکم انفاق نموده باشد میباشد بر آقا بطریق دین برای او و میباید حبس نماید بنده را
نزد خود تا اینکه بگیرد آنچه را که خرج نموده برای بنده در راه و بقول احمد آن خارج بر
آقای بنده است بهر حال و بقول مالک از برای او اجرت المثل ثابت است **مترجم گوید** در مذهب
حق چنانچه در شرایع مذکور است هرگاه کسی رد نماید بنده گریخته را بصاحبش بدون
اذن و قرار دادن چیزی از برای او مستحق نمیشود اجرتی را اگرچه معروف باین عمل باشد
و در صورت اذن و شرط مستحق اجرت میشود و اگر تعیین اجرت شده باشد مستحق اجرت
معین شده است و اگر تعیین نکرده باشد پس اجرت را مستحق اجرت المثل میشود نظر بعرف
متعارف در بلد و مکرر در بنده گریخته که در صورت اذن مالک و عدم تعیین قدر اجرت
میفرمایند در حدیث وارد است که اگر از شهر او را گرفته باشد اجرت او یکدینار است
و اگر در غیر آن شهر گرفته باشد چهار دینار است و میفرمایند بنای عمل بر این است
و هرگاه بدون اذن آقا متحمل مخارج بنده گریخته کسی بشود مستحق مطالبه آن مخارج

از مال کسی نمیشود چه آن شخص که عصبه او در نفس باشد یا جزء او باشد کتاب الفرائض
در بیان احکام تقسیم میراث است بدانکه جمله مسائلی که اختلاف نموده اند در او قول مالک
و شافعی آنست که ذوی الارحام ارث نمی برند بلکه زیادتی مال بعد صاحبان فرض و عصبه از برای
بیت المال است و این مذهب قول ابی بکر و عمر و عثمان و زید و زهری و اوزاعی و داود
و بقول ابی حنیفه و احمد ذوی الارحام زیادتی ارث را می برند و حکایت شده است این مذهب
از علی و ابن مسعود و ابن عباس که صاحبان فرض و عصبه آنها می برند بالاجماع و از سعید بن
المسیب منقول است که میگوید خال وارث میبرد از خواهرزاده با وجود بودن دختر پس بنا
بر آنچه گفته اند مالک و شافعی اگر بمیرد کسی و مادری وارث او باشد به تنهائی از برای مادر است
ثلث مال و باقی از برای بیت المال و بنا بر آنچه قائل شده اند ابو حنیفه و احمد تمام مال
از مادر است ثلث آن بالفرض میبرد و باقی بطریق رد و هم چنین اگر کسی بمیرد و از او دختر باقی ماند
نصف مال را بالفرض میبرد و باقی را بطریق رد و نقل نموده است قاضی عبد الوهاب مالکی از شیخ
ابو الحسن اینکه روایت صحیح از عثمان و علی و ابن مسعود اینست که ایشان زیادتی ارث را بذوی الارحام
نداده اند و قائل بر آن نکرده اند پس آنچه حکایت از ایشان شده درست و توریث ذوی الارحام
حکایت شده در قول و ابن خزیمه و غیر آن از حفاظ ادعای اجماع نموده اند بر ابطال آن و از جمله
قول مالک و شافعی و احمد اینکه مال مرتد اگر بمیرد یا کشته شود یا مرده از برای وارثان مسلمان
اوست خواه آن مال را در حالت اسلام خود تحصیل نموده باشد یا در حالت ارتداد و از جمله
قول ابی حنیفه و شافعی که اگر کسی بطریق خطا شخصی را بکشد و وارث او باشد بواسطه قتل
مانع از ارث بردن میشود و بقول مالک ارث میبرد از بیت المال الا آنچه که کم از دیه قتل باشد
و از جمله است قول مالک و احمد اینکه اهل ملل از کفار مثل یهودی و نصاری وارث میبرند
بعضی از بعضی و از جمله است قول ابی حنیفه و مالک و شافعی که اگر کسی بعضی از او آزاد
و بعضی از آن بنده باشد نه ارث میبرد و نه از او ارث میبرند و بقول احمد و ابو یوسف آنکه

بیت المال حنفی ... اگر کسب نموده باشد در اسلام خود و بقول ابی حنیفه مال مرتد از برای ...

وارث

وارث او ارث میبرند بقدر آنچه در او است از آزادی و از جمله است قول ائمه اربعه که اگر قاتل
و قاتل عمداً و کسی که جزئی از آن بنده باشد و کسی که موت او مخفی باشد مانع ارث نمیشوند چنانچه
نمیبرند و بقول ابن مسعود مانع میشوند ولا وارث نمیبرند و از جمله است قول ائمه اربعه که هرگاه شخص
برادرها مانع نباشند مادر را از ثلث و تنزل دهند بسوی سدس اگر چه منع کنند آنچه را که منع
نموده اند و سبب نیست مادر در آنچه در بیشتر است اما ابن عباس اینکه برادرها ارث میبرند با بودن
پدر و معنی که منع نمایند مادر را پس میبرند آنچه را که از او منع نموده اند و مشهور از ابن عباس
موافقت جماعت علماست و از جمله است اتفاق ائمه اربعه بر اینکه غرقی و قتلی و هدمی بسبب
با طاعون و غیر که دانسته نشود کدام یک از ایشان مرده اند قبل از دیگری وارث نمیبرند بعضی از
ایشان بعضی دیگر را و ترکه هر یک از آنها از برای باقی ورثه او است و بقول احمد ورثه دیگر
اینکه ارث میبرند هر یک از ایشان از ترکه مال او را و غیر آنچه نیست که قتل اند احمد را
در این قول علی و شریح و نخعی و شعبی و از جمله است قول ائمه ثلثه که جده مادر بوده وارث نمی بود
با وجود پدر آنچنان که او پدر مادر است و بقول احمد آن جده پدری مادر وارث میشود سدس را
با بودن پدر اگر تنها باشد یا شریک میشود مادر پدر یا او اگر موجود باشد و از جمله است اجماع
ائمه بر اینکه اخوین منع میکنند مادر را از ثلث بسوی سدس و بقول ابن عباس با وجود بودن
دو برادر از برای مادر است ثلث تا کامل نشود سه برادر پس میباشد از برای او سدس و از جمله
قول جمیع فقهاء که خواهرها با بودن دختران عصبه میباشند و بقول ابن عباس خواهران
عصبه نیستند و وارث نمیبرند با وجود دختران و از جمله است قول کافه علماء اینکه ارث
ثابت نمیشود بموالات و بقول نخعی ثابت میشود و بقول ابو حنیفه اگر ولد شده باشد و معاقده
هم کرده باشد برای او هست بعض آن مادامی که عاقله او نشده باشد و از جمله قول ائمه
اینکه اولاد ملاعنه مستحق میشود مادر او جمیع مال او را بفرض و بقول احمد در یکی
از دو روایت اما اینکه عصبه آن پسر عصبه مادر اوست پس اگر بجا گذارد ابن ملاعنه مادر

وخالوی پسر از برای مادر است ثلث و کذا پسر پسر و بالفرض برای خالو است و دو ثلث دوم از احمد
مادر عصبه او است پس همه مال از او است و از آنجمله است قول مالک و احمد که طفل ساقط
شده اگر در وقت افتادن فریاد نماید اگر چه حرکت کند و نفس بکشد ارث نمیبرد و وارث
او نمیبرند مگر اینکه شیر بخورد و تسیر اگر عطسه زند پس از مال او ارث ببرند و بقول ابی حنیفه
و شافعی اگر ساقط شده متحرک شود و یا نفس زند یا عطسه زند او ارث میبرد و وارث او از او ارث برند
مترجم گوید در مذهب محقق چنانچه در شرایع میفرماید در مسئله میراث که ذوی الارحام
فاضل ترکه را ارث میبرند و بر بیت المال رد نمیشود و قاعده کلیه در این مطلب در طریقه ائمه است
اینست که فاضل ترکه را ذوی الارحام صاحبان فریضه بطریق رد میبرند و عصبه
و میفرماید خالو و عمه با بودن دختر ارث نمیبرد چون با بودن فریضه بر وارث
دو وارث میبرد و هرگاه وارث منحصر بمادر باشد تمام مال را میبرد ثلث از باب الفرض
و باقی را بطریق رد میبرد و ایضا میفرماید ترکه کافر چه اصلی باشد و چه مرتد از او وارث
مسلمان خواه خویش او نزدیک از اقارب کفار داشته باشد یا نداشته باشد و خواه آن مرتد
متصل مال را در حالت اسلام نموده باشد یا در حالت کفر و میفرماید قتل خطا مانع
ارث بودن قائل نمیشود از مقتول بلکه قتل عمد مانع ارث میشود و میفرماید اهل ملل مختلفه
از کفار از یکدیگر ارث میبرند مثل یهود با نصاری میراث ایشان ثابت شده و ایضا هرگاه
بعضی از ایشان آزاد باشد و بعضی بنده آنچه از او آزاد شده ارث میبرد و از او بالنسبه ارث میبرند
و میفرماید کافر و مرتد و قاتل عمد و بنده چنانچه ارث نمیبرند مانع ارث غیر نمیشوند
و کسیکه موت او مشتبه باشد این حکم را دارد که مانع نیست از ارث غیر و میفرماید هرگاه
اولاد و مادر و پدر وجود داشته باشد بعد از فوت سهم مادر از ترکه او سدس میشود
و ما بقی مال اولاد است دیگر برادران سهم حجب مادر را نمیبرند و میفرماید غرقی
و قتلی و هدمی اگر معلوم نباشد تقدم و تأخر فوت یکی از ایشان و هر یکی بعضی از آنها از

دیگر

دیگر ارث میبرند با شرایط دیگری که در کتب فقهیه امامیه مرقوم است و ایضا میفرماید
جده پدر و مادر ارث نمیبرد با بودن پدر و میفرماید دو برادر منع میکنند مادر را
از ثلث و سهم مادر از مال اولاد اگر بمیرد و دو برادر هم داشته باشد سدس است و محجوب
از ثلث و میفرماید خواهران با وجود بودن دختران عصبه نمیشوند و ارث نمیبرند
و ایضا میفرماید ارث بحضر موالات نمیشود و سبب ثابت نمیشود و لیکن ولاء سه قسم است یکی
ولاء عتق یکی ولاء تضمن جریره یکی ولاء امامت و هر یک از اینها در مقام مشروط به
نبودن وارث نسبی و سببی ارث میبرند که در اینجا حاجت تفصیل نبود و چون مفقود
همان ارث بودن با مردن ملتبه شهی و موالاة بوده و ایضا میفرماید ابن ملاعنه
ترکه او بمادرش میرسد و عصبه مادرش مثل خالو و غیره چیزی نمیبرند در صورتیکه
اولاد نداشته باشد و ایضا میفرماید طفل سقط شده اگر زنده ساقط شود و بعد بمیرد
ارث میبرد و وارث از او میبرند و حیوة او معلوم میشود بحرکتی که از احیاء صادر میشود
نه مثل حرکت مذبوح **کتاب الوصایا** در بیان مسائل و احکام وصیت است بدانکه
جمله مسائل که اختلاف شده است در او قول مالک است بر اینکه هرگاه کسی وصیت نماید
بزیاده از ثلث خود و اجازه نمایند ورثه او این وصیت را ملاحظه میشود که اگر اجازه
نموده اند در مرض وصیت کننده از برای ایشان نیست که رجوع نمایند بعد از فوت او
و اگر در حالت صحت او اجازه نموده باشد از برای ایشان است که رجوع نمایند بعد
و اگر در حالت صحت او اجازه نموده باشد از برای ایشان است که رجوع نمایند بعد از فوت
و بقول ابی حنیفه و شافعی اینکه از برای ورثه جایز است رجوع تمام اینکه در حالت صحت
او اجازه نموده باشد یا در حالت مرض او و از آنجمله است قول ائمه ثلثه که اگر کسی وصیت
بشرط جایز است نادر شهادة و اگر وصیت نماید جهت غیر با بعد جایز نیست بکردن
که او مادر باشد و از آنجمله است اتفاق ائمه اربعه بر اینکه اگر کسی وصیت نماید بجزوی

از برای شخص فتی وصیت نماید بان چیز از برای دیگری باید آن چیز میان آن دو نفر بالمناصفه
تقسیم شود و بقول حسن و طاوس و عطا این وصیت ثانی رجوع از اولست پس آن چیز مال
شخص ثانیست و بقول داود مال شخص اولست و از آنجملاست قول ابو حنیفه و مالک و احمد
و شافعی در اظهر دو قول او که اگر کسی را بیاورند برای قصاص یا برده باشد در صف جنگ
لشکر مقابل دشمن یا نفی باشد که در دریا باشد و او را گرفته باشد باد و کشتی باشد و طوفان
شود پس بعد از این حالات آنچه از عطایا و وصیت نماید از ثلث مال اوست و در دو قول دیگر شافعی
از جمیع مال او حساب شود و بقول مالک زن حامله اگر حمل او شش ماهه شود تصرف نمیتواند کرد
از ثلث مال خود نماید و از آنجملاست قول مالک و احمد که صحیح است وصیت نمودن بشی
سفیه مطلقا اعم از اینکه سفه خودش باشد یا سفه دیگری و بقول شافعی صحیح نیست
و بقول ابو حنیفه صحیح است وصیت بر سفیه خودش بشرط آنکه موده باشد در دو قول او
دیگری و اما وصیت بر سفیه غیر صحیح نیست و از آنجملاست قول شافعی و احمد که جایز نیست
اکثر که پدر یا جد داشته باشد اینکه وصیت نماید بسوی بیگانه بنظر نمودن در وجه
در امر اولاد خود اگر پدر یا جد او از اهل عدالت باشد و بقول ابو حنیفه و مالک صحیح است
وصیت بسوی بیگانه در امر اولاد خود و در ادای قرض یا ثلث او را بمصرف رسانیدن با
بودن پدر یا جد و از آنجملاست قول مالک و شافعی و احمد در یکی از دو روایت او که اگر کسی
نمود بسوی عادلی پس بعد فاسق شد که معزول میشود از او و صیت چنانچه اگر استاد داده
وصیت بسوی او ابتداء صحیح نیست بعلت اینکه امینا نبود و بقول ابو حنیفه
و احمد در روایت دیگر که اگر وصی فاسق شود ضم میشود بسوی او عادل دیگری و اگر وصیت
نماید کسی بسوی فاسقی و الحیات بر فاسق اخراج او از وصیت و اگر اخراج نکرد فاسق
معزول نمود نافذ است تصرفات او و صحیح است و صایت او و از آنجملاست قول ائمه ثلثه که
نمودن از برای کافر صحیح است اعم از اینکه حربی باشد یا ذمی و بقول ابو حنیفه صحیح نیست و

از برای

از برای کافر حربی و صحیح است از برای ذمی و از آنجملاست قول مالک و ابو حنیفه و نجات
که جایز است از برای وصی اینکه وصیت بغیر نماید در آنچه وصیت یاد نموده اند اگر چه
کننده اذن نداده باشد و بقول شافعی و احمد در یکی از دو روایت او منع است و از آنجملاست
قول ائمه که اگر وصی عادل باشد محتاج نمیشود بحکم حاکم در تنفیذ وصیت بسوی او در
جمیع تصرفات او و بقول ابو حنیفه اگر حکم نکند از برای او حاکم بجمیع آنچه مجرد وصیت
از برای طفل صحیح نیست در تصرفات و آنچه خارج نماید برای صغیر بر طفل او در
مقبولست و از آنجملاست قول ائمه ثلثه که شرط است در وصیت بآنچه را که وصیت بان
نماید وصیت او در کل چیزها باشد مترجم گوید در مذهب حق چنانچه ذکر شد بی معرفه
اگر کسی وصیت نماید زیاده بر ثلث مال اش در صورت اجازه ورثه وصیت او نافذ
صحیح است و اجازه وارث بعد از موت موصی صحیح است و قبل از موت نیز صحیح است
رجوع نمیشود از اجازه خواه در مرض موصی بوده باشد یا در صحت او و علامه حلی در
مسئله مذکوره فرموده است که اگر کسی وصیت نماید که شیئی را بکسی بدهند اگر بلفظ جل گفته باشد
باید بده حصه بدهند و اگر تعبیر کرده باشد ماده دیگر را بیکی از استخوان داد و اگر
نماید که بیست یا بیشتر بده حصه باید داده آن در دو ابد حصه و صغیر باید بلفظ نمودن
وصیت کننده بلفظی که احتمال معانی متعدد داشته باشد وارث مختارست که
اگر خواسته باشد بجا بیاورد با آنکه فرض نموده ایضا صغیر باید اگر کسی وصیت نماید
از برای کسی پس بعد وصیت نماید بهمان چیز از برای دیگری رجوع از اول میشود
عمل بثانی نماید و ایضا صغیر باید عطا یا در مرض بعضی کفته اند از ثلث محسوب
و بعضی کفته اند از اصل ترکه و صغیر باید عمل خلاف در مرضی است که محل خوف باشد و
مرض موت شود و الا صغیر باید مرضی که با آن مرض فوت شود تفاوت ندارد که مخوف
باشد یا نباشد و کسی را که برای قصاص آورده باشد در صف لشکر باشد یا اینکه در دریا

کرده باشد یا در طوفان کشتی باشد حکم مرض موت را ندارد و عطایای آنها از کل
ترکه محسوب میشود وایضا معتبر نباید جایز نیست وصیت نمودن بسوی بنده مکر باذن
آقای او پس بنابرین وصیت مر بنده خود صحیح است وایضا جایز نیست وصیت با مرد
و نظر نمودن با اولاد خود بسوی یکانه با وجود بودن پدر و جد و در ادای دیون و محارم
ثلث جایز است رجوع بسوی یکانه با وجود پدر و جد و معتبر نباید شرایط مذالک
بقول بعضی و بقول بعضی دیکر شرط نیست و خود ترجیح نداده اند واما هرکاه وصیت نمود
نماید بسوی فاسق شد معزول میشود و بعد از فوت موصی اکر اتفاق افتاد حاکم عزل میکند
او را و دیکری را در جای او قرار میدهد وایضا معتبر نباید وصیت نمودن از برای کافر صحیح است
اکر ذمی باشد و اکر حربی باشد صحیح نیست و معتبر نباید جایز نیست وصیت نمودن به صبی
درآنچه با و وصیت نموده اند بدیکری مکر آنکه ماذون باشد از جانب موصی و معتبر باید
اکر موصی تصرفاتی که در مال مخصوص مینماید معین نکند حاکم باشد صحیح و نافذ است مطلقا
وایضا معتبر نباید و غیر مجهول و مبهم جایز است مطلقا و در بیان آن رجوع بوارث میشود
و از جمله ات قول ابی حنیفه که اکر کسی وصیت نماید جزئی معینه همسایکان خود را حمل
میشوند در این حکم مکر آنهائی که خانها بان ملاصق و متصل بخانه موصی باشد و بقول
شافعی داخل میشوند در حکم تا چهل خانه از هر جانبان آن و بقول احمد در یکی از دو روایت
او از هر طرف تا سی خانه همسایه میشود و بقول مالک حکم نیست از برای این و از جمله
قول ائمه ثلثه بطلان وصیت از برای میت و بقول مالک صحیح است پس اکر فرض کنیم او را [illegible]
باتفاق صرف در آن میشود والا از برای ورثه اوست و از جمله ات قول مالک صحیح و قسمه
از شخص نابالغ اکر آنچه را وصیت بان میکند معقول نباید و بخصمند و بقول ابی حنیفه
صحیح نیست و این نیز مذهب احمد است و راجح از مذهب شافعی است و از جمله ات قول ابی حنیفه
و احمد که هرکاه زنان مریض شده بکشت شود وصیت او باشاده صحیح نیست و بقول شافعی صحیح است

واین

واین مطابق ظاهر از مذهب مالک است و از جمله ات قول ائمه ثلثه که اکر کسی بنویسد بدست و خط
خود وصیتی و فاش نشود که این خط اوست و لکن شاهد نکرفته باشد در او حکم کرده نمیشود
از برای او و بقول احمد اینکه حکم کرده میشود بان ما دامیکه فاش نشود رجوع از آن و از جمله ات
قول ائمه ثلثه که هرکاه کسی وصیت نماید بسوی دو نفر یا بیشتر که اشتراک ایشان بعد وصیت خود را
بسوی هر دو نیست از برای یکی از آن دو منفرد بودن در آنچه وصیت نموده مکر آنکه دیکری
و بقول ابی حنیفه جایز است انفراد هر یک از دو در هشت چیز مخصوص و آن جز کفن
و تجهیز میت است و اطعام صغار است [illegible] و رد ودیعه ها و قضای دین
و انفاذ وصیت بعینها و ازاد نمودن بنده معینه و هم چنین خصومت در حقوق و از جمله ات
قول ائمه ثلثه که صحیح است تزویج در مرض موت و بقول مالک صحیح نیست از برای مریض که خود
حلال بوده باشد اینکه تزویج نماید پس اکر تزویج نماید فاسد شده است خواه دخول
نموده باشد یا نه و باشد تا [illegible] طلاق و اکر خوب شود مریض از این تا خویش
پس ایا صحیح است این نکاح یا باطل است دو روایت از برای او در این مسئله و از جمله ات قول
ابی حنیفه که جایز است از برای وصی اینکه بخرد از برای نفس خود چیزی را از مال یتیم و زیاده بکند
بر قیمت آن استحبابا پس اکر بخرد بمثل قیمت آن پس باو فی جایز نیست و بقول مالک جایز است
از برای او اینکه بخرد او را بقیمت آن و بقول شافعی جایز نیست مطلقا و بقول احمد در اشهر دو روایت
او [illegible] جایز نیست [illegible] و هرکاه وکیل بنماید دیکری را
ان جایز است و از جمله ات قول ابی حنیفه و احمد که هرکاه ادعا نماید وصی دفع مال یتیم
بسوی او و در آنچه ادعا نماید او را بعد از بلوغ یتیم پس قول او است با سوکند او پس قبول
میشود قول او در دفع چنانچه قبول میشود در تلف مال و در کل آنچه ادعا نماید اتلاف
نفقه اینکه [illegible] حکم [illegible] و حاکم [illegible] و قول
نمودن قول ایشان در آنچه قبول [illegible] قبول میشود [illegible] و بقول مالک و شافعی قبول نمیشود

قول صحیح مگر شاهد و از آنجمله است قول ائمه ثلثه که صحیح است وصیت از برای مسجد و بقول ابی حنیفه
این وصیت صحیح نیست مگر اینکه بگوید خرج در مسجد نمایند و از آنجمله است قول ابی حنیفه که وصی
اگر غنی باشد جایز نیست از برای او خوردن مال یتیم و در وقت حاجت بعوض و در فقیر محتاج
و بقول شافعی و احمد اینکه از برای اوست خوردن مال یتیم بکمتر از اجرت عمل و کفایت خود و از این
جمله است قول شافعی و احمد در یکجا از دو قول هرگاه که وصی اگر در مقام حاجت از مال یتیم بخورد
پس غنی شود لازم میشود او را رد عوض و بقول مالک که وصی هرگاه غنی باشد پس باید
عفت ورزد و اگر فقیر باشد پس باید بخورد بمعروف یعنی بقدر خرج و اجرت عمل خود والله اعلم

مترجم گوید در مذهب مخفی نماند که شرایع میفرماید اگر کسی وصیت نماید که تمام
او چیزی بدهند صحیح است و میفرماید که ثلث را هر طرفی از اطراف او بدهند تا چهل
همسایه محسوب شود و نیز باید بدهند و علامه حلی در تذکره میفرماید آنچه را که عرفا
همسایه بگویند داخل این حکم میشود و دیگر تحدیدی ندارد و ایضا محقق میفرماید وصیت از برای
میت صحیح نیست و نیز میفرماید وصیت نمودن شخص نابالغ صحیح نیست مگر اینکه ده ساله
رسیده باشد و آنچه را وصیت نماید از وجوه معروف باشد و در وجوه خیرات باشد
و میفرماید وصی نمودن به غیر بالغ اگر با بالغ منضم باشد صحیح است و شرط نیست عدول
ادراک او و میفرماید جایز است عمل نمودن بوصیتی که در حال حیات کسی بخط خود نوشته باشد
اگر منافی با شرع نباشد و علم بوجوب آن بهم رسیده باشد و میفرماید اگر کسی وصیت
بدو نفر نموده باشد مطلقا از برای هیچیک از ایشان جایز نیست بدون اذن دیگری تصرف
نمودن مگر در آنچه ناچار ازو باید باشد مثل مخارج صغیر و غیره و علامه حلی میفرماید بر ...
در مرض موت شرط دخول صحیح است و بعد از فوت او در صحت ارث وصی او را هر دو و میت ...
مخوانکند صحیح نیست و مخالف ارث وصی او نمیشود و ایضا میفرماید جایز است از برای وصی
اینکه از مال صغیر چیزی بخرد برای خود بقیمت عادله وقت و میفرماید هرگاه ادعا نماید

وصی

وصی دفع مال یتیم را بسوی او بعد از بلوغ قبول نمیشود قول او مگر با شاهد ولی در تلف قول او قبول
میشود با سوگند و هم چنین پدر و حاکم نیز چنین است و شریک و مضاربه در دعوی رد مال [illegible] قول
قول ایشان در دفع و تلف قبول میشود و ایضا میفرماید وصیت از برای مسجد صحیح است و باید
صرف مخارج مسجد نمایند و ایضا میفرماید جایز است از برای وصی خوردن از مال یتیم
و صغیر بقدر اجرت عمل و حتی خواه فقیر باشد و خواه غنی خواه محتاج باشد یا نباشد

کتاب النکاح در بیان احکام نکاح است پس از جمله مسائلی که اختلاف نموده اند در آن قول مالک
شافعی است بر اینکه نکاح مستحب است بجهت کسیکه حاجت بسوی او داشته باشد و قوه بر
مخارج او نیز داشته باشد و بقول احمد هرگاه ترس داشته باشد که مبتلا شود مثل نفس بسوی او و بر زید
در محلیکه معصیت واجب میشود و بقول ابی حنیفه نکاح مستحب است مطلقا بهر حال و بقول
داود واجب است مطلقا بر مرد و بر زن لکن یکدفعه در تمام عمر و از آنجمله است قول ائمه اربعه که
جایز است از برای مرد نظر بسوی فرج زوجه خود و کنیز خود و بعکس یعنی از برای زن هم
نظر کردن بعورت شوهر خود و بقول بعضی اصحاب شافعی نظر کردن بفرج زن خود برای مرد
خلاف است و از آنجمله است قول شافعی که بنده زن محرم او است پس جایز است نظر نمودن آن غلام
بان زن و بر این قول عمل نموده اند جمعی از اصحاب شافعی و بقول ابی حنیفه که بعضی از اصحاب شیخ
و نموده است غلام محرم نیست بر سیده خود و گفته است ابن آنچه را بعضی که [illegible] وارد است
و قول بر اینکه غلام محرم است از برای او دلیل ظاهری ندارد و ابن قرآن وارد شده است
در کنیز و از آنجمله است قول ائمه ثلثه و عامه فقها که صحیح نیست نکاح مگر از کسیکه جایز
باشد تصرف آن در امور آن و بقول ابی حنیفه صحیح است نکاح طفل ممیز و سفیه لکن موقوف
بر اجازه ولی و از آنجمله است قول ائمه ثلثه که جایز است از برای ولی غیر پدر اینکه تزویج نماید
یتیمه را قبل از بلوغ آن اگر از برای یتیمه مصلحت در این باشد مثل پدر و از آنجمله است قول شافعی
که جایز نیست این تزویج و از آنجمله است قول شافعی و احمد که صحیح نیست نکاح مگر بولی و اذن

اثنای خود و بقول مالک صحیح است و لکن از برای عصبات فسخ آن نکاح برادر و بقول ابی حنیفه
با اجازه موقوف یعنی بعد از عقد اجازه نماید و از آنجمله است قول شافعی و احمد که صحیح نیست
نمودن زن مکلفه ولیه که مرد باشد پس اگر عقد نماید زن خود را باطلست آن عقد و بقول ابی
اینکه از برای زن جایز است عقد نماید خود را بنفسها با کفو او و بعلی نماید در نکاح خود
اگر بوده باشد از اهل شرف دیگری مال داشت و اعتراض برادر نیست مگر اینکه بغیر کفو خود
برده را بشوهری اعتراض میکند ولی بر او و بقول مالک اگر بوده باشد صاحب شرف و مال که رغبت
نشود در مثل او صحیح نیست نکاح او مگر بولی و اگر خلاف این باشد جایز است اینکه متولی
او بیگانه نشود در رضا او و بقول داود اگر دختر باکره باشد صحیح نیست نکاح او مگر بولی و اگر
ثیبه باشد صحیح است و بقول ابی ثور و ابی یوسف صحیح است تزویج نمودن آن باذن ولی پس
خود بنفسها عقد شود و مرافعه نمایند نزد حاکم حنفی مذهب پس حکم نماید بصحت آن نافذ است
و از برای حاکم شافعی جایز نیست نقض آن حکم در حالتی که مخالفت نموده است صاحب
ابو یوسف و الاصطخری را پس اگر وطی نماید آن زن را قبل از حکم حدی بر او نیست بر خلاف ابی بکر
که او معتقد تحریم وطی چنین زنی شده است و اگر طلاق بدهد او را قبل از حکم واقع نمیشود
در نزد ابی اسحق مروزی احتیاطا و از آنجمله است قول مالک اینکه صحیح است وقتیکه عقد نکاح
و مباشر شد و [illegible] در این و بقول ابی حنیفه اینکه فاسق ولایت تزویج را دارد و
شافعی ولایتی نیست از برای او و [illegible] اینکه عادل [illegible] زن ملحق [illegible] نمیشود
و گفته است قاضی عبد الوهاب که اطلاق آنجا اینکه در [illegible] ولایت منتقل میشود
اگر حاکم تزویج کند [illegible] اینکه ملحق نمیشود [illegible] تمام شد کلام ناسخ و از آنجمله است
قول شافعی و احمد اینکه نیست ولایت از برای فاسق و بقول ابی حنیفه و مالک منع نمیکند
ولایت را و از آنجمله است قول شافعی که ولی نزدیکتر وقتیکه غایب شود بمسافت قصر تزویج
میکند او را دورتر از عصبه و بقول ائمه ثلثه اینکه عصبه اگر بوده باشد منقطعه منتقل میشود

ولایت

ولایت ایشان بسوی دورتر و اگر غیر منقطعه باشد منتقل نمیشود و منقطعه در نزد ابی حنیفه
غایبیست [illegible] که نرسد بسوی او قافله در مدت سال مگر یکمرتبه و از آنجمله است قول ائمه
و ابی حنیفه و اصحاب اینکه ولی نزدیکتر اگر غایب شود و او دختر باکره [illegible]
از برای او مکافی در این صورت برادرش تزویج میکند او را باذن دختر و بقول شافعی بخلاف این
و از آنجمله است قول شافعی اینکه از برای جد و پدر است تزویج باکره بغیر رضای او چنین باشد اگر
کفو است مالک در جد و این اشهر روایتین است در جد و بقول ابی حنیفه تزویج دختر
باکره عاقله بغیر رضای او صحیح نیست از برای احدی بجهت حال و بقول مالک و احمد در یک روایت
اینکه ثابت نمیشود ولایت اجبار از برای جد بخلاف پدر و از آنجمله است قول ائمه ثلثه که جایز
نیست از برای غیر پدر تزویج دختر صغیره تا بالغ شود و اذن بدهد و بقول ابی حنیفه
جایز است از برای سایر عصبات غیر اینکه لازم نمیشود آن عقد در حق او [illegible] میشود
او خیار وقتیکه بالغ شود و بقول ابی یوسف اینکه عقد عصبات لازم میشود بر آن صغیره و از
قول شافعی و غیره که دختر صغیره اگر زایل شود بکارت او بوطی حلال یا حرام تزویج نمیکند او را
پدر و نه غیر پدر تا اینکه بالغ شود و اذن بدهد و بقول احمد اینکه تزویج میشود اگر برسد
نه سالگی و اذن بدهد در نکاح و از آنجمله است قول ابی حنیفه و مالک اینکه [illegible]
نباشد با [illegible] باشد جایز است اینکه تزویج نماید بنفس خود را از آن زن [illegible] الا
و بقول احمد تزویج نمیکند نفس خود را از موکله بطریق وکیل بودن غیر خود را در این بجهت اینکه
باشد موجب و قابل و بقول شافعی اینکه جایز نیست از برای آن ولی [illegible] نکاح بنفس خود و
نیست مگر [illegible] غیر خود را مگر اینکه تزویج میکند او را حاکم اگر بجهة خلیفه یا نایب باشد و گفته است
بعضی از اصحاب شافعی اینکه جایز است از برای او [illegible] و ثابت شده است او تزویج نمودن
زنی را از برای خود و متولی امر عقد او شد از نفس خودش و از آنجمله است قول ابی حنیفه و مالک که
آزاد نماید کنیز خود را پس اذن بدهد از برای او در نکاح او از نفس خود جایز است متولی شدن

نکاح از نفس خویش و هم چنین اگر کسی دختری صغیره داشته باشد جایز است اینکه وکیل نماید
که خواستگاری نموده است او را از پدر دختر تزویج آن از نفس خود و قبول عقد از هر دو جانب نیست
مثل این ولیت نکاح مترجم گوید در مذهب محقق حلی چنین است که تزویج صغیر نماید نکاح نمودن
مطلقا برای غیر و ضرورت و حالی که … بسیار احتیاط داشته باشد … تزویج در معصیت
جز این و در استحباب آن تاکید بسیار است و استحباب برای مرد و زن هر دو ثابت است و مستحب است
از برای مرد نظر نمودن بصورت زنی که تزویج او خواهد و بر او زن نیز جایز است نظر نمودن بشوهر خود نماید
ولی در حالت جماع کراهت دارد نظر نمودن بفرج زن و مستحب است بنده و غلام زن محرم زن
و نگاه کردن بسینه خود حرام است بر او ولی کنیز را اما محرم است بعضی جایز است نکاح کردن
پدر با … برای آنها و مستحب است صحیح نیست نکاح مگر کسی که جایز التصرف باشد …
سفیه صحیح نیست مگر باذن ولی و … جایز نیست از برای غیر پدر و جد تزویج
صغیر را قبل از بلوغ مگر بعقد فضولی که بعد از بلوغ اگر امضا نماید صحیح است و نکاح …
بدون اذن مولی صحیح نیست و اگر بدون اذن او عقد واقع شود اگر امضا او نمود صحیح …
میشود و الا فاسد است و اینچنین است نکاح دختر صغیره بدون اذن پدر و جد صحیح نیست
دیگر مطلقا و لا بنیر عقد را توصغیره و کبیره ندارند خواه … باشد یا نه خواه پدر و جد …
یا غایب و ولایت پدر و جد ثابت است از برای صغیر و صغیره و اما ولایت ایشان در نکاح از …
و کبیره ثابت نیست در حالتیکه رشیده و عاقله باشد پس هرگاه دختر بالغه عاقله رشیده باشد
و حیه ثیبه بدون اذن پدر و جد شوهر نماید نکاح او صحیح است خواه خود دختر مباشر عقد نکاح
بشود یا دیگری را وکیل نماید خواه صاحب ثروت و نسب و مال و جمال باشد یا نباشد خواه بکفو خود
یا بغیر کفو در همه صور صحیح است و پدر و جد منع او و فسخ نکاح او را نمیکنند و لکن مستحب است که
اذن از پدر و جد در تزویج حاصل نماید یا اینکه اگر دختر بخواهد وکیل بگیرد در عقد خود مستحب است
که پدر و جد را وکیل نماید و شرط نیست در ولایت پدر و جد بر صغیره … که … نباشد

زایل

زایل شده باشد یا بجنون و نحو آن شده باشد و باکره باشد در هر دو صورت و ولایت بر صغیره
و بر کبیره ندارند دیگر پسران ولی از برادر و اعمام و عصبه و غیره و حضور آنها و غیبت ایشان
باکره یا ثیبه لزوم ندارد چون هر این اقسام فرع قول بثبوت ولایت آنها شد محتاج بتفصیل
نمیشویم و شرط نیست عدالت در ولی پس هرگاه پدر و جد فاسق باشند ولایت برطفل معزول
و اینچنین است وصیه نمودن بعقد دختر صحیح نیست چون ولایت مستقل بغیر
در صورتی و ولایت بر طفل صغیر باکره موصی نیست مگر اینکه دختر صغیره بحد بلوغ رسیده
و عقل نداشته باشد او و وصی با حاکم او را تزویج میکنند اگر مصلحت او باشد دیگر اولویت
و عدم اولویت وصی برای ثابت باین قول منصور میشود چون بعد از فوت پدر و جد
اقارب ولایت ندارند تا بگوییم وصی اولویت دارد و بر صغیره که بالغ و رشیده نباشد
و حاکم نیز کسی از اقارب او ولایت ندارند و لو عقد فضولی دختر باشد اگر صحیح میشود چه نکاح
عقد نماید با اقارب و مستحب است هرگاه دختر شخصی را که طالب تزویج او گردیده وکیل نماید
از جانب خود که برای خود شوهر او را عقد نماید جایز است بنابر اشهر و اینچنین دیگر اذا کرده نشد
که آنها بخواهد او را عقد نماید با اذن او میتواند وکیل از هر دو طرف شود بنابر مذهب محقق
و دیگر یا هم میتواند وکیل نماید که دختر صغیره او را از آن وکیل برای خود عقد نماید یا اتحاد
وکیل در دو طرف ایجاب و قبول و اذا … است قول … که هرگاه اتفاق نمود …
دختر شرعیه نیز نکاح بغیر کفو جایز و صحیح است و بقول احمد صحیح نیست و اذا … است … شافعی
که هرگاه تزویج نماید زن را یکی از اولیا برضای او بغیر کفو صحیح نیست و بقول مالک …
و اختلاف اولیا مساوی است در این … اذن … در تزویج خود از …
احد … اولیا نیست که اعتراض … بقول ابی حنیفه لازم میشود نکاح …
و اذا … قول شافعی که معتبر است کفاءة در نکاح در پنج چیز دین و نسب و … و آزاد
و … نمودن و بقول محمد بن الحسن در … معتبر نیست در کفاءة مگر اینکه … باشد

جز پدر و جد است و چون بنا
بنابر عدم ثبوت ولایه
ع

مست شود و بیرون آید که تجربه نماید با اطفال و بقول مالک کفاءة در دین معتبر است غیر آن
و بقول ابن ابی لیلی اینکه کفاءة در دین و نسب و مال است و در روایتی از ابی حنیفه با این نحو است
نیز و بقول احمد در یکی از دو روایت اینکه کفاءة معتبر است در دین و نسب و صنعت و در روایت دیگر
از ابی حنیفه کفاءة معتبر است در دین و کسب مال و از اختلافات قول بعضی از اصحاب شافعی
اینکه در نکاح سن معتبر است و بقول بعضی دیگر از اصحاب او معتبر نیست پس جایز است از برای ولی مرد پیر را
اینکه عقد نماید زن جوان را و از اختلافات قول ابی حنیفه اینکه نبودن کفاءة باعث میشود
از برای اولیاء بر اعتراض را و بقول مالک باطل میکند نکاح را و اصح از مذهب شافعی
و احمد اینطور است مگر اینکه حاصل شود با نبودن کفو رضای زوجه و اولیاء او و از اختلافات
قول شافعی و مالک و احمد و ابی یوسف و محمد که زن اگر خواهش تزویج بکفو را داشته باشد
بدون مهر المثل لازم است بر ولی قبول آن و بقول ابی حنیفه لازم نمیشود و لهذا اجابت و از
اختلافات قول ائمه ثلثه که ولی ابعد اگر تزویج نماید زن را در حضور ولی اقرب صحیح نیست و بقول
مالک صحیح است مگر در پدر در حق باکره و در حق پسر جایز است از برای ابعد تزویج نمودن زن
در غیاب [illegible] و از اختلافات قول ائمه ثلثه که هرگاه مردی بگوید فلانه زن زوجه منست
تصدیق او را نماید [illegible] ثابت میشود نکاح باتفاق آن دو و بقول مالک ثابت نمیشود
تا اینکه دیده شود دخول و خروج او از نزد آن زن مگر اینکه بوده باشد در سفر و از اختلافات
قول ائمه ثلثه که صحیح نیست نکاح مگر بشهادة و بقول مالک صحیح است بغیر شهادة مگر اینکه
معتبر است در آن شایع و آشکار نمودن و روا نبودن تواصی بکتمان و شهادت [illegible]
اگر عقد نماید [illegible] و شرط نماید کتمان نکاح را فسخ میشود در نزد او و اما
در نزد ائمه ثلثه پس مکروه است [illegible] کتمان اثبات با حضور دو شاهد و از اختلافات قول شافعی
و احمد اینکه ثابت نمیشود نکاح مگر بدو نفر شاهد عادل که مرد باشند و بقول ابی حنیفه
منعقد میشود بیک نفر مرد و دو نفر زن و شهادة دو فاسق و از اختلافات قول ائمه ثلثه

که هرگاه

که هرگاه مرد مسلم تزویج نماید زن ذمیه را نکاح منعقد نمیشود مگر بشهادة دو مسلمان
و بقول ابی حنیفه منعقد میشود بشهادة دو نفر ذمی و از اختلافات قول عامه علماء که
خطبه وقت عقد سنت است و واجب نیست و بقول داود اینکه خطبه خواندن واجب است
در نزد عقد و از اختلافات قول شافعی و احمد اینکه صحیح نیست تزویج مگر بلفظ تزویج
یا نکاح و بقول ابی حنیفه منعقد میشود بهر لفظی که مقتضی تملیک باشد در حال حیوة
حتی اینکه روایت شده است از او در لفظ اجاره دو روایت و بقول مالک منعقد میشود
با این لفظ با ذکر مهر و از اختلافات قول عامه علماء که هرگاه بگوید بگفت تزویج کردم دختر
خود را از فلان پسر و بگوید مرد این حرف و بگوید قبول کردم نکاح را صحیح نیست و بقول ابی یوسف
صحیح است و [illegible] که گفت تزویج نمودم [illegible] در عقد که
بگوید تزویج نمودم [illegible] بگوید قبلت و از اختلافات قول شافعی در اصح
در نزد اینکه هرگاه بگوید [illegible] تزویج نمودم [illegible] بگوید قبول نمودم
بمعنی لفظ نکاح یا تزویج پس صحیح نیست و بقول ابی حنیفه و احمد و شافعی در قول دیگر
که صحیح است و از اختلافات قول ائمه ثلثه که جایز است از برای مسلم اینکه تزویج نماید
کتابیه را [illegible] کتابیه باشد و بقول احمد [illegible] جایز نیست و از اختلافات قول
ابی حنیفه و مالک و شافعی در قول قدیم که آقا میتواند اجبار نماید بنده کبیر خود را بنکاح
و بقول احمد و شافعی در جدید نمیتواند اجبار نماید و از اختلافات قول ابی حنیفه و مالک
و شافعی در اصح در قول او اینکه آقا را نمیتوان جبر نمود بر فروختن بنده خود
که طلب نماید این را از آقا و امتناع نماید و بقول احمد جبر کرده میشود بر بیع
و از اختلافات قول ابی حنیفه و مالک اینکه لازم نمیشود بر آقا عفت دادن [illegible]
بنده خود بنکاح [illegible] نکاح را و بقول شافعی و احمد در اظهر دو روایت
از او اینکه الزام میکند پس بطریق عفت بنده را بنکاح بشرط آزاد نمودن [illegible]

اصحاب شافعی و از آن جمله قول ابی حنیفه و احمد و شافعی در اصح دو قول که جایز است
از برای آقا اینکه تزویج نماید کنیز صلبیه اولاد خود را بغیر رضای او و بقول احمد در یکی
از دو روایت و اکر جایز نیست بر آقا این تزویج و از آن جمله است قول ابی حنیفه و مالک و شافعی
که اکر کسی بکوید آزاد نمودم کنیز خود را و قرار دادم آزادی او را صداق او در حضور دو شاهد
نکاح او منعقد نمیشود و بقول احمد در یکی از دو روایت او منعقد میشود و اما آزادی او
او صحیح است اجماعا و از آن جمله است قول ایمه اربعه که هرگاه کنیز بکوید با آقای خود آقای
آزاد نما مرا از اینکه تزویج نمایم خود را بتو پس بوده باشد آزادی من صداق من پس آزاد
نماید او را صحیح است آزادی او و اما نکاح پس کفته است ابو حنیفه آن کنیز مختار است
که اکر خواسته باشد شوهر نماید باو و اکر خواسته باشد نکند و اکر اختیار نمود تزویج
او میتواند بصداق تازه قرار دهد و اکر اکراه داشته باشد چیزی بر او نیست و بقول
ابی حنیفه و مالک و کفته است شافعی از برای آقا است بر آن کنیز قیمت نفس او و کفته است
احمد آزاد میشود در این صورت و لازم است آن کنیز را قیمت نفس خود پس اکر طرفین راضی
بعقد شدند قیمت عقد مهر او است و چیزی از برای کنیز نیست سوای همان عقد
مترجم کوید در مذهب محقق علیه الرحمه چنانچه در شرایع مسطور است مراد از
کفایت در نکاح تساوی زوج و زوجه است در اسلام و بعضی دیکر سایر چیزها در کفایت
لازم ندارد مثل تساوی در نسب یا صنعت یا مال یا آزادی یا خلوص از عیب که هرگاه
زوج و زوجه در این مذکورات مخالف داشته باشند عقد نکاح جایز است پس
بنا بر این اکر خود زن و اولیاء او اتفاق نمایند بر نکاح بغیر کفو بنا بر مذهب امامیه
که مراد از آن تساوی در اسلام است منعقد میشود این نکاح و اکر کفو بمعنای دیکر
بوده باشد زوجه صغیره را عقد صحیح است و با رضای اولیاء نیز صحیح است و اکر اولیاء زن
کبیره را رضای او و مثلی بعقد نکاح و تساوی در حسب و نسب و مال و دنیا
مذکورات

مذکورات نداشته باشند صحیح است و کفایت در سن نیز در نکاح شرط نیست و ایضا
زن میتواند قبل از خود شوهر نماید بدون مهر المثل و جایز نیست از برای ولی منع او
خواه مساوی خود در آنچه مذکور کردید از حسب و نسب و مال و غیره شوهر نماید یا
این و در اینکه جایز است برای ولی ابعد که در حضور ولی اقرب نفی را عقد نماید یا
جایز نیست این مسئله نوع ثبوت ولایت غیر پدر و جد بود که سابقا رقم کردید مطلقا
غیر پدر و جد سابقا آنچه در ولایت نیست و ایضا معتبر باید که هرگاه مرد بکوید فلانه زن
زوجه منست و زن نیز تصدیق او را نماید نکاح بین ایشان ثابت است و حکم با آن
میشود و ایضا معتبر باید در نکاح حضور دو شاهد مطلقا شرط نیست و منها فی اجرای عقد
جایز است مطلقا و نیز معتبر باید ثابت نشود نکاح در مقام انکار دو مرد یعنی بکواهی دو
مرد عادل و شهادت یک مرد و دو زن بنا بر اظهر نیز ثابت میشود و ایضا معتبر باید جایز نیست
از برای مسلم تزویج زن کافر غیر کتابیه را مطلقا و در زن کتابیه مثل یهود و نصاری
دو روایت است که اظهر از آن دو روایت بجواز عقد انقطاع است و اما عقد دایم خلاف
نیست و ولی او اکر مخالف باشد باذن او عقد انقطاع جایز است اکر اذن ولی باشد در نکاح
شرط بدانیم و هرگاه در نکاح حضور دو شاهد عادل را کسی شرط بداند و بخواهد زن را عقد نماید
منعقد نمیشود بدو شاهد ذمی بلکه باید مسلم باشند و معتبر باید خطبه خواندن قبل از عقد
مستحب است مطلقا و نیز معتبر باید منعقد نمیشود نکاح دایم مکر بلفظ نکاح و تزویج و سایر
الفاظ عقود نکاح منعقد نمیشود مثل لفظ تملیک یا صدقه یا بیع یا اجاره و شرط است اتصال
الفاظ ایجاب و قبول در یکجا و با اتصال خوانده شود و هرگاه کسی بحاله اذن یا خود زن
بکوید تزویج نمودم خود را بفلان و این خبر بفلان رسید و بکوید قبول نمودم منعقد نمیشود
و بعکس منعقد میشود مطلقا فضولی که کسی بکوید فلان زن را نکاح نمودم برای
تو و مرد قبول نماید بعد که خبر بزن دادند اکر قبول نمود امضا میشود و ولی از طرف مرد

این طور نیست در آن مثل مگر آنکه در همان مجلس کسی فضولاً از جانب مرد صغیر
قبول را جاری نماید که در این صورت باجازه مرد صحیح میشود و از برای طرف
در صغیر عقد بلفظ قبلت فقط بدون انضمام نکاح یا تزویج صحیح است و اکتفا
میکند و ایضاً مقرر باید که آقا میتواند اجبار نماید غلام خود را بر نکاح و کنیز
خود را بر نکاح بدون رضای آنها و کنیز ام الولد هم بدون رضای او و مولا پیش
میتواند شوهر بدهد و مقرر باید هرگاه غلام یا کنیز خواهش نماید از آقا که او را ... تا آنرا
بفروشد و مولا امتناع نماید میتوان اجبار نمود او را به بیع مگر آنکه نفقه
و کسوه بایشان بدهد در این صورت اجبار بر بیع با دادن نفقه و کسوه جایز
و مقرر باید پدر میتواند بعنف پسر را با آزاد نمودن کنیز از برای او و ایضاً مجمع بر آنکه
که جایز است از مولا آنکه قرار بدهد آزادی کنیز خود را صداق او و ثابت میشود
عقد کنیز برای او در شرط تقدیم لفظ عقد بر عتق باینطور که بگوید تزوجتک و اعتقتک
و جعلت عتقک صداقک و اگر لفظ اعتقتک را مقدم بدارد بر تزویج آن موقوف است از
برای کنیز است که قبول نماید یا امتناع و نقل ... عتق و عقد نیست که ابتدا
مرد خواهش استعجال را نماید یا آنکه کنیز بگوید آزاد کن مرا و آزادی مرا صداق من
قرار بده بعد مرد قبول کند و اجرای عقد را نماید **باب ما یحرم** من النکاح در بیان
نکاحهای حرام است پس از جمله مسائلیکه اختلاف نموده اند در او قول ائمه ثلاثه است
که جایز است نکاح زن زانیه و بقول احمد حرام است نکاح او قبل از توبه از زنا و از محلات است
قول مالک و شافعی که اگر کسی زنا نماید بزنی حرام نمیشود برای او نکاح آن زن فقط و نکاح
مادر و دختر او و بقول ابی حنیفه و احمد تعلق میگیرد حرمت زن خواستن بزنا و زیاد
نموده است بر آن احمد پس گفته است اگر کسی لواط نماید با مردی حرام میشود بر او مادر
و دختر آن جوان و از مسائل است قول ابی حنیفه و شافعی که هرگاه زنی زنا نماید

و بعد

و بعد شوهر نماید حلال است از برای شوهر وطی او بدون نگاه داشتن عده لکن مکروه است
وطی زانیه حامله بعد از عقد نمودن کسی او را تا آنکه وضع حمل نماید و بقول مالک
و احمد واجب است بر آن زن عده و حرام است بر زوج وطی او تا منقضی شود عده او
و بقول ابی یوسف اگر حامله باشد آن زن حرام است نکاح او تا وضع حمل نماید و اگر حامله
نباشد حرام نیست و عده ندارد و از مسائل است قول ائمه اربعه بحرمت جمع بین دو خواهر
در وطی بملک یمین و این روایت از احمد است نیز و در روایتی از ابی حنیفه است بر آنکه
نکاح خواهر یا خواهر خود صبر تا آنکه حلال نشود از برای مرد وطی منکوحه تا آنکه حرام نماید
آن زن وطی کرده شده را بر نفس خود و از مسائل است قول ائمه ثلاثه که هرگاه کسی از کفار
مسلمان شود و در نکاح او بیش از چهار زن داشته باشد اختیار میکند چهار زن از آنها را
و اگر دو خواهر یکی را و بقول ابی حنیفه اگر عقد با ایشان واقع شود در یک حالت باطل است
و اگر بوده باشد در عقدهای متعدده صحیح است نکاح در چهار عقد اولی و همچنین است
حکم عقد دو خواهر در این مسئله و از مسائل است قول ائمه ثلاثه که نکاح کفار صحیح است
تعلق میگیرد بآن احکام مثل تعلق بنکاح مسلمین و بقول مالک نکاح کفار فاسد است
و از مسائل است قول ائمه ثلاثه که جایز نیست از برای مرد آزاد نکاح کنیز مگر بدو شرط
یکی خوف از معصیت و یکی عدم استطاعت عقد زن آزاد و بقول ابی حنیفه جایز است
از برای مرد آزاد نکاح کنیز با نبودن این دو شرط و آنکه مانع در نبودن او از این عقد
است که زن آزاد اگر داشته باشد یا عقد زن آزاد که کرده و نفقه او داده باشد تمام نشود
باشد که در این دو صورت جایز نیست عقد کنیز و از مسائل است قول ائمه ثلاثه که حلال
از برای مسلم نکاح زن کتابیه و بقول ابی حنیفه جایز است این نکاح با نبودن دو شرط
و از مسائل است قول شافعی و احمد آنکه جایز نیست از برای مرد آزاد که زیاده نماید در نکاح
کنیزان از یک کنیز و بقول ابی حنیفه و مالک آنکه جایز است از برای مرد تزویج چهار زن

کرد چنانچه جایز است تزویج چهار زن آزاد و از اختلافات قول ائمه ثلثه که جایز نیست
از برای مرد بنده که جمع نماید بین چهار زن بلکه دو زن فقط و بقول مالک که مرد بنده
مثل آزادان است در جواز جمع بین چهار زن و از اختلافات قول شافعی که جایز است از برای
مرد اینکه تزویج نماید دختری که زنا با او شده باشد و جایز است وطی او بدون استبرا
قال ابو حنیفه لکن جایز نیست که وطی آن زن بدون استبرا بیک حیض و اگر حامله
بدون وضع حمل و از اختلافات قول مالک که مکروه است تزویج زانیه مطلقا و بقول احمد
جایز نیست تزویج نمودن او مگر بدو شرط یکی توبه او از آن عمل و دیگری استبرای او اگر
حامله باشد بوضع حمل و باقرا و بشهور و از اختلافات قول ائمه ثلثه که نکاح متعه باطل است
و بقول زفر که از حنفیه است شرط او ساقط میشود و صحیح میشود آن نکاح مثل آنکه اگر
تزویج باشد و اگر بلفظ متعه باشد پس او نیز موافق سایر مجتهدات در بطلان آن عقد
و از اختلافات قول شافعی و احمد که نکاح شغار باطل است و بقول ابو حنیفه عقد صحیح و مهر
و از اختلافات قول ابو حنیفه که اگر کسی تزویج نماید زنی را باین شرط که تحلیل نماید
برای شوهری که سه طلاقه شده باشد و شرط نماید که هرگاه وطی نماید او را پس طلاق او واقع
شود یا دیگر نکاحی در میان نباشد چنین نکاحی صحیح است و لیکن شرط صحیح نیست و در
از برای شوهر اول در نزد ابو حنیفه دو روایت است و بقول مالک اینکه حلال نمیشود برای
شوهر اول مگر بعد از نکاح صحیح که صادر شود از محلل از روی رغبت و صداقت بدون
قصد تحلیل و وطی نماید او را در حالتی که طاهر غیر حایضه باشد پس اگر شرط نماید
تحلیل را یا قصد نماید فاسد میشود عقد و حلال نیست از برای شوهر سابق و بقول
شافعی در اصح دو قول این نکاح صحیح نیست و بقول احمد نیز صحیح نیست و از این جمله
قول ابو حنیفه و شافعی که اگر تزویج نماید چنین زنی را و شرط تحلیل نکند و لکن عزم
در دل داشته باشد صحیح است نکاح او با کراهت در نزد شافعی و از اختلافات قول ائمه ثلثه

که اگر تزویج نماید زنی را و شرط کند که زن دیگر بر سر او نکاح نکند و مسافرت با او
یا نقل نکند او را از ولایت خود یا از خانه خود یا سفر با او نکند پس عقد او صحیح است و لازم
این شرط و از برای آن زن است مهر المثل بعلت اینکه این شرطیست که حرام میکند حلال را
اگر شرط نماید زن که تسلیم نکند زوج نفس خود را این شرط صحیح نیست و بقول احمد
عقد صحیح است و لکن لازم میشود وفا بان و هرگاه مخالفت نماید یکی از این شرطها را
پس از برای آن زن خیار است در فسخ نکاح مترجم گوید مذهب صحیح چنانچه در
معلوم باید هرگاه کسی زنا نماید با زنی حرام میشود بر آن مرد نکاح آن زن اگر در وقت زنا
صاحب شوهر باشد و اگر شوهر نداشته باشد در اینحال حرام نمیشود نکاح او و لکن هرگاه در
حرام است مادر و دختر این زن بر مرد زانی چون زنای سابق بر حرمت مصاهره
و هرگاه کسی با جوانی لواط نماید حرام میشود بر لاطی مادر و دختر و خواهر موطوء
اگر سابق بر عقد باشد و ایضا معلوم باید که اگر زنا نماید زنی و بعد از زنا شوهر نماید
آن زن جایز است وطی او از برای شوهر و حق ندارد خواه از آن زنا حامله باشد
و استبرا لازم ندارد ولی کراهت دارد عقد نمودن زن زانیه قبل از توبه و ایضا معلوم باید
که حرام است جمع بین دو خواهر مثلا چند قسم میشود یک قسم اینکه دو خواهر که عقد
هر دو را واقع باشد در آن صورت جمع بین این دو خواهر حرام است مطلقا و لکن هرگاه در
یکی ابتداء عقد نماید و دیگری را بعد عقد دویم باطل میشود و اگر بیک عقد هر دو را
تزویج نماید نکاح هر دو باطل میشود و قسم دیگر اینکه وطی نماید یک خواهر را بملک یمین
پس بعد تزویج نماید خواهر دیگر او را گفته شده است که این تزویج صحیح است و آن اولی
که موطوء بملک بود حرام میشود ما دامی که این دویمی در حباله او باشد و اگر دو کنیز داشته
باشد پس هر دو را وطی نماید بعضی گفته اند اولی حرام میشود تا اینکه دویمی از ملک او بیرون
و بعضی گفته اند که این وطی با خواهر حکم حرمت نباشد و حرام نمیشود و اگر با علم

در وطی بملک یمین و در جمع بین دو خواهر

باشد حرام میشود تا اینکه بیرون نماید دو تن را از عقد خود بسوی اولی و بعد باید دانست حرمت
اینست که در جمع در هر دو صورت حرام میشود نه اولی و ایضا معلوم باید که اگر کافری مسلمان شود
و نزد او زن زیاده از چهار باشد در عقد یکی یا چند اختیار میتواند چهار را از آنها و زیاده را ترک
میکند و اگر دو خواهر در حباله او باشد یکی را رخصت میکند و در احکام اسلام و کفر در حکم
کافری که مسلمان شده تفصیل بسیار و شروط متعدده است اینجا محل حاجت نبود و ایضا
معلوم باید که اکثر احکام فاسده صحیحه را احکام متعلق بآن نکاح میشود مثل تعلق نکاح
و نیز معلوم باید که جائز است از برای مرد آزاد نکاح کردن با آزاد مطلقا و زیاده کنیز و حقوق
جائز نیست از برای مرد آزاد و معلوم باید نکاح ذات محرم که جائز نیست و ایضا
نیست از برای بنده تزویج نمودن زیاده از دو زن آزاد و جائز نیست که زن کنیز
بر آزاد مگر باذن او و اگر بی اذن او عقد نماید باطلست و معلوم باید نکاح متعه جماع
علمای امامیه صحیح است و نکاح شغار باطلست باین معنی که کسی تزویج نماید دختر خود را
بکسی دیگر که او هم دختر خود را باو تزویج نماید که نکاح دختری صداق دختر دیگر باشد
و شغار معنی از شغا است چون در این نکاح مهر رفع میشود او را شغار میگویند
و این نکاح باین معنی باطل است که نکاح یکی از این دو صحیح میشود و آن اینست که میگوید تزویج
میکنم با تو دختر خود را بشرط اینکه تزویج کنی بمن دختر خود را تا آنکه نکاح دختر
من مهر دختر تو باشد در این صورت صحیح است نکاح دختر خطاب کننده و باطل
نکاح دختر خطاب کرده شده و بعکس اگر بگوید نکاح دختر خطاب کننده باطل
و نکاح دختر خطاب کرده شده صحیح میشود و ایضا معلوم باید که هر کجا کسی زن سه طلاق
واقع شده را نکاح نماید و شرط نماید که بعد از دخول و بکر نکاح باقی نباشد طلاق
این عقد و اگر شرط طلاق نماید شرط باطل میشود و نکاح او صحیح و بر شوهر اول
در صورت اول حلال نمیشود چون شرط تحلیل دخول نمودن بعقد صحیح است و اگر بشرط

[illegible]

بشرط فسق و در ضمن عقد و لکن در عرف و نیت آن مرد محلل با خود نیت با وفق او باشد نافذ
نمیشود و ایضا معلوم باید که اگر کسی تزویج نماید زنی را و در عقد شرط نماید که زن
بر او دیگری با کره بیرون نخواهد این شرط باطل و عقد صحیح است و اگر شرط نماید که او را از بلد بلغار
او بجای دیگر نبرد عقد صحیح و شرط لازم میشود و قاعده کلیه در شروط ضمن عقد اینست
که هر شرطی که مخالف شرع باشد در ضمن عقد باطلست و اگر مخالف شرع نباشد لازم میشود

باب الخیار فی النکاح والرد بالعیب در احکام خیار فسخ در نکاح و رد بعیب بدانکه از
مسائلی که اختلاف بوده اند در او قول ابی حنیفه است که خیار فسخ ثابت نمیشود بجز از عیوب
دو از است که از برای زن خیار ثابت میشود در صورت مقطوع الحشفه یا عنین بودن مرد
فقط و بقول مالک و شافعی ثابت میشود خیار فسخ بواسطه عیب جواز برای مرد خیار ثابت است
مگر در آزادی و بقول احمد ثابت است خیار در کل عیوب و از آنجمله است قول مالک و شافعی
و احمد که هر کجا حادث شود در زوج عیبی بعد از عقد و بعد از دخول اختیار است در فسخ
و هم چنین است حکم بعد از دخول مگر در مذهب شافعی و اما اگر حادث شود عیب در زوجه
نیست از برای مرد است فسخ بنابر احد از مذهب شافعی و در قول دیگر شافعی چنانچه از زوج نیست
و از آنجمله است قول ابی حنیفه که هر کجا زوجه آزاد شود و شوهر او بنده باشد ثابت میشود
از برای آن زن خیار ما دامی که بوده باشد در مجلس آنجا که مطلع نشود ما دامی و از آن
مجلس و هر زمان که مطلع شود و بعد ممکن نیست فسخ را در دخول نباید بر او امر شده است باو و بقول
شافعی در اصح اقوال او از برای زن ثابت میشود خیار بر فور و در قول ثانی تا سه روز خیار ثابت
و در قول ثالث ما دامی که ممکن او را از وطی نکند و اما در فسخ است و از آنجمله است قول ائمه ثلثه
که اگر زوجه آزاد شود شوهر او نیز آزاد باشد پس خیار از برای زوجه نیست و بقول ابی حنیفه
ثابت میشود برای زوجه خیار ما دامی مرد مترجم گوید در مذهب حق چنانچه در شرایع
معلوم باید عیوب مرد که باعث فسخ نکاح میشود از برای زوجه سه چیز است جنون و خصاء

و عنین است و در مقطوع الحشفه بودن مرد که سبب فسخ برای زن میشود یا نمیشود
و اشهر تسلط زن است بر فسخ بشرط اینکه تمام حشفه قطع شده باشد و صغیر نماید
که عنن و قطع حشفه موجب فسخ میشود از برای زن اگرچه عنن بعد از عقد باشد و قبل
از وطی و هرگاه بعد از وطی باشد باعث فسخ نمیشود و در مقطوع الحشفه فسخ ثابت است
بشرط حدوث آن قبل از عقد و در اینکه آیا مدلس بنده زوجه تسلط فسخ را ندارد خواه آن
زن کنیز باشد یا آزاد و در عیوب زن میفرماید که مرد تسلط بر فسخ دارد اگر عیب مقدم بر نکاح
باشد و در عیب حادث بعد از عقد و قبل از وطی نیز فسخ ثابت است برای مرد و صغیر نماید که
هرگاه کنیز آزاد نماید که شوهر او بنده باشد خیار فسخ برای زن در انعقاد ثابت است
مشروط باینکه فوراً فسخ نماید و اگر بعد از آن تمکین وطی نماید خیار ساقط میشود چون
خیار فسخ در کل عیوب فوری است بعد از علم بعیب فوری است و هرگاه شوهر او آزاد باشد صغیر نماید
بنا بر اشهر از برای زن خیار فسخ ثابت نمیشود **کتاب الصداق** در بیان احکام صداق است
بدان که جمله مسائلی که اختلاف نموده اند در او قول شافعی و ابی حنیفه و مالک و احمد است
در یکی از دو روایت مالک و احمد نکاح فاسد میشود بفساد صداق و در دو روایت دیگر
از مالک و احمد نکاح فاسد نمیشود بفساد صداق و از اینجمله است قول ابی حنیفه و مالک باینکه
اقل صداق حد معینی دارد و بقول شافعی و احمد برای اقل صداق حد معین نیست و بر تقدیر حد
قائل ابوحنیفه و مالک گفته اند اقل صداق آن چیزی است که قطع میشود بسبب دزدی آن دست
شخص دزد و آن در نزد ابی حنیفه ده درهم یا دینار است و در نزد مالک ربع دینار یا سه
درهم است و از اینجمله است قول مالک و شافعی و احمد در یکی از دو روایت که جایز است
تعلیم نمودن قرآن را صداق برای زن و بقول ابی حنیفه و احمد در اصح از دو روایت او صداق
قرار داده نمیشود تعلیم قرآن و از اینجمله است قول ائمه ثلثه که زن مالک میشود صداق را بمجرد
عقد و بقول مالک زوجه مالک صداق نمیشود مگر بعد دخول یا بفوت شوهر بلکه مالک نبودن

صداق در حین عقد است و از اینجمله است قول ائمه ثلثه که هرگاه زوج تمام مهر را بزن تسلیم
نماید از برای اوست که هر جا خواهد زوجه خود را ببرد و بقول ابی حنیفه در یکی از دو روایت
او نمیتواند در این صورت بیرون ببرد زوجه را از بلد خودش بشهر دیگر و فتوای متأخرین
در بنای علمای ایشان چنانچه گفته است صاحب کتاب الاختیار بعلت فساد اهل زمان و از اینجمله است
قول ابی حنیفه و شافعی و احمد در اصح دو روایت او باینکه هرگاه زن مهر خود را واگذار نموده
باشد بشوهر اگر شوهر طلاق بدهد قبل از دخول نصف بر میگردد از برای او مگر آنچه شوهر عطا نماید
و بقول احمد در روایت دیگر او از برای زوجه است نصف مهر المثل و بقول مالک آن عطا را
هم مستحق نمیشود و واجب از برای او نیست بلکه مستحب است و از اینجمله است قول ابی حنیفه
که هرگاه عطا واجب شود بر مرد پس آن معتبر شده است بر سه ثوب پیراهن و روسری و
ملحفه بشرط اینکه قیمت این سه پارچه از نصف مهر المثل نشود و بقول شافعی در اصح
از دو قول و احمد در یکی از دو روایت اینکه عطیه مفوض شود باجتهاد حاکم است
هر چه او اندازه بگیرد بنظر خود و گفته است شافعی مستحب است اینکه کمتر از سی درهم نباشد
و برای شافعی قول دیگر است که عطیه صحیح آنچه تعلق بگیرد بر آن اسم عطا مثل صداق که
صحیح است آنچه کم باشد یا زیاد و در روایت دیگر از احمد آن عطیه اندازه کرده شده است
بلباسی که مجزی باشد برای زن در نماز و آن دو ثوب است پیراهن و روسری و کمتر از این نمیشود
و از اینجمله است قول ابی حنیفه که مهر المثل اعتبار کرده شده است نزدیکان زن از عصبات
خاصه و داخل نمیشود مادر و خاله زن در این عصبات مگر اینکه بوده باشد از عشیره
آن زن و بقول مالک مهر المثل اعتبار میشود باحوال زن در جمال و شرف و مال او
نه باعتبار زنان عصبات او مگر اینکه از قبیله باشد که در صداق آنها زیاده و نقصان نباشد
و همه مساوی باشند و بقول شافعی اینکه اعتبار کرده شده است نزدیکان عصبه او فقط
پس مراعات میشود بحال نزدیکتر بعد از آن خواهرهای پدری و مادری

بعد خواهر پدری و بعد دختر برادر و بعد عمه و اگر اقوام از عصبه نباشند با مهر ایشان اندازه کنند
پس اعتبار بارحام میشود مثل جده و خاله و اعتبار کرده میشود سن و عقل و مال و بکارت
و اینها مختلف میشود بسبب اختلاف اغراض پس اگر اختصاص بفضیلتی با غیره داشته باشد در ذوی الارحام
آنرا اعتبار بذکورات میشود و از این جمله است قول ائمه ثلثه که در جمیع هرکاه اختلاف نمایند
در قبض صداق پس قول قول زوجه است مطلقا و بقول مالک اگر عرف آن بلد جاری بود
صداق نقد نباشد قبل از دخول چنانچه عادت در بلد ما چنین بوده است پس قول قول زوج
بعد از دخول و قول قول زوجه است قبل از دخول و از آن جمله است قول ابی حنیفه و شافعی
در اصح دو قول خود که آنکسی که بدست اوست عقده نکاح زوج است و بقول مالک و شافعی
در قدیم که کفته است عقده نکاح بدست ولی است و قول احمد در یکی از دو روایت او مثل مذهب
شافعی در جدید و قول دیگر احمد مثل مذهب مالک و شافعی در قدیم پس محقق ماند
که از برای هر یک از اقوال وجهی است بعلت اینکه عفو ولی در او مصلحت است از برای زوج و
هم مصلحت در او در برای ولی و از آن جمله است قول ابی حنیفه که بنده هرکاه تزویج نماید بی اذن
مولا بعد دخول بوده نماید و مهری قرار داده باشد برای زن لازم میشود او را چیزی در حالت
بندکی پس هرکاه آزاد شود لازم میشود برو مهر المثل آن زن و بقول مالک مهر المسمی تمام
برو لازم میشود و بقول شافعی مهر المثل از برای زوجه است و متعلق بذمه بنده میکردد
و از احمد در این باب دو روایت است و از آن جمله است قول ابی حنیفه که زیادتی بر اصل صداق
بعد از عقد ملحق بصداق میشود در وجوب اعم از اینکه دخول باو کرده باشد یا فوت شده
پس اگر طلاق بدهد او را قبل از دخول ثابت میشود پس از برای زوجه است نصف زیادتی با نصف
مهر المسمی و بقول مالک زیادتی ثابت میشود اگر دخول باو نماید یا بمیرد آن زوج پس اگر طلاق
بدهد او را قبل از دخول ثابت میشود پس از برای زوجه است نصف زیادتی با نصف مسمی و اگر
بمیرد قبل از دخول باطل میشود و برای زوجه است مهر المسمی بمجرد عقد بنابر مشهور

نزد

نزد مالک و بقول شافعی آن زیادتی بخششی تازه است اگر قبض نموده او را که شرایط هبه
نکرده باشد باطل است و بقول احمد حکم زیادتی حکم اصل است و از آن جمله است قول ابی حنیفه و احمد
که هرکاه تسلیم نماید زوجه نفس خود را قبل از قبض صداق خود پس دخول نماید باو زوج و خلوه
باو نماید پس بعد امتناع نماید نفس خود را از زوج جایز است از برای او و بقول مالک و شافعی نیست
از برای زوجه بعد از دخول باو که منع نماید زوج را و میتواند منع او را بنا بر اختیار خود بعد از خلوه
باو و از آن جمله است قول شافعی در اظهر دو قول او که مهر مستقر نمیشود مگر بوطی و بقول مالک مستقر میشود
اگر طول بکشد خلوه زوجین اگر چه وطی نکرده باشد و بقول ابی حنیفه و احمد مهر مستقر میشود بخلوه که
مانعی نباشد در آن اگر چه وطی هم نشده باشد و از آن جمله است قول مالک در مشهور و شافعی
در اظهر دو قول و ابی حنیفه و احمد در یکی از دو روایت هر که دعوت کند طعام دادن در ولیمه
عروسی واجب است و بقول ائمه در قول دیکر ایشان سنت است و از آن جمله است قول ابی حنیفه و احمد
در یکی از دو روایت او که جایز است نثار در عروسی و کراهتی ندارد در چیدن او و بقول مالک
و شافعی مکروه است و از آن جمله است قول ائمه ثلثه که ولیمه عروسی مستحب است مثل ولیمه ختنه
و امثال آن و بقول احمد استحباب ندارد مترجم کوید در مذهب محقق چنانچه در شرایع میفرماید
که نکاح فاسد نمیشود بفساد صداق بلکه در صورت فساد صداق اگر معین باشد
از او زوجه مستحق است و اگر مثلی باشد مثل او را مستحق میشود و رجوع بمهر المثل در صورت علم
تعیین میشود نه در مقامی که مثلا چیزی معین را صداق قرار داده باشد بعد منکشف
الغیر برآید و صحیح میباشد از برای صداق قدر مشخص نیست بلکه آنچه طرفین راضی شوند
جایز است هر چه کم باشد و هر چه زیاد مقصود اینست که حد معین در طرف قلت و کثرت ندارد
و اما در طرف قلت اینقدر هست که چیزی در آید اگر چه یک حبه گندم باشد و در طرف کثرت
هم آنچه زیاد باشد جایز است لکن مستحب است که زیاد از مهر السنه نباشد و جایز است قرار
دادن تعلیم قرآن را صداق برای زن چون هر چیزی که صحیح باشد مالک شدن آن خواه

باستقرار جایز است قرار دادن آن چیز برای صداق وایضاً میفرماید که زوجه مالک میشود
صداق را بمجرد عقد ولی مستقر میشود بدخول مثلاً اگر طلاق بدهد زوج زوجه را پیش
از دخول نصف صداق را از زوجه مطالبه میکند واگر تمام صداق را گرفته باشد نصف را
رد میکند بزوج و در صورت طلاق قبل از دخول که زوجه نصف صداق را باید اخذ
نماید هرگاه زوج را عفو نماید خود زوجه جمیع صداق مال زوج میشود و همچنین عفو
کسیکه عقده نکاح در دست اوست جایز است و آن کسی است مثل پدر و جد و ولی بنا
از برای پدر و جد که عفو از بعض صداق نمایند نه از کل و میفرماید هرگاه تمام صداق را
زوج تسلیم زوجه نماید میتواند او را بهر جا که میخواهد مسافرت نماید ببرد و ایضاً
میفرماید تفویض دو قسم است یکی تفویض بضع است مثل اینکه زوجه خود را بی مهر عقد
نماید و قسم دیگر اینکه مهر را معین نکند تفویض بزوج نماید بتعیین آن پس اگر ذکر
مهر را نکند یا شرط نماید که مهر نداشته باشد نکاح صحیح است پس در این صورت اگر طلاق بدهد
او را قبل از دخول پس از برای زوجه است عطا و اگر بعد از دخول طلاق بدهد مهر المثل برای زوجه
ثابت است عطا برای او نیست و اگر یکی از زوجین بمیرد قبل از دخول و قبل از فرض مهر
مهر و نه عطا را مستحق میشود و اگر بعد از دخول بمیرد مهر المثل ثابت است و در صورتیکه لازم
شود بر زوج دادن عطیه حسب الشرع تعیین مقدار او نشده است بلکه در عطا اعتبار بحال زوج است
پس هرگاه غنی باشد عطا میدهد بحیوان و لباس قیمتی یا ده دینار و متوسط الحال
پنج دینار یا لباس متوسط میدهد و فقیر یک دینار یا انگشتر و امثال آن را میدهد
مستحق عطا نمیشود کسی که مطلقه شود و مهری برای او فرض شده باشد و مدخول بها
نیز نشده باشد قسم دیگر از تفویض اینست که در وقت عقد ذکری از صداق
بشود ولی معین ننمودن قدر و تعیین آن را واگذار بیکی از زوجین نماید پس اگر زوج حکم گردد
حاکم قرار دهد اندازه او را در کم و زیاد میتواند بکند و جایز است حکم نماید بآنچه
بخواهد

بخواهد و اگر زوجه حاکم باشد در طرف قلت نقص بر نمیکند و در طرف کثرت متعین میکند
چون حکم او در زیاده بر مهر السنه که پانصد درهم باشد مضی نمیشود و میفرماید
که در مهر المثل معتبر است حال زوجه که در شرف و جمال و عادت زنان اقارب او از طرف
پدر و اگر نباشد زنان اقارب امثال و اقران او را ملاحظه نمایند و میفرمایند زیاده
بر صداق بعد از عقد دو قسم است یکی آنکه عقد نمایند بصداق معین و بعد از عقد چیزی
بر او زیاد نمایند این قسم زیادتی حکم هبه دارد که اگر خود او را بپخشد صحیح است و اگر نشود بالملک
دیگر تفاوتی در دخول و عدم دخول و طلاق ندارد و قسم دیگر اینکه بعد از عقد زوجین بامر
بعوض مهر شوند این قسم جایز است که زیاده بر مهر المثل باشد یا بعد از او بامر او
که در این صورت حکم آن زیادتی حکم اصل صداق است در دخول و عدم دخول و طلاق و موت
و میفرماید هرگاه در قبض صداق اختلاف شود بین زوجین پس قول قول زوجه است
با سوگند مطلقا و میفرماید هرگاه شوهر بدون اذن آقا زن بگیرد اگر زوجه نیز عالم باشد
بعدم اذن مهری برای او نیست مطلقا و اگر علم نداشته باشد صداق او لازم است بعد از دخول
بر ذمه عبد پس اگر آزاد شد باید ادا نماید و میفرماید زوجه هرگاه قبل از اخذ صداق
نفس خود را تسلیم زوج نماید یعنی خلوت با او نموده دخول نماید دیگر بعد نمیتواند خود را
منع نماید از زوج و اگر دخول نشده باشد و خلوت کرده باشد منع جایز است و ایضاً میفرماید
جایز است برداشتن نثار عروسی باذن صاحب آن یا باذن صریح یا شاهد حال و بدون
اذن جایز نیست و اگر آن نثار خوردنی باشد بی اذن مالک خوردن او جایز است
و مستحب است در وقت زفاف ولیمه دادن یک روز یا دو روز و در بین واجب نیست و حضور
ولیمه نیز مستحب است **باب القسم والنشوز** در بیان احکام قسمت بین زنان و نافرمانی
پس از جمله مسائلی که اختلاف شده است در او مسئله ایست که عزل از زوجه آزاد بغیر
اذن او جایز است یا جایز نیست و مشهور آنست که جایز نیست مگر باذن او و از آن جمله است قول

ائمه ثلثه که هرگاه کسی زن باکره را تزویج نماید باید باذن او باشد و نزد او عقد زن ثیبه اگر نابالغ باشد
صحیح نباشد پس بعد بطریق فسخ دور میشود بزبان خود در هر دو صورت و بقول ابی حنیفه
زوجه جدیده را در قسمت تفضیل ندهد بلکه تسویه بکند بین زوجه ها و چه باکره باشد
و چه ثیبه و بین زوجه قدیمی که نزد او بوده و از جمله است قول ابی حنیفه که از برای مرد
جایز است اینکه سفر برد بعضی از زنان خود را بدون قرعه اگرچه راضی نباشند و بقول
دیگر یکی از دو روایت او و شافعی و احمد که جایز نیست مگر برضای ایشان پس اگر سفر برد
بدون قرعه و رضای ایشان واجبست بر او قضا نمودن برای ایشان در قول شافعی و احمد
و گفته است ابو حنیفه و مالک در روایت دیگر که واجب نیست بر مرد قضا **مترجم گوید** در مذهب
صحیح چنانچه در شرایع مذکور است عزل از زن دائمه حره جایز است ولی کراهت دارد و عزل
بمعنی بیرون آوردن آلت است از فرج زن که انزال در فرج نشود و مذکور است که
زنان واجبست بر مرد بطوریکه در مضاجعه بالتسویه بین ایشان رفتار نماید ولی بر مرد
که زوجه تازه را اگر باکره باشد اختصاص دهد هفت شب متصل بعد و اگر ثیبه باشد سه شب
متوالی و بعد از آن با سایرین در قسمت بالتسویه ملاحظه نماید و مستحب است که تجاوز ننماید
از برای مرد که در سفر بعضی از زنهای خود را همراه ببرد بدون قرعه و اذن سایرین
و رضای آنها که میرود و در صورت بودن ایشان قضا بر مرد لازم نمیشود ولی مستحب است
قرعه زدن با تمام و بعد که بیرون آمد او را ببرد **کتاب الخلع** در بیان احکام خلع است
بعد از جمله مسائلی که اختلاف نموده اند در آن قول ابی حنیفه و مالک و شافعی در اظهر
دو قول او و احمد در یکی از دو روایت او اینکه خلع طلاق است و بقول احمد در اصح دو روایت
او که خلع فسخ است و ناقص نمیکند عدد را و طلاق محسوب نمیشود و قدیم از مذهب شافعی
نیز چنین است و اختیار نموده اند این قول را جمعی از متاخرین اصحاب او بشرط اینکه نبوده باشد
با زوجه و بلفظ خلع و قصد طلاق را او نکند و از جمله است قول مالک و شافعی اینکه خلع

کراهه

کراهه ندارد در زیادتی بر مهر المسمی و بقول ابی حنیفه اگر بوده باشد نشوز در کراهه از طرف زوجه
بیشتر جایز است گرفتن زیاده از مهر المسمی از زوجه مطلقا و اگر کراهه از جانب
مرد باشد مکروه است گرفتن چیزی مطلقا و صحیح است با کراهه از جانب زوجه و بقول
احمد مکروه است خلع بر بیشتر از مسمی مطلقا و از جمله است قول ابی حنیفه که جایز است
الحاق نمودن مختلعه را بطلاق در مدت عده و بقول مالک اگر طلاق بدهد زوجه را
در عقب خلع که متصل باشد بخلع طلاق واقع میشود و اگر منفصل شود طلاق از خلع
طلاق واقع نمیشود و بقول شافعی و احمد ملحق نمیشود طلاق بخلع در هیچ حال و از
جمله است قول ائمه ثلثه که جایز نیست از برای پدر خلع نمودن دختر صغیره خود را بچیزی از مال
او و بقول مالک و بعضی اصحاب شافعی جایز است برای پدر این عمل و هم چنین نیست از
برای پدر که خلع نماید زوجه پسر صغیر خود را در نزد ائمه ثلثه و بقول مالک میتواند خلع
نماید و از جمله است قول ابی حنیفه که هرگاه زوجه بگوید طلاق بده مرا سه طلاق
و هزار درهم مثلا پس یک طلاق بگوید او را مستحق ثلث هزار میشود و بقول مالک مستحق
تمام هزار میشود خواه سه طلاق بدهد یا یک طلاق بعلت اینکه بیک طلاق مالک نفس
خود میشود چنانچه به سه طلاق مالک میشود و بقول شافعی مستحق ثلث هزار میشود
در هر دو حال و بقول احمد مستحق نمیشود چیزی را در هر دو حال و از جمله است قول ائمه
ثلثه که هرگاه زوجه بگوید یک طلاق بده مرا بهزار درهم پس بگوید سه طلاق بر
او طلاق واقع میشود و مستحق هزار درهم میشود و بقول ابی حنیفه مستحق چیزی نمیشود
و سه طلاق واقع میشود **مترجم گوید** در مذهب محقق چنانچه در شرایع مذکور است
که خلع طلاق است و بواسطه آن عدد طلاق ناقص میشود و جایز است خلع نمودن بر زیاده
از مهر المسمی با کراهه زوجه مطلقا و ملحق نمیشود مختلعه را طلاق در مدت عده چون طلاق
مشروط بر جدائی است و در خلع رجوع نیست مگر اینکه زوجه رجوع در فدیه نماید بعد

پدر میتواند خلع نماید دختر صغیره خود را از مال او هرگاه غبطه برای صغیره ملاحظه نماید
ولی نمیتواند زوجه پسر صغیر خود را خلع نماید و مهر ماید هرگاه زوجه بگوید بمرد شوهرش
سه طلاق بده مرا بهزار تومان پس یک طلاق بدهد او را مهر ماید هرگاه قصد زوجه سه
طلاق بما عنه علما و حاصل شد باشد مهر ماید بعضی گفته اند که مستحق هیچ چیز نمیشود
و اگر قصد زوجه سه طلاق باشد که بعض آنها فاسد یا بر بعضی شود صحیح است پس اگر او را
اگر سه طلاق بگوید مستحق هزار تومان میشود و اگر یک طلاق بگوید مهر ماید بعضی گفته اند
مستحق ثلث هزار میشود و لکن در این اشکال است و خود محقق ترجیح نداده اند این قول را
و اگر زوجه بگوید یک طلاق بده مرا بهزار تومان و زوج سه طلاق بدهد زوجه را
یک طلاق فقط واقع میشود و مستحق هزار تومان میشود **کتاب الطلاق** در بیان احکام طلاق است
پس از جمله مسائلی که اختلاف در او نموده اند قول ابی حنیفه بر اینکه صحیح است تعلیق
طلاق و عتق مطلقا پس لازم میشود نفوذ او طلاق و عتق اعم از اینکه بطور مطلق
باشد یا عموم یا خصوص مثلا در صورت نفی طلاق و عتق اینست که بگوید با زن اجنبیه
اگر من ترا تزویج نمودم پس تو از قید زوجیت من خارجی یا ملحق یا اینکه بگوید
هر زنی را که من عقد نمایم پس او طالق و رها است یا خطاب بر بنده مخصوص نماید
و بگوید اگر ترا خریدم پس تو آزادی یا اینکه بگوید هر بنده که بخرم پس آزاد است و بقول
مالک لازم میشود طلاق و عتق اگر تخصیص دهد یا تعیین قبیله یا قریه یا زنی
بعینها را نماید نه اینکه با طلاق یا عموم بگوید و بقول شافعی و احمد اینکه لازم نمیشود
او را در این صورت طلاق و عتق و از جمله قول ائمه ثلثه که طلاق اعتبار
میشود بحال مردان و بقول ابی حنیفه اعتبار بحال زنان در طلاق و صورت
آن نزد ائمه ثلثه استظهرات که مرد آزاد مالک سه طلاق است و بنده مالک دو طلاق
و بقول ابی حنیفه که زن آزاد سه طلاق داده میشود و کنیز دو طلاق اعم از اینکه
آزاد

آزاد باشد شوهر او یا بنده باشد و از جمله است قول ابی حنیفه و مالک که هرگاه زوج معلق
نماید طلاق زوجه خود را بصفتی مثل اینکه بگوید هرگاه داخل خانه بشوی پس تو از
قید زوجیت من خارجی پس طلاق بگوید او را و نقل نماید او را در سوگند خورده شده براو را
در حال منجز پس بعد تزویج نماید او را پس داخل شود بخانه پس اگر طلاق داده گرانی که او را
بینونه از او شده که از سه طلاق بوده پس سوگند او باقیست در نکاح ثانی منحل
نمیشود پس حانث میشود بوجود صفت در عقد دیگر و اگر سه طلاق داده بود او را
منحل میشود سوگند او بهر حال و بقول شافعی در اصح اقوال که اگر سه طلاق بائن داده
باشد پس تزویج نماید او را اگرچه حاصل نشود فعل سوگند یاد نموده بر او منحل نمیشود
سوگند او بهر حال و بقول احمد عود میکند سوگند اعم از اینکه بائن به سه طلاق نموده
باشد یا کمتر به از سه و لکن اگر حاصل شود فعل سوگند خورده شده بر آن در حال بینونه
پس ائمه ثلثه بر این هستند که سوگند عود نمیکند و بقول احمد عود میکند سوگند
بعود نکاح و از جمله است قول ابی حنیفه و مالک که هرگاه جمع نماید طلاق ثلثه را
بیک دفعه پس او طلاق بدعی میشود و بقول شافعی طلاق سنی میشود و این قول معطل
یکی از دو روایات احمد است و اختیار نموده است خرقی این را و از جمله است قول ابی حنیفه
که هرگاه زوج بگوید از برای زوجه خود که تو طالقی بعدد یک ذلک واقع میشود
یک طلاق زوجه که بائن میشود بائن طلاق و بقول ائمه ثلثه سه طلاق او واقع میشود
و از جمله است قول اصحاب ابی حنیفه و مالک و احمد که اگر کسی بگوید بزوجه خود
اگر ترا طلاق بگویم پس تو طالقی قبل از آن سه طلاق پس بعد طلاق بدهد او را
واقع میشود یک طلاق منجز و واقع میشود بشرط تمام سه طلاق در حال و بقول شافعی
در دو وجه اینکه واقع میشود طلاق منجز فقط بجهت دفع دور و بقول ابن سریج
و ابن حداد و قفال و ابو حامد و صاحب مهذب و غیرهم اینکه واقع نمیشود طلاق اصلا

وازنظر شافعی واصحاب شافعیست که واقع میشود سه طلاق مثل مذهب جماعه
وگفته است نووی که قوی تر وقوع طلاق منجز است فقط واز انجمله است قول ابی حنیفه
وشافعی واحمد اینکه کنایات طلاق محتاج بنوی نیست با دلالة الحال وبقول مالک
واقع میشود طلاق بمجرد لفظ واز انجمله است قول ابی حنیفه که اگر منضم شود بسوی این
کنایات دلالة الحال از قبیل غضب یا ذکر طلاق پس اگر گوید نبوده است این در وقت ذکر
طلاق وبگوید اراده او را نکرده ام تصدیق کرده نمیشود در جمیع کنایات واگر در حال غضب
باشد وذکر نکند طلاق را تصدیق کرده میشود در سه لفظ از کنایات وآن الفاظ
اینست که بگوید عده نگهدار ومختاری وامر تو بدست تو است ومصدق کرده
نمیشود در غیر این سه لفظ وبقول مالک اینکه جمیع کنایات ظاهره هرگاه بگوید
اورا ابتداء یا در جواب سؤال طلاق اذن طلاق محسوب میشود وقبول نمیشود اقرار او
که قصد نکرده ام طلاق را وبقول شافعی اینکه جمیع کنایات محتاج به نیت است مطلقا چنانچه
گذشت وبقول احمد دو روایت است در کنایات در یکی از دو روایت میگوید احتیاج به نیت
ودر دیگری میگوید ندارد وابی حنیفه صریح نزد او یک لفظ است که طلاق باشد واما
غیر لفظ طلاق پس واقع نمیشود مگر اینکه طلاق بدون نیت نزد او واز انجمله است قول ابی حنیفه
که هرگاه نیت نماید زوج بکنایات ظاهره طلاق را و نیت نکند عدد را واقع میشود
جواب از سؤال زوجه طلاق را واقع میشود یک طلاق بائن واو وبقول مالک اگر زوجه
مدخول بها باشد قبول نمیشود از زوج مگر در خلع واگر غیر مدخوله باشد قبول میشود
آنچه زوج ادعا میکند از عدد واقع میشود آنچه را که نیت نموده بدون عدد
ودر روایت دیگر از او اینکه تصدیق کرده نمیشود در اقل از ثلثه وبقول شافعی قبول
میشود در کل آنچه ادعا میکند در اینها از اصل طلاق واعداد آن وبقول احمد اگر زوجه
باشد بعد الدخول بائنه طلاق واقع میشود سه طلاق اگر نیت او را نموده باشد

واگر

واگر نیت او را نکرده باشد واقع نمیشود خواه زوجه مدخوله باشد یا غیر مدخوله
واز انجمله است قول ابی حنیفه که کنایات خفیه مثل اینکه بگوید زوج بزوجه خود برو بیرون
برو ونزد اهل خود برو واستعفی واشتالی اینها مثل کنایات ظاهره است ولکن وقتی که مساوی نیست باامثال
اینکه هرگاه زوج بگوید بزوجه خود که اعتدی و بائن بحکم و مقطوعه هستی دوری کن
برو از خانه تو بگیر در دست تو است اراده امر تو بدست تو است عده نگهدار وملحق شو باهل خود
پس هرگاه نیت نکند بهیچیک از این الفاظ عدد را یک طلاق واقع شده است واگر نیت عدد سه را
نموده باشد سه طلاق واقع میشود واگر نیت دو طلاق نماید واقع نمیشود مگر یک طلاق
وبقول شافعی واحمد اگر نیت دو طلاق را باین لفظ نماید واقع میشود دو طلاق واز این جمله است
قول ابی حنیفه که هرگاه مرد بگوید بزوجه خود تو را اختیار کردم خود را و نیت
نماید باین لفظ سه طلاق را واقع میشود یک طلاق رجعی وبقول مالک واقع نمیشود باین
لفظ طلاق مگر اینکه واقع شود ابتداء ونموده باشد یا ذکر طلاق یا در غضب یا در بین خصام
واقع میشود آنچه نیت نموده وبقول شافعی واقع نمیشود طلاق باین لفظ مگر اینکه نیت طلاق
نموده باشد وواقع میشود آنچه را از عدد که نیت نموده ودر زوجه مدخول بها واگر زوجه غیر مدخوله
باشد یک طلاق واقع میشود وبقول احمد در یکی از دو روایت اینکه واقع میشود طلاق
ودر روایت دیگر گفته واقع میشود آنچه را که نیت نموده واز انجمله است قول ابی حنیفه و احمد
که هرگاه بگوید زوج بزوجه خود من از تو ظاهر یا بری نمایم امر را بسوی زوجه خود پس بگوید
از من طالق واقع نمیشود چیزی وبقول مالک وشافعی واقع میشود واز انجمله است قول
ابی حنیفه که هرگاه زوج بگوید بزوجه خود دانسته طالقی و نیت سه طلاق را نماید واقع میشود
یک طلاق وبقول مالک وشافعی واحمد در یکی از دو روایت واقع میشود سه طلاق تتمیم
در کنه صحت تعلیق خارج در شرایع مقرر باید که صحیح نیست تعلیق نمودن طلاق بشرط
یا معنی مطلقا وتعلیق هم صحیح نیست مطلقا پس اگر زوج بگوید بزن اجنبیه اگر ترا تزویج

تمام پس تو طالقی هستی صحیح نیست و طلاق واقع نمیشود خواه بزن معین بگوید یا اینکه بگوید
هر زنی که من تزویج نمایم یا اینکه در عتق بگوید هر بنده که بخرم آزاد است طلاق و عتق واقع نمیشود
و در طلاق معتبر باید اعتبار حال مردان پس مرد میتواند هر زنی را سه طلاق بگوید خواه
آزاد باشد یا بنده آن مرد یا آن زن و چون فاید کلیه در صحت طلاق این شد که معلق بشرط
و صفتی نباشد پس اگر زوج بزوجه بگوید اگر داخل خانه زید شوی یا شوی طلاق تو واقع
در صورت داخل شدن اگر شرط شده باشد آن زن یا اگر شرط شده باشد صحیح بل طلاق
نمیشود و ایضا هرگاه جمع نماید سه طلاق را یکدفعه آن چند سه طلاق لغو میشود و
واقع میشود و هرگاه زوج بزوجه بگوید انت طالق نصف الاکمل الی آخره نیز همان یک طلاق
واقع میشود و هرگاه زوج بزوجه بگوید اگر طلاق بگویم ترا پس سه طلاق تو واقع شود قبل
از آن پس بعد او را طلاق بگوید همان یک طلاق بشرط صحیح است و ایضا معتبر است که طلاق واقع
مگر بلفظ طالق و بالفاظ صحیحه در طلاق چون لفظ طالق و بکنایات ظاهر و خفیه طلاق
مثل اینکه بگوید بزوجه خود که عدت نگه بدار و اختیار تو بدست خود است یا مرخص بروی
ما نمیخواهم [illegible] شوهری یا تو آزادی یا استبراء نمادم خود را مگر یک طلاق و هر دو و هر سه
خواه قصد طلاق داشته باشد یا نداشته باشد نیست سه طلاق را نموده باشد یا یک
و هم چنین هرگاه بزوجه خود بگوید بعض از تو طالق است یا بزوجه بگوید فلانه طالق صحیح نیست
هرگاه زوج بزوجه بگوید تو طالقی و قصد ثلاث را نماید بجز یک طلاق واقع نمیشود و از
قول ابی حنیفه که هرگاه زوج بزوجه بگوید امر تو بدست خودت و نیت طلاق را نماید
پس زوجه خود را سه طلاق بدهد پس هرگاه مرد نیت سه طلاق نموده باشد واقع میشود
یک طلاق و اگر نیت یک طلاق را نموده باشد واقع نمیشود چیزی و بقول مالک اینکه واقع
آنچه را که واقع نموده از عدد طلقات اگر اقرار نماید او را پس اگر انکار نماید او را سوگند
داده میشود و ثابت میشود برای او از عدد طلاق آنچه که قصد نموده و نیت و بقول شافعی

طلاق ثلث در اینجا واقع نمیشود مگر آنچه را که زوج نیت نموده پس اگر نیت کمتر از سه طلاق
نموده باشد واقع نمیشود مگر آنچه را که نیت نموده و بقول احمد واقع میشود سه طلاق
نیت سه طلاق را زوج نموده باشد یا نکرده و از آنجمله است قول ابی حنیفه و مالک که هرگاه
زوج بگوید از برای زوجه خود که طلاق بدهد نفس خود را پس طلاق گفت نفس خود را سه مرتبه
واقع نمیشود چیزی و بقول شافعی و احمد که میگویند یک طلاق واقع میشود و از آنجمله است
ائمه ثلثه که هرگاه زوج بزوجه غیر مدخوله بگوید تو طالقی تو طالقی تو طالقی واقع میشود
یک طلاق و بقول مالک واقع میشود هر سه طلاق و از آنجمله است قول ابی حنیفه و مالک که
هرگاه زوج بزوجه غیر مدخوله بگوید تو طالقی تو طالقی و بگوید اراده نمودم
طلاق اول و دوم فهمانیدن او را هر سه واقع میشود و بقول شافعی و احمد واقع
مگر یک طلاق و از آنجمله است قول ائمه ثلثه که طلاق طفل غیر بالغ که عاقل باشد واقع نمیشود
و مراد بتعقل کسیست که فهم طلاق را داشته باشد و بقول احمد در اظهر دو روایت او اینکه
میشود و بیان قول قائل شد است طحاوی و کرخی از حنفیه و خرقی و ابی ثور و شافعیه
از آنجمله است قول ابی حنیفه که هرگاه کسی طلاق بدهد زوجه خود را یا آزاد نماید بنده را
از روی اکراه طلاق و عتق واقع میشود و بقول ائمه ثلثه واقع نمیشود اگر نطق نماید باو
در حالتیکه دفع نماید باشد از نفس خود مضرت او را و از آنجمله است قول ائمه ثلثه و احمد
در دو روایات خود که ظن غالب در وقوع آنچه تهدید باو نموده اند در حصول اکراه کافیست
و بقول احمد در دو روایت دیگر که اختیار نموده است او را خرقی که اینکه ظن غالب کافی
نیست در حصول اکراه و بقول احمد در روایت سیم او اینکه قتل و قطع باعث حصول
اکراه است و عقوبات باعث نمیشود و از آنجمله است قول مالک و شافعی که فرقی نیست بین
اینکه اکراه کننده که او سلطان باشد یا غیر او مثل دزد یا قبیله کننده نباشد و بقول ابی حنیفه
و احمد در یکی از دو روایت او اینکه اکراه حاصل نمیشود مگر از سلطان و از آنجمله است

ثلثه که هرگاه طلاق بگوید مریض زوجه خود را طلاق بائن پس بمیرد در مرض که طلاق داده است
دران زوجه در اثنای عدت ارث میبرد از او و این اظهر اقوال شافعی است مگر آنکه ابو حنیفه
شرط نموده در ارث بردن او آنکه طلاق بمیل و طلب زن نباشد پس بنابر قول کسیکه شرط نکند
ارث میبرد تا چه زمان ارث میبرد پس گفته است ابو حنیفه ارث میبرد مادامی که در عدت
باشد و این قول شافعی است در قدیم پس هرگاه تزویج نمود بعد از انقضای عدت ارث نمیبرد
و از برای دعاوی دیگر است که زوجه مادامی که شوهر نکرده باشد ارث میبرد و باقی محق
قائل شده اند احمد و مالک و از برای شافعی سه قول است مثل این مذاهب از جمله قول
ابی حنیفه و مالک که هرگاه تزویج بگوید زوجه خود که تو طالقی تا مدت یکسال یا فی الحال
طلاق او واقع میشود و بقول شافعی طلاق واقع نمیشود تا آنکه یکسال تمام شود و از جمله
قول ابی حنیفه و شافعی که هرگاه بگوید کسیکه صاحب چهار زن است که زوجه من طالق است
و تعیین نکند یکی از آنها را پس از برای او است مقرر نمودن طلاق را بسوی آنکه خواسته است
از ایشان و بقول مالک و احمد همه آنها طلاق ایشان واقع میشود و از جمله است قول ابی حنیفه
که هرگاه تزویج اشاره به طلاق نماید بسوی جزء منفصل نمیشود از اجزای زوجه یا سایر اعضا
مثل دست و پا واقع نمیشود مگر آنکه اضافه نماید بسوی جزء عضو مثل وجه و سر و گردن و فرج
و فرج که واقع میشود و نزد حکم آن است نزد ابی حنیفه جزء شایع مثل نصف و ربع و اگر اضافه
نماید طلاق را بسوی آنچه منفصل نشود از اعضا در حالت سلامتی مثل دندان و ناخن
موی واقع نمیشود و بقول ائمه ثلثه طلاق واقع میشود بجمیع اعضای متصله مثل ناخن
و اما منفصل مثل موی پس مالک و شافعی گفته اند واقع میشود آن طلاق و احمد گفته است
واقع نمیشود مترجم گوید در مذهب محقق چنانچه در شرایع میفرماید هرگاه مرد بزوجه
خود بگوید امر تو بدست تو است و قصد نماید طلاق را پس زوجه اگر خود را طلاق بگوید
واقع میشود خواه سه طلاق باشد یا یک طلاق و هرگاه بطور لفظ کنایه بگوید که طلاق

بده

بده خود را پس زوجه سه طلاق بدهد بنابر مذهب محقق که توکیل زوجه را در طلاق
نفس خود جایز میداند یک طلاق واقع میشود و هرگاه زوج بزوجه بگوید که انت طالق
انت طالق انت طالق یک طلاق واقع میشود و باقی لغو است خواه قصد سه طلاق نماید
زوج و خواه قصد تفهیم نماید بواسطه تکرار خواه زوجه مدخوله باشد خواه غیر مدخوله
و ایضا میفرماید که طلاق طفل نابالغ صحیح نیست اگرچه عاقل باشد و همچنین طلاق
اراده نمودن نکرده در حالت اکراه و اجبار صحیح نیست و اکراه حاصل نمیشود مگر بتهدید
بکسی که اکراه کننده قدرت داشته باشد بر آنچه وعده نموده که اگر طلاق نگوئی مثلا چنین
چنان میکنم و ظن غالب حاصل شود برای شخص که آنچه وعده نموده اگر طلاق نشود خواهد
نمود و دیگر آنکه آنچه را که وعده نموده مضر باشد بشخص یا بخودش یا به پدرش یا به اولادش
اعم از آنکه آن ضرر قتل باشد یا زخم زدن باشد یا فحش و زدن باشد و مختلف است
حالت اکراه شدگان با اختلاف مرتبه و شان آنها در اهانت و هرگاه اکراه حاصل نمیشود
بواسطه ضرر خفیف و اکراه کننده تفاوت ندارد که سلطان باشد یا غیر آن و ایضا
میفرماید طلاق زوج در حالت ناخوشی صحیح است و اگر بعد از طلاق زوج فوت نماید بعد
ارث میبرد از شوهر متوفی اعم از آنکه طلاق او بائن باشد یا رجعی و مدت ارث بردن بعد از طلاق است
تا یکسال اگر شوهر نکند بشرط مردن زوج بهمان مرضی که طلاق در آن واقع شده پس اگر
خوب شود و بعد مریض شود پس بمیرد حارث نمیبرد او را مگر در عدت رجعیه و نیز میفرماید
هرگاه زوج بزوجه بگوید تو طالقی تا یکسال صحیح نیست و ایضا اگر کسی چهار زن داشته
باشد و بگوید زوجه من طالق است صحیح است و هرگاه نام خود تعیین نماید که قصد
او را داشته لازم طلاق او واقع میشود و اگر در طلاق نیت یکی را معینا نداشته باشد
بعد بقرعه تعیین میشود و ایضا میفرماید که هرگاه مرد بزوجه خود بگوید سر تو یا روی تو
یا فرج یا دست یا پا یا موی تو طالق است طلاق واقع نمیشود و همچنین است اگر بگوید

کتاب الرجعة

بعد او نصف او ثلث طالق و فرق در اجزاء بین متصل و منفصل آن نیست
در بیان احکام رجوع است بعد از طلاق پس از جمله مسائلی که اختلاف نموده اند در آن قول
ابو حنیفه و احمد است در اظهر دو روایت خود که حرام نیست وطی رجعیه در طلاق رجعی در ایام عدت
و بقول مالک و شافعی و در قول دیگر حرام است و از جمله است قول ابو حنیفه و احمد اینکه
رجوع حاصل میشود به وطی آن زن و محتاج نیست با وطی نیت و لفظ اعم از اینکه نیت رجعت را
نماید یا ن وطی با نماید و بقول مالک در مشهور اینکه وطی زن بی نیت رجوع باعث رجوع
نمیشود و بقول شافعی صحیح نیست رجعت مگر بلفظ با ان و از جمله است قول مالک و احمد
و ابو حنیفه که شرط نیست شاهد کردن در رجعت و بقول شافعی در یکی از دو قول خود
و احمد در یکی از دو روایت خود که شرط است و اصح نزد اصحاب شافعی در اظهر دو قول او
و هم چنین قول احمد در دو روایت دیگر او که شاهد کردن در رجعت مستحب است و کفته است
شیخ الاسلام مصنف در کتاب خود که مسمی برحمة الامة فی اختلاف الائمة است که آنچه حکایت
نموده است او را اصحاب ما اینکه اشهاد شرط است نزد مالک مذهب است او را در مشاهیر کتب مالکیه
بلکه قاضی عبد الوهاب و قرطبی در تفسیر خود نیز کفته است که مذهب مالک استحباب است
و حکایت نکرده است در آن خلافی و همچنین ابن هبیره از شافعیه در کتاب الافصاح خبر نقل
نموده و از جمله است قول مالک اینکه وطی رجعیه در حال حیض و احرام باعث حلیت نمیشود
و بقول ائمه ثلثه میشود مترجم کوید در مذهب محقق حنفیه در شرایع میفرماید
که حرام است وطی و تقبیل مطلقه رجعیه در ایام عدت مادامی قصد رجوع و اگر قصد رجعت
در آن وطی نماید رجوع میشود و چون رجوع مرد بزوجه خود در ایام عدت بلا خبر میشود
یکی رجوع بلفظ مثل اینکه بکوید رجعت و امثال و دیگر رجوع بعمل مثل جماع و تقبیل
و مس شهوت و بهر یک از اینها اکتفا میشود مثل اینکه در جماع شرط نیست رجوع و دیگر
احتیاج بلفظ رجعت ندارد و هم چنین شاهد کردن برای رجوع واجب نیست بلکه مستحب

و وطی

و وطی رجعیه در حیض و احرام سبب رجعت میشود اگر چه فعل او حرام است

کتاب الایلاء

در بیان احکام سوکند ترک جماع است پس از جمله مسائلی که اختلاف نموده اند در آن
قول ابو حنیفه است که هر کاه سوکند یاد نماید اینکه وطی ننماید زن خود را چهار ماه
ایلاء میشود و در روایتی شده است مثل این از احمد و بقول مالک و شافعی در مشهور اینکه
این قسم سوکند ایلاء محسوب نیست و از جمله است قول ائمه ثلثه که هر کاه این چهار ماه بکذرد
واقع نمیشود بکذشتن او طلاق بلکه موقوف میشود امر با اینکه رجوع نماید یا طلاق بکوید و بقول
ابو حنیفه که هر کاه بکذرد این مدت واقع میشود و از جمله است قول مالک و احمد که هر کاه
مولی امتناع نماید از طلاق بنا بر قول موقوف طلاق میدهد بر او حاکم و این اظهر از دو قول شافعیست
و بقول احمد در روایت دیگر خود و شافعی در قول دیگر از او اینکه حاکم تنک میکیرد بر او تا طلاق
بکوید و از جمله است قول مالک و احمد که هر کاه کسی ایلاء نماید یعنی سوکند بخورد مثل طلاق
عقوبت و بجهة دفع ضرر در ایلاء کنند محسوب میشود خواه قصد ضرر زن خود داشته باشد
یا دفع ضرر او از او قصد نماید مثل مرضعه و مریضه یا دفع ضرر از نفس خود را
و بقول مالک ایلاء کننده نمیشود مکر اینکه سوکند یاد نماید در حال غضب با قصد ضرر زوجه باشد
و از جمله است قول ابو حنیفه و شافعی که هر کاه نذر نماید وطی زوجه خود را اکر چه بجهة ضرر رسانیدن
یا نفع نفس سوکند یاد نماید زیاده از چهار ماه ایلاء کننده نمیشود و بقول مالک و احمد در یکی از
دو روایت اینکه ایلاء کننده محسوب است و از جمله است قول مالک اینکه مدت ایلاء از برای
بنده دو ماه است خواه زوجه او آزاد باشد یا کنیز و بقول شافعی مدت ایلاء چهار ماه است
مطلقا و بقول ابو حنیفه اعتبار در مدت بزنان است پس هر کاه زوجه او کنیز باشد مدت ایلاء
او دو ماه است خواه زوج بنده باشد یا آزاد و بقول ابو حنیفه و احمد در یکی از دو روایت او
مثل مذهب مالک است و در روایت سیم از او مثل مذهب شافعیست و از جمله است قول مالک
اینکه ایلاء کافر صحیح نیست و بقول ائمه ثلثه صحیح است و از جمله ایلاء و مظاهره کافر است بعد از

اسلام برجوع نمودن یا طلاق دادن مترجم گوید در مذهب مختار حنابله در تربص باید ماند
مدت ایلاء زیاده بر چهار ماه باید باشد و هرگاه سوگند یاد نماید که وطی نکند تا زوجه
خود چهار ماه ایلاء نمیشود و بعد از مدت چهار ماه و زیاده بعینه طلاق واقع نمیشود
بلکه تکلیف با ایلاء کننده یا رجوع است یا طلاق و حاکم نشنوانند حتی نماید او را بطلاق و هرگاه
امتناع نماید از رجوع و طلاق حبس میکنند او را تا اینکه رجوع نماید یا طلاق بگوید و ایضا
میفرماید ایلاء واقع نمیشود بغیر سوگند بخداوند تعالی مثل سوگند بطلاق یا عتق یا
وجوب صیام و صدقه مالی و ایضا لازم نمودن وطی زوجه محض ضرر زدن بی سوگند
ایلاء محسوب نمیشود و میفرماید مدت تربص در ایلاء چهار ماه است در زوجه آزاد
خواه زوج آزاد باشد یا بنده و میفرماید ایلاء کافر صحیح است و حاکم مختار است
در حکم بین ایشان بنا بر اسلام یا رد نمودن ایشان بسوی اهل ملت خود

کتاب الظهار

در بیان احکام ظهار است بدانکه علما در مسائلی که اختلاف نموده اند مذکور میشود مالک و اتفاق
که صحیح نیست ظهار ذمی در قول شافعی و احمد صحیح است و از ایشان است قول ائمه ثلاثه
که صحیح نیست ظهار آقا از کنیز خود در قول مالک صحیح است و از ایشان است قول ابی حنیفه
که هرگاه زوج بگوید بزوجه خود چه آزاد باشد چه کنیز که تو بر من حرامی پس اگر نیت سه طلاق را
نموده باشد سه طلاق محسوب میشود و اگر نیت دو طلاق یا یک طلاق را نموده باشد رجعی
یکطلاق واقع است و هرگاه نیت تحریم را نموده باشد و نیت طلاق نداشته باشد یا هیچ
نیتی نداشته باشد پس او سوگند میشود و در این صورت ایلا میشود برای اینکه اگر
وطی نماید زوجه را تا چهار ماه واقع میشود بر او طلاق رجعی و اگر نیت ظهار را نماید
ظهار محسوب میشود و اگر نیت سوگند را نماید سوگند محسوب میشود و رجوع میشود بسوی
نیت آنچه اراده نموده است با یکطلاق یا زیاده را خواه مدخوله باشد یا غیر
مدخوله و بقول مالک این لفظ باعث وقوع سه طلاق است اگر زوجه مدخوله باشد

واگر

واگر غیر مدخوله باشد یکطلاق میشود و بقول شافعی اگر بایں لفظ نیت طلاق یا ظهار را نموده باشد
آنچه نیت نموده واقع میشود و اگر نیت سوگند نموده باشد سوگند نمیشود و لکن کفاره
سوگند بر او لازم میشود و اگر چیزی نیت نکرده باشد پس راجح از دو قول او آنست که چیزی
بر او نیست و بقول دیگر او کفاره قسم بر او است و بقول احمد از اظهر دو روایت او که این
لفظ صریح در ظهار است نیت کرده باشد یا نکرده باشد و در او کفاره ظهار لازم میشود
و در روایت دوم او که این لفظ کنایه است طلاق محسوب میشود و از ایشان است قول ابی حنیفه
و احمد که اگر کسی حرام نماید بر خود طعام یا شراب یا کنیز خود را حالف میشود و بر او کفاره
سوگند لازم میشود بمخالفت بعد از اینکه حرام شود بر او طعام و حاصل میشود مخالفت
سوگند بنا بر مذهب این دو بخوردن جزئی از طعام او محتاج نیست بسوی خوردن
جمیع آن و بقول شافعی کسیکه حرام نماید طعام یا شراب یا لباس خود را بر او کفاره
بر او نیست و چیزی حرام بر او نیست و اگر کنیز خود را حرام نماید پس راجح عدم حرمت است
و لکن بر او است کفاره سوگند و بقول مالک حرام میشود بر او چیزی از آنها الا طلاق
و کفاره بر او لازم نمیشود و از ایشان است قول ابی حنیفه و مالک و احمد در اظهر دو روایت
او اینکه حرام میشود بر ظهار کننده بوسیدن و لمس بشهوت و بقول شافعی در اظهر دو روایت او
که حرام نمیشود بوسه و لمس و از ایشان است قول ابی حنیفه و مالک که هرگاه ظهار کنند
وطی نماید در بین صوم کفاره واجب میشود بر او که استیناف نماید صوم را اگر چه
آخر شب باشد چه شب باشد و چه روز عمدا باشد یا نسیانا و بقول شافعی اگر در روز باشد
لازم نمیشود بر او استیناف و اگر در روز باشد عمدا فاسد میشود صوم او و منقطع میشود
تتابع و لازم میشود بر او استیناف بنص قرآن و از ایشان است قول ابی حنیفه و احمد
در یکی از دو روایت و اینکه شرط نیست ایمان بنده که در کفاره ظهار میدهد و بقول
مالک و شافعی و احمد که ایمان شرط است و از ایشان است قول ابی حنیفه که جایز است

٣٠٥

دفع کفاره بسوی ذمی و بقول ائمه ثلثه جایز نیست دادن کفاره ظهار بذمی بمرتد
در مذهب محقق چنانچه در شرایع مذکور است باید صحیح است ظهار ذمی و صحیح است ظهار مولی
کنیز مملوکه خود را و معتبر نباید که هرگاه زوج بزوجه خود بگوید تو بر من حرامی به لفظ ظهار
ظهار طلاق محسوب نیست و نه ظهار خواه نیت طلاق داشته باشد و خواه نیت ظهار
و اگر بگوید تو بر من مثل ظهر مادر منی که ملحق نباید باشد انت علی حرام کظهر امی را
این لفظ ظهار است مطلقا و معتبر نباید در سوگند یاد نمودن بر حرمت طعام و شراب و کنیز
خود شخص بر خود پس حالف میشود و بمخالفت کفاره بر او لازم میشود و معتبر نباید حرام میشود
بر ظهار کننده بوسه و لمس بشهوت قبل از کفاره دادن و هرگاه ظهار کننده در بین دو زوجه
کفاره وطی نماید باید استیناف روزه را نماید خواه در شب باشد یا در روز و معتبر نباید
شرط دو ماه که برای کفاره ظهار مسلمان بودن کفاره اسلام و جایز نیست دادن کفاره را
بکافر مطلقا **کتاب اللعان** در بیان احکام لعانست پس از جمله مسائلی که اختلاف نموده اند
در او قول ائمه ثلثه است که زوج هرگاه نکول نماید از لعان لازم میشود او را حد و بقول ابو حنیفه
حد بر او نیست بلکه حبس کرده میشود و گفته است مالک فاسق میشود تا حد زده شود — تا آنکه لعان نماید یا اقرار نماید
و از جمله آنست قول ابو حنیفه و احمد در اظهر دو روایت او که هرگاه زوجه نکول نماید حبس — و بمجرد نکول زوج با دنا فاسق میشود ٤
کرده میشود تا آنکه ملاعنه کند یا اقرار نماید و بقول مالک و شافعی و احمد آنکه هر مسلم
که صحیح باشد طلاق او صحیح میشود لعان او اعم از آنکه آزاد باشد یا بنده یا یکی آزاد و دیگری
بنده باشد عادل باشند هر دو یا فاسق یا یکی عادل و دیگری فاسق باشد و نزد مالک صحیح
نیست طلاق کافر چون نکاح کافر فاسد است نزد او و بنا بر این صحیح نیست لعان او
و بقول ابو حنیفه لعان شهادتست پس هرگاه قذف نمود و از اهل شهادت نبود
حد زده میشود و از جمله آنست قول ابو حنیفه و احمد که هرگاه ملاعنه نماید زوج زوجه خود را
از حمل قبل از وضع حمل صحیح نیست و منتفی نمیشود از او ولد پس اگر قذف نماید زوجه را

بصریح

بصریح زنا لعان بقذف نموده و نفی میشود ولد از او خواه در وضع حمل او در مدت شش ماه
نشود یا کمتر و بقول مالک و شافعی آنکه از برای زوج است لعان از نفی حمل اگر آنکه
شرط نموده است مالک استبراء زن را به یک حیض یا سه حیض بنابر خلاف بین اصحاب او
و از جمله آنست قول مالک و احمد در یکی از دو روایت او که منعقد نمیشود لعان مگر
در حضور حاکم و بقول ابو حنیفه و احمد در اظهر دو روایت او آنکه حاصل
نمیشود مگر بلعان او و حکم حاکم که بگوید تفریق نمودم بین ایشان و بقول شافعی واقع میشود
بلعان زوج خاصه چنانچه نفی نسب میشود بلعان او و لعان زوجه باعث سقوط حد میشود
از او و از جمله آنست قول ابو حنیفه آنکه تفریق مرتفع میشود بتکذیب نفس خود پس اگر
تکذیب نماید نفس خود را حد زده میشود و جایز است برای او تزویج آن زن و روایتی — از احمد نظیر این
و بقول مالک و شافعی و احمد که این لعان فرقه ابدیست مرتفع نمیشود به هیچ حال و از جمله
قول ابو حنیفه که فرقه لعان طلاقست و فسخ نیست و بقول ائمه ثلثه لعان فسخ است و فایده این
آنکه اگر طلاق باشد مؤبد نمیشود تحریم او حتی آنکه اگر تکذیب نماید نفس خود را حلال است
از برای او آنکه تزویج نماید او را و بقول مالک و شافعی که تحریم مؤبد است مثل رضاع
پس حلال نمیشود ابدا و باین قائل شده اند عمر و علی و ابن مسعود و ابن عمر و عطا و زهری
و اوزاعی و ثوری و بقول سعید بن جبیر واقع میشود بلعان تحریم امتناع پس اگر تکذیب
نماید نفس خود را مرتفع میشود تحریم و عود میکند زوجه از برای او و هرگاه زوجه را
در مدت و از جمله آنست قول ابو حنیفه و مالک که هرگاه زوج قذف نماید زوجه خود را زده میشود
بمردی معین پس بگوید زنا نموده است با فلان مرد لعان نموده است زوجه خود را چند بلعان
بجهت مرد اجنبی که قذف نموده است او را اگر طلب حد نماید و ساقط نمیشود حد او
و بقول شافعی که در آن دو قول است اول که واجب میشود یک حد از برای هر دو و قول دیگر آنکه
از برای هر یک از این دو یک حد است پس اگر ذکر نماید قذف را در لعان خود ساقط میشود

حد از او و بقول احمد اینکه بر اوست یکحد بجهت هر دو و ساقط میشود بلعان هر دو و از
قول مالك که اگر زوج بگوید بزوجه خود یا زانیه و اجابت برا و حد اگر ثابت نکند زنا را
و مثبت از برای او اینکه لعان نماید مگر اینکه ادعای رؤیت نماید بچشم خود و بقول ابو حنیفه
و شافعی از برای زوج است اینکه لعان نماید زوجه را اگر چه ذکر نکند رؤیت زنا را
و از تجملات قول مالك که اگر شهادة بدهند بر زنی چهار نفر که یکی از ایشان شوهر او باشد
قبول میشود شهادة ایشان و حد زده میشود زوجه و بقول غیر مالك قبول نمیشود
و از تجملات قول ابو حنیفه که زوجه هرگاه لعان نماید قبل از زوج اعتداد باو میشود
و بقول ائمه ثلثه اعتداد باو نمیشود و از تجملات قول ائمه ثلثه که صحیح است لعان
اخرس اگر بتواند و تفهیم کند اشاره را و بفهمد کتابت را و صحیح است نیز از او آنچه را که میگوید
و هم چنین صحیح است قذف او و بقول ابو حنیفه صحیح نیست قذف او و نیز لعان او و از تجملات
قول مالك که هرگاه بیابن شده باشد زوجه از زوج خود پس زوج دیدار او را که زنا
در عقد قبل از بیابن او است اینکه لعان نماید اگر چه ظاهر شود او را حمل بعد از طلاق
و بگوید زوج که استبرا نموده بودم او را بحیض و بقول شافعی اگر بوده باشد در آنجا
حمل یا اولادی پس از برای زوج است اینکه لعان نماید و اگر نباشد نمیتواند و بقول ابو حنیفه
و احمد نیست از برای او مگر لعان نماید اصلا و از تجملات قول مالك و شافعی و احمد
که هرگاه کسی تزویج نماید زنی را پس طلاق بگوید او را بعد از عقد بی فاصله جماع و امکان
با او و پیدا شود از او طفلی شش ماهه نه کم و نه زیاد نسبت آن طفل بعلت پیدا شدن
در زمان ثبوت ملحق نمیشود باو بعلت اینکه قبل از طلاق حامله شده و از تجملات قول
ابو حنیفه که هرگاه کسی تزویج نمود زنی را و غایب از او شد چند سال و خبر فوت او را
آوردند برای زوجه پس عقد نکاح داشت برای غیر شوهر نمود و اولادی از شوهر دوم
بهم رسانید پس شوهر اولی را خبر نمود از شوهر این اولاد ملحق میشوند بشوهر اول

ونفی

و نفی میشوند از شوهر دوم و بقول ائمه ثلثه اینکه اولاد مال شوهر ثانی
و در نزد ابو حنیفه نیز هرگاه کسی تزویج نماید زنی را در مغرب و خود او در مشرق
باشد پس طفل شش ماهه کند شمار از تاریخ عقد پیدا کرده ملحق میشود باو اگر چه بیقین
ایشان مسافر باشد که ممکن نباشد اجتماع آن دو با هم بعلت وجود عقد مترجم گوید
در مذهب مختصر چنانچه در شرایع میفرماید که هرگاه زوج از لعان با زوجه نکول
نماید لازم میشود بر زوج حد و بر زوجه رجم و میفرماید چنانچه طلاق و نکاح
کفار صحیح است لعان ایشان نیز صحیح است و لعان مرتد از فطرت نیز صحیح است اگر
زوجه ایشان بنده باشد یا آزاد و میفرماید صحیح نیست لعان زوجه از حمل قبل
از وضع آن و بعد از وضع حمل شرط است اینکه طفل را در شش ماه یا زیاده از حین
وطی بزاید که در این صورت نفی بلعان میشود از او و ایضا میفرماید بفرقه
بلعان حاصل میشود نقض حکم حاکم و بلعان هر دو و میفرماید فرقه رفع میشود
تکذیب زوج خود را و برا وست حد اگر کرده باشد لعان نباشد و اگر بعد از لعان
فرقه رفع نمیشود ولی ملحق میشود باو اولاد و حقی بر او نیست و فرقه لعان را
میفرماید فسخ است و طلاق نیست و میفرماید که هرگاه قذف نماید کسی زوجه خود را
بشخص معینه که بگوید فلان با تو زنا نموده زوجه حد برا و لازم میشود و لیکن حد
قذف زوجه را میتواند بلعان از خود ساقط نماید و حد دیگر بجهت قذف
آن شخص را نمیتواند بلعان ساقط نماید بلکه در صورت مطالبه آن شخص حد بر او
جاری شود مگر اینکه بشاهد اثبات نماید صدق خود را و هرگاه زوجه
خود کسی بگوید یا زانیه و مدعی شد بر رؤیت زنا باشد حد قذف بر او جاری میشود
در صورت عجز از اثبات و میفرماید اگر چهار نفر شهادة بدهند بر زنا نمودن
زنی که یکی از ایشان شوهر آن زن باشد در این دو روایت یکی اینکه رجم میشود

ثابت باین شهود و دیگر آنکه سه شاهد با حد می‌زنند و شوهر باید لعان نماید
و منفرد باید لعان زوجه قبل از زوج معتد به نیست و منفرد باید لعان آخر
هر گاه اشاره معقوله نتواند صحیح است و الا صحیح نیست و ایضا در عده طلاق رجعی
زوج می‌تواند لعان نماید و لکن در طلاق باین نمی‌تواند و هر گاه کسی زوجه خود را
طلاق بگوید بعد از طلاق اگر او ولدی بیاورد ملحق نمی‌شود بزوج و در صورت دخول
بزوج ملحق می‌شود یا و با شرایط دیگر که در کتب فقهیه مسطور است و هم جنین
هر گاه کسی غایب بود و خبر فوت او را بیاورند و زوجه او بعد از عده شوهر
نماید و او ولدی از شوهر ثانی بهم رسد بعد هر گاه شوهر اول بیاید و خبر فوت او
کذب معلوم شود زوجه را بعد از عده باید بشوهر اول بدهند و او ولد از شوهر
ثانی است و هم جنین بمجرد عقد به احتمال و احتمال دخول حمل زن و او ولدی که از او
پیدا شود نمی‌توان ملحق بعاقد نمود مثل آنکه شخصی از او لاید بیاید و بعد عقد نماید
بتوکیل مثلا و احتمال اجتماع ایشان بهیچ قسم نرود و جماع ممکن نشود هر گاه آن
زن او ولدی بیاورد ملحق بزوج نمی‌شود **کتاب الایمان** در بیان احکام یاد نمودن
سوگند است پس از جمله مسائلی که اختلاف نموده‌اند در او قول ابی حنیفه و احمد است
بر آنکه جایز نیست از برای آنکس که کفاره بر او لازم گردیده که عدول نماید در کفاره
معین شده باشد در آن و بقول شافعی آنکه اولی از برای او است و جایز است
از برای او عدول و لازم می‌شود او را کفاره و از مالک دو روایت است مثل این دو قول
و از آنجمله است قول ابی حنیفه و مالک و احمد در یکی از دو روایت او آنکه سوگند دروغ
گیرنده آن سوگند یاد نمودن بخداوند است بر امر گذشته در حالیکه تعمد نماید کذب
در او و چنین سوگندی کفاره از برای او نیست بعلت آنکه اعظم از آنست که کفاره
زاده شود برای او و بقول شافعی و احمد در روایت دیگر آنکه کفاره باید بدهند

و از این

و از آنجمله است قول ابی حنیفه و احمد که هر گاه شخصی سوگند یاد نماید بخداوند باین نحو که
بگوید اقسم بالله یا اشهد بالله پس او سوگند می‌شود و اگرچه اراده وی نیت نباشد
و بقول مالک هر گاه کسی بگوید اقسمت بالله یا اقسم بالله لفظا یا نیة سوگند محسوب
می‌شود و اگر تلفظ باین نکند و نیت باین نداشته باشد پس سوگند نمی‌شود و بقول شافعی
هر گاه بگوید اقسم بالله و نیت سوگند یاد نماید سوگند است و اگر نیت اخبار نماید
سوگند نیست و اختلاف نموده‌اند اصحاب شافعی در وقتی که مطلق بگوید و اصح آن
که سوگند نمی‌شود در صورت اطلاق و از این جمله است قول ابی حنیفه و احمد در ظاهر
دو روایت او که اگر کسی بگوید اشهد بالله من فلان عمل را نکرده‌ام و نیت چیزی نکرده
باشد سوگند می‌شود و بقول مالک و شافعی و احمد در روایت دیگر آنکه سوگند نمی‌شود
و از آنجمله است قول ائمه ثلثه که اگر کسی بگوید و حق الله تعالی سوگند است و بقول ابی حنیفه
سوگند نیست و از آنجمله است قول ابی حنیفه و احمد در یکی از دو روایت او که اگر کسی گفت والله
ای قاسم الله پس این سوگند است خواه نیت سوگند باین نموده باشد یا ننموده باشد
و بقول احمد در روایت دیگر و بعض اصحاب شافعی که هر گاه نیت نکند سوگند نیست
و از آنجمله است قول ائمه ثلثه که هر گاه کسی بمصحف سوگند یاد نماید منعقد می‌شود سوگند او
و هر گاه سوگند یاد نمود لازم می‌شود بر او کفاره بلکه ابن عبد البر نقل اجماع بر این نموده
و بقول بعض ایشان منعقد نمی‌شود بسبب سوگند بمصحف چیزی و از آنجمله است قول مالک و شافعی
که لازم می‌شود بر شخص اگر سوگند بمصحف یاد نماید و مخالفت نماید کفاره واحد و بقول
احمد لازم می‌شود او را بهر آیه کفاره و از آنجمله است قول احمد که اگر کسی سوگند یاد نماید بحضرت
پیغمبر صلعم منعقد می‌شود سوگند او پس اگر مخالفت نمود لازم می‌شود او را کفاره و بقول
ائمه ثلثه منعقد نمی‌شود باین سوگند او و لازم نمی‌شود بر او کفاره و از آنجمله است قول ابی حنیفه
که سوگند کافر منعقد نمی‌شود و بقول ائمه ثلثه منعقد می‌شود و لازم می‌شود بر او کفاره

بسبب مخالفه واز انجملات قول ابی حنیفه که حانث نشود بتقدیم تعداد و بر مخالفه مطلقا
واز انجملات قول مالک که هرگاه کفاره بعد حنث یا قبل از مخالفه سوگند کند فرقی نیست
در این میان دو وجه است داد نمودن بنده والطعام و بقول شافعی جایز نیست کفاره دادن
بروزه نقد بیماد اداء بعضی بروزه از قبل مخالفت الطعام جایز است که قبل از مخالفه سوگند
این دو کفاره ها هرکدام که خواسته باشد واز انجملات قول ابی حنیفه و مالک و احمد
در یکی از دو روایت او که سوگند لغو بخداوند نیست که سوگند یاد نماید بخداوند بر
که سوگند خورده است براو چنین ظاهر شود اینکه بخلاف آنچه گمان نموده بوده باشد
خواه قصد نموده باشد سوگند را یا نموده باشد و سبقت بکرده بزبان او خواه
ان سوگند بر امر گذشته یاد در حال و بقول احمد هرگاه در امر گذشته باشد این نوعست
و شافعی گفته است سوگند لغو ما دامی که قصد نکند او را مثل اینکه بگوید نه والله
بلی والله در مقام مناجات و غضب و لجاج بغیر قصد خواه در گذشته باشد یا در آینده
چیزی بر او نیست این نوعست بگو ولیت ابی مالک و احمد نیز از انجملات قول ائمه ثلثه که
معصیتی در لغو و کفاره نیست و بقول احمد معصیت ندارد و از این جهت است که امام شافعی
میگوید سوگند یاد نکردم بخداوند تعالی حنث و کذب است از انجملات قول ابی حنیفه
که اگر کسی سوگند یاد نماید که فروشیح نماید بر نفس خود بیع میشود بمجرد عقد و بقول مالک
و احمد اینکه لابد است از قبض و دو شرط یکی قبول باذن و اینکه بوده باشد مثل او در حال
واز انجملات قول مالک و احمد که اگر کسی بگوید والله آب فلان را نخورده ام یا نمیخوردم
و قصد نماید باین عبارت قطع منت او را برو مخالفه حاصل میشود بهر چیزی که منتفع
بآن از مال او گردد خواه آن انتفاع باجل متر قیبا عاید شد یا بسوار او باشد یا غیر اینها و بقول ابی حنیفه
و شافعی اینکه مخالفه حاصل نمیشود مگر بآنچه شامل او میشود لفظ آب خوردن فقط
از انجملات قول ائمه ثلثه که اگر کسی سوگند بخورد که ساکن نشوم در این خانه و حال اینکه

ساکن

خارج نکند بوی نمیشود تا اینکه بیرون برود خود و عیال و اسباب خود را
۴

ساکن آنخانه باشد پس خارج شود از آن خودش و اهل و عیال و اسباب خود را و بقول شافعی
بیرون میشود بمجرد بیرون رفتن خودش تنها واز انجملات قول ائمه ثلثه که اگر کسی سوگند کند
یاد نماید که داخل خانه نشود پس بالای بام خانه برود و داخل شود خانه را
که در آن خانه را هم باشد بنوا و مخالفه سوگند حاصل شده است و از ابی
و بقول شافعی مخالفه حاصل نمیشود در این صورت واز این جملات قول مالک و شافعی
که اگر کسی سوگند یاد نماید براینکه داخل نشود خانه فلان حاضر آنجا پس بعد آنخانه را فروخته شد
پس سوگند خورنده داخل آنخانه شود مخالفه سوگند نموده و بقول ابو حنیفه مخالفه نمیشود
در این صورت و از انجملات قول ابی حنیفه که اگر کسی سوگند یاد نماید که با این طفل تکلم
نکند پس پیر مرد شود یا بگوید که از گوشت این بره نخورم پس گوسفند شود یا
باشد و رطب شود یا رطب باشد و خرما شود یا خرما باشد پس سرکه شود یا بگوید
داخل این خانه نشوم پس بی زمین شود مخالفه میشود در باب طفل و بره و خانه مخالفه
نمیشود در باب بره و رطب و خرما و این مسئله یکی از دو وجه نزد اصحاب شافعی است و بقول مالک
و احمد مخالفه حاصل میشود در جمیع اینها واز انجملات قول ائمه ثلثه که اگر کسی سوگند بخورد
که داخل خانه نشود پس داخل مسجد یا حرم شود مخالفه نکرده است و بقول مالک مخالفه
میشود و از انجملات قول ابی حنیفه و مقتضای قواعد مذهب مالک که اگر کسی سوگند بخورد
که ساکن نشود خانه را از مو یا پوست یا چنبره را و بوده باشد از اهل شهر مخالفه نمیشود واگر
اهل بادیه باشد مخالفه میشود و بقول شافعی و احمد مخالفه میشود در دخول آنها
چه شهری باشد چه بدوی واز انجملات قول ابی حنیفه که اگر سوگند یاد نماید براینکه
فلان نکاح را نکنم پس کسی دیگر را امر نماید باین نکاح پس اگر نکاح باطلاق باشد مخالفه
میشود و اگر بیع و اجاره باشد نمیشود مگر اینکه بوده باشد از عادات او که متولی این
نکاح بنفس خود بشود که در این صورت مخالفه میشود مطلقا و بقول مالک مخالفه نمیشود

مگر اینکه متولی این کار بنفس خود نشود و بقول شافعی اگر سلطان باشد یا کسی باشد که
متولی این عمل نشود بنفس خود عادة یا برای او نیکو باشد در این حانث میشود
در این صورت والا نمیشود و بقول احمد مخالفت کننده میشود مطلقا و از جمله است قول
ائمه ثلثه که اگر سوگند یاد نماید که ادا نماید دین فلان را در فردا پس قبل از آن ادا نماید
مخالفت نشده است و بقول شافعی مخالفت شده است چه هرگاه صاحب حق بود قبل از وقت
مخالفت شده است نزد ابی حنیفه و بقول شافعی نشده است و گفته است مالک اینکه اداء
دین در صورت ادای او برای قصد بار از برای تا خواست در فردا و حانث نمیشود و اگر تا آخر فردا
ادا را حانث میشود و از جمله است قول ائمه ثلثه که سوگند باکراه منعقد نمیشود و بقول ابی حنیفه
منعقد میشود و گفته است که از برای احمد بعضی نصب در این و از جمله است قول ابی حنیفه و مالک
که اگر مفقود نماید بقسم خود ده شده برادر او نسیانا مخالفت نمیشود مطلقا خواه سوگند بخداوند
بطلاق یا بعتق یا بظهار و بقول شافعی در اظهر دو قول او که مطلقا مخالفت نمیشود در دو یکی
از دو روایت احمد اینکه اگر سوگند بخداوند یا بظهار باشد مخالفت کننده نمیشود و اگر بطلاق
یا عتق باشد میشود و از جمله است قول ابی حنیفه و احمد که اگر سوگند بخورد که فردا آب این کوزه را
خواهد خورد پس ریخته شد او را قبل از موعد فردا بغیر اختیار او در این صورت مخالفت نشده
و از جمله است قول ابی حنیفه و احمد که اگر کسی گفت والله تکلم نکنم با فلان حینی و قصد
چیز معینی نکند مخالفت کننده معروف اگر تکلم نماید با او قبل از شش ماه و مالک یکسال
و شافعی یک ساعت و از جمله است قول ابی حنیفه و شافعی در حدید که اگر سوگند یاد نماید
که تکلم نکند با کسی پس نامه بنویسد با او یا بفرستد رسول و اشاره نماید بقصد یا حرام
یا سر مخالفت سوگند نمیشود و بقول مالک مخالفت حاصل میشود بکتابت و در رسالت
در دو روایت است و بقول احمد و شافعی در قدیم اینکه حانث میشود مترجم گوید در مذهب
ما مجموعه شرایع معتبر است که در کفارات مرتبه جایز نیست عدول از یکی که اولا معین شده

بسوی دوم و از دوم بسیوم یا بمنزله بیان در وفا بکفاره واجبه و در کفاره مخیره
جایز است عدول از یکی بدیگری مثل کفاره سوگند ولی عدول از دو فرع به یکدیگر جایز نیست
و نیز معتبر است که سوگند یاد نمودن بر امر گذشته چه نفی و چه اثبات منعقد نمیشود و
کفاره ندارد اگرچه عمدا کذب نموده باشد و معتبر است که اگر کسی بلفظ اقسم بالله یا اشهد بالله
سوگند یاد نماید منعقد میشود و شرط نیست سوگند پس بدون قصد سوگند منعقد نمیشود
و اگر لاافعل والله بگوید بنیت سوگند نیست و بلفظ قسم بالله منعقد نمیشود سوگند بلفظ
و حق الله اگرچه قصد هم باشد سوگند نمیشود و هم چنین هرگاه بمصحف یا به پیغمبر سوگند
یاد نماید منعقد نمیشود و بمخالفت او کفاره لازم نمیشود و نیز معتبر است سوگند کافر منعقد نمیشود
و بمخالفت کفاره بر او لازم است و جایز نیست تقدیم کفاره بر مخالفت کننده سوگند خواه صیام
باشد یا عتق یا اطعام باشد و معتبر است سوگند بر امر گذشته و آینده بدون قصد لغو
میشود خواه در حالت محاوره و غضب باشد یا نباشد و اگر بر امری منعقد سوگند یاد نماید
بعد خلاف از مخالفت لغو است چه با قصد باشد و چه بی قصد و در سوگند لغو کفاره نیست
و اگر کذب باشد معصیت است و اگر صدق باشد مکروه است و معتبر است هرگاه کسی سوگند یاد
نماید که تزویج نماید پس زوجه خود بمجرد عقد بری میشود و اگر سوگند یاد نماید اینکه
آب نبیذ را نخورد مقتضی چیزی دیگر او از قبیل طعام و لباس و امثال آن نمیکند خواه
قصد قطع منت او را نموده باشد یا غیر آن و بخوردن همان آب حانث میشود و هرگاه
کسی سوگند یاد نماید بر اینکه ساکن خانه نشود و حال اینکه خود ساکن آن خانه باشد بمجرد
بیرون آمدن خود بری میشود اگرچه اسباب خانه را در آنجا بماند و هرگاه سوگند یاد نماید
که داخل خانه نشود پس اگر بر بام خانه یا دیوار او بایستد مخالفت سوگند میشود و ایضا اگر سوگند
یاد نماید بر اینکه داخل خانه زید نشود پس اگر خانه را بفروشد و بعد از تصرف داخل او شود
مخالفت سوگند نشده و هرگاه بگوید که داخل این خانه زید نشوم بعد از بیع آن داخل شد باعث

مخالفت است ولی وفی هست بر مساوات و حکم هر دو صورت که مخالفت نمیشود و معتبر نماید
این نکته است و هرگاه سوگند یاد نمود که نخله خرما نخورد یا این طفل پس پیر شود طفل یا بگوید
از گوشت بره نخورم پس بزرگ شود یا از رطب شود یا رطب خرما شود یا خرما سرکه شود
یا بگوید داخل خانه نشوم پس زمین شود پس در کل اینها مخالفت سوگند میشود در حالت
دوم و لا در خوردن سرکه مخالفت سوگند بر نخوردن خرما نمیشود و هرگاه سوگند یاد
نمود که داخل نشود خانه را پس داخل مسجد یا حرم شود معتبر نماید شیخ طوسی فرموده
که مخالفت سوگند بدخول مسجد و حرم نمیشود و لحجه در این اشکال است چون صدق اسم بیت بر اینها
میشود و هرگاه سوگند یاد نمود که ساکن خانه نشود پس ساکن شود در خیمه و خانه
مو یا پوست یا چادر مخالفت سوگند نمیشود و اگر بدوی باشد مخالفت میشود و هرگاه
سوگند یاد نماید بر اینکه فعل یا کاری نکند پس امر نماید دیگری را بفعل آن مخالفت سوگند
واقع نمیشود بغیر فعل که باشد و هرگاه سوگند یاد نمود که دین فلان را فردا میدهد پس اگر
قبل از موعد ادا نماید مخالفت سوگند میشود و معتبر نماید سوگند ملکی منعقد نمیشود
مخالفت او باعث کفاره نمیشود و هرگاه آنچه را که سوگند بر او یاد نموده از روی نسیان مفقود نماید
مخالفت سوگند حاصل نمیشود بر او و هرگاه سوگند یاد نمود که این کوزه را فردا بشکند
پس اگر بشکند بدون تلف شود مخالفت سوگند نمیشود و کفاره ندارد و اگر خود باعث تلف
او نشود مخالفت حاصل و کفاره میشود و هرگاه سوگند یاد نماید که تکلم نکند با فلان
زمانی و مدتی معین نمیشود چنانچه اطلاق مدة بر او میشود و اگر تکلم کند در بعد تکلم نماید
مخالفت حاصل نمیشود و اطلاق آن بر گذشتن شش ماه است و هرگاه سوگند یاد نماید که تکلم
با فلان نکند تا گذشتن حین باشد ... مخالفت سوگند نمیشود و از محقق است قول ابی حنیفه
که اگر بگوید کسی بزوجه خود بغیر اذن من بیرون رفتن بیرون بروی طالق هستی و نیت تا بد بخیر معتبر را
بر اینچیز نیست نموده مقبول است و اگر نیت چنین معین کرده باشد و بگوید اگر خارج شود

یعنی اذن من بیرون طالقی الا ان اذن لک با حتی اذن لک کفایت میکند یکمرتبه تکرار حتمی است
کلام در سوگند در این باب و بقول مالک و شافعی خروج اول محتاج باذن است فقط نه در جمیع
وکفه اذنا به ثلثه که اگر اذن بدهد زوج بزوجه خود و لکن نشنود اذن محسوب نمیشود
و بقول شافعی اذن صحیح است با وجود نشنیدن و از محقق است قول مالک و احمد که اگر
کسی سوگند یاد نماید که رطبه را نخورد و نیتی از برای او نباشد مخصوص مطلق بگوید
پیدا نشود که سوگند اسم لا بعود بر بینه شخص حالف و در این صورت حمل میشود و کل
حنیفه او را سرنا باشد مثل مرضع لغة و حمل نمیشود در عرف لغة از مرها اطعام و ماضیها
و بقول ابی حنیفه اینکه حمل میشود بر برها و کاه و گوسفند خاصه و بقول شافعی حمل
میشود بر کاو و شتر و گوسفند و از محقق است قول مالک و احمد که اگر کسی سوگند یاد نماید
که صدقه بدهد بزند پس بزند او را با یکدست حرکت که در او صدمه شاخه باشد بری میشود و از سوگند
و بقول ابی حنیفه و شافعی بری میشود و از محقق است قول ائمه ثلثه که اگر کسی سوگند یاد نماید
بر اینکه هبه نکند چیزی بفلان شخص پس صدقه داد بر او مخالفت سوگند نموده و بقول ابی حنیفه
مخالفت نمیشود و از ابن خلاف است قول ائمه ثلثه که اگر سوگند یاد نماید که کسی که فلان شخص را نکند
و علم داشته باشد بعد از آن شخص مخالفت سوگند میشود و بقول مالک مطلقا مخالفت سوگند
نشده خواه علم بعد او داشته باشد یا نداشته باشد و از محقق است قول ابی حنیفه که اگر کسی
سوگند یاد نماید که مالی از برای من نیست و مالی باشد از برای او دیون باشد مخالفت سوگند نمیشود
و بقول ائمه ثلثه مخالفت حاصل نمیشود و از محقق است قول ابی حنیفه که اگر کسی سوگند یاد
نماید که نخورد فاکه را بعضی چیزها مثل انار و رطب یا انگور را خورد مخالفت سوگند نشود
و بقول ائمه ثلثه مخالفت میشود بخوردن آنها و از محقق است قول ابی حنیفه که اگر کسی سوگند
یاد نماید بر اینکه نان خورش نخورد که باصطلاح عرب ادام و ادام میگویند پس گوشت یا پنیر یا تخم مرغ
بخورد مخالفت سوگند نمیشود و مخالفت میشود بخوردن آنچه طبخ شده باشد از آنها

یعنی بکرار اینکه اذن بدهد هر بار
اینکه اذن بدهد هر بیرون رفتن اذن
در هر دو مثل و اگر بگوید الا ان اذن
لک یا حتی اذن لک الا ان اذن
لک ع

و بقول ائمهٔ ثلثه مخالفت میشود بخوردن کل انها و از انجمله است قول ابی حنیفه و شافعی که اگر کسی
سوگند یاد نماید که گوشت نخورد پس بخوردن ماهی حانث نمیشود و بقول بعض ائمه
حانث میشود و از انجمله است قول ائمهٔ ثلثه که اگر سوگند یاد نماید کسی اینکه گوشت نخورد
پس پیه بخورد مخالفت سوگند نکرده و بقول مالک مخالفت میشود و از انجمله است قول ابی حنیفه
و شافعی که اگر کسی سوگند یاد نماید اینکه گوشت نخورد پس گوشت ماهی را بخورد مخالفت
نمیشود و بقول بعض ائمه مخالفت میشود و از انجمله است قول ائمهٔ ثلثه که اگر سوگند بخورد
کسی بر نخوردن پیه پس بخورد دنبه کرده و نیست گوشت [illegible] مخالفت سوگند نخورد
و بقول ابی حنیفه مخالفت نمیشود و از انجمله است قول ائمهٔ ثلثه که اگر سوگند یاد نماید کسی که
نبوید بنفشه را پس روغن او را ببوید مخالفت میشود و بقول شافعی مخالفت نمیشود
و از انجمله است قول ابی حنیفه که اگر سوگند یاد نماید بر اینکه طلب خدمت نمودن از بنده
نکند پس آن بنده خدمت او را نماید بدون خواهش او و لیکن ساکت شود و نهی نکند
او را از خدمت نمودن مخالف نمیشود پس اگر سبقت نکرده باشد از آن بنده خدمت
قبل از سوگند پس خدمت نماید او را بغیر اذن او مخالفت کننده نمیشود و اگر طلب خدمت
کرده باشد او را قبل از سوگند و باقی باشد بر خدمت بر رضای او مخالف میشود و بقول
شافعی اینکه مخالف سوگند کند در بنده غیر او نمیشود و در بنده خود شخص دو وجه است
اصحاب او و بقول مالک و احمد مخالف سوگند کننده میشود مطلقا و از انجمله است قول ائمهٔ ثلثه که اگر
کسی سوگند یاد نمود که تکلم نکند پس قراءت قرآن نماید مخالف نشده است مطلقا و بقول
ابی حنیفه اگر قراءت قرآن نماید در نماز مخالف نمیشود و در غیر نماز مخالف میشود
و از این جمله است قول ابی حنیفه و شافعی و احمد در یکی از دو قول هر دو که اگر کسی سوگند
یاد نماید بر اینکه داخل نشود بر فلان خانه از پس داخل شود [illegible] و دوام بکند
بودن با او را مخالف نمیشود و بقول مالک و احمد و شافعی در قولی که یکی مخالف سوگند کند

میشود

بعینها
میشود و از انجمله است قول مالک که اگر سوگند یاد نماید اینکه ساکن نشود با فلان در خانه را
پس هر دو قسمت نمایند خانه را و دیوار بکشند بین خود شان و هر یک از برای خود دری باز کنند
و ساکن شوند هر یک در جای خود در آن مدت مخالف سوگند میشود و بقول شافعی و احمد
مخالف نمیشود و از ابی حنیفه دو روایت و از انجمله است قول ابی حنیفه که اگر کسی بگوید
مال من یا بندهای من آزاد اند داخل میشود در این [illegible] مدبر و ام الولد و مکاتب
در یکی از دو روایت از او [illegible] شافعی و بقول مالک اینکه داخل میشود
در این [illegible] مکاتب و شقص و بقول ابی حنیفه ایضا در دو روایت اینکه مکاتب داخل میشود
مگر [illegible] و اما شقص پس داخل نمیشود اصلا و بقول احمد کل اینها داخل میشوند و در دو روایت
از او اینکه داخل نمیشود شقص مگر [illegible] و از انجمله است قول ابی حنیفه و احمد اینکه
تتابع در روزه سه روز در کفاره [illegible] و بقول مالک تتابع در آن واجب نیست و این راجح
از مذهب شافعی است و از انجمله است قول مالک اینکه مقدار انچه اطعام مساکین
یک مد است [illegible]
از او و بقول ابی حنیفه اگر گندم بدهد یا جو یا خرما پس نصف صاع مجزی نیست و از انجمله است
قول مالک و احمد اینکه [illegible] در کسوه اقل انچه [illegible] خواهد پس [illegible]
مردان پیراهن [illegible] و بقول ابی حنیفه و شافعی
اینکه مجزی است اقل انچه واقع شود بر آن اسم لباس [illegible] و ابی حنیفه [illegible]
[illegible] و بقول شافعی
اینکه مجزی نیست جمیع اینها [illegible] اصحاب شافعی و از انجمله است قول ائمهٔ ثلثه
که جایز است دادن کفاره [illegible] و بقول احمد مجزی نیست و از انجمله است
قول ابی حنیفه و احمد اینکه جایز است اطعام و کسوه [illegible] در کفاره و بقول مالک و شافعی
مجزی نیست و از انجمله است قول ابی حنیفه و مالک و احمد در یکی از دو روایت [illegible]

کسی سوگند را بر یک شیء یا بر چند شیء مخالفت نماید لازم میشود او را بهر سوگندی یک کفاره مگر
اینکه مالک اعتبار نموده اراده تاکید را پس کفایت است اگر اراده نموده تکرار تاکید را
پس کفاره لازم است و اگر اراده نموده تکرار تجدید را در هر گفتن سوگند را پس بعدد هر سوگند
میشود و بقول شافعی و احمد در روایت دیگر آنکه بر او یک کفاره لازم است و از مجملات
قول شافعی که هر گاه بنده اراده کفاره دادن نموده را اشتر باشد پس اگر مولای او دادن زاده باشد
دو سوگند و مخالفت آن میتواند منع نماید او را اگر دادن نداده باشد پس میتواند منع نماید
او را و بقول احمد آنکه نیست تفاوتها تا منع نمودن بنده را مطلقا و بقول ابی حنیفه
آنکه جایز است برای او نه منع او مطلقا در کفاره ظهار و بقول مالک اگر ضرر باشد او را داشته باشد
روزه جایز است که او را منع نماید و اگر ضرر نداشته باشد جایز نیست و برای او اجازه را
روزه بدون اذن مولا مگر در کفاره ظهار که منع او مطلقا جایز نیست و از مجملات است
قول ابی حنیفه و احمد که هر گاه کسی بگوید اگر فلان عمل را بخودم پس من کافرم یا بریم از اسلام
و معتقد آن عمل را بجا آرد مخالفت نموده و واجب است بر او کفاره و بقول مالک و شافعی آنکه کفاره بر او نیست
و از مجملات قول مالک و شافعی که اگر کسی بگوید و امانة الله این لفظ سوگند محسوب است
و بقول غیر ایشان سوگند نیست و از مجملات قول ائمه ثلثه که اگر سوگند یاد نماید کسی
آنکه نپوشد دستار را مخالفت سوگند میشود با کشیدن و دست نمودن و بقول ابی حنیفه آنکه
مخالفت نمیشود مگر آنکه اکثر طول آن را پوشیده باشد و از مجملات قول ابی حنیفه و شافعی
که اگر کسی سوگند یاد نماید آنکه نخورد این رطب را یا نیاشامد این آب کوزه را پس بخورد
بعض آن رطب را یا بیاشامد بعض آن آب را یا آنکه بگوید نپوشم این دستار را پس
بپوشد لباسی که از آن ریسمان باشد یا بگوید داخل این خانه نشوم پس داخل نماید دست
یا پای خود را مخالفت سوگند نمیشود و از مجملات قول مالک و احمد که هر گاه سوگند
یاد نماید شخصی آنکه نخورد این رغیف را پس آلوده نماید او را بر چیزی یا آنکه تلخ

در نسخه ... ...

نان

نان نماید او را نخورد مخالفت میشود و بقول ابی حنیفه اگر آلوده نماید مخالفت نمیشود او را اگر
نان تلخ نماید و بخورد مخالفت است و بقول شافعی اگر آلوده نماید مخالفت میشود اگر
نان تلخ نماید و بخورد او را مخالفت نمیشود و از مجملات قول ائمه ثلثه که اگر کسی سوگند
یاد نماید که ساکن نشود در خانه فلان را مخالفت سوگند میشود او را تا آن ده دم خیمه با آنچه ... اگر
سوگند یاد نماید که سوار نشود حیوان فلان را پس سوار شود حیوان بنده او را مخالفت
سوگند میشود و بقول شافعی مخالفت سوگند نمیشود مگر ... و از مجملات است قول ائمه ثلثه
که اگر سوگند یاد نماید کسی بر آنکه نیاشامد از دجله یا فرات پس با دست غرفه برداشته
یا با ظرف و بیاشامد مخالفت سوگند میشود و بقول ابی حنیفه مخالفت نمیشود مگر
آنکه دهان خود را بآب گذارده بیاشامد و از این جملات است قول ائمه ثلثه که اگر کسی
سوگند یاد نماید بر آنکه آب این چاه را نیاشامد پس اگر قلیلی از آن بیاشامد مخالفت
میشود مگر آنکه نیت نماید که همه را نخورد و بقول شافعی مخالفت نمیشود و از این جملات است
قول ائمه ثلثه که اگر سوگند یاد نماید کسی که زوجه خود را بزند پس گلوی او را ... بفشارد
یا بدندان بگزد او را یا موی او را بکند مخالفت میشود و بقول شافعی مخالفت نمیشود
و از مجملات است قول ائمه ثلثه که هر گاه سوگند یاد نماید آنکه هبه نکند فلان
چیزی پس هبه نماید باو و قبول نکند هبه او را مخالفت سوگند میشود و بقول شافعی
مخالفت نمیشود مگر آنکه قبول نماید او و قبض نماید او را و از مجملات است قول
ائمه ثلثه که اگر سوگند یاد نماید کسی آنکه بیع نکند پس بیع نماید بشرط خیار برای
نفس خود مخالفت میشود و بقول مالک مخالفت نمیشود و از مجملات است قول ائمه ثلثه
که اگر کسی مالی داشته باشد که غایب باشد یا مدیون باشد و چیزی نیابد که بدهد برای
کفاره آزاد نماید یا اطعام نماید و کسوه دهد مجزی نیست برای او روزه داشتن
و بر اوست ضمان تا آنکه بحصول مالی بنماید کفاره بدهد از آن مال غایب و بقول ابی حنیفه

مجزی نیست او را دو دختر کوشتن برادر و خواهران تا اینکه برسد بنوی و اما اثر بر کفاره
بر صد و بقول ابو حنیفه مجزی نیست او را دو دفعه داشتن در قبضه مال مرحمه
در مذهب محقق حاشیه در شرایع میفرماید که طلاق بر زوج صحیح نیست و اگر سوگند یاد
بر اینکه اگر بی اذن زوجه من از خانه بیرون روی طلاق بگوید منعقد نمیشود
و هرگاه سوگند یاد نماید بر اینکه سرهای انجود نخورد منصرف میشود بآنچه عادة بخورد
جاری شده باشد مثل سرگاو و با گوسفند باشد و مخالفه نمیشود بخوردن
سرهای پرنده و سر ماهی و ملخ و هرگاه کسی سوگند یاد نماید بر اینکه دنبه نخورد
بر تنه با نان یا منه مجزی نیست زدن یا بکدست که قصد تأخر داشته باشد و میفرماید
اینست که منصرف میشود سوگند بسوی زدن با آلت معتاده مثل تازیانه و چوب بطوریکه
خوف حاصل شود و نیز زدن مجزی نیست بکدسته و این در معنی آنست که زدن بجمله
اعزوف باشد مثل اقامه حد یا تعزیر و مأمور به و اگر محض تادیب جهة مصلحت دنیوی
باشد اولی عفو است و کفاره ندارد و هرگاه سوگند یاد نماید که هبه نکند تو نیز
چیزی بر صدقه با و بصدق مخالفه سوگند میشود و لی میفرماید در این بود دا
و منشأ تردد منع عرف است چون اسم صدقه یا اسم هبه حقیقتاً بر استعمال میشود
و هر یک محل تحقیق نادر و هرگاه سوگند یاد نمود بر قتل کسی و قتل داشته که مقتول
با سوگند یاد نماید که من مالی ندارم الا اینکه چون مدیون بوده مخالفه سوگند
و هرگاه سوگند یاد نماید اینکه میوه نخورد پس بخوردن رطب و انگور و انار مخالفه
میشود و اگر سوگند یاد نمود که نان خورش نخورد پس بخوردن گوشت و پنیر و تخم
مخالفه حاصل میشود و اگر سوگند یاد نمود که گوشت نخورد پس گوشت ماهی بخورد
مخالفه میشود و اگر سوگند یاد نماید که گوشت نخورد پس پیه بخورد مخالفه سوگند
و اگر سوگند بخورد که پیه نخورد پس دنبه کرده و پیه بخورد مخالفه میشود و اگر

سوگند

سوگند یاد نماید که بنفشه نبوید پس بوئیدن روغن او مخالفه نمیشود و اگر کسی سوگند یاد
که طلب خدمت نکند از بنده پس بدون اذن خدمت او را نماید مخالفه سوگند نمیشود
و اگر سوگند یاد نماید که تکلم نکند پس قرائت قرآن نماید مخالفه سوگند میشود و اگر
یاد نماید که داخل خانه نشود تو فلان شخص پس داخل شود و آن شخص بطوری دوام
نماید در آن خانه مخالفه سوگند میشود و اگر سوگند یاد نماید که با فلان شخص
مخصوص ساکن نشود پس قسمت نمایند دو دیوار بکشند بطوری که دو خانه شود و ساکن
شوند هر یک در جای خود مخالفه سوگند نمیشود و اگر کسی بگوید بندهای من آزاد هستند
داخل میشود در این حکم مدبر و ام الولد و مکاتب و میفرماید واجب است تتابع
سه روز کفاره سوگند و ایضاً میفرماید مقدار طعامی که در کفاره سوگند بمسکین
میدهند یکمد است و باید از وسط طعامهائی باشد که خود و عیال کفاره دهنده
میخورند و اگر از قوت غالب آن بلد باشد مجزی نیز و ده نفر باشند مسکین آنچه صدق
اسم لباس بر او بشود مجزی است و لی کلاه و موزه مجزی نیست چون اسم لباس بر آنها
صدق ندارد و میفرماید جایز نیست دادن کفاره بطفل صغیر بلکه بولی او میتوان
که صرف او برساند و میفرماید جایز نیست الطعام و کسوه پنج نفر را در عوض الطعام
ده نفر مثلاً در کفاره و مکرر از عدد معین شده مجزی نیست و جایز نیست کفاره
در جنس زاید و نصف از مستحق مثلاً کسوه را بر پنج نفر بدهد و طعام را بر پنج نفر
و ایضاً میفرماید که اگر کسی مکرر سوگند را بر عمل مخصوصی بنماید در مخالفه آن یک
لازم میشود و اگر بر چند عمل جداگانه سوگند یاد نماید بعدد مخالفه از هر یک کفاره
جداگانه منعقد میشود و میفرماید که سوگند بنده بدون اذن آقا صحیح نیست
نمیشود و لازم نمیشود بر او کفاره اگر مخالفه سوگند نماید خواه اذن مخالفه داشته
یا نداشته باشد و اما اگر اذن سوگند را مولا داده باشد منعقد میشود سوگند بر او اگر

داشتن
سوگند را باذن مولا بنا باید پس روزه بگیرد برای کفاره نمی‌تواند که او را منع نماید از روزه
و اگر مخالفه سوگند را بدون اذن مولا نموده باشد می‌تواند منع نماید او را اگر چه مضر نباشد
روزه او به مولا و مصفی باید که در ایام روزه داشتن بنده با وجود ضرر نداشتن منع او را از صوم کند
نباید و مصفی باید در سوگند یاد نمودن بیزاری از دین اسلام و بیزاری از خدا و رسول
منعقد نمیشود و به مخالفه کفاره لازم نمیشود ولی گناه و معصیت بزرگ است به لفظ و اما سوگند بغیر الله
سوگند منعقد نمیشود و اگر سوگند یاد نماید برانکه حلوا در نوروز نخورد پس شکر پخته بخورد
و لو لو مخالفه سوگند میشود و ایضاً مصفی باید اگر کسی بگوید والله نمیخورم این گوشت را
یا آنکه نمی‌آشامم آب این کوزه را پس بعضی از آن را بیاشامد یا بعضی خرما را بخورد یا بگوید نمی‌پوشم
ریسمان فلان را پس لباسی از آن ریسمان بپوشد یا بگوید داخل این خانه نمیشوم پس درون
پای خود را داخل نماید در خوردن بعض خرمان و آب مخالفه نمیشود و در دخول رفتن
در خانه نیز مخالفه نمیشود اما در پوشیدن لباس از ریسمان فلانی مخالفه سوگند میشود
مصفی باید اگر کسی سوگند یاد نماید که نخورد این سویق را یا این کوزه را پس آلوده نماید
او را به آب و بعد بخورد مخالفه سوگند میشود و اگر نان را لیح نماید او را بخورد مخالفه نمیشود
و اگر سوگند یاد نماید که ساکن نشود خانه فلانی را یا سوار نشود دابه فلانی را پس سوار شود
حیوان بنده خود او را و ساکن شود خانه بنده مخالفه سوگند میشود و در سواری حیوان بنده خود
مخالفه نمیشود و اگر کسی سوگند یاد نمود که از آب دجله یا فرات با ابل نخورد پس اگر بدست خود
غرفه برداشته یا با ظرف برداشته و بخورد مخالفه سوگند میشود تا شافعی بقول اول آن و اگر کسی سوگند
یاد نماید که زوجه خود را نزند پس گلوی او را بگیرد و بفشارد یا بیندازد یا موی او را بکشد
مخالفه سوگند نمیشود و اگر کسی سوگند یاد نمود که هبه نکند چیزی به کسی پس هبه نماید
و اگر قبول نکند مخالفه سوگند نمیشود و اگر کسی سوگند یاد نماید برانکه بیع نکند پس
بیع نماید بشرط خیار در حقه خود مخالفه سوگند میشود و اگر کسی کفاره مرتبه بر ذمه او تعلق بگیرد

و اگر کسی سوگند یاد نماید برانکه نباشد مدتی در اینجا مخالفه سوگند میشود
ح

کاول

که اول باید بنده آزاد نماید اگر نتواند اطعام و کسوه بدهد و اگر نتواند روزه بگیرد پس
اگر مال او غایب باشد و دست رس نداشته باشد پس مجزی نیست روزه داشتن و باید
صبر نماید تا امکان بجهه او پیدا شود و اگر کفاره مخیر باشد مجزی است روزه داشتن در
امکان عتق و اطعام

کتاب العدة

در بیان احکام عده زنان پس از جمله مسائلی که اختلاف
نموده‌اند در او قول مالک و شافعی و احمد است در یکی از دو روایت برانکه اقراء و قرء بمعنی
پاکی از حیض است بمعنی عده زوجه مطلقه سه پاکیست که حیض فاصله داشته باشد در بین
و بقول ابی حنیفه و احمد در روایت دیگر انکه قرء بمعنی حیض است پس عده مطلقه به سه حیض
تمام میشود و از جمله اختلافات قول ابی حنیفه در زنی که شوهر او بمیرد و زوجه او در راه حج باشد
لازم میشود زوجه را اقامه بهر حال اگر بوده باشد در شهری یا نزدیک بشهری و بقول امام احمد و شافعی
که این زوجه اگر خوف فوت حج را داشته باشد اقامه بجهة قضاء عده داشته باشد جایز است
از برای او سفر نمودن و از جمله اختلافات قول ابی حنیفه و شافعی در قول جدید او در حج و احمد در یکی
از دو روایت او زوجه مرد مفقود الخبر حلال نمیشود از برای شوهری تا آنکه یقین کند در بودن
مفقود و تحقیق کند در کافی نشود در مثل آن مدت برای کسی غالبا و بقول مالک و شافعی در قدیم
و احمد در روایت دیگر زوجه چهار سال انتظار میکشد که این اکثر مدت حملات است و چهار ماه و ده روز
دیگر که مدت عده وفات پس حلال میشود از برای شوهرها و ترجیح داده‌اند این را جماعتی
از متاخرین اصحاب شافعی و این قول عمر است و در نقل عمر رضی الله عنه است و انکار نکرده‌اند او را
صحابه در این حکم و از جمله اختلافات قول ابی حنیفه که هرگاه شخص مفقود بیاید بعد از آنکه زوجه او
تزویج شده باشد بعد از مرور اجل میشود عقد او و این زوجه از شوهر اول است پس اگر
زوج ثانی دخول نموده باشد او را پس او است مهر المثل و باید عده نگه دارد از ثانی پس گردد
بسوی شوهر اول و بقول مالک اگر شوهر ثانی دخول نموده باشد با او زوجه او میشود
و واجب نیست بر آن شوهر ثانی صداقی که برای زوجه قرار داده بلکه بر شوهر اول

و اکر دخول نکرده باشد باو پس از برای شوهر اولست و برای مالک روایتی دیکر است
زوجه شوهر اولست و در او رجوع در قول شافعی نکاح شوهر ثانی باطلست بهر حال و بقول احمد
شوهر هرکاه دخول بزوجه نکرده باشد مال شوهر اولست و اکر دخول نموده باشد باو پس
از برای شوهر اول جایز است میان اینکه نکه بدارد او را و دفع صداق از نزد شوهر ثانی و میان
اینکه ترک نماید او را بر نکاح ثانی و اخذ نماید از شوهر ثانی صداقی را که برای زوجه قرار داده
و از آنجمله است قول ابی حنیفه که عدت ام الولد اکر بمیرد آقای او یا آزاد نماید او را سه حیض است
در هر دو صورت و بقول مالک و شافعی عدت او یک حیض است در هر دو حال و یکی از دو روایت
از احمد نیز این نوع است و اختیار نموده اوزاعی و بقول احمد در روایت دیکر او که از
یک حیض است عدت او و از دو ماه عدت وفات و از آنجمله است قول ابی حنیفه که اکثر مدت
حمل دو سالست و بقول مالک در روایتی از او که چهار سالست یا پنج سال یا هفت سال
و بقول شافعی اکثر حمل چهار سالست و این یکی از دو روایت احمد است و مشهور است از
مذهب ابی حنیفه و از آنجمله است قول ابی حنیفه و احمد در اظهر دو روایت او که زوجه
صاحب عدت هرکاه علقه یا مضغه وضع نماید منقضی نمیشود عدت او باین وضع حمل و بان
سبب ام الولد نمیشود و بقول مالک و شافعی در یکی از دو قول او اینکه عدت او منقضی میشود
باین وضع حمل و ام الولد میکردد و این قول احمد است در روایت دیکر او و از آنجمله است قول شافعی
در جدید و مالک و احمد در یکی از دو روایت او که زوجه صاحب عدت [illegible] نیست برای او
و بقول ابی حنیفه و شافعی در قدیم و احمد در روایت دیکر اینکه بر زوجه واجبست [illegible]
نمودن در عدت باین و از آنجمله است قول ابی حنیفه و شافعی در اظهر دو قول او که مطلقه بطلاق
باین از برای رفتن نباید بیرون رود از خانه خود [illegible] و بقول مالک و احمد
از برای او جایز است خروج مطلقا و از برای احمد روایتی دیکر هست در این باب مثل مذهب ابی حنیفه
و از آنجمله است قول ائمه ثلثه که زوجه صغیره و کبیره در ترک زینت مساوی باشند و بقول ابی حنیفه

ترک

ترک زینت برای صغیره نیست و از آنجمله است قول ائمه ثلثه اینکه زن ذمیه اکر زوجه مسلم باشد
واجبست بر او عدت و ترک زینت و اکر زوجه کافر باشد واجبست بر او عدت و ترک زینت
واجب نیست و بقول ابی حنیفه اینکه واجب نیست بر او عدت و ترک زینت و از آنجمله است قول ائمه
اینکه فرقی در وجوب استبرا میان صغیره و کبیره و بکره و ثیبه نیست و بقول مالک اکر آن زن
از کسانی باشد که وطی کرده شود بمثل او جایز نیست وطی او قبل از استبرا و اکر بوده باشد از کسانی
که وطی نشود بمثل او جایز است وطی او بغیر استبرا و کفته است داود واجب است استبرا
باکره و از آنجمله است قول ائمه اربعه که هرکاه مالک شود کنیزی را جایز است از برای مالک
قبل از استبرا اکرچه حامله بوده باشد باو و بقول نخعی و حسن و ثوری و ابن سیرین اینکه
واجبست بر بایع استبرا چنانچه واجبست بر مشتری و بقول عثمان بن عفان و عائشه
استبرا واجبست بر بایع دون مشتری و از آنجمله است قول مالک و شافعی و احمد اینکه هرکاه
آزاد شود ام الولد یا بسبب موت آزاد شود واجبست بر او استبرا بیک حیض و بقول احمد و داود
و عبد الله بن عمرو بن العاص که هرکاه بمیرد آقای ام الولد عدت نکه میدارد چهار ماه و ده روز
مترجم کوید در مذهب حق چنانچه در شرایع مذکور است قرء بمعنی طهر و حیض هر دو آمده
و در عدت زوجه مطلقه که سه قرء کفته‌اند مراد سه مرتبه پاک شدن از حیض است
هرکاه بعد از طلاق سه پاکی را به بیند عدت او تمام است اکرچه پاکی اول او که بعد از طلاق
لحظه باشد و صغیره [illegible] زوجه که شوهرش بمیرد و عده دارد مکر جز باو برسد واجب نیست
بر او اقامت در جای تا انقضای عدت مطلقا و صغیره [illegible] هرکاه زن شوهرش [illegible] بود
و مفقود الخبر باشد که مردن او معلوم باشد و نه حیات او در صورت معلوم بودن
حیات اکرچه نفقه و کسوه نداشته باشد طلاق و فسخ برای زوجه نیست و در صورت معلوم
شدن وفات بعد از عدت شوهر میتواند نماید و هرکاه هیچ یک از موت و حیات معلوم نباشد
در صورت امکان نفقه از نفقه و کسوه که ولی زوج نفقه او را بدهد فسخ و طلاق نیست

اونیست هرچند طول بکشد و اگر کسی را نداشته باشد که متحمل نفقهٔ او بشود هرگاه بهمین حالة [صبر نماید]
خوفی نیست و اگر نتواند صبر نماید اظهار حالت خود را بحاکم شرع باید نماید پس حاکم شرع
او را چهار سال مهلت میدهد که صبر نماید و تفحص خبر زوج او را از مدت میکند اگر خبر [حیاة]
او معلوم شد باید صبر نماید و بر حاکم است که نفقهٔ او را از بیت المال بدهد و اگر در این [مدت]
یا تفحص خبر او معلوم نشود بعد از اتمام چهار سال امر مینماید حاکم او را بعدهٔ وفات
و بعد از عده میتواند شوهر نماید و هرگاه او را بگیرد حلال است برای او و هرگاه بعد از این [تفاصیل]
شوهر او پیدا شود پس هرگاه عده او گذشته و شوهر نموده باشد پس شوهر اول را هیچ
او نیست و اگر گذشته است و در عده شوهر باقی است و اگر عده در جمیع تمام شده باشد که [شوهرش]
بباید پس مال او میشود و اولی است بتصرف خود و هرگاه عده او گذشته باشد و لیکن شوهر
نکرده باشد صبر باید در این دو روایت اشهر آنست که زوج اول اولی تر بزوجیت [نیست]
و زوجیت خود مختار است هر کدام را قبول نماید یا با دیگری تزویج شود و صبر باید
عده کنیز صاحب اولاد برای وفات آقا پس چهار ماه و ده روز است و اگر آزاد نماید او را عده [وفات]
اگر حایض نشود و اگر در سن من تحیض باشد و حیض نه بیند سه ماه عده دارد و ایضا [صبر باید]
اگر مدت حمل نه ماه مشهور است و نه ماه است و بعضی گفته اند ده ماه است و صبر باید از قول [نکویست]
و نیز صبر باید عده زوجه حامله که وضع حمل است هرگاه طفل را در حالت علقه یا مضغه [بودن]
وضع نماید عده او تمام میشود و ایضا صبر باید زوجه مطلقه باینه یا رجعیه و جب
نزد زینب در حال عده ملکه نزد زینب واجب است نزد فی که شوهرش بمیرد در عده وفات
خواه صغیره باشد یا کبیره مسلمه باشد یا ذمیه در زوجه دائمه هرگاه زوج او مسلم باشد
یا ذمی باشد در حکم نزد زینب تفاوت ندارد در وقت مردن و نزد زینب باید بنماید و جایز است [نزد]
خروج مطلقه بطلاق بائن انتقام خود در حال عده و بر زوج هم نیست منع او از خروج
در حال عده ملکه این از برای عده طلاق رجعی است که در حال عده جایز نیست زوجه را [زوج]

از خانه

از خانه بیرون نماید و اینکه از قول ائمه اهل سنت نقل شده است که در وجوب استبراء فرق [بین]
صغیره و کبیره و باکره و ثیبه نیست اگر مراد از استبراء عده باشد که فرق بسیار دارد چون زوجه
غیر مدخوله عده ندارد در طلاق و لکن در وفات فرقی بین ایشان نیست عده وفات و زوجه
مدخوله و غیر مدخوله و باکره و ثیبه هست و اگر مراد از استبراء استبراء کنیزانست در حال بیع
و شری آنهم مشروط بدخول است باکره و غیر مدخوله استبراء لازم ندارند و اگر مالک شود شخص
کنیز جاریه را اسناد برای او بیع آن کنیز قبل از استبراء اگر دخول با او نکرده باشد و اگر دخول نموده [باشد]
با او جایز نیست بیع آن بدون استبراء و بعد جمیع استبراء او نیست در وقت آزاد نمودن ام الولد [بالموت]
مولی او استبراء حیض کاملاً نیست همان عده که قبل از این مرقوم کردید استبراء او است [کتاب الرضاع]
در بیان احکام محرمات رضاع است بدانکه جمله مسائلی که اختلاف شده است در او قول ابی [حنیفه]
و مالک آنست اینکه هر قدر شیر خوردن نیست در شیر خوردن شیر کفایت میکند در حصول حکم رضاع
بلکه مرتبه شیر خوردن و بقول شافعی و احمد در یکی از دو روایت از ایشان آنکه ثابت نمیشود رضاع [رضاع]
مگر به پنج مرتبه شیر خوردن و بقول احمد در روایت دیگر او ثابت میشود به سه مرتبه شیر دادن
و از جمله آنست قول ابی حنیفه که اگر شیر را مخلوط با آب نماید یا طعام و یکی از آنها غالب باشد باعث
حرمت میشود و اگر غلبه با غیر شده باشد حرام نمیشود و اما شیر مخلوط با طعام پس حرمت [حرمت]
نمیکند نزد او هیچ حال خواه مساوی باشد یا غالب و بقول اصحاب مالک شیر حرمت میکند
شیر مخلوط با هر مایعی که مستهلک نشود پس هرگاه مخلوط نماید شیر را بچیزی که مستهلک شود
در آن از مطبوخ یا غیر مطبوخ یا دوا یا غیر دوا حرام نمیشود در نزد جمهور صحابه و بقول [شافعی]
و احمد اینکه حرمت حاصل میگردد بشیر مخلوط بشراب یا بطعام هرگاه بخورانند بطفل پنج مرتبه
خواه شیر مستهلک شده باشد یا غالب باشد مذهب کوفیه در مذهب حق چنانچه در شرایع [صبر باید]
رضاعی که نشر حرمت میکند چند شرط دارد یکی از شروط در مقدار شیر خوردن است و مقدار
شیر خوردن که باعث حرمت میشود انقدر است که گوشت او روئیده شود و استخوان [او]

فاصله
حکم شود و حساب عدد شیر خوردن با رضعه مرتبه است که باعث حرمت میشود و شرط اینکه
نشود و بین این رضعات شیر خوردن از دیگری یا اینکه یک بار دو دو متصلا و به فاصله بخورد
که اینهم باعث حرمت است و شرطست در شیر خوردن سه چیز یکی اینکه هر مرتبه که بکامل بخورد
باشد تا سیر شود و شرط دوم آنکه بچه دو ساله باشد رضعات آن طفل که فاصله نشود بشیر
دیگری و شرط سیم اینکه از پستان بخورد پس اگر بحلق طفل بریزند حرمت نمیشود و شرط
اینکه شیر بحال خود باشد پس اگر مخلوط نمایند شیر را بچیزی مطبوخ یا غیر مطبوخ یا دوا
آن مطبوخ بکنند و از شیر بودن خارج نماید که دیگر اسم شیر خالص بر او اطلاق نشود حرمت
نمیکند و طریقه مخلوط نمودن اینست که چیزی را در دهان طفل بگذارند و کم شیر از پستان بخورد
که ممزوج شود با آن چیز و هرگاه شیر از پستان بخورد و در دهان ممزوج و غیر ممزوج تفاوتی ندارد
و نشر حرمت میکند و شرایط دیگر برای نشر حرمت رضاع هست که در اینجا محتاج بذکر
آنها نبود **کتاب النفقات** در بیان احکام نفقه زوجه و اقارب و کنیز و غلام و حیوانات
مملوکه است بدانکه علما ملت اختلاف نموده اند در اینکه قول ائمه ثلثه است که نفقه زوجات
اعتبار کرده میشود بحال شوهر و زن پس واجب برای مرد غنی که نفقه زوجه غنیه را
بطور نفقه اغنیا بدهد و بر فقیر است از برای فقیره اهل کفایات و بر مرد غنی است از برای
زوجه فقیره نفقه متوسطه بین این دو نفقه را و بر مرد فقیر است از برای زوجه غنیه
اهل کفایات و بلند بود مهد او است و بقول شافعی نفقه زوجه بتعیین شرع است اجتهاد
در او نیست و اعتبار بحال زوجها است و هرگاه زوجه محتاج شود بسوی خادم واجب است
خادم گرفتن از برای او و از جمله است قول ائمه ثلثه که هرگاه زوجه محتاج شود بسوی
زیاده از یک خادم لازم نمیشود از برای زوج گرفتن خادم دیگر و بقول مالک بعد مشهور از او
که هرگاه زوجه محتاج شود بسوی دو خادم یا سه خادم یا بیشتر واجب است بر زوج گرفتن
این و از جمله است قول ابو حنیفه و مالک و احمد و شافعی در اظهر دو قول اینکه نفقه نیست از برای

صغیره

صغیره که مجامعه نشود مثل او اگر تزویج نماید او را کبیری و بقول احمد در دو روایت و یکی
شافعی در قول اظهر اینکه از برای او نیست نفقه و از جمله است قول ابو حنیفه و احمد اینکه اگر بوده باشد
زوجه کبیره و زوج صغیر باشد که نتواند مجامعه نماید مثل او واجب بر او نفقه آن زن
و اینست احد دو قول شافعی و بقول مالک اینکه نفقه نیست بر زوج صغیر و از صحیح است آن
قول ابو حنیفه اینکه اعسار از دادن نفقه و کسوه ثابت نمیکند از برای زوجه فسخ را و لکن
دست او را و میگذارد تا برای خود کسبی نموده تحصیل نفقه و کسوه نماید و بقول مالک و شافعی
اینکه ثابت میشود از برای زوجه فسخ بواسطه اعسار زوج از نفقه و کسوه و مسکن پس اگر
بگذرد زمانی و نفقه نداده باشد بزوجه خود ساقط میشود از او نفقه و بقول ابو حنیفه
مادامی که حکم بکند با و حاکمی یا اینکه اتفاق نمایند بر قدر معلومی پس میگردد این نفقه
دین با صلاح زوجین و بقول مالک و شافعی در اظهر دو روایت او اینکه نفقه زوجه ساقط
نمیشود بگذشتن زمان بلکه دین میشود بر زوج بعلت اینکه نفقه در مقابل تمکین
و استمتاع است و از جمله است قول ابو حنیفه که هرگاه زوجه مسافرت نماید با اذن زوج
خود سفر غیر واجبه ساقط میشود از زوج نفقه او و بقول مالک و شافعی ساقط نمیشود
بجهت خروج زوجه از طاعت شوهر باذن زوج نفقه او و از جمله است قول ابو حنیفه که هرگاه
مادر طلب اجرة المثل نماید بجهة شیر دادن اولاد خود پس اگر در آنجا کسی باشد که بدون اجرة
شیر بدهد یا بقول شیر دادن را قبول خود نماید پدر میتواند او را بدهد بغیر مادر و شرطها بیگانه
مدد نمودن مادر او را شیر بدهد و بقول مالک در یکی از دو روایت اینکه مادر اولیست و بقول شافعی
و احمد مادر اولیست بهر حال و اگر یافت شود شیر دهنده بمفت یا باجرة المثل جبر کرده میشود
پدر با اینکه اولاد را بمادر بدهد بهمان اجرة المثل که بدیگری میدهد و از جمله است قول ائمه ثلثه
اینکه مادر را نمیتوان جبر نمود بر شیر دادن اولاد خود مگر اینکه طفل مرتبه شیر خواره نباشد
اگر شیر دهنده غیر مادر موجود باشد و بقول مالک جبر کرده میشود مادامی که در زوجیت

با اینکه
بده باشد مگر اینکه امثال آن شیر ندهند طفل خود را بجهت شرافت یا عذری یا او مستغنی
اینکه
طفل را خوش شود شیر دادن مادر بجهت نشاشیر امثال این ولد و از این جملاتست قول ابی حنیفه
و خاله
دادن جبر میشود بر نفقه دادن مرد کسی که محرم او باشد بشرط احتمال میشوند در آن محارم عمه
بر
و خارج میشود پسر عم و کسیکه منسوب بر رضاع او باشد و بقول مالک واجبست نفقه
جد
وارث خواه پدر باشد یا مادر با اولاد اولاد صلبی باشد و بقول شافعی واجبست نفقه بر پدر گر
نسب
با اولاد و بعض پدر بر پدر و حبتعد و نفقه اولاد اگرچه پایین روند و بعد منتهی تا پدر قوم
و بقول احمد اینکه نفقه لازم میشود کسیرا که حاوی شود ارث بودن در بین هر یک از آن
خواهر
دو بفرض یا بتعصیب بواسطه فرض یا تعصیب اند دو طرف مثل پدر و مادر و اولاد او برادر و
مثل
و عموها و اولاد ایشان بر وارثین واجبست و اگر حاوی شود ارث از یکطرف از ایشان و او
ابن
پسر برادر با عموی خود و پسر عمو با دختر عم خود پس از احمد دو روایت در این مسئله و از
احمد بقول
جملاتست قول ابی حنیفه و شافعی که لازم میشود ادای نفقه دادن بر پدر اولاد کرده خود و
باشد
لازم میشود او را این یک لفقه و روایت از مالک دو روایت دیگر از مالک هرگاه آزاد نموده
لازم میشود
بنده را در حال عجز که استطاعت نداشته باشد سعی نمودن برای تحصیل نفقه خود را
پسر ساقط
مولا را نفقه او و تا اینکه سعی نماید برای خود و از جملاتست قول ابی حنیفه اینکه نفقه
صحیح
میشود از پدر اگر بالغ شود و صحیح باشد و ساقط میشود اگر بالغ شود مرد حال اینکه
نماید
باشد و هرگاه مریض باشد ساقط نمیشود نفقه دختر مگر اینکه شوهر
ساقط
و بقول مالک ساقط میشود نفقه دختر بعقد بلکه ساقط میشود بدخول و بقول شافعی
میشود نفقه پسر و دختر هر دو باینکه بالغ شوند هر دو صحیحا و بقول احمد ساقط نمیشود
ائمه ثلثه
نفقه پسر اینکه اگرچه بالغ شود هرگاه منزله داشته باشد و نه کسبی و از جملاتست قول
او
که هرگاه بالغ شود اولاد در حال مرض و بعد بر طرف شود مرض پس عود نماید مرض
عود میکند نفقه او و بقول مالک عود نمیکند نفقه او و از جملاتست قول ابی حنیفه که

هرگاه

بر قیام
هرگاه کسی حیوانی داشته باشد که نفقه او ندهد پس بنت از برای او حاکم اجبار نماید
از برای
نفقه او یا بلکه امر میکند او را بطریق امر بمعروف و نهی از منکر و بقول ائمه ثلثه اینکه
باشد
حاکمست اجبار صاحب حیوان بر نفقه و منع او از بار نمودن آنچه طاقت نداشته
زوجات
برداشتن آنرا مترجم گوید در مذهب محقق چنانچه در شرایع مسطور است باید در نفقه
او را
اعتبار کرده شود است بحال زوجه هرگاه زوج غنی باشد باید بشأن زوجه تمام مخارج
زوجه
متحمل شود و اگر زوج فقیر باشد بقدر قوه خود باید نفقه و کسوه بدهد و هرگاه
نمیتواند
محتاج بخادم باشد واجبست بر زوج که بعض خادم از برای او زیاده بر یک خادم
متعدد
مطالبه نماید اگرچه در خانه خود خادم متعدد داشته باشد یا امثال او خادم
عدم
داشته باشند و معتبر نباید ترک در وجوب نفقه زوجه تمکین تام و در صورت
حکم
تمکین مستحق نفقه و کسوه نمیشود و در معلوم تمکین ارادت زوجه صغیره که او هم مستحق
زوجه
نفقه نمیشود و هرگاه زوج صغیر باشد و زوجه کبیره مستحق نفقه میشود در
از
او و معتبر نباید در صورت اعسار و عدم قدرت زوج از نفقه و کسوه زوجه فسخ
کسوه
برای زوجه ثابت نمیشود و باید صبر نماید و در صورت امکان زوج از نفقه و
هرگاه منع نکند و نفقه و کسوه زوجه را نداده باشد بر ذمه او تعلق میگیرد
مثل دین خواه حاکم حکم نماید یا ننماید و هرگاه زوجه بدون اذن زوج سفر کند نفقه
اگر
و کسوه او در مدت سفر از زوج ساقط میشود خواه سفر واجب باشد یا مباح و
واجب
بدون اذن زوج سفر نماید نفقه و کسوه او از زوج ساقطست مگر اینکه سفر او
اولاد
باشد که در این صورت نفقه را باید بدهد و معتبر نباید واجبست بر مادر شیر دادن
باشد
اولاد خود را و شوهر نمیتواند جبر نماید زن خود را بر شیر دادن اولادش خواه
باشد یا اینکه جدا شده باشد بعد امتناع نماید و میتواند ادعای اجرت نماید
از زوج خود بر شیر دادن اولادش چه در حال ... باشد یا طلاق گرفته باشد و هرگاه

زوجه مطالبه اجرت نماید بر شیر دادن اولاد بعقد رضاع خارجی دادن نماید او اولی است
زیاده از اجرت دایه خارج مطالبه نماید که درین صورت میتواند دفع طفل بدایه بکند
و هرگاه دایه بهم رسد که بلا اجرت شیر بدهد اگر مادر هم بلا اجرت قبول نماید او اولیست و اگر
قبول نکند میتواند پدر طفل را از او گرفته بدیگری بدهد و ایضا معلوم باید که نفقه
مادر و اولاد بر شخص واجبست مطلقا خواه اولاد صغیر باشد یا کبیر خواه دختر باشد یا پسر
نفقه دختر بعد از شوهر نمودن ساقط میشود و در حکم پدر و مادر است و اولاد اولاد هر چند پایین
بیاید و شرطست در وجوب نفقه ایشان فقر ایشان پس هرگاه پدر و مادر یا اولاد غنی باشند
دیگر نفقه دادن بایشان واجب نیست در اسلام و علاوه شرط در وجوب نفقه نیست
بلکه عدم قدرت تمام شرطست و دیگر لحد بجا از عادت واجب النفقه نمیشود چه در وجه نزدیک
مسلم باشد یا کافر و لیکن در صورت قدرت عادت صحیحه تحمل نفقه اولیا شرط امکان برای
نفقه دهنده و تاکید زیاده در استحباب نفقه دادن ارحامی که نزدیکتر باشند
و نیز معلوم باید که نفقه بنده بر مولی واجب است چه غلام باشد و چه کنیز و هرگاه آزاد نماید
دیگر بعد از آن واجب النفقه نمیشود خواه کسب و حرفه داشته باشد یا نداشته باشد
و ایضا معلوم باید واجب است نفقه دادن بحیوان مملوک خواه حلال گوشت باشد یا حرام
مگر صورت امتناع مالک از نفقه حیوان بر حاکم است اجبار او را بر بیع یا بدادن نفقه
و از برای صاحب حیوان یادگار است که اندوه مرده با حیوان خود سلوک نماید و زیاده
از طاقت بار نهد و شاق نکند الخ **کتاب الحضانة** در بیان احکام تربیت و نگاهداری اولاد
پس از جمله مسایلی که اختلاف نموده اند در او قول ابی حنیفه و شافعی است اینکه هرگاه
مادر شوهر نماید پس طلاق داده شود بطلاق بائن عود میکند حضانت او و بقول مالک
در مشهور از او اینکه عود نمیکند حضانت او بسبب طلاق و از آنجمله است قول ابی حنیفه
اند در روایتی اینکه زوجین هرگاه از هم مفارقت نمایند و میان ایشان اولادی باشد پس مادر

جد وجده هرچند بالا روند و در حکم اولاد اند
صح

سزاوار

سزاوار تر است بغلام تا اینکه مستقل شود بنفس خود و در چیزی محتاج نباشد از انواع
تکسب و استقلال بنفس در تکلم و در طعام و شراب و لباس و وضو و استنجا است پس بعد
سزاوار تر است باو و مادر سزاوار تر است بدختر تا اینکه بالغ شود و جبر کرده نمیشود یکی
در ابراستحقاق دیگری و بقول مالک اینکه مادر سزاوار تر است بدختر مادامیکه شوهر نکرده
باشد و در پسر تا دخول نکرده باشد و حکم پسر همچنین است در قول مشهور نزد مالک
مادر سزاوار تر است بدختر مادامی که بالغ شده باشد و بقول شافعی مادر سزاوار تر است به پسر تا هفت
سال پس بعد پدر و مادر مخیر اند هرکدام را اختیار نمودند باید دختر و پسر نزد او باشند
احمد در یکی از دو روایت او که مادر سزاوار تر است به پسر تا هفت سال بعد مخیر داده است
بعد از هفت سال باید با مادر باشد بدون تخییر و در روایت دیگر او مثل مذهب ابی حنیفه است
و از آنجمله قول ابی حنیفه که اولاد هرگاه اختیار نمود مادر را در نزد او پس پدر اراده سفر نمود
بسوی بلد دیگری بنیه وطن قرار دادن در آن بلد پس نیست از برای او که ببرد اولاد را از مادر
و بقول ابی حنیفه میتواند او اولاد را بگیرد از مادر و هرگاه زن قصد خواسته باشد اولاد را نقل
نماید که قصد است ابو حنیفه بدو شرط نقل احتما جایز است یکی اینکه انتقال بسوی بلد خود نماید
دیگر اینکه عقد واقع شده باشد بیلد او که منتقل بسوی او میشود و اگر یافت در شرط
مفقود شود منع کرده میشود مگر اینکه انتقال او ببلد نزدیکی باشد که ممکن شود در رفتن
تا بجا و مراجعت قبل از شب پس اگر انتقال او ببلد نزدیکی باشد که ممکن شود رفتن تا بجا و رجعت
قبل از شب پس اگر انتقال بسوی خانه خراب یا از شهر بصحرا باشد اگرچه نزدیک باشد
منع کرده میشود و بقول مالک و شافعی و احمد در یکی از دو روایتها او اینکه پدر سزاوار تر
باولاد خود خواه سفر کننده پدر باشد یا مادر و بقول احمد در روایت دیگر اینکه مادر
سزاوار تر است باولاد مادامیکه تزویج نشده باشد **مترجم گوید** در مذهب حقه
چنانچه در شرایع مذکور است باید که حضانت مادر بطلاق عود میکند مثلا هرگاه مادر

حضانت او بر او قوی ساقط میشود و همچنین که طلاق کرفت عود میکند با دیگر باو و ابتداء حق زمانی
اینکه مادر سزاوارتر است باولاد خود در مدت رضاع که دو سالست خواه پسر باشد و خواه دختر
پس بعد از اتمام مدت رضاع که دو سالست خواه پسر باشد و خواه دختر پس بعد از اتمام
رضاع پدر سزاوارتر با ولاد کوچک و مادر سزاوارتر است بدختر خود تا هفت سال پس بعد از هفت
سال پدر سزاوارتر بدختر هم میشود و اگر مادر شوهر نماید حضانت او ساقط میشود از دختر
و پسر هر دو و بعد از فوت پدر مادر اولی است از غیر پس بعد از اتمام حق حضانت هر یک
او قوی بالغ میشود و مخیر برای هر یک از ایشان بنا بر این صورت ندارد پسر و دختر را حضانت
میتواند با اولاد سفر نماید و [illegible] منع او نماید از او یکم و بعد از اتمام مدت
میتواند اولاد را همراه خود ببرد **کتاب الجنایات** در بیان احکام جنایات است بر ان
جمله مسایلی که اختلاف شده است در او قول شافعی و احمد است که هرگاه مسلم قتل نماید
یا معاهد را نمیکشند مسلم را در عوض ایشان و باین نحو قایل شده است مالک مگر اینکه
نموده است مالک که مقتضا است هرگاه مسلم بقتل رساند ذمی یا معاهد یا مستامن را
میشود حد نه قصاص و جایز نیست [illegible] ولی عفو نمودن قاتل را بعلت اینکه متعلق
واسطه قتلان بر امام و بقول ابی حنیفه اینکه مسلم را در عوض ذمی قتل میکنند در عوض
و از انجمله است قول ائمه ثلثه اینکه مرد آزاد را در عوض عبد غیر نمیکشند و بقول ابی حنیفه
میکشند و از انجمله است قول ائمه ثلثه اینکه پدر کشته نمیشود بسبب قتل اولاد خود و بقول مالک
پدر را در عوض قتل پسر میکشند هرگاه قصد او قتل است مثل اینکه پسر را بخواباند و ذبح نماید و هرگاه
باو شمشیر بزند بقصد قتل پس کشته نمیشود در عوض او و [illegible] حکم مثل دیه است و از انجمله
قول ائمه ثلثه و احمد در یکی از دو روایت او که هرگاه زیاده شوند جماعتی در قتل یک نفر همه را
میکشند در عوض او مگر اینکه مالک استثنا نموده [illegible] حکم [illegible] کشته نمیشود
[illegible] مگر یک نفر را و بقول احمد در روایت دیگر اینکه کشته نمیشود جماعتی در عوض یک نفر

و دیه

و دیه او واجب میشود بر جماعت نه قصاص و از انجمله است قول ائمه ثلثه اینکه جماعتی هرگاه شریک شوند
در قطع دست یک مرد دست هر یک را بقصاص میبرند و بقول ابی حنیفه اینکه دست جماعتی
را نمی برند بلکه دیه دست را از قطع نماینده کان میگیرند بالسویه و از انجمله است قول ائمه ثلثه
که واجب است قصاص بسبب قتل کسی اینکه بچوب بزرگ باشد مثل که در اغلب امثال
کشته شود کسی [illegible] تا اینکه زخم نماید [illegible] یا غرق نماید
او را یا با آتش بسوزاند یا گلوی او را [illegible] که نفس او قطع شود یا دیوار [illegible]
او را از خوردن و آشامیدن تا اینکه از کرسنگی بمیرد یا جامه بر او بیندازد یا بزند او را [illegible]
یا چوب بزرگ چه تیزی داشته باشد یا نداشته باشد و باین نحو قایل شده است محمد و ابو یوسف
و بقول ابی حنیفه واجب میشود قصاص بواسطه قتل با آتش یا آهن یا چوب تیز [illegible]
تیز یا سنگ [illegible] پس اگر غرق نماید کسی را در آب یا قتل نماید کسی را [illegible]
که تیزی نداشته باشد در این صورت قصاص ندارد و از انجمله است قول ائمه ثلثه اینکه در
قتل عمد خطا دیه لازم میشود مگر اینکه شافعی گفته است هرگاه [illegible]
قصاص و بقول مالک واجب است قصاص در عمد خطا بعلت اینکه قتل یا عمد است یا
خطا [illegible] قصد [illegible] با اینکه بزند کسی را [illegible] که کشته نمیشود مثل آن در اغلب
بزند یا اینکه لطمه بزند [illegible] و از انجمله است قول ابی حنیفه که هرگاه اکراه نماید مرد
مرد دیکر را بر قتل شخص کشته میشود مرد اول که اکراه کننده است دون مباشر و بقول مالک
مباشر را میکشند و بقول شافعی کشته میشود اکراه کننده [illegible] و اما مباشر پس در او
قولست برای شافعی و ارجح از آن دو قول [illegible] و مباشر هر دو واجب است قصاص
اگر مکافات نموده باشد آن مقتول [illegible] از ایشان [illegible] بر قصاص [illegible] و از این جمله است
قول مالک اینکه شرط [illegible] اکراه کننده اینکه بوده باشد سلطان یا مولا [illegible]
متسلط باشد [illegible] قصاص میشود [illegible] جمیعا مگر اینکه [illegible]

پس واجب نمیشود بر او قصاص و بقول احمد اینکه صحیح است اکراه ابن عباس و از انجملات است قول ابی حنیفه
و شافعی که هرگاه گواه بدهند دو مرد بر مردی پس قتل نماید او را امام بعد از آن رجوع کنند پس قصاص
قاتل نیست بر گواهان و لکن بر گواهان دیه است بقول ابی حنیفه و بقول مالک اینکه گواهان را دیه
و قاتل هر دو شریک اند در قتل پس واجب میشود بر هر دو قصاص هرگاه قاتل را امکان نشود قتل
او مگر اینکه داشته باشد دیگری و مقتول را هم قدرت بر فرار باشد بعد از کشتن و بقول احمد
در یکجا در روایات اینکه قاتل را میکشند و نگهدارنده را حبس میکنند تا بمیرد و در روایت دیگر
اینکه هر دو را قصاص بقتل میکنند مطلقا و از انجملات است قول ابی حنیفه و مالک در یکی از
دو روایت و شافعی در یکی از دو قول او اینکه واجب در قتل عمد قصاص معین شده است و بقول مالک
در روایت دیگر و شافعی در قول دیگر و احمد در یکی از دو روایت او اینکه واجب مخیر بودن بین دیه
و قتل است و از انجملات است قول ابی حنیفه و احمد در یکی از دو روایت او اینکه ولی هرگاه قاتل را عفو
از قصاص نماید عوض میکند به دیه بغیر رضای جانی و نیست از برای اولیا عدول بسوی دیه و مال
مگر برضای جانی و بقول شافعی و احمد از برای ولی است عفو نمودن مطلقا و از انجملات است
ائمه ثلثه که هرگاه زن عفو از قصاص نماید ساقط میشود و بقول مالک در یکی از دو روایت
او اینکه زنان را مدخلیتی در خون نیست و بقول مالک در روایت دیگر او اینکه زنان را
مدخلیتی در خون هست مثل مردان در وقتی که مرد نبوده باشد در درجه زنان عصبه
و معنی اینکه از برای ایشان مدخلیت هست یعنی در قصاص و دیه باهم و بعضی گفته اند در
دیه باهم الخ و بعضی گفته اند در قصاص دون عفو و بعضی در عفو دون قصاص و از
جملات قول ابی حنیفه و مالک اینکه تاخیر انداخته نمیشود قصاص هرگاه مستحق آن صغیر باشد
یا دیوانه و بقول شافعی و احمد در اظهر دو روایت او اینکه قصاص تاخیر انداخته میشود تا بزرگ شود
طفل صغیر و عاقل شود دیوانه و [illegible] بحال خود آید و از انجملات است قول ابی حنیفه
و مالک اینکه از برای پدر است که استیفا نماید از جانب اولاد صغیر خود اعم از اینکه

ما او

تا او بالغ شد اعم از اینکه در نفس باشد یا در اعضا و بقول شافعی و احمد در اظهر دو روایت او
اینکه از برای پدر است استیفا نمودن قصاص از عوض پسر و از انجملات است قول ابی حنیفه و مالک
که هرگاه قتل نماید یکنفر جماعتی را پس بکشند او را [illegible] قصاص و واجب نمیشود بر او چیزی دیگر
بعد از قصاص و بقول شافعی اینکه هرگاه یکی را بعد از دیگری بکشد کشته میشود بازاء اول
از آنها و از برای باقی دیه است و اگر جماعت را در یک حالت کشته باشد قرعه میزنند بین اولیاء
پس قرعه برای هر کدام که بیرون آید قصاص میکند و برای دیگران دیه ثابت میشود و بقول احمد
هرگاه یکنفر جماعتی را بقتل رساند پس حاضر شوند اولیا آن جماعت و طلب قصاص نمایند
کشته میشود بجهة آن جماعت و دیه بر او نیست و اگر بعضی طلب قصاص و بعضی طلب دیه نمایند
کشته میشود از جهة طالبین قصاص و واجب میشود دیه بجهة کسانی که طلب دیه نموده اند
و اگر همه طلب دیه نمایند از برای هر یک دیه کامله و از انجملات است قول ابی حنیفه که هرگاه جنایت نماید
مردی بر مرد دیگر پس قطع نماید دست راست او را پس بعد بدیگری جنایت نموده دست راست او را
هم قطع نماید پس طلب قصاص از او نمایند قطع کرده میشود دست او برای هر دو و گرفته میشود
از او دیه یکدست نیز برای هر دو و بقول مالک قطع میشود دست او برای هر دو و دیه نیست
و بقول شافعی قطع میشود دست راست او از برای اول و غرامت دست یکی را ادا نماید
دوم میدهد و اگر دست هر دو را یکدفعه بریده باشد قرعه میزنند چنانچه در قتل گذشت
نزد شافعی و بقول ابی حنیفه اگر هر دو طلب قصاص نمایند قطع کرده میشود برای هر دو
و دیه ندارد بعد از این و اگر یکی طلب قصاص نماید و دیگری طلب دیه بجهة طالب قصاص قطع
میشود دست او و برای طالب دیه [illegible] دیه میشود و از انجملات است قول ابی حنیفه که استیفاء
قصاص نمیشود مگر بشمشیر خواه بشمشیر قتل نموده باشد یا بغیر آن و بقول مالک و شافعی اینکه
کشته میشود قاتل بمثل آنچه کشته است بآن و همچنین است در روایت احمد ابن نجاش و از انجمله است
قول ابی حنیفه و احمد که هرگاه قتل نماید کسی را [illegible] شود در خارج حرم و پناه ببرد بسوی حرم

او بسبب زنا یا ارتداد باشد پس در غیر حرم بیاید کشته نمیشود در حرم و لکن تنگ بر او کرفته میشود

و منع او را از بیع و شری میکنند تا اینکه خارج شود از حرم پس میکشند او را و بغیر آن شاید منع

و مال اینکه کشته میشود در حرم مترجم گوید در مذهب محقق خلافی در شرایع میفرماید

در قصاص تساوی در دین شرط است پس هرگاه مسلم کافر را بقتل رساند خواه ذمی باشد

یا معاهد یا مستأمن قصاص نمیکنند مسلم را در عوض آنها بلکه دیه بر او لازم میشود و مقدار

دیه کافر بعد از این مرقوم میشود و ایضاً در قصاص شرط است تساوی در آزادی و بندگی

پس هرگاه مرد آزادی بندهٔ غیر را بکشد قصاص لازم نمیشود بلکه دیه او را بدهد و در

او قیمت او است و ایضاً شرط است در قاتل اینکه پدر مقتول نباشد پس هرگاه پدری اولاد خود را

قتل نماید قصاص نمیکنند و دیه بر پدر لازم میشود و ایضاً معتبر است اینکه هرگاه جماعتی شریک

شوند در قتل یکنفر همه را در عوض آن یکنفر قتل میکنند ولی ولی مقتول مختار است

میان کشتن همگی بعد از رد نمودن آنچه از دیه مقتول زیاد آید بر ایشان یا اینکه یک از ایشان

میکشد آنچه را که رد باید از دیه او از جانب خود و یا اینکه بعضی را قتل نماید و باقی

دیه جنایت خود را بدهند و اگر رد باید از برای آن شخصی که کشته شده است زیاده ولی

آنها اخذ میکند و همچنین است هرگاه جماعتی شریک شوند در قطع دست یا پا و کیی از اعضای

او است قصاص را جمع اوقات بعد از رد نمودن آنچه زیاد آید از برای هر یک از ایشان

از جنایت خودش و از برای ولی قصاص است که بگیرد از آنها و بگیرد دیه جنایت خود را هم

و ایضاً معتبر باید قصاص واجب میشود در قتل عمد و قتل عمد محقق میشود بقصد قتل

بچیزهائی که اسباب قتل میشوند در اغلب و بچیزهائی که اسباب قتل نمیشوند بقصد

بنا بر اینکه پس هرگاه کسی قتل نماید مسلمی را بچوب بزرگ یا کوچک بزند بقصد باشد

باشد بزرگ یا کوچک بزند و غیر آن بقصد قتل قصاص بر او لازم میشود و همچنین است زخم

نمودن بچوب و عصا یا قصد قتل اگر قتل واقع شود و غرق نمودن یا سوزانیدن یا خفه نمودن

بیابان

بیابان و یا گذاردن بطوری که نتواند خود را نجات دهد و بگذارد او را تا بمیرد و منع نمودن

از طعام و شراب در مدتی که غالباً زنده بودن ممکن نباشد و هرگاه کسی قصد قتل کسی نکند

ولی فعل ضربی و لطم و قصد نمودن را عمداً متحمل شود پس مثلاً هرگاه کسی را بیفکند در اغلب مثلاً

آن شخص نیز از آن متحمل نماید پس بمیرد اینهم داخل عمد میشود و قصاص دارد اگر مرا از آن

هم باشد که بواسطهٔ امراض بهم رساند و بمیرد اینهم قصاص دارد و هرگاه عمداً کسی را بزند

بدون قصد قتل بطوری که در اغلب کشته نباشد این در قصاص ندارد و در اقسام قرار باید

در قتل اکراه متحقق نمیشود مثلاً هرگاه کسی را اکراه نماید بقتل کسی و قتل نماید

بر مباشر قصاص لازم میشود نه بر آمر و هرگاه کسی را شخصی بگیرد و دیگری او را بکشد قصاص

بر مباشر قتل لازم میشود و گیرنده را حبس ابدی باید نمود و در امر تفاوت نیست بین سلطان

و غیران و مباشر اما در آن در هر صورت قصاص بر آمر نیست در مثل ما اگر محصور و مثل

در قتل عمد قصاص معتبر است و مخیری در بین قصاص و دیه نیست پس اگر ولی مقتول

عفو نماید قاتل را از قصاص در عوض مالی قصاص ساقط نمیشود و ثابت نمیشود دیه

مگر برضای جانی و اگر عفو نماید و شرط مال نکند ساقط میشود قصاص و دیه بر او ثابت نمیشود

و اگر جانی بذل قصاص نماید از برای ولی غیر او نیست و اگر ولی طلب دیه نماید مطالبه

نماید صحیح است و اگر امتناع نماید جبر کرده نمیشود و صغیر باید ولی قصاص عصبه

میباشد بنا بر اظهر و در ولی قصاص نمیشود و قصاص را تا حین بلوغ ندانند سطه

جنون یا صغر طالب و وارث قصاص و ... است که استیفای قصاص را از جانب صغیر

خود نماید و هرگاه یکنفر جمعی را بقتل رساند پس برای دست قصاص در عوض همه

مقتولین و دیگر دیه بر او واجب نیست و هرگاه شخصی دو دست دو اشخاص دو نفر را

قطع نماید دست راست او را در عوض دست اولی میبرند و دست چپ او را عوض دومی

و اگر بکند ... قطع نموده باشد هر دو را صاحبان حق تخییر دارند که هر یک هر کدام را اخذ دست را

در عوض دست خود قطع نماید و ایضاً صبر نماید قصاص باید به شمشیر باشد و
نشود اگرچه قتل بغیر شمشیر واقع شده باشد و ایضاً صبر نماید هرگاه جنایتی از
کسی در خارج حرم صادر شود چه قتل باشد و چه غیر قتل پس پناه بحرم برد قصاص او در حرم
جانی نمیکنی بلکه در طعام و شراب تنگ کرده میشود تا بیرون آید که از او قصاص شود
و اگر جنایت در حرم از او صادر شود قصاص او در حرم جائز است **كتاب الديات** در بیان
احکام دیات بدانکه علما در مسئله که اختلاف شده است در او قول ائمه ثلثه است اینکه دیه
مرد مسلم و آزاد حلول ندارد و حلول برای او نیست و بقول ابوحنیفه اینکه مدت ادای او
بعد سه سال که در این سنه باید ادا نماید و از اینجمله است قول ائمه ثلثه که دیه شبه
عمد مثل دیه عمد است که در سه سال باید داد و بقول مالک در یکی از دو روایت او اینکه
در پنج سال باید بدهد و از اینجمله است قول ابوحنیفه و احمد اینکه دیه قتل خطاء پنج
قسمت میشود بیست راس جذعه و بیست راس حقه و بیست راس بنت لبون و بیست
بنت مخاض و بیست راس ابن مخاض است و باین نحو قائل شده است مالک و شافعی اینکه
قرار داده اند بیست در جای ابن مخاض ابن لبون را و از اینجمله است قول ابوحنیفه و احمد
اینکه جائز است که منعقد در هزار دینار دیه با وجود شتر و بقول شافعی جائز نیست عدول
از شتر اگر پیدا شود مگر برضای و از اینجمله است قول ابوحنیفه اینکه دیه غلیظ نمیشود بسبب قتل
در حرم و نه بقتل در حالت احرام بحج و عمره و نه بقتل در شهر حرام و نه بقتل ارحام و بقول
مالک اینکه دیه غلیظ میشود در قتل پدر پسر خود را و پس صفت تغلیظ در عوض
مذکور است در کتب فقه و بقول شافعی اینکه غلیظ میشود در حرم و در محرم و در شهرهای
حرام **مترجم گوید** در مذهب محقق چنانچه در شرایع مسطور است دیه قتل عمد را جانی مخیر است
در بین شش چیز که هر یک را بدهد مجزیست و آن شش چیز اینست یا صد شتر مسنه که ساله
و یا دویست گاو یا دویست حله برود یمانی که هر یک دو ثوب باشد یا هزار دینار یا هزار گوسفند

یا ده

یا ده هزار درهم است و باید در یکسال از مال جانی ادا شود در صورتی که این دیه
و هرگاه شتر موجود باشد منها از اجناس مسنه بدهد و دیه قتل شبه عمد سی بنت لبون
و سی و سه حقه است و سی و چهار طروقه و بنت لبون شتر ماده که در سال دویم باشد
سه ساله یا چهار ساله است و طروقه چهار ساله یا پنج ساله است تا هر چه بالا رود و این دیه
از مال جانی باید در دو سال ادا نماید و دیه قتل خطاء محض بیست راس بنت مخاض
و بیست راس ابن لبون و سی راس بنت لبون و سی حقه است و بنت مخاض شتر ماده یکساله
باید داد و ابن لبون شتر نر دو ساله یا سه ساله و بنت لبون و حقه گفته شد و باید
در سه سال از عاقله جانی مطالبه نمایند و هرگاه قتل در ماههای حرام یا در حرم مکه
واقع شود ثلث دیه بر او زیاده میشود از هر جنس که بدهد و در غیر این دو موضع دیه
زیاد نمیشود و از اینجمله است قول ائمه اربعه که در دو گوش دیه کامله است و بقول مالک
در دو ابروی او که در این حکومت است یعنی آنچه حاکم صلاح بداند و از اینجمله است قول ائمه اربعه
که در چشم کور که ظاهر باشد و لیکن نه بیند و در دست و در گوش شل که بیکار شده باشد
و ذکر خصی و زبان اخرس و انگشت زیاده و دندان سیاه حکومت است و بقول شافعی
و احمد در ظاهر دو قول او اینکه در این مذکورات حکم به لازم است که ثلث است و احمد در هریک
میناو بکشد دیه است و در استخوان کودکی بکشد است و در هریک از عضلات دیه
دو شتر است و گفته اند ائمه ثلثه در اینها حکومت است و از اینجمله است قول ابوحنیفه و شافعی
در یکی از دو قول او که هرگاه بکسی زند بسر او که موضحه در او بهم رسد پس عقل او زایل گردد
پس بر جانی است دیه از برای عقل او و داخل میشود در آن ارش موضحه و بقول مالک
و احمد و شافعی در دیگر دو قول او که بر جانی است از برای بردن عقل او دیه کامله و ارش
موضحه و از اینجمله است قول ابوحنیفه و احمد که هرگاه بکند دندان کسی را تا که دوباره
بروید باید واجب نبود بر او ضمان و بقول مالک و شافعی در اصح دو قول او که ...

میشود ضمان بر او و از آنجمله است قول ابو حنیفه که هرگاه کسی قطع نماید زبان طفلی را که
نرسیده باشد بحد نطق او حکومت است و بقول ائمه ثلثه دیه او دیه کامله است و از این جمله است
قول مالک و احمد که اگر کسی بکند چشم اعور را لازم میشود بر او دیه کامله و بقول ابو حنیفه
اینکه نصف دیه لازم میشود و از آنجمله است قول ابو حنیفه و احمد که هرگاه کسی بتراشد موی سر
پس بروید موی ریش او که دیگر نروید یا موی سر یا ابرو یا مژه چشم او را که دیگر بیرون نیاید
پس در این مذکورات دیه لازم میشود و بقول مالک و شافعی اینکه در همه اینها حکومت است
و از آنجمله است قول ابو حنیفه که هرگاه وطی نماید با زوجه خود که دو راه قبل و غایط را
حیض و بول را یکی نماید بنابر اختلافی که در معنی افضا بطوریکه امثال او را با این نحو
وطی نمود پس ضمان نیست در هیچ بنت و بقول شافعی و مالک دیه لازم است و روایتی از احمد در این
حکومت است و از آنجمله است قول ابو حنیفه که دیه یهود و نصاری مثل دیه مسلمانست
در تساوی عمد و خطا بدون فرق و بقول مالک نصف دیه مسلمانست در عمد و خطا بدون
فرق و بقول شافعی ثلث دیه مسلم است در عمد و خطا بدون فرق و بقول احمد اگر یهود و نصاری
معاهد باشند و مسلم عمدا او را قتل نماید پس دیه او مثل دیه مسلم است و اگر بخطا او را
قتل نماید نصف دیه مسلم است و اختیار نموده است خرقی این قول را و در روایت دیگر
از او اینکه نصف دیه مسلمانست مطلقا و از آنجمله است قول مالک که هرگاه دو سوار تصادم
بکنند بیکدیگر یعنی بهم بخورند و هر دو آزاد باشند پس هر دو بمیرند بر عاقله هر یک
از آن دو نفر است از برای دیگری دیه کامله و با این طور قائلند شافعی و بعد بتمام دیه
مسئله از برای ابو حنیفه قول دیگر اینکه ائمه ثلثه که در دیگر هر یک از این دو نفر است
نصف قیمت اسب سواری دیگری مترجم گوید در مذهب حق چنانچه در شرایع
مسطورست در قطع دو گوش لازم میشود تمام دیه و در دو چشم یا زکه در نظام عینی معلوم
نباشد ولی خود ناشنوا باشد که نمیشنود دو گوش شل و ذکر عنین و ذکر خصی

و دندان

و دندان اخرس و انگشت زیاد و دندان سیاه و در همه اینها در شرع دیه معینه وارد نگشته
بالجمله این اعضا شاید شنیده و در محل خود در کتب فقهیه مرقوم است و دیه دندانها
مخلوط بقلب در هر یک بیست و پنج دینار است و دندانهای جلو و عقب بالا و پائین هر یک ده
و در هر یک و نوع کردن دیه کامله است و در نخاع و مانند آن در هر دو تمام دیه است
و در هر یک از دو آمین و ساعدین و فخذین نصف دیه است و هرگاه بواسطه زدن نقض
هرکسی چراغ موضحه و زوال عقل بهم رسد دیه کامله بجهت آنست و دیه موضحه عبد
لازم میشود و در دندان اگر کنده شود و در مرتبه بیرون آید حکومت است و اگر بیرون نیاید
معینه وارد و در قطع زبان طفل که بحد تکلم نرسیده باشد دیه لازم میشود و در
چشم اعور نیز دیه لازم میشود و در موی ریش و سر و ابرو و پلک و مژه چشم دیه لازم
اگر نروید و در صورت روییدن در او حکومت است و در افضاء مرد زوجه خود را و وطی
اگر بعد از بلوغ باشد ضمان ندارد و اگر قبل از بلوغ باشد دیه و مهر هر دو لازم میشود
و نفقه او را تا بمیرد باید بدهد و صغیر باشد دیه یهود و نصاری معین شده
از ایشان هشتصد درهم و در عمد و خطا تفاوتی ندارد و صغیر باید هرگاه دو سوار
یا دو پیاده بهم بخورند بنحوی که هر دو بمیرند پس بر عاقله هر یک است دیه نصف
بعاقله دیگری بدهد و اگر اسب ایشان نیز تلف شود بر هر یک نصف قیمت اسب دیگری
و از آنجمله است قول ابو حنیفه که جانی در ادای دیه داخل میشود با عاقله یعنی ادا
میکند با ایشان و لازم میشود او را آنچه لازم میشود ایشان را با یکی از ایشان و با این
نحو قائل شده است ابن قاسم از اصحاب مالک و بقول غیر این و اینکه جانی داخل
با عاقله و بقول شافعی اگر عاقله قابل اتساع از ادای دیه را نداشته باشد لازم نمیشود
جانی را چیزی و اگر اتساع نداشته باشد لازم میشود و بقول احمد اینکه لازم نمیشود
جانی را چیزی از دیه خواه عاقله او وسعت داشته باشد یا نداشته باشد و بنابر این

اگر عاقله جانی در وسعت تحمل جمیع دیه را نداشته باشد منتقل میشود دیه او بسوی بیت المال
و از آنجمله است قول ابی حنیفه که هرگاه بوده باشد جانی از دیوان پس اهل دیوان عاقله او میباشند و مقدم میشوند بر عصبه در تحمل دیه پس اگر او اهل دیوان نباشد پس هنگام تحمل میشوند عصبه و هم چنین عاقله بادیه اهل بادیه او میباشند پس بعد نزدیکان او پس هرگاه اینها عاجز شوند اهل محله او داخل میشوند پس هرگاه در وسعت نداشته باشند اینها پس اهل بلد او داخل میشوند و لازم میشود در این صورت بر اهل شهری که این قریه از سواد اوست و بقول مالک و شافعی و احمد بر اینها مدخلی نیست در دیه مگر اینکه بوده باشند از عصبه جانی و از آنجمله است قول ابی حنیفه اینکه در دیه تسویه باید نمود میان عاقله پس گرفته میشود از ایشان از سه درهم تا چهار درهم در سنت از آنچه تحمل میکند او از عاقله از غیر تقدیری و بعد از آن واجب هم نیست و بقول مالک و احمد دیه اندازه کرده نشده است در شرع که هر یک چه قدر بدهند بلکه این دیه بحسب آنست که بر عاقله سهل باشد و متضرر نشود و بقول شافعی اینکه معین قدر او شده است پس بر غنی نصف دینار و بر متوسط الحال ربع دینار واجب است و کمتر از آن نمیشود و از آنجمله است قول ابی حنیفه و احمد و شافعی در یکی از دو قول او اینکه غایب و حاضر از عاقله مساویند در تحمل دیه و بقول مالک اینکه غایب متحمل نمیشود با حاضر چیزی از دیه را هرگاه غایب عاقله در اقلیم دیگر باشد سوای اقلیم جانی که در او عاقله هستند بلکه ختم میکنند بسوی آن حاضرین اولی القبایل را از کسانی که او مجاور بوده با ایشان و از آنجمله است قول ابی حنیفه که هرگاه میل نماید دیوار خانه بسوی شارع یا بسوی ملک غیر پس خراب شود بر روی شخصی و بقتل رساند او را پس اگر مطالبه نموده از او نموده باشند و نکرده باشد با امکان ضامن است آنچه را که تلف شده است بسبب او و اگر مطالبه نکرده باشند ضامن نیست و بقول مالک و احمد در یکی از دو روایت

هر دو که بر او نیست ضمان اگر تغییر نکند او را و زیاد نموده است مالک شرط اینکه شاهد بگیرد بر او از امتناع تغییر با قدرت بر آن و بقول مالک در روایت دیگر که هرگاه ترسیده شود آن مجری که این شود شخصی یا او از تلف ضامن است آنچه را که تلف شود باو خواه مطالبه تغییر قبل از او شده باشد یا نشده باشد و خواه شاهد بر او گرفته باشند یا نگرفته باشند و بقول یکی احمد در روایت دیگر و اصحاب شافعی در اصح دو وجه اینکه ضامن نمیشود صاحب دیوار
و از آنجمله است قول ابی حنیفه که هرگاه کسی صیحه زند بر طفل یا دیوانه که ایشان بر بام یا دیواری باشند پس بیفتند و بمیرند یا عقل طفل تا بالغ یا بالغ زایل شود یا بالغ عاقل باشد و بیفتد یا امام طلب نماید زنی را بسوی مجلس حکم پس از خوف طفل او سقط شود یا عقل او زایل شود پس ضمانی نیست در هر اینها و بقول شافعی اینکه بر عاقله است دیه در کل اینها مگر در حق بالغ که ضمان بر عاقله نیست در فوت یا در زوال عقل بالغ بسبب و بقول احمد اینکه دیه در این کل آن بر عاقله است و بر امام است در حق طلب زن شده بمجلس حکم و بقول مالک دیه در کل اینها بر عاقله است مگر در زوال عقل زن و سقوط جنین که دیه بر احدی نیست و از آنجمله است قول ابی حنیفه و مالک اینکه هرگاه کسی بزند شکم زنی را که حامله باشد که طفل او ساقط شود مرده پس بعد خودش هم بمیرد پس ضمانی بر جانی بجهة جنین نیست مگر آنچنان کسیکه زده است اسقاط زن را دیه کامله است و بقول شافعی و احمد که سقوط جنین آن زن هم دیه کامله دارد و از آنجمله است قول ائمه ثلثه که هرگاه کسی چاهی را در پیش خانه بکند ضامن میشود آنچیزی را که در او هلاک شود و بقول مالک اینکه ضمانی بر او نیست و از آنجمله است قول ابی حنیفه که هرگاه کسی معین نماید بوریائی را در مسجد یا بکند چاهی را بجهة مصلحت مسجد یا بیاویزد در آن قندیلی پس هلاک شود بان جهة انسانی پس اگر اذن نداده باشند او را همسایگان مسجد در این اعمال ضامن میشود و بقول احمد در اظهر دو روایت او و شافعی در یکی از دو قول خود اینکه ضمان بر او نیست بخلاف اینکه هرگاه معین کنند در آن مسجد بدون و ملقت ده

بسبب آنکه انسانی پس ضامن برادر نیست بدون خلاف و از آنجمله است قول ابو حنیفه و شافعی که هرگاه
در خانه خود بگذارد سگ درنده را پس داخل شود بخانه او انسانی و حال آنکه بداند
در آنخانه سگ درنده هست پس اگر او را زخم زند ضامنی بر صاحب خانه نیست مطلقا و بقول
اینکه برادرست ضامن بکن بشرط آنکه صاحب خانه علم داشته باشد که آن سگ درنده است
و بقول احمد در او دو روایت است اینکه ضامن برادر نیست مترجم گوید در مذهب محقق چنانچه
در شرایع مذکور میباید در قتل خطا که دیه بر عاقله لازم میشود خود جانی در ادای دیه با
عاقله شریک نمیشود مگر در صورتی که عاجز باشد عاقله از ادای دیه که در این صورت باید جانی خود
ادا نماید و عاقله شخص منسوب باید بپدر یا بمادر باشند و زن داخل عاقله نمیشود و در بکر اهل
دیوان داخل باشند و اهل محله و شهر عاقله نمیشوند مگر آنکه منسوبان بپدر او باشند
و پدر و اولاد نیز داخل عاقله محسوب میشوند و مذکور باید هرگاه عاقله معسر باشد یک یک تمام
باید بدهد و اگر متعدد باشند تقسیم میشود بر آنها که قوت داشته باشند و در
قدر معین از شارع نرسیده که غنی چه قدر بدهد یا متوسط و فقیر چه قدر بدهد
معطل امام قسمت با امام است که هر طور مصلحت آنها از اندازه تقسیم و توزیع بر او کرده باشد و
و حاضر عاقله در تقسیم شریک باشند و هر جا که باشد آنها غایب از او غیر حصه ساقط
نمیشود و مذکور باید هرگاه دیوار خانه کسی میل نماید بشارع یا ملک غیر خانه باشد که
باید صحیح نماید و اگر کسی واقع شود ضامن است صاحب خانه دیوار او را اگر قوت اصلاح داشته
باشد و در صورت عجز ضامن نمیشود و ایضا هرگاه کسی صیحه زند بر طفل یا بالغی
با او باشد که عقلش زائل شود پس بمیرد یا عقل ایشان زائل شود و صیحه زننده ضامن است
دیه او هرگاه قتل بسبب بحث نمودن امام در دار مجلس حکم که بترسد و طفل از او ساقط شود
از ایل شود ضامن برادر امام وارد نمیشود و دیه جنین بر بیت المال است و ایضا مذکور
اگر کسی زن حامله را بزند که طفل او بمیرد و ساقط شود بعد خود زن فوت شود دیه هر دو را

ضامن است

ضامن است از دیت و ایضا مذکور باید هرگاه کسی در ملک خود چاهی را بکند اگر کسی در او افتاده
هلاک شود صاحب چاه ضامن او نمیشود و نیز مکلفین چاه در مسجد اگر کسی در او بیفتد و هلاک
شود ضمان بر کننده لازم نمیشود و هم چنین است مکروه که در کنده اند فرشی یا ستون
مسجد را باشد بلا اذن اگر بر کسی فرود آید بواسطه چوب ستون و بمیرد
یا جانبی از او بشکند ضمان بر کننده این کارها مطلقا تعلق نمیگیرد و ایضا مذکور باید هرگاه سگ
کرده در خانه شخص باشد که از در آنخانه بگیرد و اگر با اذن صاحب خانه داخل شده باشد صاحب
ضامن است و اگر بدون اذن داخل شده باشد ضمان بر صاحب خانه تعلق نمیگیرد کتاب القصاص
در بیان آنکه در باب قسامه گفته میشود از جمله مسائلی که اختلاف شده است در او قول ابی حنیفه
بر آنکه سببی که باعث از برای قسامه میشود و ثابت شده که در او
ظلم و جانب ایشان باشد مثل محله و خانه و مسجد محله و کشته شده از آنجا
در او قسامه اسم است از برای قسمی که با آن حکم نمودن در حق او با
خون او در باکوثر او باید پس او کشته است که قسامه در او مشروع است
مالک سبب عمر در قسامه اینست که مقتول خود بگوید خون من در گردن فلان است
و آن گوینده مسلم و بالغ و آزاد باشد خواه فاسق باشد یا عادل مرد باشد یا زن که آن مقتول
قسم از برای اولیای خود بکند شاهد محسوب میشود و اختلاف نموده اند اصحاب مالک در
عدالت شاهد معدود مرجان آن پس شرط نموده است ابن قاسم او را و اکتفا نموده است
بشخص فاسق و زن و از اسبابی که باعث قسامه میشود نزد مالک بغیر خلاف از او آنکه
یافت شود کشته شده در مکان واحدی که خالی باشد از خلق و بالای سر او مرد یا شد با
خون آلوده و بقول شافعی سببی که باعث قسامه میشود لوث است و در نزد شافعی لوث
میشود برای صدق مدعی با آنکه هرگاه دیده شود کشته در محله یا قریه که بین اهل آن محله
و بین آن مقتول عداوت ظاهر باشد یا آنکه جمعی متفرق شوند از کشته شد اگر چه در بین ایشان عداوت نباشد

قسامه

۷۵

و شهادت بنده در نزد شافعی لوث میشود و همچنین شهادت چند بنده متفرقه یا زنان یا
یا فسقه بنا بر راجح از مذهب او و شهادت یک زن لوث نمیشود و از اقسام لوث در نزد شافعی
اینست که در زبان خاص و عام معروف شود که فلان کس فلان شخص را کشته و از اقسام لوث
یافت شدن کسی است با سلاح خون آلوده در نزد مقتول و از اقسام لوث اینست که مردم ازدحام
در مکانی یا در خانه یا در دروازه بکنند و آن یافت شدن کشته بعد از آن ازدحام و همچنین هرگاه
مقاتله در میان اطفال واقع و کم شود و حرب میان ایشان و بعد کشته میان ایشان ظاهر شود
لوث میشود در صف آخر از آنها و بقول احمد حکم کرده نمیشود بقسامه مگر اینکه بوده باشد
بین مقتول و بین مدعی علیه لوث و مختلف شده است روایت از او در خصوص لوث حتی
اراده شده است که عداوت ظاهر و عصبیت مخصوص لوث است مثل عداوت بین قبائل که کشته
مطالبه خون که بین ایشان واقع کرده بوده و یا مثل عداوت در بین اهل بغی و اهل عدل و این قول
عامه اصحاب احمد است و اما دعوی خود مقتول که کشنده باشد فلان کس مرا کشته است لوث نمیشود
مگر در نزد مالک پس هرگونه که مقتضی قسامه موجود شود در نزد هر یک از این ائمه سوگند
داده میشوند ادعا کنندگان بر تعیین قاتل خود شان پنجاه سوگند و مستحق میشوند خون او را
هرگاه بوده باشد قتل عمد در نزد مالک و احمد و اما در نزد شافعی پس در جدید از مذهب شافعی
اینست که مستحق میشوند دیه مغلظه را و از جملات قول شافعی و مالک و احمد اینکه ابتدا
کرده میشود بسوگند ادعا کنندگان در قسامه اما پس سوگند مدعی علیهم پس اگر نکول کنند
مدعیان قسامه در بین ایشان نباشد سوگند میدهند مدعی علیه را پنجاه مرتبه و بری میشود
من بعد و بقول ابی حنیفه اینکه مشروع نمیشود سوگند در قسامه مگر بر مدعی علیهم پس هرگاه
معین نکنند شخصی را پس بینه که ادعا بر او نمایند سوگند میدهند پنجاه نفر از مدعی علیهم را
ادعا کنان که اختیار نمایند ایشان را از متهمین پس سوگند یاد نمایند بخداوند که ما نکشتیم او را
و علم بر قاتل او نداریم پس اگر پنجاه نفر نباشند مکرر میکنند سوگند را بر آنچه باشند پس اگر نکول نمایند

سوگند را

قسامه

بخداوند سوگند را واجب میشود دیه بر عاقله اهل محله ایشان و الزام میکنند مدعی علیه را که سوگند
که آن شخص را نکشته ایم و بری میشود ذمه او و از جملات قول مالک و احمد و شافعی در قدیم
اینکه هرگاه اولیاء مقتول حاضر باشند تقسیم میکنند سوگند را بر ایشان بحساب آنچه هر یک ارث
میبرند و بقول ابی حنیفه اینکه سوگندها را مکرر میکنند بر مدعی علیهم پس ترجیح بکی عدد ایشان اینکه
ابتدا نموده یکی از ایشان را امر نکند معین نمایند و از جملات قول ائمه ثلثه اینکه قسامه ثابت میشود
در بندها و بقول مالک در یکی از دو روایت او و اینکه ثابت نمیشود قسامه در ایشان ما از بقول
قول ابی حنیفه و احمد اینکه سوگند زنان شنیده نمیشود در قسامه مطلقا نه در عمد و نه در خطا
و بقول شافعی شنیده میشود مطلقا در عمد و در خطا و اینکه در قسامه مثل مردان میباشند
و بقول مالک سوگند ایشان در قتل خطا شنیده میشود نه در عمد مترجم گوید محقق
حنابله در شرایع صغیر با ایشان ادعای قتل قسامه چنین میشود با اقرار قاتل یا بشهادت دو شاهد
یا بقسامه و بر اجرای قسامه مکرر است سوگند است و محل آن لوث است یعنی آلوده شدن مدعی علیه
که احتمال قتل در او برود و لوث علامتی میشود بر صدق ادعا مدعی که با آن سبب ظن غالب
صدق مدعی بهم میرسد و از برای تحقق لوث چند علامت است یکی شهادت یک نفر شاهد که ناعدل
لوث میشود و اقرار خود مقتول که فلان کس قاتل من است داخل حکم لوث نمیشود و علامت دیگر
از برای تحقق لوث اینست که دیده شود کشته بخون آلوده و در نزد او کسی با اسباب و اسلحه که
آثار خون بر او باشد ایستاده باشد یا در خانه یا طایفه یا در محله منفرد از بلد که داخل نشود
در آن غیر اهل خودش یا در صف مقاتل با خصم که از یکدیگر انداخته و هرگاه یافت شود کشته
در قریه که بوده در غیر اهل آن و فیمابین او و شوهر یا در میان طایفه اخصام یا در محله منفرد
که بوده در غیر اهل آن شود پس هرگاه بین ایشان عداوت باشد داخل لوث است و اگر نباشد
لوث نمیشود و اگر بیرون ده و قریه باشد لوث برای نزدیکتر است و در تساوی برای هر دو است
و اما هرگاه یافت شود کشته در میان ازدحام و جمعیت و یا در بلوکی یا حربی یا جامع یا در وادی

یا مسجد یا شارع یا در بیابان باشد لوث نیست و دیه او بر بیت المال است و شرط است در ثبوت
لوث خالی بودن از شک و شرط نیست در ثبوت لوث با اثر شدن اثر زخم و جراحت بنا بر اقوی
پس بعد از ثبوت لوث و نحو آن لازم میشود بر مدعی که قسم بخورد پنجاه سوگند در قتل عمد و نصف
این در قتل خطاء که معین نماید قاتل را و حالت او را که منفرد بوده یا خارج نیست یا خود
و دیگری را دخل نداده یا داده و در صورت انفراد خود میتواند پنجاه سوگند را یاد نماید
یا در دماید و مدعی علیه و در صورت داشتن اقوام اگر پنجاه نفر داشته باشد هر یک را یک سوگند
میدهند و بعضی از اجزاء خود سوگند خود نیست و اگر زیاده از این عدد داشته باشند پنجاه نفر
اختیار میکنند از میان خود برای سوگند و اگر کمتر از این عدد باشند تکرار سوگند را بر ایشان
بالسویه تا پنجاه سوگند درست بیاید و این در صورتیست که مدعی قتل یکنفر باشد و هرگاه
جمعی مدعی باشند پنجاه سوگند بر ایشان قسمت میشود بالسویه و هرگاه مدعی علیه زیاده
بر یکنفر باشد و مدعی سوگند را خورده باید هر یک از ایشان پنجاه سوگند را در قتل عمد یاد نمایند
و نصفه در قتل خطاء و اگر مدعی علیه یک نفر باشد در صورت دو سوگند یاد و ابهام حال از این
با اقوام دارد یا ندارد هرگاه ندارد خود شرط باید پنجاه سوگند را تمام یاد و اگر اقوام دارد و ایشان
همان شخص و اقوام مدعی علیه دارد حکم دو یاد سوگند و تقسیم آن و اصل قرعه سوگند و قسامه
برای مکانات و در صورت رد مدعی علیه میرسد و در ابتداء سوگند قرعه لازم ندارد
هر یک که سوگند میخورند استیفاء تفاوت ندارد و در اقوام مدعی یا مدعی علیه در فریضه و بعد
تفاوت ندارند در صورت تقسیم سوگند همه مساویند و در دیه و قسامه ثابت میشود و
و قسامه در دون ثابت میشود هرگاه مدعی یا مدعی علیها واقع شود دیه در قتل عمد باشد
دیه در خطاء **باب کفارة القتل** در بیان کفاره قتل است و بیان اختلاف علما که
اختلاف نموده اند در او و قول ائمه ثلثه است بر اینکه واجب میشود کفاره در قتل عمد مطلقا
و در قتل شبه مسلم بنا بر مشهور و بقول مالک واجب نمیشود کفاره در قتل عمد و از جمله

قول ابی حنیفه و مالک و احمد در یکی از دو روایت او که در قتل کفاره واجب نمیشود و بقول شافعی
و احمد در روایت دیگر اینکه واجب میشود و از آنجمله است قول شافعی و احمد اینکه بر کافر واجب است
کفاره برای قتل مسلم خطاء و بقول ابی حنیفه و مالک واجب نمیشود بر او کفاره و از آنجمله است
قول ائمه ثلثه که واجب میشود بر طفل و دیوانه کفاره قتل و بقول ابی حنیفه واجب نمیشود و از آنجمله است
قول ابی حنیفه و مالک و شافعی در اصح دو قول خود و احمد در یکی از دو روایت که مجزی نیست اطعام
در کفاره قتل خطاء و بقول شافعی و احمد در روایتی اطعام مجزیست مثل صوم و اینکه مجزیست و از آنجمله است
قول مالک و شافعی و احمد اینکه واجب است کفاره بر قاتل بسبب قتل کسی که تعدی نماید بکندن چاه
یا نصب حربه و یا گذاردن سنگ در راه و بقول ابی حنیفه واجب نیست مطلقا و اگرچه بوده اند
اجماع بر وجوب مرعوده اند مطلقا در این **مترجم گوید** در مذهب محقق چنانچه در شرایع
واجب میشود کفاره جمع بقتل عمد و کفاره مرتبه بقتل خطاء پس مجزی نیست اطعام در کفاره
خطاء مگر بعد از عجز از صوم و شرط شده در وجوب کفاره مباشرت قتل و اگر بتسبیب باشد واجب نمیشود کفاره
مثل کندن چاه یا نهادن سنگ یا حربه در راه که باعث قتل کسی شود و بقتل کافر خواه
با جزیه یا بی جزیه کفاره واجب نمیشود و بر کافر در قتل مسلم نیز کفاره لازم نمیشود و بر دیوانه
و طفل نیز بواسطه قتل کفاره واجب نمیشود **باب حکم الساحر** در بیان احکام ساحر است و علما
اختلاف نموده اند در آن قول مالک و احمد است اینکه قتل میکنند ساحر را بمجرد یاد گرفتن آن
و استعمال آن و هرگاه کسی را بسحر خود بکشد کشته میشود در نزد ائمه ثلثه و گفته است ابی حنیفه
اینکه کشته نمیشود ساحر بمجرد اینکه کسی را بسحر بکشد بلکه کشته میشود هرگاه مکرر شود از او
قتل او و معاینه شده است از او که گفته است ساحر را میکشند تا اینکه اقرار نماید بر اینکه کشته است
انسانی را بسحر و از آنجمله است قول ائمه ثلثه که قتل ساحر از جهت حد است و بقول شافعی
بجهت قصاص میکشند و از آنجمله است قول ابی حنیفه در مشهور از او و مالک و احمد در اظهر
دو روایت او اینکه قبول نمیشود توبه ساحر بلکه کشته میشود مثل زندیق و بقول شافعی و احمد در روایت

اینکه قبول میشود توبه او و از تخلیطات قول اینست که ساحر از اهل کتاب را قتل میکنند
اینکه قتل میشود چنانچه ساحر مسلم را قتل میکنند و از تخلیطات است قول مالک و شافعی اینکه
حکم زن ساحره مثل حکم مرد ساحر است و بقول ابی حنیفه اینکه زن ساحره را حبس میکنند و نمیکشند
مترجم گوید در مذهب محقق چنانچه در شرایع مسطور است تعلیم و عمل سحر حرام است و کسب آن سحرات
و سحر کلامی یا کتابتی است که بسبب آن حادث شود ضرر در بدن کسی که عمل کرده باشند برای او و در بدن
یا در عقل او و بعضی گفته اند که حیله خود سحر است و از آنست تسخیر جن و احضار ایشان و تسخیر
ملائکه و شیاطین بجهت کشف مغیبات و معالجه مصروع و عمل سحر است و لازم میشود قتل بر ساحر
بجهت عمل سحر هرگاه مسلم باشد و اگر کافر باشد تادیب و تعزیر میشود و قتل او واجب نیست و قتل ساحر
من باب حدود است نه قصاص چون حکم قتل ساحر مخصوص بکشتن کسی بواسطه سحر نبود تا قصاص در
عوض مقتول شود بلکه مطلق سحر بوده چنان چه ثابت باشد و در بعضی آنکه حد او قتل است و توبه
ساحر قبول میشود هرگاه قبل از اقامه حد توبه نماید و حکم زن ساحره مثل مرد ساحر است در قتل
اگر توبه نکند **کتاب الحدود** المشتمله علی الخطابات در بیان حدود هفتگانه بر ترتیب جنایات
و آن حد رده و حد زنا و حد قذف و حد دزدی و قطع طریق و شرب خمر است بر ترتیب ابن مطلوب افتتاحی
سکونی و ما لله التوفیق **باب الرده** ما یتعلق در بیان رده است و آن در لغت رجوع نمودن از اسلام است
بتبدیه با قول کفر یا فعل او و دیگر احکام مسائل که اختلاف نموده اند در آن او قول ابی حنیفه است اینکه مرتد
حتم میشود قتل او در اسلام و موقوف نیست قتل او در اسلام و موقوف نیست قتل او در طلب
توبه از او پس اگر طلب توبه از او ننمایند و توبه نکند مهلت داده میشود مگر اینکه مهلت بخواهد
پس مهلت داده میشود سه روز و بعضی از اصحاب ابی حنیفه گفته اند که مهلت میدهند
او را اگرچه طلب مهلت ننماید و گفته است مالک و احمد اینست توبه دادن مرتد فی الحال پس اگر توبه
نماید قبول میشود توبه او و اگر توبه نکند مهلت سه روز داده میشود و شاید توبه نماید
پس اگر توبه نمود فبها و الا کشته میشود و بقول شافعی در اظهر دو قول واجب است توبه دادن

او

او و مهلت داده نمیشود بلکه کشته میشود فی الحال هرگاه اصرار نموده خود تمنا بنماید و اما
دو روایت است یکی مثل مذهب مالک است و دوم اینکه واجب نیست توبه دادن او و مختلف
شده است در روایات او و در وجوب استحقاق و از تخلیطات قول ایشان است اینکه حکم زن مرتده مثل
حکم مرد مرتد است و بقول ابی حنیفه زن مرتده را حبس میکنند و نمیکشند و از تخلیطات است قول ابی حنیفه
و احمد در اشهر دو روایت او و غیر ایشان از مذهب مالک اینکه صحیح است رده طفل ممیز و بقول شافعی
صحیح نیست و این روایت دیگر از احمد است و از تخلیطات قول ابی حنیفه در اظهر دو روایت او
و اصحاب شافعی در اصح از دو وجه اینکه توبه زندیق قبول میشود و بقول مالک و احمد
و ابی حنیفه در دو روایت دیگر اینکه کشته میشود و توبه داده نمیشود و از تخلیطات قول ابی حنیفه
که هرگاه مرتد شوند اهل بلدی آن بلد دار حرب نمیشود تا اینکه جمع شود در آن بلد چند شرط
یکی ظهور احکام کفر در آن بلد و اینکه باقی نماند در آن بلد مسلم و ذمی که بامان اصلی
بوده باشد سوم آنکه متصل باشد آن بلد به دار الحرب و بقول مالک اینکه بسبب ظهور احکام کفر در بلدی دار الحرب
میشود و مذهب شافعی و احمد هم این طور است و از تخلیطات قول ابی حنیفه و مالک اینکه
هرگاه مرتد شوند اهل بلدی جایز نیست اینکه بقتل رسانند اولاد ایشان را که متولد شده
بعد از رده و به بندگی میگیرند ایشان را بلکه جبر میکنند بر اسلام تا اینکه بالغ شوند پس
اگر اسلام نیاورند حبس میشوند و تهدید میکنند حاکم ایشان را بزدن بجهت آنکه نیست ایشان
و اما اولاد اولاد ایشان پس به بندگی گرفته میشود و گفته است احمد اینکه به بندگی
گرفته میشود اولاد ایشان و اولاد اولاد ایشان و گفته است شافعی در اصح دو قول اینکه
ایشان را به بندگی نمیگیرند **مترجم گوید** در مذهب محقق چنانچه در شرایع مسطور است
مرتد کسی است که کافر شود بعد از اسلام و ارتداد بقول و بفعل حاصل میشود و مرتد
دو قسم است یکی آنکه فطری یعنی مرتدی است که متولد بر فطرت اسلام شده باشد پس کافر شود
چنین شخصی اسلام او قبول نمیشود هرگاه رجوع نماید و قتل او حتم است و شرط

از زوال بلوغ و عقل و اختیار و پس مرتد شدن طفل نابالغ اگرچه ممیز هم باشد و مرتد شدن
دیوانه هیچ نسبت و اعتباری ندارد و لیکن حکم قتل در این تمام از برای مرتد است پس هرگاه
زن مرتد شود او را نمیکشند بلکه حکم او حبس دایمیست در این قسم مرتد و در قسم دیگر
که بعد از کفر میشود حبس باید او را در اوقات نماز زجر و سیاست نمایند و زندیق هم حکم مرتد
مرتد بر او جاری میشود و در قسم دیگر از زندیق است که مسلمان شده باشد بعد از کفر پس مرتد
شود پس چنین مرتدی را طلب توبه از او میکنند و طلب توبه از او واجب است و سه روز مهلت
داده میشود و اگر توبه نمود مسلم میشود و اگر امتناع نمود حکم او قتل است و اولاد هر دو قسم
از مرتد حکم مسلم برای ایشان جاری است اگر بالغ شد با اسلام حرفی در او نیست و اگر اختیار کفر را
نمود توبه میدهند اگر توبه نمود فبها والا کشته میشود و اگر بعد از مرتد شدن پدر اولاد متولد
از او شده باشد و مادر ایشان مسلم باشد حکم ایشان مثل اولیست و اگر مادر ایشان هم مرتد شده باشد
پس اولاد ایشان محکوم بحکم پدر و مادر است و صغیر باید در جواز بندگی کردن اولاد مرتد
از برای شیخ طوسی دو قول است اول قول دوم شیخ است که میتوان بنده کرد و ظاهر چنین است
حکما و منقاد تمام اهل بلدی که ترا بنامند هر بلد از این دو قسم مرتد باشند احکام خود بر ایشان جاری نیست
ولی بعضی از منقاد جمیع اهل بلد بدار الحرب محسوب میشود آن بلد مگر با اجتماع سایر شروط کفار حربی
در ایشان و اولاد ایشان هم حکم اولاد مرتد سابق را دارد که بیان شد تکرار فایده ندارد و اولاد
اولاد ایشان هم مثل آن دو قسم سابق است **باب حکم البغاة** در بیان حکم باغیان است پس از جمله
اختلاف نموده اند در این باب قول مالک و شافعی و احمد است اینکه جایز نیست دفن و دعوت
کسیکه از جنگ را در قتال اهل بغی و جایز نیست اینکه بیابند بر زخمهای ایشان و بقول
ابو حنیفه جایز است این عمل مادامیکه حرب برپا باشد پس هرگاه حرب منقضی شود دیگر رد میشود
بسوی ایشان و از جمله است قول مالک و ابی حنیفه و شافعی در جدید از دو قول احمد
بکنایه دو روایت حد که آنچه تلف نمایند او را اهل بغی از اهل عدل در حال قتال از نفس یا مال

مال

ضامن نمیشوند و بقول شافعی در قدیم و احمد در روایت دیگر اینکه ضامن میشوند مترجم گوید
در مذهب محقق چنانچه در شرایع میفرماید اینکه واجب است قتال اهل بغی و باغی آنکسی است
که خروج نماید بر امام عادل یا بر کسیکه نصب نموده باشد او را امام و هرگاه اهل بغی صاحب
لشکر و جمعیت باشند که رجوع بسوی لشکر و جمعیت خود نمایند فرار جایز است تعاقب نمودن
کشتن ایشان و کشتن زخمیهای ایشان و اگر صاحب جمعیت نباشند پس چون مقصود از محاربه با ایشان
متفرق نمودن کلمه ایشان است پس تعاقب کشتن و زخمیهای ایشان جایز نیست و هرگاه اهل بغی
تلف نمایند در حال حرب مال یا نفس از اهل عدل را ضامن میشوند **باب الزنا** در بیان احکام
حد و تعزیرات پس از جمله مسایلی که اختلاف نموده اند در او قول ابو حنیفه و مالک است
اینکه از شرایط احصان یکی اسلام است و بقول شافعی و احمد اسلام از شرایط احصان نیست پس هرگاه مرتد
میشود ذمی زنا در نزد شافعی و احمد و از جمله است قول ابو حنیفه و مالک و احمد در یکی از دو
روایت او که هرگاه زنا نماید مرد بکر پس بعد زنا نماید در حال احصان جمع نمیشود
برای او جلد و رجم و از جمله است قول ابو ثور که هرگاه زانی مملوک باشد و تزویج نماید
و دخول نماید با زوجه در نکاح صحیح رجم نمیشود و بقول ابو ثور رجم میشود و از جمله است
قول اهل ظاهر اینکه زن و مرد زناکار اگر آزاد و بکر باشند جمع میشود در حق آن دو نفر جلد
و تغریب فرستادن یکسال چنانچه اینطور کرده اند ابوبکر و عمر و عثمان و علی رضی الله عنهم
و با این نحو گفته اند عطا و طاوس و بقول ابو حنیفه ضم نمیشود دور نمودن از بلد بسوی جلد
وجوبا بلکه بتغریب فرستادن راجع میشود برای امام پس اگر مصلحت در تغریب ببیند
میفرستد هر دو را برفقه آنچه مصلحت دید و بقول مالک واجب میشود تغریب مرد را
نه زن را و تغریب فرستادن نیست بر غلام که مدت یکسال باشد و از جمله است
قول اهل ظاهر که غلام و کنیز هرگاه زنا نمایند سنگسار نمیشوند بلکه تازیانه زده میشوند
خواه محصن باشند یا نباشند و گفته اند ابن عباس و مجاهد و بعضی دیگر که غلام و کنیز

اگر محصن نباشد پس حد لازم نیست بر ایشان بلکه اگر محصن باشند حد ایشان پنجاه تازیانه است
و بعضی از ناس گفته اند مثل ابن جریر قاضی عبد الوهاب و داود عیون گفته اند که ایشان مثل آزاد
میباشند در این حکم پس اگر محصن باشند حد ایشان سنگسار نمودن است و اگر نباشند
حد ایشان پنجاه تازیانه است و داود گفته است که تازیانه بر غلام بکشد و تازیانه بر کنیز
و ابی ثور گفته است که حد بنده مثل آزاد بکشد تازیانه است و از آن جمله است قول ائمه
ثلثه که واجب نیست تغریب در حد زنای غلام و کنیز و بقول شافعی در اصح از دو قول آنکه
شش ماه تغریب او واجب است و از آن جمله است قول ابو حنیفه و احمد که هرگاه ثابت شود شرایط احصان
در یکی از زن و شوهر دون دیگری ثابت میشود احصان یکی از این دو نفر و بقول مالک و شافعی
اینکه ثابت میشود از برای آنکس که یافت شود شرایط احصان در او پس اگر زنا نماید مرد محصن
در حق آنکس است که احصان از برای او ثابت شده و رجم بر آنکس است که احصان برای او ثابت شده و کسی که
مقوده یافت شدن احصان در یکی از این دو نفر چنین بکری است که وطی نماید مرد زوجه دیوانه
خود را یا وطی نماید مرد بالغ زوجه صغیره خود را که طاقت وطی داشته باشد یا وطی نماید
مرد آزاد کنیز تزویج شده را و از آن جمله است قول ابو حنیفه و مالک اینکه ثابت نمیشود احصان
از برای یهودی هرگاه زنا نماید و حال آنکه محصن باشد و رجم بر او لازم نمیشود بلکه
در حق او تصور نمیشود چون در مذهب ابو حنیفه و مالک یکی از شرایط احصان اسلام است و یکی
حد تازیانه بر او لازم میشود در نزد ابو حنیفه و در نزد مالک عقوبت مینماید او را امام
بحسب اجتهاد خودش و بقول شافعی یهودی محصن میشود و رجم بر او لازم است مطلقا اینکه
احصان برای کافر میشود اسلام در نزد شافعی و احمد شرط احصان نیست چنانچه گذشت
و از آن جمله است قول مالک و شافعی و احمد اینکه زن عاقله هرگاه تمکین نماید دیوانه را از خود
پس آن مرد دیوانه وطی نماید او را یا اینکه زنا نماید مرد عاقل بزن دیوانه واجب میشود حد
بر عاقل از آن دو نفر و بقول ابو حنیفه واجب میشود حد بر مرد عاقل نه بر زن عاقله و از آن جمله است

قول

قول مالک و شافعی و احمد که هرگاه مشتبه شود مرد و بیند در رختخواب خودش زنی را پس گمان نماید که زن
خود او است یا اینکه مرد کوری صدا بزند زوجه خود را پس غیر زن او جواب بدهد او را
وطی نماید مرد اعمی آن زن را بگمان اینکه زوجه خود او است بعد ظاهر شود که بیگانه بوده
حد بر آن مرد کور لازم نمیشود و بقول ابو حنیفه بر مرد حد لازم میشود و از آن جمله است قول ابو حنیفه
و احمد اینکه در اقرار بزنا شرط است تکرار و ثابت نمیشود مگر باقرار بزنا چهار مرتبه بر نفس خود
با بودن اقرار کننده بالغ و عاقل و بقول شافعی ثابت میشود بیک مرتبه اقرار و از آن جمله است
قول ائمه ثلثه که هرگاه چهار نفر شاهد شهادت بزنا در یک مجلس ندهند بر ایشان نیست بلکه ادا داده اند
و بر ایشان حد لازم میشود هرگاه شهادت بدهند بزنا در مجالس متفرقه بعد و بقول
شافعی اینکه حاجت نیست بمجلس شهود بلکه قول ایشان مقبول است و از آن جمله است قول ابو حنیفه
و مالک متفرقه مجلس واحد که آن است که شهود مجتمعا بیایند پس اگر متفرق بیایند جمیع
شوند در یک مجلس پس متفرق نموده اند بجهة شهادت داده اند یا و حد بر ایشان لازم میشود
مفقود بودن شرط اثبات زنا از آمدن شهود با هم با جماع و بقول شافعی جمع آمدن شهود
و جمع شهادت دادن ایشان شرط نیست بلکه هر زمانی شهادت بزنا بدهند متفرق اگر چه یکی
بعد از دیگری باشند واجب میشود حد و بقول احمد مجلس واحد شرط است در اجتماع شهود در اداء
شهادت و هرگاه جمع نمایند شهود ایشان را در یک مجلس و شهادت بزنا بدهند حد ثابت میشود شهادة
اگر چه متفرق آمده باشند و از آن جمله است قول ائمه ثلثه که هرگاه مردی اقرار بزنا نماید پس رجوع
از اقرار خود نماید مقبول میشود رجوع او و ساقط میشود حد از او و بقول مالک قبول نمیشود رجوع
بعد از اقرار در حد زنا و در حد سرقه و در حد شرب پس یکی اینکه بعد از رجوع شاهد شهادة بیگانه
او است بعد از رجوع از زنا و از آن جمله است قول مالک و شافعی و احمد اینکه لواط باعث وجوب حد میشود
و بقول ابو حنیفه اینکه تعزیر کرده میشود در اول یا دوم هرگاه تکرار شد از او کشته میشود و از آن جمله است
قول مالک و شافعی در یکی از دو قول خود و احمد در یکی از دو روایت خود اینکه حد لواط کننده

سنگسار کردن بر هر حال ثیب بوده باشد یا بکر و بقول شافعی در ارجح دو قول خود و احمد
در یکی از دو روایت خود آنکه حد او مثل حد زنا است پس فرق گذارده است در او میان ثیب بکر
پس محصن سنگساری واجب میشود و بر بکر حد او تازیانه میشود مترجم گوید در مذهب محقق
چنانچه در شرایع مسطور است شرایط احصان اسلام نیست بلکه کافر هم میشود محصن با تحقق باشد
احصان مضمون میشود و هشت شرط اول آنکه وطی برای او واقع شده باشد در قبل و بحیثی که
غسل بر او واجب شود دوم آنکه وطی کننده بالغ باشد سیم آنکه عاقل باشد چهارم
آنکه آزاد باشد پنجم آنکه وطی در فرج باشد ششم آنکه با زن مملوکه وطی نماید به عقد دایمه
نه متعه یا تحلیل باشد و هفتم آنکه ممکن باشد از برای او زوجه صحیح و شام هشتم آنکه دخول جماع
زن معلوم باشد و علم بجماع محقق میشود با اقرار مرد یا شاهد و احصان زن هم بهمین شرایط را دارد
و هر گاه مردی در حالت بکر بودن زنا نماید پس بعد در حالت احصان زنا نماید دو حد بر او لازم میشود
حد اول تازیانه زدن است برای زنا در حالت بکری و حد دوم سنگسار شدن است برای زنا در
حالت احصان و هر گاه زانی بنده باشد و زن کنیز باشد و دخول نموده باشد پس زنا نماید رجم
برای آزاد است چرا که شرط احصان آزادی بود چنانچه بیان شد در شرایط احصان معتبر باید جمع
نمودن حد تازیانه با دور نمودن از بلد برای زن و مرد زنا کننده اگر که بکر باشند اگرچه
مدت مزد زن حد زن همان تازیانه است و اگر که مرد علاوه بر تازیانه او را از شهر بدر نمود
میباید بکنیم شده که در آنجا یک سال بماند و هر گاه غلام یا کنیز زنا نماید حد ایشان
تازیانه است هر یک پنجاه تازیانه و دیگر رجم ندارد خواه محصن باشند یا نباشند و از بلد
بیرون کردن برای ایشان نیست و هر گاه شرایط احصان در یکی از زوجین ثابت شود که
برای او احصان حاصل شد رجم حد او است و آنکه احصان ندارد حد او تازیانه است و احصان از
و صادق ثابت میشود و چنانچه گذشت و حد او در این صورت برای او رجم است و هر گاه
عاقل مجنونه را زنا نماید بعد حد تازیانه لازم میشود و هر گاه زن زنا نماید با مرد عاقل محصن

باد بوانه

باد بوانه حد آن مرد تازیانه است و بر زن دیوانه حد نیست و هر گاه مرد دختر زاده در فراش خود
بر بیند و بگمان زوجه خود با او جماع نماید یا شخص کور دختر خود را صدا بزند قدری
جواب داده و مرد کور بگمان زوجه خود با او جماع نماید بر مرد حدی لازم نمیشود و بر زن حد
لازم میشود و معتبر میباید در اقرار بزنا از برای مرد بالغ عاقل و زن عاقله بالغه چهار مرتبه اقرار
لازم است که در چهار مجلس جداگانه اقرار نماید پس یا اقرار کند به یک باره چهار مرتبه در یک مجلس ثابت
میشود و حکم بحد در زنا و ایضا شرط است در اثبات زنا شهادت چهار نفر مرد و لا ثابت نمیشود اما آنکه شهادة
دو نفر زنا در یک مجلس یکسان و یکی در باشد و هر گاه مخالف شهادت بدهند بر زانی حد لازم نمیشود
بلکه بر شهود حد قذف و افترا لازم میشود و واجب نیست مجتمع آمدن شهود برای ادای
شهادت زنا بلکه اگر متفرق بیایند به شهادت و در دیدن زنا در وقت و مکان و زمان و احوال متحد
مخالف نبود و تعیین ادای شهادت هم لازم نیست که هر مجلس شهادت بدهند یا هر چون متفرق شهادت
دادن برای علم حاکم بهتر است معتبر میباید هر گاه کسی بعد از اقرار بزنا رجوع نموده از اقرار خود
بر کرده هر گاه اقرار بحد باشد که حد او رجم است حد رجم از او ساقط میشود و بواسطه رجوع
ما که اقرار بعد جز رجم باشد بواسطه رجوع ساقط نمیشود از او و مثل رجوع از اقرار توبه است رجم
با سرقت مثل او ایضا معتبر میباید حد لواط برای فاعل و مفعول هر گاه هر دو عاقل و بالغ
باشند قتل واجب میشود بر هر دو خواه آزاد باشند و خواه بنده چه مسلم و چه کافر محصن باشند
یا غیر محصن تفاوت ندارد در حکم قتل و از این جمله است قول ابو حنیفه و مالک و شافعی
در ارجح از اقوال خود که هر گاه کسی جماع نماید با حیوانات تعزیر میکنند او را و این تعزیر
که اعتبار نموده است از احمد از اقوال احمد و بقول مالک در روایت دیگر از او و شافعی در یکی
از اقوال خود آنکه حد میزنند او را و مخالف میشود و ثبوت قول سیم شافعی
میکشند او را خواه بکر باشد یا ثیب و از این جمله است قول ابو حنیفه که هر گاه وطی نموده باشد حیوانی
وطی کرده شده از حلال گوشتها ذبح میکنند او را و اگر حلال گوشت نباشد ذبح ندارد

و این قول راجح نزد اصحاب شافعی است از چند وجه که اصحاب او در این باب نقل نموده اند
و بقول مالک اینکه ذبح نمیکنند او را مطلقا و بقول احمد او را ذبح میکنند خواه ماکول باشد
گوشت او یا ماکول نباشد و بر او واجبست ضمان و ذبح حیوان بعد و از اختلافات قول ابی حنیفه
اینکه جایز نیست از برای وطی کننده با حیوان خوردن از گوشت او اگر حلال گوشت باشد و بقول مالک
اینکه جایز است از برای واطی و غیر واطی خوردن از گوشت او و بقول احمد جایز نیست خوردن
هیچیک از او چه واطی چه غیر واطی و در این دو قول شافعی اینکه جایز است خوردن از او مطلقا
بجهت مفقود بودن مقتضی تحریم و از اختلافات قول مالک و شافعی و احمد که هرگاه عقد نماید
شخص زنی که حرام باشد بر او بجهت نسب یا رضاع یا عقد داشته باشد با غیر از آن شخص و شوهر
در این عقد نماید با وجود علم و حرمت او واجب میشود بر او حد و بقول ابی حنیفه تعزیر میشود
و از اختلافات قول ابی حنیفه و مالک و شافعی و احمد در یکی از دو روایت خود اینکه
حد لازم میشود بر شخصی هرگاه وطی نماید با کنیز خود که او را بغیر تزویج نموده باشد و بقول
احمد در روایت دیگر او اینکه حد بر او لازم میشود و از اختلافات قول ابی حنیفه و احمد
شهادت بدهند دو نفر اینکه فلان شخص زنا نموده در گوشه خانه و دو نفر دیگر
بگویند در گوشه دیگر قبول میشود این شهادت و حد واجب میشود بر او و بقول مالک و شافعی
قبول نمیشود و حد بر هیچکس واجب نمیشود و از اختلافات قول ائمه ثلثه اینکه شهادت کهنه در زنا و غیر
در شرب خمر شنیده میشود بعد که گذشته زمان طویل یا قصیر و بقول ابی حنیفه شنیده نمیشود
بعد از طول مدت مگر اینکه بوده باشد عذری برای شهود مثل دور بودن ایشان از امام
و از اختلافات قول ابی حنیفه که هرگاه کسی اقرار نماید بر نفس خود بزنا بعد از مدت
میشود اقرار او و لیکن در اقرار در شرب خمر شنیده نمیشود بعد از مدتی و بقول ائمه ثلثه
اقرار او در کل مسموع میشود و از اختلافات قول ابی حنیفه که هرگاه حکم نماید حاکمی بشهادت
بر ظاهر شود فسق شهود ضامن نمیشود و همچنین هرگاه ظاهر شود بنده بودن یا کافر

نمیشود

نمیشود پس ضامن بر حاکم نیست و بقول مالک اگر اقامه بینه بر فسق شود ضامن میشود بجهت
تفریط نموده و بقول شافعی اینکه ضامن میشود آنچه را که حاصل شده از اتلاف مثل قطع و اقرار
قول ابی حنیفه و شافعی و احمد در یکی از دو قول هرگاه اینکه آنچه استیفا نماید امام از حد و قود
اگر خطا در او نموده باشد بر بیت المال و بر وارث او و بقول مالک هدر میرود و قود
اجر شافعی و احمد اینکه بر عاقله امام و بر او لازم میشود و از اختلافات قول ابی حنیفه
کسی وطی نماید کنیز زوجه خود را باذن زوجه پس هرگاه بگوید که من دانستم که وطی
زوجه بر من حلال میشود حد بر او نیست و اگر بگوید علم بحرمت داشتم حد بر او لازم است و بقول
مالک و شافعی حد بر او لازم است اگر بکر باشد و اگر ثیب باشد رجم لازم است و بقول احمد حد
صد تازیانه است و از اختلافات قول ابی حنیفه که مشهور و از او و شافعی و احمد اینکه جایز است
برای مولی که اقامه حد نماید بر غلام و کنیز خود هرگاه شاهد نزد او شهادت داده باشد
یا خود غلام و کنیز اقرار نماید و فرقی در این باب نیست بین زنا و قذف و شرب خمر
اما در قطع پس گفته است مالک و احمد نیست از برای سید اقامه حد در قطع بلکه
امام باید اجرای حد نماید پس هرگاه کنیز زوجه کسی باشد ابو حنیفه گفته است که نیست
برای او حد زدن او بلکه اجرای حد از برای امام باید باشد و گفته است مالک و شافعی
از برای آقا جایز است اجرای حد بر او بهر حال و از اختلافات قول ابی حنیفه و شافعی و احمد
الظاهر بعد و اینکه هرگاه ظاهر شود در زن اثر حمل و حال اینکه شوهر نداشته باشد
که شوهر برای او نباشد و بگوید اکراه نموده اند مرا یا وطی بشبهه شده است بر او حد
نمیشود و بقول مالک اینکه حد بر او جاری میشود هرگاه مقیمه باشد و غریبه نباشد
مقام شبهه و غصب قول او قبول نمیشود مگر اینکه ظاهر باشد اثر غصب و مثل اینکه
باشد از برای طلب فریاد و بشرط اینکه آنچه ظاهر شود بآن صدق او مترجم گوید در مذهب
چنانچه در شرایع مقرر است که هرگاه وطی نماید شخصی با زنی و ما قبل بینهما ما یکون الحکم راشل

دکر شمعند تعلق میکیرد و وطی اجنبیه حکم بکیا اینکه مرد بر وطی کنند و تعزیر لازم میشود نه حد
دوم بکر اینکه حیوان را بصاحبش باید بدهد اگر ملک خودش نباشد و سوم بکر اینکه حرام میشود
حیوان بر او و ذبح او واجب میشود یا سوزانیدن او و گوشت و شیر و نسل او حرام میشود و مهر
قائل وجه غیره الحق و هرگاه ماکول اللحم نباشد آن حیوان باید باشد و اکل آن منه او نباشد
برد الحق شغه بر و دادن قیمت او بالک لازم میشود و لکن بیع آن لازم نمیشود مکر اینکه از آن بلد
او را بجای دیگر برده بفروشند و بعضی گفته اند قیمت او را تصدق نمایند و بعضی گفته اند
بآنکه او را مستعمل شده میدانند و اگر واطی خود مالک باشد قیمت او را بعد از بیع بخود تصدق
دهد و باید هرگاه کسی یکیرا از محارم نسبی یا رضاعی خود را عقد نموده بعد وطی نماید باید
زاده علی عقد نموده و وطی نماید با علم بحرمت حکم حد بر او لازم میشود و هرگاه وطی نمود
با کنیز خود که بعضی تزویج نموده حکم بر او لازم نمیشود اگرچه عالم با مر باشد که حد تعزیر
میفرماید که شهادت دروغ بر قذف و شرب خمر یا اقرار بر هریک از اینها هرگاه بعد از گذشتن
اعمال کثیره باشد مسموع است و باعث ثبوت حد میشود در هر دو و ایضا میفرماید
در صورت ظهور نقص بعد زنا با عهد آن ضمانی بر حاکم شرع وارد نمیشود اما دیه او هرگاه
قتل باشد بر بیت المال و لکن در مقام زدن تادیب با حد تعزیر تعلق بر حاکم میکیرد هرگاه
از آنچه تعیین شده بزند و هرگاه خطا نماید بر حاکمی که باستیفای قصاص یا حد حکم کرده
او بر بیت المال تعلق میکیرد نه بر خودش و میفرماید وطی نمودن کنیز زوجه خود بادن
باعث حد نمیشود چون یکی از اسباب حلیت کنیز تحلیل مالک است و از برای غیر و ایضا
میفرماید از برای آقا جایز است اقامه حد نمودن بر بنده خود در صورت مشاهده خود یا شنیدن
علم اکر موجب حد است یا اقرار خود بنده و لکن شهادت شهود اقامه حد برای او جایز نیست
حد بعد شغل امام است یا منصوب از جانب امام مطلقا و اقامه شهادت در این نزد امام باید بشود
و نیز میفرماید هرگاه زنی یا کنیزی حامله شود و حال اینکه شوهر نداشته باشد حد بر او لازم نمیشود

مگر اقرار بزنا چهار مرتبه باب حد القذف در بیان حد نسبت بزنا دادن بکسی نسبت داده است بکسی
که اختلاف شده است در آن و قول ابی حنیفه و مالک در شهود از آن است که هرگاه کسی قذف
نماید جماعتی را با یک حد بر او جاری میشود خواه قذف نموده باشد ایشان را با یک کلمه یا چند کلمه
و بقول شافعی در یکی از دو قولش اینکه بعدد هر کلمه قذف یک حد جاری میشود و بقول احمد در
مرد و زن اگر قذف نموده باشد هرگاه جماعتی را بکلمه پس یک حد بر او جاری میشود
بکلمه قذف نموده باشد پس از برای هر قذفی یک حد جاری میشود و مقدم از قذف با حمد
طلب حد را آنجماعت متفرق نمایند از برای هر یک یک حد لازم میشود و از آنجمله است قول ابی حنیفه
اینکه تعریض باعث حد نمیشود و هر تعریضی بلفظ یا بکنایه نسبت بزنا دادن است بکسی و اگر تعریض
نسبت قذف نموده و تفسیر نماید که مقصود من این بوده واجب میشود حد بر او و بقول
دیگر او نمود و بابن حنبل اینکه قذف بتعریض باعث حد میشود مطلقا و در روایت دیگر احمد
مثل مذهب شافعی است و از آنجمله است قول مالک که هرگاه کسی بگوید بشخص عربی یا نبطی تعریض
ای نبطی یا ای بربری یا ای رومی یا بغدادی بگوید ای رومی یا رومی بگوید ای فارسی و بشود
باشد در آن ملک پس اینکه این نسبت او باشد حد بر او لازم میشود و بقول ائمه ثلثه اینکه حد
نیست و از آنجمله است قول ابی حنیفه اینکه حد قذف برای حد الله است پس از برای قذف
کرده شده میتوانند اینکه ساقط نماید حد او را و نیز اینکه بری نماید او را از حد و اگر بمیرد
مجرد از او و بقول شافعی و احمد در اظهر دو روایت خودکه حد محض قذف کرده شده
پس اسقاط حد میشود مگر مطالبه مقذوف و بری او و ایضا اسقاط حد میشود اقرار
قاذف از حد و ارث گذارده میشود از او و بابن حنبل قائل شده است مالک در مشهور
از او مگر اینکه گفته است هر زمان که میرسد این را بسلطان دیگر مالک اسقاط او نمیشود
مقذوف و از آنجمله است قول ابی حنیفه که حد قذف بارث گذارده نمیشود و لکن ساقط میشود
بموت مقذوف و بقول مالک بارث گذارده میشود و هرگاه اینکه بار کینه است از اصحاب شافعی

سه وجه گفته اند یکی آنکه جمیع از زنان و زنان متحول این ارث میشوند و دوم آنکه
اقوام سبعه میبرند دون نسبی پس زنان خارج میشوند از این و سیم آنکه عصبات میبرند
مترجم گوید در مذهب صحیح حنابله حد قذف ثابت میشود بانکه معنی قذف نسبت زنا دادن است
مثل نسبت زنا یا لواط و مانند آن و هرگاه کسی جماعتی را قذف نماید اگر بیک کلمه قذف
نماید پس از برای همه یک حد ملحوظ و اگر بلفظ هر یک را قذف نموده باشد پس اگر مجتمعاً
برای اجرای حد بیایند یک حد بر او جاری میشود به جهت همه و اگر جدا جدا متفرق برای
حد بیایند برای هر یک از آن جماعت حدی جدا لازم و معتبر میباشد و هرگاه بغیر صریح بکنایه
کسی را قذف نماید پس اگر آن کنایه در عرف و اصطلاح قذف گفتند نسبت زنا یا
لواط باشد قذف که مرتکب آن موجب حد است چنانکه میشود که مقصود نسبت ایشان بوده حد لازم
و گوینده و اگر مفید قذف نباشد حد و تعزیر دارد و هرگاه بکنایه نسبت بکسی دهد که
از شنیدن آن اکراه داشته باشد اگرچه برای قذف شرعاً و عرفاً وضع نشده باشد باعث حد نمیشود
و لکن موجب تعزیر است مثل گفتن شخص فاسق یا شارب الخمر با کسی در صورتی که مذکور باشد
و معتبر میباشد حد قذف حق قذف کرده شده است که مختار است در مطالبه حد و اسقاط
آن و بارث گذارده میشود این حق از برای وارث و وارث این کشتاهند که ارث میبرند از
چیز وجه مترجم گوید شوهر و زن که این ارث را از یکدیگر نمیبرند باب السرقة قدر نصاب
در دزدی پس از جمله مسائلی که اختلاف نموده اند در آن قول ابی حنیفه است بر اینکه نصاب
دزدی که حد بر او لازم میشود به سبب آن یک دینار یا ده درهم است یا چیزی که قیمت یکی از این
دو مقدار باشد و بقول مالک و احمد در اظهر دو روایت آنکه ربع دینار یا سه درهم
یا آنچه قیمت سه درهم را داشته باشد و بقول شافعی ربع دینار است از ذهب و غیر آن و از
خلافیات قول ابی حنیفه بر اینکه صغر چیزی که بسبب دزدی آن حد بریدن دست برنده لازم
ایراث کرده باشد حرز برای چیزی از مال پس هرگاه با مرحبات باشد که حرز مثل آن باشد

چیزی از مال حرز میشود از برای جمیع آن مال و بقول ائمه ثلثه حرز نسبت چیزهای محفوظ که
در آن میگذارند مختلف میشود باختلاف اموال در عرف و حکم عرف در این معتبر است
قول ائمه ثلثه که در العیب بریدن دست دزد در چیزی که آنچه زود ضایع میشود هرگاه قیمت آن نصاب
قطع برسد و بقول ابی حنیفه قطع نمیکنند در این دست دزد اگرچه قیمت آن به مقدار
و از اتفاقیات قول ائمه ثلثه که هرگاه کسی بدزدد ثمر خرمایی را که از درخت باشد و در درخت
در حرز باشد واجب میشود قیمت آن و دو برابر و بقول احمد واجب میشود دو مقابل قیمت
و از اتفاقیات قول ائمه ثلثه اینکه اتفاق کنند جماعتی در بریدن دست او قطع میشود هرگاه برسد
جماعتی بنصاب و از اتفاقیات قول ابی حنیفه و شافعی اینکه قطع نمیکنند دست جماعتی را
که شریک شده باشند در دزدی نصاب و بقول مالک اگر آن جماعت محتاج نباشند بسوی تعاون
برای دست همه را قطع میکنند و اگر محتاج باشند آنجا عین که ممکن باشد هر یک را منفرداً احد
او را پس در قول است و این از برای اصحاب مالک و از اتفاقیات قول ائمه ثلثه که هرگاه
شریک شوند دو نفر در نقب پس داخل شود یکی از ایشان و دیگری متاع را بیرون دهد بانکه
خارج از نقب در حرز است یا بیندازد متاع را بسوی او و او ضم نماید پس بر داخل قطع
دست لازم میشود نه بر خارج و بقول ابی حنیفه قطع نیست بر هیچ یک از ایشان دو نفر و از اتفاقیات
قول ابی حنیفه و احمد که هرگاه شریک شوند جماعتی در نقب و داخل حرز شوند همه و کل بعضی
از ایشان بیرون برند بعضی در نصاب قطع و با آنچه دیگر چیزی بیرون نبرند و اعانت در بیرون بردن
هم نکنند واجب میشود قطع دست بر همگی جماعت کلاً و بقول مالک و شافعی اینکه قطع
دست آنکسانی که چیزی بیرون برده اند میشود و از اتفاقیات قول ابی حنیفه که هرگاه
سوراخ نمایند دو نفر حرز را و داخل شود یکی از ایشان و نقب کند و متاع را بر دهد تا
سوراخ برساند و بگذارد دیگری بیرون ایستاده دست خود را داخل نموده و متاع را
بیرون برد از حرز پس قطعی بر ایشان هیچ یک لازم نمیشود و بقول مالک آنکه خارج نموده است

بسوراخ
متاع را دست او را قطع میکنند بقول واحد و در آنکه کسی از ثیاب حرز متاع را بیرون
رسانید از برای اصحاب مالک دو قول است و در اصح دو قول شافعی آنکه دست بیرون برنده
را خاصه قطع میکنند و بقول احمد دست هر دو را قطع میکنند و بقول ابو حنیفه قطع
نمیکنند و نباش را گویند که قبرها را میکند و کفن میبرد و از این جمله است قول شافعی
و احمد که هرگاه کسی مرده را کفن که بقدر نصاب قطع باشد بدزدد قطع دست او لازم میشود
و بقول ابو حنیفه و مالک قطع نمیشود دست او و از آن جمله است قول ابو حنیفه و احمد
اول در دو روایت که هرگاه سه مرتبه کسی دزدی نماید که دست راست و پای او را در دزدی
دوم بریده باشند بعد از آنکه دست و پای او اگر قطع میشود بلکه بجهة دزدی حبس میکنند
او را و بقول مالک و شافعی در مرتبه سیم دست چپ او را میبرند و در مرتبه چهارم پای
راست او را قطع میکنند و این روایتی دیگر از احمد است و از آن جمله است قول ائمه ثلثه آنکه
دزدی ثابت میشود باقرار خود دزد یک مرتبه و بقول احمد و ابو یوسف ثابت نمیشود مگر بدو
اقرار نمودن او و از آن جمله است قول ابو حنیفه که جمع نمیشود بر دزد وجوب غرامت و قطع
دست و هرگاه آنچه دزدیده تلف شود پس اگر صاحب مال اختیار کند غرامت را نماید
قطع دست او نمیشود و اگر اختیار قطع دست را نمود و استیفا شد دیگر غرامت مال
نمی نماید و بقول مالک اگر دزد غنی باشد واجب است بر او قطع دست و غرامت هر دو و اگر
فقیر باشد غرامت بر او نیست همان قطع دست بر او لازم است و بقول شافعی و احمد جمع میشود
بر سارق قطع دست و غرامت با هم مترجم گوید در مذهب محقق چنانچه در شرایع
مسطور است باید نصاب قطع دست در دزدی اینست که قیمت آن مال یک ربع دینار یا ربع
دینار خودش باشد و بعضی از این قطع تعلق میگیرد و شرط دیگر قطع دست در دزدی
اینست که از حرز دزدی نماید و مراد از حرز مکانی محفوظ است که در او مالی را بگذارند
مشروط بآنکه قفل داشته باشد یا در او را بسته باشند یا دفن کرده باشند و بعضی گفته اند

و از این جمله است قول ائمه ثلثه که دست نباش را قطع میکنند صح

حرز مختلف را گویند که از برای غیر مالک جایز نباشد دخول در آن بی اذن مالک و معلوم است که حرزها
بحسب اختلاف اموال تفاوت میکنند پس هر چه را که داخل این قاعده مذکوره باشد حرز
میگویند با آنکه بحسب عرف حرز بگویند او را و هر حرز میشود و در قطع دست در دزدیدن چیزهائی
که سریع الفساد باشد مثل طعام و میوه حرفی نیست و تفاوتی ندارد و حد او قطع است بشرط
رسیدن قیمت او بربع دینار مگر آنکه طعام خوردنی باشد در سال قحط و گرانی که
در این صورت قطع تعلق نمیگیرد و هرگاه کسی میوه درختی را بدزدد که آویزان بر درخت باشد
که آن درخت در حرز باشد مثل جای در و دروازه دار باشد بجز آن که حرز بر او صادق باشد و این
دزد حرز را بشکند و میوه را ببرد قطع بر او لازم میشود و اگر در حرز نباشد قطع لازم نمیشود
و هرگاه کسی مالی بطریق امانت نزد او باشد و انکار نماید از قطع دست بر او تعلق
نمیگیرد و هرگاه دو نفر با هم دزدی کنند که یک نصاب قطع را که ربع دینار باشد بدزدند با هم
باشند معتبر نیست در وجوب قطع دست حکم در قول صاحب شرایع فرموده است و احوط
قطع ....

و در خلاف فرموده است اگر سهم هر یک بقدر نصاب باشد قطع بر هر یک
لازم میشود و اگر کمتر از یک نصاب باشد سهم هر یک پس قطع ندارد و معتبر نباید نوشت اصح
و هرگاه دو نفر شریک شوند در نقب زدن و سوراخ کردن پس یکی داخل شده و متاع را
بیاورد و بعد بدیگری که در بیرون است قطع دست بر داخل که مال را بیرون آورده لازم
میشود نه بر خارج و هرگاه جمعی در نقب زدن شریک شوند و داخل حرز گردند
ولی بعضی مال را بیرون آورند و بعضی بیرون نیاورند بر آنها که مال را بیرون آورده اند قطع دست
لازم میشود و اگر دو نفر با هم نقب بزنند ولی یکی داخل شده متاع را نزدیک سوراخ
یا در سوراخ رساند و آن یکی از خارج دست داخل نموده متاع را بیرون آورد قطع بر او که
متاع را بیرون آورده است لازم میشود و ایضا قطع دست بر نباش لازم است در صورت
نبش قبر و بردن کفن و معتبر نباید در قطع دست دزدی که بجهة اشکال است ایضا

هرگاه دزد مرتبهٔ سیم دزدی نمود اگر انگشتهای دست راست و پای چپ او را بریده باشند
دزد در مرتبهٔ سیم بعد از بریدن دست و پا برای مرتبهٔ اول و دوم دیگر قطع نیست بلکه
حکم او حبس موبد است و اگر مرتبهٔ اول و دوم دزدی کرده باشد و قطع نکرده باشند
دست و پای او را در مرتبهٔ سیم قطع میکنند دست راست او را فقط و در صورت دزدی
مرتبه چهارم که قطع دست و پای او شده باشد و حبس باشد یا در حبس دزدی نماید
با یکی بود قتل او لازم میشود و تکرار دزدی چه سه مرتبه باشد یا ده مرتبه اگر
دزدی قبل قطع نشده باشد چیزی از دست و پای او مثل اول مرتبه محسوب است
و در اقرار دزد بجهة اجرای حد دو مرتبه اقرار لازم است بیکدفعه ثابت نمیشود و ایضا
صغر مانع جمع میشود و بشخص دزد غرامت مال در صورت تلف و رد عین در صورت
بقاء مال با قطع دست ولی هرگاه صاحب مال پیش از آنکه دزد بریده باو ببخشد حد
از او ساقط میشود و یا اگر قبل از اثبات و رفتن نزد حاکم برای مرافعه دزد را عفو از حد
نماید ساقط میشود اما بعد از مرافعه ساقط نمیشود بهبه یا عفو از جمله است قول
ابی حنیفه که قطع دست نمیکنند یکی از زن و شوهر را برای دزدی از مال دیگری خواه
دزدیده باشد از خانه مختص یکی از این دو نفر یا از خانه که هر دو با هم ساکن باشند
و بقول مالک و احمد در یکی از دو روایت خود و شافعی در ارجح اقوال خود که قطع دست
میشود بدزدی زن از شوهر یا شوهر از زن هرگاه از خانه مختص دزدی کرده باشد شده از او
و زیاد نموده است مالک که قطع میشود اگر دزدیده باشد یکی از ایشان از دیگری از خانه
که هر دو در آن سکنا داشته باشند و بقول احمد در روایت دیگر و شافعی در قول دیگر
اینکه قطع لازم میشود بر ایشان مطلقا و قول سیم شافعی اینکه قطع بر شوهر لازم میشود
خاصه و از جمله است قول ائمه ثلثه که قطع دست بر اولاد لازم نمیشود بسبب دزدی از مال پدر
و بقول مالک قطع واجب میشود بدزدیدن اولاد مال پدر و مادر را بجهة بودن شبهه

وازجمله

واز جمله است قول ابی حنیفه و احمد اینکه قطع لازم نمیشود بجهة دزدیدن طفلی که آزاد
نابالغ باشد و ضمان در تلف آن لازم نمیشود باتفاق علما و بقول مالک و شافعی
اینکه قطع لازم میشود بدزدیدن طفل و از جمله است قول ابی حنیفه که هرگاه کسی لباسی از
حمام بدزدد که بر او دیده بانی باشد قطع لازم میشود بر او و اگر در شب دزدیده باشد
و اگر در روز باشد قطع لازم نمیشود و بقول شافعی و احمد در یکی از دو روایت خود اینکه
قطع لازم میشود مطلقا و لفظ او در اینباب اینست که هرگاه کسی اگر بدزدد چیزی در حمام
که حارس و محافظ کند داشته باشد پس بر او است قطع و اگر از چیزهای باشد که حافظ
ندارد یا کسی نگاهداریش حفظ او را بنماید و او غافل شود پس قطع لازم نمیشود و از جمله است
قول ابی حنیفه اینکه دزدی کسی که عین غصب کرده شده قطع بر او لازم میشود و
دزدی کسی که عین دزدیده را قطع ندارد پس هرگاه دزد اولی که این مال را برده قطع
شده باشد دزد ثانی قطع بر او نیست و اگر اولی را قطع نکرده باشند دزد دوم را لازم میشود
قطع و بقول مالک هر دو را قطع لازم است و بقول شافعی و احمد دست دزدی کننده از
دزد را قطع نمیکنند و همچنین دزدی کننده عین مغصوبه را از غاصب و از جمله است قول
ابی حنیفه و احمد در اظهر دو روایت او و اصحاب شافعی اینکه قطع دست دزد موقوف بر
مطالبه صاحب مال و بقول مالک و احمد در یکی از دو روایت او که محتاج نیست بسوی مطالبه
صاحب مال و از جمله است قول ابی حنیفه که هرگاه مردی مرد دیگر را قتل نماید در خانه خود
و بگوید داخل خانه من شده بود که دزدی نماید و دفع نمیشد مگر بقتل پس قصاص در آن
نیست اگر معروف بفساد باشد و اتهم کشته شده و اگر معروف بفساد نباشد پس قصاص
میشود و صاحب خانه در عوض او و بقول ائمه ثلثه اینکه قصاص میشود صاحب خانه مگر
اینکه اقامه بینه نماید بصدق خود و از جمله است قول ائمه ثلثه اینکه واجب میشود قطع
در مشکا دهانه که ملک شده باشند هرگاه از حرز دزدیده شوند و همچنین قطع واجب

در جمیع آنچه قبول مالیت نماید در عرف و جایز باشد که عوض گیرند از او خواه اصل او مباح باشد
یا نباشد در این صورت قطع لازم میشود و از ایضاحات قول ائمه ثلثه که واجب میشود قطع بدزدیدن
چوب اگر قیمت او بنصاب رسد و بقول ابی حنیفه واجب نیست قطع در دزدیدن چوب مگر
چوب آبنوس و صندل و ساج و از ایضاحات قول ابی حنیفه و مالک اینکه جلاد هرگاه غلط
کند و دست چپ را عوض دست راست ببرد مجزی میشود و بقول شافعی و احمد اینکه قطع
دیه واجب میشود و واجب میشود نزد شافعی در اظهر دو قول او و احمد در یکی از دو روایت
اعاده قطع و از ایضاحات قول ابی حنیفه که هرگاه دزد دزدی کند چیزی را پس بعد مالک او شود
بارث یا هبه یا غیر این ساقط میشود قطع از او و بقول ائمه ثلثه اینکه ساقط نمیشود خواه
بوده باشد قبل از رفع امر بحاکم یا بعد از او و از ایضاحات قول ابی حنیفه که هرگاه مسلم بدزدد
قطع ندارد مال اهل امان داده شده قطع بر او لازم نمیشود و بقول ائمه ثلثه لازم میشود و از
ایضاحات قول مالک و احمد که هرگاه کافر امان داده شده یا معاهد کرده شده دزدی نماید
واجب میشود بر او قطع دست و بقول ابی حنیفه واجب نمیشود و در دو قول از شافعی
قطع لازم میشود و در قول دیگر لازم نمیشود مترجم گوید در مذهب محقق حلی چنین
معتبر نماید هرگاه زن و شوهر از مال یکدیگر بدزدند قطع دست بر ایشان لازم میشود و
قطع بر اولاد لازم میشود [illegible] از مال پدر و هم چنین قطع لازم میشود [illegible]
بشرط [illegible] شرط [illegible] آنکه مالک آن کسی باشد که مال او محفوظ باشد و دیگر
اینکه بقصد شکستن بر نداشته باشد و دیگر آنکه دزد خود باشد پس اگر مال کافر حربی باشد که
حلال باشد [illegible] بقصد شکستن [illegible] قطع لازم نمیشود
و ایضا هرگاه [illegible] مال مغصوبه یا [illegible] مال دزدی را [illegible] قطع بر او لازم نمیشود
و معتبر نماید قطع دست دزد موقوف [illegible] صاحب مال [illegible] هرگاه
صاحب خانه دزد را بجهت دفع از مال خود بکشد قصاص و دیه بر او لازم نمیشود بشرط

اینکه

اینکه دفع او بغیر از قتل ممکن نباشد و اگر دزد صاحب خانه را بقتل رساند بجهت دفاع محتاج باشد
و ایضا قطع دست دزد لازم میشود بدزدیدن آنچه قبول مالیت نماید بشرط آنکه از حرز
برد و بمقدار نصاب قطع باشد پس دزدیدن شکاری که ملک کسی باشد یا چوب خواه
آبنوس و صندل یا غیر آن قطع لازم میشود بشرط که ملک کسی باشد و ایضا معتبر نماید که هرگاه
حد زننده غلط و خطا نموده دست چپ را در عوض دست راست قطع نماید دیه
باید بدهد و دیگر آنکه بریدن دست راست ساقط میشود از دزد یا نمیشود معتبر نماید
در این مسئلات محقق ترجیح نداده اند و ایضا معتبر نماید دزدیدن لباس از حمام
باعث قطع نمیشود برای دزد مطلقا و ایضا معتبر نماید هرگاه بعد از دزدیدن مال و قبل از
مرافعه نزد حاکم آن دزد مالک شود آن مال را بخریدن یا ارث یا هبه قطع دست از او ساقط
میشود و اگر بعد از مرافعه باشد ساقط نمیشود معتبر نماید هرگاه مسلم مال کافر ذمی را
بدزدد قطع بر او لازم نمیشود و اگر کافر مستامن یا معاهد مال مسلم را بدزدد قطع بر او
لازم میشود **باب قطاع الطریق** در بیان احکام و حد راه زنان است بر اجماع مسائلی که اختلاف
نموده اند در او قول ائمه ثلثه است که حد راه زن بترتیب مذکوره در آیه کریمه ثابت
از برای امام است حتما در او از کشتن و صلب کردن یا بریدن دست و پا از چپ و راست
یا دور کردن از شهر یا حبس نمودن و از ایضاحات قول ابی حنیفه که کیفیت حد راه زن
موافق ترتیب آیه کریمه ابطور است که هرگاه راه زنان مال کسی را بگیرند یا قتل نمایند
امام مخیر است اگر بخواهد قطع میکند دست و پای ایشان را بر خلاف یعنی دست راست
و پای چپ را یا بالعکس و اگر بگیرند راه زنان محاربه کنند که قتل از
کشتن مالی یا کشتن کسی حبس میکند امام ایشان را تا اینکه محاربه کنند که توبه
نمایند پس این صفت است که باعث صلب و دور کردن میشود نزد ابو حنیفه و گفته
مالک راه زنان را آنچه امام مصلحت میبیند در ایشان اظهار میکند و اجتهاد میکند

قرآنست و بقول مالک اینکه
حد راه زن ترتیب مذکور
در آیه

در حکم اینها چون بعضی از ایشان را هرگاه ببینند فرو میکشند و کسی از ایشان که صاحب قوت است
نفط در و میکند از ان پس حاصل مطلب اینکه جایز است از برای امام قتل ایشان و دار کشیدن
ایشان و قطع دست و پای ایشان و هرگاه ازان محاربه میکنند که ان کسی را نکشته باشند و مالی را
بغارت نبرده باشند امام آنچه مصلحت بداند که باعث ترسیدن از این عمل میشود برای ایشان
و امثال ایشان عمل میکند و صیغه دور کردن در نزد مالک اینست که بیرون نمایند ایشان را
از شهری که در او بوده اند بسوی غیر آن شهر و حبس نمایند ایشان را در آن شهر و صیغه صلب
او مثل صیغه صلبیست در نزد ابی حنیفه و گفته است شافعی و احمد که هرگاه بگیرند ایشان را
اگر قتلی از ایشان صادر شده میکشند او را و اگر مالی را غارت نموده باشند دور میکنند
ایشان را و صیغه دور کردن نزد شافعی اینست که طلب میکنند ایشان را هرگاه بگریزند تا
اقامه حد بر ایشان شود اگر بگیرد ازو حد ابا نمایند و صیغه دور کردن نزد احمد در یکی از
دو روایت او مثل شافعیست و در روایت دیگر اینکه نگذارند ایشان را که پناه گیرند در بلدی
و اگر مالی غارت کرده باشند و قتلی نکرده باشند قطع میکند امام دستهای راست ایشان
و پاهای ایشان را از چپ و راست بر پا میکند دار ایشان را و اگر قتلی کرده باشند و مالی
هم گرفته باشند واجبست قتل و دار کشیدن ایشان و اگر قتل نموده باشند و مالی نبرده
باشند واجبست قتل ایشان فقط و دار کشیدن نزد ائمه ثلثه سه روز است و گفته است
احمد آنچه اسم دار کشیدن بدان واقع شود کافیست و از اختلافات قول ائمه ثلثه که نصاب
در قتل محاربه و بقول مالک معتبر نیست و از اختلافات قول ائمه ثلثه که هرگاه جمع شوند
محاربان راه زنان پس مباشر قتل شوند بعضی از ایشان و بعض از ایشان ردء باشند از برای
ردء حکم جنگ کنندگان در جمیع احوال ثابت میشود و بقول شافعی واجب نمیشود
ردء عقوبت تعزیر بحبس و تغریب بسوی جای دیگر و از اختلافات قول ائمه ثلثه که هرگاه با
زنان قطع طریق باشند پس واقع نمایند ایشان را در قتل و گرفتن مال پس قتل او واجب میشود

ردء بمعنی مدد است

و از این جملات قول ائمه ثلثه اینکه حکم راه زن داخل شهر مثل حکم خارج شهر است

وبقول

و بقول ابی حنیفه از مجرد نصاب ضامن میکند و ضامن میشود و از اختلافات قول ابی حنیفه و احمد
که هرگاه کسی زنا نماید و شرب خمر و دزدی کند قتل او هم واجب شود بمجرد زدن در محاربه
با جز آن حد او کشتن است و قطع دست و پا دیگر ضرورت ندارد چون امیا از حق الله
محو نمیشود و حق الله مبنی بر مسامحه است و شک که قتل بر او لازم شد تغییر میدهد او را
بعلت اینکه قتل منتهای حد است و بقول شافعی اینکه استیفای جمیع ازها میشود و تعیین حد
مطلقا و از اختلافات قول ائمه ثلثه که هرگاه کسی شراب بخورد و تعزیر محتاج نماید حد
بر او جاری میشود و بقول مالک حد و داخل یکدیگر میشوند و از اختلافات قول ابی حنیفه
و مالک و شافعی در یکی از دو قول خود که توبه معصیت کار سوای محاربی از شرب خمر و زنا
و دزدی ساقط نمیکند حد را از ایشان و بقول احمد در اظهر دو روایت او و شافعی در قول دیگر
اینکه ساقط میشود حد از ایشان بمجرد اظهار کردن توبه و در روایت دیگر از شافعی
و احمد اینست اگر گذشتن مدتی یکسال از توبه و از اختلافات قول مالک و شافعی که هرگاه کسی توبه نماید
از معاصی و ظاهر نشود بر او صلاح عمل قبول نمیشود شهادت او و بقول احمد قبول میشود
اگر چه ظاهر نشود از او صلاح عمل و از اختلافات قول ابی حنیفه و احمد اینکه محاربه هرگاه
کفر خود حرب نماید مثل کافر و اولاد خود و مسکن با نفع خود پس بکشد یکی از ایشان را حد لازم نمیشود
و بقول مالک کشته میشود هرگاه غیر کفو خود را بکشد و بقول شافعی در ابن دو قول مثل
مذهب شافعی

مترجم گوید در مذهب بعض جاهای این شرایع ... محاربه و راه زن کسانی هستند که
ذا کشند بر پاهای آن با دزدی باشند یا نبوده در شهر باشند یا غیر شهر باشند یا زن اگر ضعیف
از نرسانیدن بانداخل محاربه ... صلاح نکند بعضی بعضی اعانت در دعا آمده است
و علماء در حمله و قتل و غیر آن نمایند و مالی ببرد و کسی را نکشد داخل محاربه میشود و حد محاربه
و راه زنی کشتن است یا دار کشیدن است یا دست و پا بریدن از چپ و راست یا از شهر بیرون
برده نمود ... بر این شیخ مفید فرموده است مخیر است در میان این حدود

دو مذهب شافعی داشته باشد

و شیخ طوسی

نوبت فرموده است باینطور که حد محارب بقتل است اگر کسیرا کشته باشد واگر قتل کرده باشد
ومالرا هم غارت نموده باشد پس بعد از کرفتن مال از او دست و پای او واجب و لازم است قطع
میکنند پس میکشند او را وبدار میکشند واگر مال برده باشد وقتلی نکرده باشد دست و پای
او واجب و لازم است وبعد از شهر بیرون میکنند واگر زخم نموده باشد وجراحت نموده باشد قصاص
میکنند از او واز شهر او را بیرون مینمایند واگر محض ترسانیدن سلاح کشیده باشد حکم
او از شهر بیرون کردنست وصفت از شهر بیرون نمودن اینست که از شهر خود او را بیرون کنند
وبهر شهری که بخواهد پناه ببرد بانجا نگذارند وبا او صحبت ومواکله ودیگر وشری
نکنند وهرگاه نیاید بکشند محارب را سه روز زیاده بر دار نگذارند ودر وجوب حد
بر محاربی نصاب معین نشده است مثل نصاب دزدی از حرز وایضا میفرماید حد زنا
وشرب خمر ودزدی وقذف با حد محاربه داخل نمیشود وهرگاه کسی مرتکب همه این اعمال شنیع شود
حد هریک را جداگانه بر او جاری مینمایند وهریک را از حدود که احتمال تلف شدن در او
باشد او را اول جاری مینمایند وایضا میفرماید که توبه محارب وشرابخوار ودزد وزانی
متعلق بحق الله تعالی داشتن انها قبل از قدرت بر ایشان توبه ساقط میشود ولی آنچه متعلق
بحق الناس باشد مثل زخم زدن یا کشتن یا بردن مال ساقط نمیشود واگر بعد از ظفر
یافتن باو باشد ساقط نمیشود بتوبه خواه حد باشد یا قصاص باشد یا غرامت وهرگاه محارب توبه
نماید شهادت او مقبول میشود بشرط آنکه در وقت ادای شهادت ظاهر الصلاح وعادل باشد
وایضا میفرماید هرگاه محارب کسیرا بکشد قتل او واجب میشود خواه چنانچه گذشت واگر
کفو او باشد قتل او از جهت قصاص واجب میشود ودر صورت عفو ولی مقتول او را از جهت
حد میکشند خواه مقتول کفو او باشد ودر صورت عفو ولی مقتول او را از جهت حد میکشند
خواه مقتول کفو او باشد یا نباشد مثل کافر وبنده وغیر آن باب حد شارب دربیان احکام
شرب مسکرات قبل از آنکه احکام را بنویسیم اختلاف نموده اند در قول ائمه ثلثه است که هرگاه بکذرد

برابر

بر آب انگور سه روز بجوش نشده وسکر نیاورد شراب محسوب نمیشود مگر آنکه بجوشد ومیخ
بیاورد وکف او برود وبقول احمد همین که سه روز بر او بگذرد شراب میشود وحرام میشود
شرب او اگر بجوش نیامده باشد ومست نکند واز آنجمله است قول ابی حنیفه که حد مستی آنست
که انسان طوری شود که نداند آسمانرا از زمین وزن را از مرد جدا نکند وبقول مالک
اینطور میشود که مساوی باشد خوب وبد نزد او وبقول شافعی واحمد اینطور است که مخلوط
نماید کلام خود را بر خلاف عادت تکلم همه اوقات هوشیاری خود واز آنجمله است قول
ابی حنیفه ومالک اینکه حد شارب خمر هشتاد تازیانه است وبقول شافعی واحمد
در یکی از دو روایت او که ترجیح داده است این دو قول را چهل است اینکه چهل تازیانه است
در حق آزاد ونصف اینست در حق بنده واز آنجمله است قول ائمه ثلثه که هرگاه اقرار نمود
کسی بشرب خمر ولی بوی شراب از او ظاهر نبود حد بر او لازم میشود وبقول ابی حنیفه
بر او لازم نمیشود واز این جمله است قول ائمه ثلثه که اگر بوی شراب از او بیاید واقرار نکند
حد ندارد وبقول مالک حد بر او لازم میشود واز آنجمله است قول مالک واحمد وشافعی
در اصح اقوال خود که جایز نیست شرب خمر بجهت مزه ویا مثل تشنگی یا مداوا وبقول ابی حنیفه
برای عطش جایز است وبرای مداوا جایز نیست ودر قول دوم شافعی شرب کم آن
برای مداوا جایز است ودر قول سیم شافعی جایز است شرب آن برای عطش بعد از آنکه
تشنگی ازاله کند ودیگر مترجم گوید در مذهب حق چنانچه در شرایع میفرماید آب انگور
هرگاه بجوش آید قبل از ثلثان یا انقلاب پس که حرام است خوردن آن ونجس است وهرگاه
بجوشد ثلثان نشده باشد وچیزی دیگر شده باشد هرگاه مسکر نداشته باشد حرام
خواه سه روز بر او بگذرد یا بیشتر ومناط در اسکار تغییر یافتن حالت طبیعت است
هر کسی چیزی چنانچه از انحلال مسکرات شامل است میشود در حد شرب خمر هشتاد تازیانه است
خواه شرابخوار مرد باشد یا زن آزاد باشد یا بنده وهرگاه از مسکر چیزی بنوشد که از شان او مستی باشد

پس خوردن شراب و سایر مسکرات مطلقا حرام است چه کم باشد مثل قطره یا زیاد و فتاوی
میشود که شرب خمر و لازم حد نمیشود و دو نفر مسلم عادل یا با اقرار خود شراب خواره دو مرتبه
پس هرگاه اقرار شرب خمر نماید و بوی شراب از دهان او بیاید حد بر او لازم میشود و اگر بوی شراب
از او بیاید و اقرار نکند و شاهد هم بر شرب او شهادت ندهد حد بر او لازم نمیشود و صغیر نباید
جایز نیست شرب خمر در مقام مرض و نه مطلقا خواه بجهة عطش باشد یا مداوا بجهة کم
و چه زیاد و کم حد در مقام مرض و نه بجهة مداوای چشم و غیر **باب التعزیر** در بیان احکام تعزیر است
میگویند اختلاف نموده اند اهل تعزیر در آنچه شخص مستحق تعزیر میشود مثل ادای امانات
حقوقات واجبات از برای خداوند تعالی یا غیر واجبات پس گفته است شافعی که تعزیر واجب
نیست از برای شخص خطاکار مکروه که سبب اصلاح عمل او میشود واجب نیست و اگر غالب
بر ظن حاکم اصلاح شخص را بغیر زدن باشد واجب نمیشود و گفته است احمد که اگر مستحق تعزیر
شود کسی بسبب عمل خود واجب میشود تعزیر او و از آنجمله است قول ائمه ثلثه اینکه هرگاه تعزیر
نماید امام مردی را پس بمیرد ضمان بر حاکم نیست بقول شافعی ضمان لازم میشود و از آنجمله است
قول مالک و احمد که پدر هرگاه فرزند و اولاد خود را بجهة تادیب یا معلم اطفال بجهة تادیب زدند
پس بمیرد ضمان بر ایشان وارد نمیشود و بقول ابی حنیفه و شافعی اینکه واجب میشود
ضمان در این و از آنجمله است قول ائمه ثلثه که جایز نیست اینکه برسانند تعزیر به مرتبه
اعلی حدود را و بقول مالک تعزیر را احتیاج بسوی رای امام پس هرگاه مصلحت بداند
امام اینکه زیاد نماید و حد بعمل آورد و از آنجمله است قول ابی حنیفه و شافعی اینکه تعزیر
مختلف میشود با اختلاف اسباب او مثل اینکه زیاد نماید در تعزیر تا برسد ما دون حدود
اگر چه فی الجمله باشد و اعلای تعزیر نزد ابی حنیفه سی و نه تازیانه است و نزد شافعی
و احمد نود و نه تازیانه است و گفته است مالک از برای امام است اینکه زیاد کند تعزیر هر
عدد را که خواسته باشد بنوعی اجتهاد کند و گفته است احمد که تعزیر مختلف میشود با خلاف

و گفته است ابو حنیفه و مالک هرگاه غلبه نماید بر ظن حاکم اینکه صلاح نیست
ع

بیابد

اسباب او پس اگر بوده باشد بسبب وطی در فرج شبهه مثل وطی جاریه کنیز اینکه مشترک باشد
یا وطی در ما دون فرج پس در این صورت زیاد میشود در نزد احمد بر ادنای حدود و نمیرساند
او را با علای حدود پس میزنند صد تازیانه و اگر بوده باشد بغیر فرج مثل بوسه نمودن
اجنبیه یا فحش یا دزدی کمتر از نصاب پس نمیرسانند در این مادون ادنای حدود و از آنجمله است
قول ابی حنیفه و شافعی اینکه مستحق تعزیر بوده میشود در ادنای حدود و بقول مالک میشود
[illegible] و بقول احمد در یکی از دو روایت او مثل مذهب مالک است و در روایت دیگر او مثل مذهب
ابی حنیفه و شافعی است و از آنجمله است قول ابی حنیفه و شافعی که برهنه نمیکنند مستحق
حد را در حد قذف خاصه و در ما سوای آن برهنه نمیکنند و بقول مالک برهنه میکنند
در حدود کل آن بلکه میزنند در آنچه منع نکند الم زدن را مثل پیراهن و از آنجمله است قول
ابی حنیفه و احمد اینکه زدن را متفرق میکنند بر جمیع بدن مگر صورت و فرج و سر و بقول
شافعی اینکه نمیزنند صورت و فرج و خاصره را و سایر مواضع مخوفه را و بقول مالک
[illegible] و آنچه نزدیک او باشد میزنند و از آنجمله است قول ابو حنیفه که زدن در حدود
سیاست [illegible] زدن تعزیر است پس زدن حد [illegible] شرب خمر است پس زدن حد قذف و بقول مالک
اینکه زدن در حدود [illegible] و بقول احمد زدن حد زنا اشد است [illegible] شرب خمر است
تتمیم گوییم در مذهب [illegible] آنچه در شرایع [illegible] تعزیر زدن کسی است
واجب یا فعل حرامی را مرتکب شود و آنچه در شرع تعیین برای زدن او [illegible] احد
و آنچه اندازه او از شرع [illegible] تعزیر [illegible] تعزیر لازم میشود که فعل
حرام یا ترک واجب [illegible] باشد مثل [illegible] طفل [illegible] و از برای تعزیر اقسام است بعضی
حق الله فقط است و بعضی حق الناس و بعضی [illegible] و هر یک در محل خود واجب میشوند و هرگاه
امام کسی را تعزیر نموده [illegible] و هرگاه [illegible] طفل [illegible] تادیب نماید
یا اینکه معلم تادیب نماید طفل [illegible] و معلم است [illegible] طفل [illegible]

جایز نیست تعزیر نمودن بمرتبه که برسد بمقابل حد و مقرر باید چون در شرع حد معین برای
تعزیر نیست منوط برای و مصلحت حاکم میشود و لهذا برای حاکم تعزیر مختلف میشود
باختلاف اسباب آن پس زیاده و کم میشود و شدت و ضعف بهم میرساند بواسطه اختلاف اسباب
و مصلحت حاکم و بکم حد معینی ندارد و مقرر باید در اجرای حدود و تعزیر مرد را
ایستاده و زن را نشسته میزنند و در تعزیر و حد نمودن بحیثیه مرد لازم نیست در حال زدن
حد و حد نا مرد را برهنه میزنند و هم چنین در شرع مقرر شده در حد قذف و زن را بلباس میزنند
و زدن در حد و حد را باید در پیش شخص مزنند و در کفنی او کند تعزیر بهر طور مقرر حاکم
اوکه صلاح باشد و باید اجتناب نمود از زدن سر و [illegible] و فرج و مواضع مخوفه در حال
حد و مقرر باید زدن در حد قذف شدید و متوسط و ضعیف زدن پس بدین ترتیب زدن
در حد زنا است و پس در حد قذف است و پس از آن حد شرب خمر است تمت باب الضمان

ضمان الولاة والبهايم در بیان احکام دفع حیوان و شخص قصد کند باذیت و ضمان ولاة
بهایم است پس از انجملات است قول ائمه ثلثه که جایز است دفع هر قصد کنند از آدمی یا بهایم را
بر نفس یا بر اعضاء یا بر عرض یا بر مال خود پس اگر دفع نشود مگر بکشتن پس بکشد او را ضمانی
بر او نیست و بقول ابی حنیفه ضمان بر او تعلق میگیرد و از انجملات است قول ائمه ثلثه که هر
کسی بکند دست انسانی را پس دست خود را بکشد از دهان او پس دندان او کنده شود و بیفتد
ضمان ندارد و بقول مالک در مشهور از او اینکه لازم است بر او ضمان و از انجملات است قول ابی حنیفه
که هرگاه نگاه نماید کسی در خانه انسانی پس چیزی باو بیندازد که چشم او را بکند لازم میشود
او را ضمان چشم و بقول شافعی و احمد اینکه ضمان لازم نمیشود و قول مالک در دو روایت او مثل
این دو مذهب است و از انجملات قول مالک و احمد اینکه هرگاه امام کسی را حد بزند پس
بواسطه زدن حد بمیرد یا بکشانند بنوعی هلاک او ضمان بر امام تعلق میگیرد و بقول شافعی
تفصیل داده شده است که هرگاه زدن او باطراف نعل کفش یا بسر باشد ضمان نمیشود امام

ضمان دلالة البهایم

بقول شافعی و اگر بعد از آن با مرزده باشد پس از برای اصحاب او در این صورت دو وجه است
اصح آن دو وجه اینست که ضمانی بر او نیست و از انجملات قول ابی حنیفه که هرگاه تلف نماید
حیوان چیزی را در حالی که صاحبش با او سوار باشد ضامن میشود صاحب آن آنچه را که تلف نموده است
دست و دهان خود آن حیوان و اما آنچه را که تلف نموده است بپای خود پس اگر با پا
نماید ضامن میشود سوار شونده بر آن و اگر بلگد زده باشد پس اگر در مکانی باشد که حسب
الشرع اذن داده شده است در او مثل کذشتن در راه و ایستادن در ملک خود پس آن
با مرتبه یا با دیوار [illegible] حیوان [illegible] ضامن نمیشود و اگر در مکانی باشد که شرعاً اذن داده نشده است
مثل راه مسلمین و دخول در خانه غیر بی اذن مالک ضامن میشود و بقول مالک اینکه دست و پا
و دهان حیوان مساوی است پس ضمانی وارد نمیشود در چیزی از اینها هرگاه نبوده باشد
از جهت سواره بر آن یا جلو کش یا راننده آن سببی از قبیل راندن [illegible] زدن و یا زدن او
و بقول شافعی اینکه ضامن میشود صاحب حیوان آنچه را که جنایت نموده باشد حیوان او
بدهان یا بدست یا بپای خود یا بدم خود اعم از اینکه بوده باشد جلوکش
و راننده آن یا نباشد و بقول احمد آنچه را که تلف نموده است بپای خود و صاحب آن
سوار بر او باشد پس ضمانی بر او نیست و آنچه را که بدست و دهان خود تلف نماید پس در این صورت دو روایت
مترجم گوید در مذهب محقق چنانچه در شرایع مسطور است باید جایز است دفع نمودن هر موذی
که قصد اذیت و نفس شخص یا اعضاء شخص یا عرض و مال او داشته باشد چه انسان
باشد و چه حیوان پس اگر بدفع نمودن بواسطه فریاد زدن و [illegible] دفع نشود پس
باچوب [illegible] بزخم زدن دفع نشود و منجر بقتل شود پس او را بکشد ضمانی بر او
تعلق ندارد مشروط باینکه [illegible] طوری [illegible] دفع [illegible] دفع نشود آن
و قتل او لازم میشود و هرگاه کسی دست شخصی را بدندان بگیرد و بکشد فان شخص
دست خود را بکشد دندان آن گیرنده [illegible] بواسطه [illegible] ضمان ندارد و دیت

تعلق بمنکر دارد و مهم نماید هرگاه کسی مطلع شود بر خانه و نگاه بر عورت کسی که نامحرم باشد
بیاید چه دزدی و چه مرد و تمام صورت و بدن زن عورت است پس باید منع نماید
او را مکرر و در خون نماید پس اگر برنگردد و منع دست بر ندارد و اصرار نماید جایز است انداختن
او را بتیری و اگر بچشم یا جای دیگر او بخورد و زخم نماید یا معیوب نماید ضمان
ندارد و مدد اطلاع بر عورت حکم نگاه نمودن در خانه غیر یا در مکان دیگر ...
و تفاوت ندارد و ایضا مهم نماید که هرگاه در اجرای حد و تعزیر شخصی بمیرد یا
تعزیر نماید او را و بعد بمیرد دیت ندارد و ضمان بر جاری کنند حد که امام یا نایب او
تعلق بمنکر دارد و ایضا مهم نماید که هرگاه اسب یا حیوان دیگر چیزی را تلف نماید
خالی از این نیست که مالک آن سوار بر او باشد یا همراه او باشد اگر سوار بر او باشد ضامن
میشود هر چیزی که تلف نماید از دست و پا و سر و دهن او و هم چنین است ضمان کسی که
جلو داشته باشد و اگر همراه او باشد ضامن میشود آنچه را که بدست و پا و سر
تلف نماید و هم چنین اگر بزند حیوان را که بواسطه زدن چیزی را تلف نماید ضامن میشود
او را بهمه اعضا و اگر غیر صاحبش کسی دیگر حیوان را بزند و چیزی تلف نماید ضامن
ضامن میشود و هم چنین راننده حیوان ضامن میشود آنچه را که بواسطه راندن آن حیوان
تلف نماید خواه بدست یا پا یا سر باشد **کتاب السیر** در بیان مسائل جهاد است
با اهل حرب پس از جمله مسائلی که اختلاف نموده اند در آن قول ائمه ثلثه است اینکه شرط
در وجوب جهاد یافت شدن زاد و راحله است مثل حج و بقول مالک واجب نیست مگر اینکه
در جایی که متعین شود جهاد بر اهل بلدی که نزدیک ایشان تا امکان جهاد ...
... باشد و از مجملات است قول ابی حنیفه و مالک اینکه مسلمین هرگاه بگیرند اموال
اهل حرب را و ممکن نشود بردن اموال بولایت ایشان بسوی بلاد اسلام جایز است
تلف نمودن اموال را پس ذبح میکنند حیوانات را و میسوزانند سلاح را و ... میکنند

متاع را

متاع را و بقول شافعی و احمد اینکه جایز نیست تلف نمودن مگر برای مالک اموال که ملکیت
بعد از فتح محقق میشود و از مجملات است قول ابی حنیفه و مالک و احمد و شافعی
در یکی از دو قول خود اینکه پیر مردان کفار و کوران ایشان هرگاه صاحب عقل و رای
و تدبیر نباشد جایز نیست قتل ایشان و قول شافعی در یکی از دو قول دیگر خود
اینکه اظهر جواز قتل ایشان است و از مجملات است قول ابی حنیفه و مالک اینکه لازم
نمیشود دیه بر کسی که بکشد شخصی را که دعوت اسلام باو نرسیده باشد و بنابر آنچه
نقل نموده اند از مذهب غیر از ... شافعی خلاف این است و از مجملات است قول مالک
که هرکس از ایشان که نزدیک باشد مکان ایشان بمسلمین پس دعوت بایشان رسیده دیگر
احتیاج بدعوت ندارد قبل از قتال بلکه مقاتله میشود تا وقت ابتدا و اما آنچه
مکان ایشان دور باشد از مسلمین پس دعوت نمودن قبل از قتال بهتر است بجهت
قطع شدن شبهه و گفته است ابو حنیفه که اگر دعوت بایشان رسیده باشد بلکه
یاد می‌خوانند که چیزی از ایشان فرا رسیده قبل از قتال و اگر دعوت بایشان
نرسیده باشد پس ... نیست که ابتدا بقتال ایشان نماید و گفته است شافعی نمیدانم
احدی از مشرکین را که واقع باشد در بین ترک و خزر و دعوت بایشان نرسیده باشد
پس هرگاه دعوت بایشان نرسیده مقاتله نمیشود با ایشان تا اینکه بخوانند بایمان
ایشان را و اگر کشته شود یکی از ایشان قبل از دعوت پس بر قاتل دیه او و بقول
ابی حنیفه چیزی بر قاتل نیست و ظاهر از مذهب مالک این است و از مجملات است قول ابی حنیفه
و شافعی اینکه امان کفار صحیح نیست مگر از مسلم بالغ عاقل مختار پس صحیح نیست امان
طفل و دیوانه در نزد ایشان و بقول مالک و احمد صحیح است امان دادن طفل ممیز
... و از مجملات است قول ائمه ثلثه که صحیح است امان غلام مسلم از برای کافری
یا برای اهل یک شهر و بقول ابی حنیفه صحیح نیست ...

پیر مردان کفار و کوران ایشان هرگاه صاحب عقل و رای و تدبیر نباشد جایز نیست قتل ایشان و بقول شافعی در یکی از دو قول دیگر خود اینکه ح

پس بهتر است که بخوانند امام ایشان را ح

امان او و از آن جمله است قول ابی حنیفه و مالک که هرگاه برسد یکی از مسلمین را او مسلمی
جنابت در حال هجوم جمعیت کفار بر مسلمین پس دیه و کفاره لازم نمیشود و بقول
شافعی و احمد لازم میشود دیه و کفاره و از آن جمله است قول ائمه اربعه که هرگاه مرد مسلم
طلب مبارزه از کفار نماید جایز است اعانت او بدون کراهت و بقول ابن ابی هریره از شافعیه
اینکه کراهت ندارد و از آن جمله است قول ابی حنیفه بجواز منع کردن هر کسی از کفار که
از مبارزه او نباشد و قسم شده که مثل یک پس شکن لکن ازینجم ایشان دون عهد و بقول
مالک و شافعی و احمد در یکی از دو روایت او اینکه جایز نیست منع کردن ایشان مطلقا
و از آن جمله است قول ائمه ثلثه که هرگاه اسلام بیاورد کافر قبل از اسیر شدن خود محفوظ میشود نفس
و مال او و اگر بوده باشد در دست حربی مال او غنیمت برده میشود و از آن جمله است قول ائمه
ثلثه که هرگاه کفار حربی در اهل بلد اسلام شوند جایز نیست اسیر نمودن ایشان و بقول ابی حنیفه
جایز است اسیر نمودن ایشان **منهج کوید** در مذهب محقق چنانچه در شرایع میفرماید
که یکی از شرایط وجوب جهاد امکان دادن اطاعت و با عدم امکان وجوب جهاد ساقط
میشود و ایضا میفرماید هرگاه مسلمین غنیمت گرفته باشند اموال مشرکین را جایز نیست
از برای هر یک از ایشان تصرف نمودن در آن مال قبل از قسمت چون حکم نمودن خواه
بر بیع باشد و خواه تلف نمودن مال از قبیل سوزانیدن و پاره کردن و ذبح نمودن
حیوان و در این حکم مساوی است تصرف نمودن و تلف نمودن مال را از باب عدم امکان
خروج مال از بلد کفار و با امکان آن و بعد از قسمت هر کس میتواند انواع تصرفات در سهم خود
نماید و ایضا میفرماید که جایز نیست قتل پیران و کوران مگر هرگاه صاحب تدبیر و
دعوی و جنگ باشند و قدر ضرورت بود جنگ داده باشد به ترک جنگ جایز است
قتل ایشان و میفرماید و هر قتل میکرد بر قتل کافر محاربی که دعوت اسلام باو نرسیده باشد
هرگاه مسلمی یکی از آنها را قتل نماید و ایضا میفرماید در صورت وجوب جهاد با کفار هرگاه

کافری باشد که دعوت اسلام باو نرسیده باشد جایز نیست مقاتله با ایشان قبل از دعوت
و لازم است دعوت ایشان باسلام اگر قبول نمودند فبها و الا بعد از دعوت مقاتله با ایشان باید نمود
و فرقی نیست در اینکه از بلد اسلام مسافت دور رسیده و نزدیک دعوت نیست میشود ترک دعوت نسبت به کسی که
باشد و دعوت بایشان نرسیده باشد و دعوت باشد و رسیده باشد محض استبعاد دعوت
بنود حکم نمیشود و اگر قبل از بلوغ دعوت قبل از مقاتله مسلمین کسی از ایشان را بکشد دیه
ندارد و هرگاه دعوت کفار رسیده باشد جایز است ابتداء مقاتله با ایشان و لو محاسن اسلام
را قبل از مقاتله بیان نماید برای ایشان و ایضا میفرماید شرط است از برای مسلم که امان
کفار را اینکه بالغ و عاقل و مختار باشد چه آزاد باشد و چه بنده پس امان دادن طفل
صحیح نیست و امان دادن بنده یکنفر از کفار را یا اهل یک شهر را صحیح است و میفرماید
هرگاه در حال هجوم جمعیت کفار بر مسلمین بطریق خطا مسلمی مسلم دیگر را بکشد دیه ندارد
و جایز است از برای مسلم طلب مبارزه مطلقا بدون کراهت و ایضا میفرماید که جایز است
بر بندی کردن کفار منع اهل محاربه را از زنان ایشان و اطفال نابالغ ایشان
و لیکن مردان بالغ اگر در حین حرب باشند قتل حکم او است و اگر کشتن جایز نیست
بعد از محاربه باشد مخیر است امام در کشتن یا منت یا فدا و میفرماید اسلام آوردن
قبل از اسیر شدن موجب حفظ نفس و مال او میشود و هرگاه جمعی از کفار حربی و اطفال
اسلام شوند اگر بجاده آمده باشد اسیر نمودن اطفال جایز نیست و مال ایشان محفوظ است
و اگر بجاده نیامده باشد جایز است اسیر کردن ایشان **کتاب الغنیمة** در بیان احکام
غنیمت است بدان که از جمله مسائلی که اختلاف نموده اند در آن قول شافعی و احمد است که هرگاه
در تصرف کفار که بغارت آورده باشند مسلمین کشته باشد که از دین
ایشان بیرون آورده اند این اموال را مستحق میشود اگر از مسلمین که اول آن کشته باشد از اصل
غنیمت خواه امام باو شرط نموده باشد یا شرط ننموده باشد و مستحق میشود قاتل

لشکر را هرگاه خود نفسه او را کشته باشد و بقول ابی حنیفه و مالک اینکه قاتل مستحق سلب

در بعض صور مقتول نمیشود مگر وقتیکه شرط نموده باشد امام با او و پس بعد از بودن لشکر پنج خمس را

جدا میکنند و از این جمله است قول ابی حنیفه که خمس را سه قسمت میکنند که عبارت از سه سهم

باشد سهمی از برای ایتام و سهمی از برای مساکین و سهمی بجهت ابن السبیل پس و اهل میشوند

فقراء ذوی القربی در ایشان دون اغنیاء ایشان و اما سهم حضرت رسول صلی الله علیه و آله پس او خمس الله و

رسول که هر دو یکی میشود و این خمس بسبب موت حضرت رسول صلی الله علیه و آله ساقط شده است مثل

سقوط سهم و بسبب انکه از غنایم کفار حربی که قبل از قسمت سهم مخصوص علاوه داده و اما

سهم ذوی القربی از ایشان پس در زمان حضرت رسول صلی الله علیه و آله مستحق میشوند از برای نصرة

نصرت و یاری بعضی و بعد از حضرت پس بعضی برای اهل حاجت و اینکه بسبب فقر مستحق میشوند

خاصه و مساوی هستند در این مرد و زن ایشان و بقول مالک اینکه این خمس را مستحق نمیشوند

معینین بخصوص دون شخص و لکن نظر در این بجانب امام است صرف میکند او را آنچه

مصلحت دین باشد و بر هر کسی از اینها که مصلحت باشد و عطا میکند بذوی القربی از خمس و غیر

و خراج و جزیه و بقول شافعی خمس منقسم میشود بر پنج سهم یکسهم از برای حضرت رسول

داد با اینها ساقط نمیشود حکم او بواسطه موت آنحضرت و سهمی از برای بنی هاشم و بنی عبد

المطلب میباشد دون بنی عبد الشمس و بنی النوفل بلکه اختصاص دارد به بنی هاشم و بنی المطلب

مطلب اینکه این دو طایفه اختصاص بذوی القربی باشد نزد ابی حنیفه و نخعی منع کرده

از کونین سه دانست ... سهم از برای غنی و فقیر ایشان مالک

ذکور ایشان دو برابر سهم اناث ایشان را میرسد و اولاد دختری ایشان مستحق سهمی نمیشود

و سهمی از برای ایتام است و سهمی از برای مساکین و سهمی از برای ابن السبیل و این سه طایفه

مستحق خمس بسبب فقر و احتیاج میشوند نه بنسب و از آنجمله است قول شافعی اینکه سهم

رسول صلی الله علیه و آله صرف میشود در مصالح مسلمین از کوفتن اسلحه بجهت جهاد و تراع و ساختن

مسجد

پل و مسجد و امثال این پس حکم او مثل حکم خمس است و بقول احمد در یکی از دو روایت او آنکه

صرف میشود در اهل دیوان و ایشان کسانی هستند که خود را از برای قتال کفار آماده نموده اند

و منفرد شده اند در تفتیش سرحد بجهت محافظت بلاد مسلمین از غلبه و تعدی کفار و

مسلمین و این سهم را در میان این اشخاص تقسیم میکنند بعد از احتیاج و کفایت ایشان و در روایت

دیگر او آنکه اختیار نموده است در امر ... مثل مذهب شافعی است و از آنجمله است قول شافعی

و احمد اینکه وارد نمیشود غنیمت از بنی عبث که مختص سواره سه سهم میدهند یکسهم برای خودش

و دو سهم از برای اسبش و بقول ابی حنیفه برای سواره دو سهم تعیین شده است یکسهم برای

خودش و یکی برای اسبش گفته است قاضی عبد الوهاب که نقل نکرده است احدی از ابی حنیفه

که این نوع گفته باشد و از آنجمله است قول ائمه ثلث هرگاه با سواره از سواره ها اسبها

دو اسب باشد سهمی نمیشود از برای هر دو بلکه یک اسب را سهمی میدهند و بقول احمد هر دو اسب را سهم میدهند

و زیاده بر دو اسب سهمی نداده و موافقت نموده است ابو یوسف احمد را در این مسئله در روایت

از مالک و از آنجمله است قول ائمه ثلثه اینکه از برای شتر سهمی نمیدهند و بقول احمد یکسهم از برای

او میدهند و از آنجمله است قول ائمه ثلثه که هرگاه یکی از مسلمین با اسب داخل دار الحرب شود

پس بمیرد اسبش قبل از دعوی از برای اسبش سهمی نیست بخلاف اینکه هرگاه اسب بمیرد بعد از انقضاء قتال

یا بعد از آن پس از برای او سهم داده میشود و بقول ابی حنیفه هرگاه داخل دار حرب شود

با اسب پس قبل از دعوی بمیرد اسب او سهم داده میشود و از آنجمله است قول جمهور علماء

اینکه سهم از برای اسب داده میشود خواه اسب نجیب اصیل باشد یا غیر اصیل و بقول احمد

از برای اسب ... دو سهم است و از برای مادیان یکسهم و بقول اوزاعی و مکحول سهم

داده نمیشود مگر از برای اسب عربی و پس و از آنجمله است قول مالک و شافعی و احمد در اصح

دو روایت اینکه گفتار مالک نمیشوند آنچه ذکر در سلب باشد مابین ایشان از اموال مسلمین

و گفته است ابو هریره که احادیث صحیحه دلالت میکند بر این مطلب اینکه از ابن عمر ...

دفع نمود و دشمن او را گرفته بود پس مسلمانان دفع شدند و غلبه بر ایشان نموده اسب او را گرفتند

و گفته است ابو حنیفه و احمد در دو روایت دیگر اینکه مالک میشوند و از انجمله است قول ائمه ثلثه

اینکه تقسیم در حرب بعد از برای کسانیکه حاضر شده اند مجتمع غنیمت از ثبات و حفظ و وزن

مدفوع ولی انتقد وی که امام اجتهاد نموده و مصلحت دیده با ایشان سبب هند و کامل تمکین کند

برای ایشان سهم را و بقول مالک لحظه زمینی هر گاه ظاهر حیله را داشته باشد و لیکن

بعد از آن امام کامل میشود برای او بگیرم اگرچه نرسد بحسب تقسیم انتقید نمود و از انجمله است

قول ائمه ثلثه اینکه جایز است غنیمت غنایم در محل حرب و بقول ابو حنیفه جایز نیست و بقول

اصحاب او هر گاه امام نیابد بارکشی که حمل غنایم را نماید تقسیم میکند مجتمع خوف تلف

اگر قسمت نمود امام غنیمت را قسمت او نافذ و صحیح میشود بالاتفاق و از انجمله است قول ابو حنیفه

و احمد در یکی از دو روایت خود که جایز است استعمال طعام و علف حیوان کرده و باید در محل

دعوی اگرچه بغیر اذن امام باشد پس اگر زیاد آید از او و بیرون برد از او چیزی لشکر اسلام

داخل غنیمت است چه کم باشد یا زیاد و بقول شافعی هر گاه بسیار باشد غنیمت رد شود و اگر کم باشد

رد میشود و اگر بی قیمت باشد مباح از دو قول دیگر عن او است و آنچه حکایت شده است

از مالک از دو قول او که آنچه خارج نماید از محل کفار بسوی محل مسلمین داخل غنایم است و از انجمله است

قول ابو حنیفه اینکه جایز است از برای امام که بگوید هر کس چیزی را بگیرد از کفار مال او خود باشد

و با این نوع شرط جایز است مگر اینکه اولی از برای امام این است که نکند این عمل و شرط را

و بقول مالک مکروه است از برای امام این شرط بجهت اینکه مخلوط نشود قصد جهاد کنندگان

در جهاد ایشان با اراده دنیا و این را از خمس محسوب میدارند نه از اصل غنیمت و محسوب از

هر انفال را از خمس محسوب میدارند و بقول شافعی اینکه شرط لازم نمیشود و این نوع شرط

در دو قول او و بقول احمد این شرط صحیح است و از انجمله است قول مالک اینکه

هر گاه کفار اسیر نمایند یکی از مسلمین را پس فدا نمایند و او را آزاد نمایند و او را امر کنند و شرط نمایند که

بیرون برد از اطفال ایشان یا خودش و نکرد بیرون برد هر گاه و آنکه آزاد نمودند او را که بیرون رود و باید از امر بیرون نشود

او را اینکه وفا به این شرط نموده و نکرد بیرون رفتن از ایشان و بقول شافعی اینکه نمیتواند وفا نماید

و بر او است اینکه بیرون رود و سوگند او سوگند از روی اکراه است. مبحث خمس کردن در مدت

مقول چنانچه در شرایع مینماید که هر گاه در میان غنیمت وفا بود که لشکر اسلام از

کفار میاورند لباس مقتول یا چیزهایی که از بدن مقتول بیرون آورده باشد از لباس

مجروح نموده باشد مستحق میشود قاتل آن لباس او را در صورتی که شرط نموده امام

باید و اگر شرط نشده باشد مستحق نمیشود و در صورت استحقاق بشرط بعد از وضع لباس

خمس را از غنیمت اخراج باید نمود و ایضا میفرماید که از جمله چیزهایی که خمس داده میشود او لی

غنیمت و مالی است که از کفار غارت نموده باشند و تا وقت تقسیم خمس است که پنج یک

از مال غارتی را بعد از وضع لباس مقتول در صورت شرط چنانچه ذکر شد اگر در میان

غنایم باشد بعد از وضع باید از چیزهای دیگر که بعد ذکر میشود منقسم میکند بر شش قسمت

یک سهم از برای خدا و ند تعالی است و یک سهم برای رسول خدا است و یک سهم برای ذوی القربی

و مراد از ذوی القربی امام است و این سه سهم در زمان حضرت رسول است که اختصاص بوجود

آنحضرت داشته است و ملک ایشان بوده است بعد از آنحضرت بنوعی که خواسته اند تصرف در آن

جایز بوده است و بعد از رحلت آنحضرت حکم او با ایشان است تا انقراض زمان که بعد از ایشان

باید تسلیم امام شود و سهم امام میگویند او را و بعد از غیبت امام عصر عجل الله فرجه

باید تسلیم فقیه و مجتهد جامع الشرایط اثنا عشریه شود و قدری اینکه مجتهد بجهت مصرف

این را باید برساند خلافی است میان علما و اشیه در نزد صاحب شرایع است که باید این را

تقسیم نماید بر اصناف ثلثه که بعد ذکر میشود و این اصناف ثلثه صاحبان استحقاق آن

سه سهم دیگر از شش سهم خمس میباشند که علاوه بر اختصاص خودشان سهم امام را میبرند

و اما تقسیم سه سهم دیگر این است که سهمی از برای ایتام و سهمی از برای مساکین و سهمی از برای ابناء السبیل است

وشریکست در این سه طایفه که از طرف پدر منسوب باشند بعبد المطلب نه از طرف مادر و
بعبد المطلب بنی ابو طالب و بنی عباس و بنی حارث و بنی ابی لهب را شامل است و طوایف دیگر
داخل نیستند مثل اولاد مطلب برادر هاشم بنا بر اظهر و شرطست در یتامی و مساکین و ابن سبیل
نیز فقراء باشند و منحصر میشود این خمس را باحتیاج و اسلم مرد و صرف نماید انفال
مخصوص حضرت رسول است و بعد از حضرت با امام داده و انفال پنج قسم است که هر یک مناسب
ذکر شود بعد از این و ایضا صرف نماید تقسیم غنیمت را بعد از دفع آنچه بعضی از آن در باب
مرقوم شد و بعضی شاید بعد ذکر شود با این نوع نموده اند که بعد از دفع خمس آن نیز
تقسیم میکنند در میان حاضرین در قتال خواه جنگ نموده باشد یا ننموده باشد حتی اینکه
طفل هم داخل تقسیم است پس پیاده را از این چهار حصه یک سهم و سواره را دو سهم یکی برای اسبش
و یکی برای خودش میدهند و اگر دو اسب داشته باشد دو سهم برای دو اسب میدهند و زیاده
بر دو اسب سهم ندارد اگر همراه آورده باشد هر اسبی باشد سهم دارد چه نر و چه ماده عربی و غیر عربی
بالتسویه است و از برای شتر و قاطر و الاغ سهمی نیست و شرطست در سهم اسب اینکه وقت حیازت جمیع
غنیمت حاضر باشد و اگر قبل از این مرده باشد سهم ندارد اگر چه در وقت دعوی حاضر بوده باشد
و مقاتله با او نموده باشد و ایضا صرف نماید اینکه کفار مال مسلمین را که آنچه را کفار از مسلمین
غارت نموده باشند و همچنین هرگاه کفار چیزی برده باشند و تا باز داخل غارت مسلمین
کما از کفار میاورند بر گردانند حرفهست که اگر قبل از قسمت غنایم باشد باید بصاحبش رد نماید
و اگر بعد از قسمت معلوم شود که مال مسلم بوده آیا باید مبلغ او را صاحبش بدهد از غنیمة
او را از بیت المال باو بدهند و صرف نماید باید عین را صاحبش بدهد و آنکه کم شده از سهم
افتاده و قیمت او را امام از بیت المال باو بدهد و ایضا صرف نماید هرگاه غلام و زن و دیگر
با لشکر اسلام آمده باشند چیزی از غنیمت با ایشان باید داد کمتر از سهم لشکر باشند
در جنگ میتوانند مشروط با اینکه باذن امام آمده باشند و این دفع یکی از چیزهایست که باید

آنچه

آنچه امام مصلحت بداند اول با ایشان بدهد بعد غنیمت را قسمت نماید که اینها مثل احران
قبل از قسمت جعل یا لطف مثل سایر لشکریان سهم میبرند چنانچه ذکر شد و صرف نماید مستحبات
قسمت نمودن غنیمت را در دار الحرب تا جوانی که حاضر دارد مگر اینکه محذوری باشد مثل
عدم امکان حمل آن بمحل اسلام که در این صورت که حضرت تحریر نمیفرمود و ایضا آنچه حلال است
صرف نماید که جایز است استعمال طعام و علف و ذبح حیوان ماکول اللحم مال کفار در صورت
بغیر اذن امام و آنچه زیاد آمده باشد از استعمال بعد از قبضه اولی باید بدار اسلام باید رد نماید
هرگاه قسمت نشده باشد از غنایم و اگر قسمت شده باشد بر امام باید رد نماید و ایضا
علامه صرف نماید جایز است از برای امام اینکه شرط نماید با یکی از مسلمین که اگر چیزی از مال
اخذ نماید از برای خودش باشد بعض کفار و هرگاه یکی از مسلمین بدست کفار اسیر شود
و شرط نماید با او که مال را بجهت او میدهم بشرط اینکه یکی برای خود سرحد بروی
تمامی و اطفال مال را بری او هم قبول ننماید شرعا ملتزم نمیشود میتواند برخی ابد
و از این جملات تولیه حقیقه اینکه امام مخیر است در زمینهای مفتوح العنوه که بعنوان منفی که
بجهت قهر و غلبه از کفار گرفته باشند در عراق و مصر بین اینکه تقسیم نماید ما بین مسلمین و بین
اینکه اهل خودشان را در آن بگذارد و خراج بر ایشان قرار بدهد و بین اینکه اهل خود
کفر ظاهر بکردان سکنا دهد و خراج مثل الارض بر ایشان قرار دهد و از برای امام
جایز نیست که وقف نماید آن زمین را بر مسلمین تمامی آنها یا صنفی که آنها از
مالک و یکی از دو روایت از اینکه بر امام نیست تقسیم آن زمینها ملک مسلمین
واقف بر مسلمین و بقول دیگر مالک امام مخیر است بین قسمت از نفع و وقف
بجهت مصالح مسلمین و بقول شافعی و احدی قسمت او مثل
مگر اینکه برضای او حاضرا وقف نمایند بر مسلمین پس بعد از سقوط حق خودشان از آن وقف
میکنند امام آن را و بقول احمد در اظهر روایات خود اینکه امام مخیر است آنچه از اصلاح

از قسمت و وقف و از آنجمله است قول ائمه قول ابو حنیفه در خراجی که قرار داده میشود بود منها و
مفتوح العنوة این است که در هر جریبی از گندم یک قفیز با دو درهم قرار میدهد و در یک جریب جو
یک قفیز و یک درهم است و بقول شافعی اینکه در یک جریب گندم چهار درهم و در جو دو درهم است
و بقول احمد در اظهر روایات او اینکه گندم و جو مساوی اند پس در جریبی هر یک از جو و گندم
یک قفیز و یک درهم است و قفیز مذکور هشت رطل است و اما جریب زمین پس شافعی گفته است
و احمد نیز اینکه در این ده ذراع در ده است و با این نص است از برای ابو حنیفه در خراج
زمین نصی و گفته است مالک نیست در این گندم و جو و در زمین قرار معتبر بلکه مرجع در این
بسوی آنچه زمین تحمل آن شود و گفته است مالک در تعیین خراج بنا از اهل حیره
نیست و گفته است ابن هبیره که اختلاف ائمه راجع میشود بسوی اختلاف روایات از عمر بن خطاب رضی
و کل ائمه اعتماد نموده اند بر آنچه او قرار داده عمر از روایات مختلفه از او و سبب آن است و هر
آنها صحیح است و علت اختلاف روایات از جهت اختلاف نواحی و اطراف است و از آنجمله است
قول شافعی اینکه جایز است از برای امام که زیاد نماید در خراج بر آنچه وضع نموده است
او را امام عمر بن خطاب و جایز نیست برای او که نقصان نماید از قراریکه عمر داده است و بقول احمد
در یکی از دو روایت او که جایز است از برای امام زیاد نمودن خراج هر گاه احتمال زیاد
داشته باشد بر آن زمین و جایز است نقصان در صورت احتمال نقص و بقول او در روایت دوم
اینکه جایز است در صورت زیاد نمودن ولی نقص جایز نیست و بقول او در روایت سیم
اینکه جایز نیست از برای امام نه زیاده نمودن و نه نقصان از آنچه عمر بن خطاب وضع نموده است
و از برای ابو حنیفه در این مسئله نص نیست لکن کتاب نموده است ابو یوسف و ذکر کرده بعد
از ذکر نمودن چیزهائی که تغییر خراج را اقتضا نموده است معین قرار داد عمر رضی و چیزهائی
که خراج را اقتضا است هر اصناف اقتضا نماید در خراج که مقدر را طاقت و وسعت
زمین و منافع او خراج را وضع کند و اما مبلغ اگر آنچه را او گذارده است طاقت نداشته باشد

ناقص

در خراج

ناقص کند او را امام و گفته است ابو یوسف جایز نیست از برای امام زیاده و نقصان
با احتمال و گفته است محمد بن حسن جایز است از برای امام زیاده و نقصان در خراج با احتمال
و اما مالک پس رأی و بنای او را اصل خود گذارده است در اجتهاد ائمه بر آنچه زمین متحمل آن شود
بنابر روایات اهل حیره پس ابن هبیره میگفته است که جایز نیست اینکه قرار دهد بر زمین
آنچه زیاده باشد در آن شک از برای بیت المال بجهت خاطر [illegible] که در دو
[illegible] و بر صاحبان زمین که تحمل نماید بر زمین از خراج آنچه طاقت نداشته باشد پس در این
با ایشان شکی که بر زمین انتفاع ببرند پس گذارد [illegible] طاقت داشته باشد و مصلحت باشد نظر [illegible] اهل حیره
و گفته است ابن ابو یوسف در کتاب خراجی که برای رشید تصنیف نموده که خراج چنانکه
گفته است وظیفه امام که حق است از برای بیت المال از جهت [illegible] و از آنجمله است
قول شافعی که هر گاه صلح نماید امام طایفه از کفار را بر اینکه زمینهای ایشان از برای خود ایشان
باشد و قرار بدهد بر ایشان چیزی پس او مثل جزیه میشود و هر گاه اسلام آورند ساقط میشود
از ایشان و هم چنین اگر مسلمی از ایشان بخرد و بقول ابو حنیفه اینکه ساقط نمیشود از کفار
خراج زمینهای ایشان بسبب اسلام ایشان و نه بخریدن مسلم از ایشان و از آنجمله است قول مالک
و احمد اینکه استعانت [illegible] نمیشود [illegible] اصل حرب و اعانت کرده نمیشود بر ثمن
ایشان مطلقا و گفته است مالک مگر اینکه آن مشرکین بوده باشند [illegible] که مسلمین
در این صورت جایز است استعانت و استعمال و بقول ابو حنیفه مطلقا جایز است استعانت از ایشان و اعانت
ایشان جایز است مطلقا هر زمانیکه حکم اسلام غالب و جاری باشد بر ایشان و اگر حکم
شرک غالب باشد مکروه است و بقول شافعی استعانت و استعمال جایز است به دو شرط یکی
آنکه بوده باشد در مسلمین قلت و [illegible] باشد [illegible] دوم اینکه دانسته شود از ایشان
نیکوئی اعتقاد با اسلام و میل بسوی او و گفته است هر زمان که طلب اعانت نماید امام
از ایشان رضخ از برای او [illegible] از غنیمت و سهم [illegible] و [illegible] رضخ در [illegible] شد

و از اینجاست قول مالک و شافعی و احمد اینکه اقامه حد کرده میشود در دار حرب بر کسیکه واجب باشد
بر او حد در دار اسلام پس هر فعلی که مرتکب شود او در اسلام و در دار اسلام هرگاه مرتکب شود
او در دار حرب لازم میشود او را حد خواه حق الله بوده باشد یا حق الناس مثل اگر زنا یا
یا دزدی یا شراب خورد یا قذف نماید حد زده میشود و منقول از ابی حنیفه اینکه اقامه
حد بر او نمیشود اگر زنا و دزدی و شرب خمر کند و قذف نکرد اینکه در دار حرب امام حاضر باشد که
حد بر او نماید بنفس خود و گفته است مالک و شافعی لکن استیفای حد در دار حرب نمیشود
تا اینکه رجعت نماید بسوی دار اسلام و گفته است ابو حنیفه هرگاه بوده باشد در دار حرب
امام با لشکر مسلمین اقامه حدود میکند در لشکر قبل از رجعت و اگر امیر قوافل بر جیش
باشد اقامه حدود در دار حرب نمیشود پس هرکسیکه داخل دار اسلام شود کسیکه مرتکب
عمدا باعث حد شده باشد ساقط میشود حد قود از او تا آن مگر قتل که او ضامن میشود دیه
در مال خود چه عمدا باشد و چه خطا و از اینجاست قول ائمه ثلثه که صحیح نیست نیابت کنند
در جهاد خواه بغیر از او داد باشد یا اجرت یا بزرج و خواه معین شده باشد بر طلب امام
یا نشده باشد و بقول مالک است شد صحیح است بغیر ازداد هرگاه جهاد بر نایب متعین شده باشد
مثل سد و کسی گفته است و نا بی نصا بعد از اعزب در حفظ سرحد نیست **مترجم گوید**
در مذهب حقه چنانچه در شرایع مذکور است هر زمین که مفتوح العنوه باشد یعنی بقهر
و غلبه با شمشیر از کفار گرفته باشند دو قسم است یکی اینکه در وقت گرفتن آباد باشد آن
این زمین متعلق است بجمیع مسلمین اختصاص بلشکریان ندارد در مال تمامی مسلمین و لشکریان
هم شریک هستند با سایر مسلمین در آن و صحیح نیست بیع و هبه و وقف آن و حفظ
در آن با امام است آنچه مصلحت بداند میتواند بنماید که تحصیل منافع از او شود و
منافع او را صرف مصالح مسلمین نماید مثل حفظ سرحد و اعانت جهاد کنندگان و بنا
پلها و هرگاه امام آن زمین را بکسی بدهد لازم میشود آنچه ذکر داده است مصلحت و
زمین

زمین و منافع آن مختلف میشود باختلاف اوقات و هر کس از کفار قبول نماید او را
بر قبول کننده لازم است دادن آنچه قبول نموده علاوه بر حق الرقبه و در آنچه زیاد میاید
شخص از حصه قبولی خود اگر محقق نصاب برسد عشر یا نصف عشر باید بدهد چنانچه
مسئله زکوة محل عشر و نصف عشر معین شد مثل اراضی و خراجی که امام تعیین نماید
بر این زمین مقصود زکوة است و معلوم است که در صورت تعیین زکوة بر غیر امام جایز نیست
زیاده و کم نمودن آنچه را که امام تعیین نموده و لکن منافع مختلف میشود باختلاف اوقات
و تعیین و حکم کلی در او ذکر شده است دیگر بیان نمیشود [illegible] زکوة گندم و جو
اراضی مفتوح العنوه با سایر زمینها تفاوت ندارد و حکم زکوة هر یک در مسئله زکوة
بیان شده است و قسم دیگر اینکه در وقت فتح آباد نباشد این قسم خاصه امام است
بکسی نمیرسد و هرگاه بدون اذن امام مالی از کفار گرفته شود مختص امام است مثل
که بعد از حضرت رسول فتح شده باشد در هر صورت زمین خاصه مسلمین که در دست
اگر خراج معین بر آن زمین قرار داده باشد امام جایز نیست مخالفت از آن خواه در کوه باشد
یا خراج معین دیگر و اگر نداده باشند در زمان غیبت که اختیار با نایب عام از جانب
امام است بهر نوع میتواند چیزی قرار دهد بعد از بیان حق الارض و در زکوة محصول آنچه
بیان شد معین است و تخلف از آن جایز نیست و اینها هرگاه مصلحت بداند امام با خاصه
کفار بر اینکه زمینها ایشان از خود ایشان باشد و چیزی بدهند لازم میشود بر ایشان
از نصف یا ثلث که امام قرار داده است و هرگاه اسلام آورند مال الصلح از ایشان ساقط
میشود و اینها مذکور میاید استعانت نمودن از کفار برای مسلمین در محاربه اهل حرب جایز است
در صورت قلت عدد مسلمین و اطمینان از کفار و هرگاه زیاد باشند مسلمین یا اطمینان نباشد
جایز نیست استعانت از ایشان ولی هرگاه کفار بر ایشان غلبه نمایند لازم میشود اعانت
ایشان بر مسلمین و اینها مذکور میاید که جایز است اقامه حد از برای امام و نایب او در دار الحرب

با کراهت ولی هرگاه قصاص یا حد قتل باشد جایز است بعد از آنکه کافر و اینجا اصغر باید جایز است
نایب کردن در جهاد و نایب شدن از برای کسیکه مخصوص شده تعیین جهاد برای او شده
باشد بحکم امام و اگر کسی را با سهم و مخصص تعیین نماید جایز نیست نایب کردن او و در صورت
جواز بنا بر صحیح میشود نایب مستحق اجرت داده و اجرت با بیع و هم چنین است حکم مرابطه بمعنی
حفظ راه و سرحد که بنا بر روایتی جایز است و از آنجمله است قول ابو حنیفه که هرگاه
وطی نماید یکی از غنیمت برنده کنیز عالما از اسیرها را قبل از تقسیم پس حد بر او نیست و بر او
است عقر و هم چنین ثابت نمیشود نسب اولاد او ملک آن اولاد نمیشود او پس که باید رد
بغنیمت شود و بقول مالک آن شخص زنا کار میشود و حد بر او لازم است و بقول شافعی
و احمد اینکه حد بر او نیست و ثابت میشود نسب آن اولاد و آزادی او و بر او طلب قیمت آن
و مهر او رد میشود در غنیمت و ام الولد میشود آن کنیز و احمد کفته است میشود و شافعی
در اصح دو قول خود کفته است که نمیشود و از آنجمله است قول ابو حنیفه و مالک و شافعی
در یکی از دو روایت خود که هرگاه حاجیه در کشتی باشند پس آتش بیفتد در کشتی
اگر امید نجات نداشته باشد شخص مخیر است با انداختن خود را در آب و صبر در ماندن کشتی
پس مخیر است میان صبر در کشتی و میان انداختن خود در آب و بقول احمد اگر امید نجات
در انداختن در آب باشد پس انداز خود را و اگر امید نجات در ماندن کشتی داشته باشند
صبر میکنند و اگر هر دو طرف مساوی باشد هر چه خواهش باشند بکنند و اگر یقین
بهلاک یا ظن غالب باشد در ماندن کشتی داشته باشند بکنند و اگر ظن هلاک
غالب بآن در ماندن کشتی داشته باشند پس دو روایت است ظاهر از این دو نیست خیرات
بعلت اینکه امید نجات در او نیست و باین قول قائل شده است محمد بن الحسن و ثانیه
در دو روایت دیگر از او و از آنجمله است قول مالک اینکه هدیه و تحفه از عسکر کفار
برای لشکر اسلام اگر فرستاده باشند داخل غنیمت است پس بکار خمس ثابت است

مخمس

و مخمس میشوند با او و کفته است اگر هدیه بسوی امیری از امرای مسلمین فرستاده باشد
چنین است چون بعلت خوف و ترس است و اگر هدیه دشمن برای یکی از مسلمین باشد
هیچ یک ندارد اخذ آن و مخمس کرده میشود و در روایتی نموده است محمد بن الحسن از ابی حنیفه
و کفته است ابو یوسف آنچه را که پادشاه روم هدیه بسوی امیر لشکر فرستاده باشد رد
حرب پس او مخصوص امیر است و هم چنین است آنچه عطا برسول شود و در کتب خلافیه در این
از ابو حنیفه و شافعی کفته است هرگاه هدیه را بسوی والی غزو فرستند پس اگر محمد حرب فرستد
که از والی با او مصالحه برای دفع او باشد احترام از آنکه حق باشد یا باطل پس حرام است
بر والی کرفتن آن بعلت آنکه حرام است بر والی کرفتن چیزی بر حق خالص و حق
لازم نموده خداوند بر او اجرای حق را و اما کرفتن چیزی بر باطل پس او حرام است مثل
خود باطل پس اگر هدیه فرستادن بسوی والی بجهة غیر این دو قصد باشد محض تفضل
و تشکر پس قبول نکردن بهتر است پس اگر قبول نماید او را مباشد اما در صورتی که
و غیر این نزد من حکمی ندارد مکر آنکه بعد از آن هدیه را لایق او نماید و اگر از هدیه از کسی
باشد بسوی کسی که هیچ تسلط و سلطنتی بر او نداشته باشد و بوده باشد در بلدی
که با این بلد آن شخص مسلط نیست حکرانی از او پس او احیث قبول آن و قرار داده ان
از برای اهل ولایتش با ولایت دادن بصاحبش نکرفتن غیر از یکی مکافات دیکری
اخذ نمود او را و بقول مالک نمود حرام نمیشود بر او و کفته است احمد در یکی از دو روایت
او که هدیه اختصاص ندارد با آن کسی که برای او فرستاده اند بلکه آن هدیه داخل غنیمت
و خمس دارد و در روایت دیگر او مخصوص امام است و از آنجمله است قول ائمه ثلثه اینکه
دزدی کننده از غنیمت که از لشکر اسلام باشد قبل از جمع نمودن آن اگر از برای دزد
در آن حقی باشد اسباب او را بواسطه دزدی نمیسوزانند و محروم از سهم خود از غنیمت
نمیشود و بقول احمد میسوزانند تمام اسباب او را که همراه دارد مکر قرآن و آنچه ذو روح

باشد از خوانات و آنچه اسباب جنگ باشد مثل اسلحه بدون حرف و اما در اینکه محروم از خمس
خود میشود پس در این دو روایت است و از آنجمله است قول ابی حنیفه و احمد در بعض
از روایت که مال فیء آن مالیست که گرفته شده باشد از مشرکین بجهت کفر او که غیر جزیه و عشر
خراج الارض باشد و آنچه را که از خوف و ترس گریختن جا گذارند و مال مرتد که بجهت
رده او کشته باشند و مال کافری که بلا وارث مرده باشد و آنچه را عشر از کفار
بگیرند در صورت تردد ایشان در شهرهای مسلمین با صلح بر او بنا باشند همگی اینها مباح است از برای
مسلمین پس خمس ندارد بلکه جمیع اینها از برای مصالح مسلمین است و بقول مالک همه اینها
صرف میشود در مصالح مسلمین بعد از برداشتن حاجت امام از او و بقول شافعی اینکه
خمس از اینها اخذ میشود و بتحقیق خمس اینها بوده است برای رسول خدا صلعم و در اینکه
بعد از موت آنحضرت چه باید بشود دو قول است یکی اینکه برای مصالح مسلمین است و دیگری
اینکه برای جهاد کننده است و اما آنچه خمس از او اخذ میشود دو قول است بقول جدید جمیع
او خمس است و در روایت دیگر از احمد نیز چنین است و در قول قدیم خمس ندارد مگر آنچه را که
کفار جا گذارند وقت فرار از خوف و ترس **مترجم گوید** در کتب علامه حلی چنانچه
مذکور میفرماید هرگاه در حال جنگ یکی از غنیمت برندگان کنیز اسیر شده را قبل از قسمت جماع کند حد
بر او جاری میشود بقدر سهم سایرین در آن کنیز اگر عالم بحرمت و عمد باشد و در صورت
جهل حدی بر او نیست و در ثبوت نسب طفل او و وجوب مهر دو قول است و آن کنیز بنابر قوی
بتبع طفل او ام الولد میشود و ایضا موافق قاعده کلیه هرگاه جماعتی در کشتی باشند و آتش
در کشتی بیفتد بخیال خلاص کشتی در یم ... از خود با بحال احتمال نجات در او رایج باشد
انصر در کشتی و افتادن در آب هر یک ظن غالب در نجات باشد باید عمل نماید و در صورت
تساوی طرفین بعضی میگویند در هر دو طرف هر یک را اختیار نمایند جایز است و ایضا
میفرماید هدیه از لشکر کفار بسوی لشکر اسلام اگر بغرض شد مخصوص بکسی است که برای او

فرستاده اند

فرستاده اند خواه برای بزرگ لشکر باشد و خواه برای یکی از لشکریان در صورتیکه هدیه باشد
و اگر قصد صاحب هدیه چیزی باشد که گرفتن آن جز باتفاق بجهت او جایز نباشد گرفتن از او
جایز نیست و اگر قصد او جز تفضل و تشکر چیزی دیگر نبوده گرفتن او عیب ندارد و ایضا علامه
میفرماید هرگاه یکی از لشکریان اسلام که صاحب سهم از غنیمت باشد چیزی بعنوان دزدی بر
مثل از سهم از غنایم بردارد مال غنیمت نشود باین اسباب شرعی که هرگاه دزدی بجهت عقوبت
عمل او جایز نیست و به سهم او از سهم خود بیشتر بواسطه دزدی و ایضا میفرماید مالی که از کفار
بدون قهر و غلبه گرفته شود و آنچه را از خوف و ترس در وقت فرار جا گذارند داخل فیء است و از
مختصات رسول خدا صلعم و ائمه طاهرین و بعد اختصاص بامام دارد و مال مرتد بلا وارث و مال
کافر بلا وارث و ارث این دو امام است و مال الانفال اختصاص بامام دارد و آنچه عشر از کفار
بگیرند بجهت تردد بلاد اسلام با صلح نموده باشند بدادن ... آن عشر اختصاص بامام
دارد نیز و مال الصلح از جمله مباحات است **باب الجزیه** در بیان احکام جزیه است و جمله
مسائلی که اختلاف نموده اند در آن اقوال ائمه ثلثه و قول شافعی چند یکی از دو قول او که مجوس
اهل کتاب میشود و بقول دوم از شافعی اینکه اهل کتاب نیستند و از آنجمله است قول ابی حنیفه اینکه
کسیکه صاحب کتاب نباشد و صاحب شبه کتاب نباشد مثل بت پرستان از عجم جزیه از ایشان گرفته
میشود و اگر از عرب باشد جزیه گرفته نمیشود و بقول مالک از همگی جزیه میگیرند چه عرب و چه عجم
مگر از مشرکین قریش ... و بقول شافعی و احمد در اظهر دو روایت از او جزیه قبول نمیشود جز
بت پرستان مطلقا و از آنجمله است قول ابی حنیفه که جایز نیست از برای امام اینکه حکم نماید
بر نصاری عرب مطلقا و هرگاه حکم نماید ... بحال ... فرزند
احد محتاج ... و ... از اصحاب شافعی که محتاج ... دادن ... از
دو وجه و از آنجمله است قول ائمه ثلثه که ... مقبول نیست در ... و قضاء ... و ...
مثلی و بقول مالک اینکه قبول میشود ... و از آنجمله است قول ابی حنیفه و شافعی و احمد ...

اینکه کتابت دو قاضی در یک بلد قبول نمیشود کذا است بیهقی که اصح نزد من عدم قبول آن است
طحاوی حکایت نموده است از ابو حنیفه اینکه قبول شدن این حکم در مذهب ابی یوسف است و بنابر
عدم قبول محتاج باعاده شاهدات نزد قاضی دیگر بجهت اینکه این کتابت قبول نمیشود
مگر در بلد دیگر و از انجمله است قول ائمه ثلثه و مالک در جمیع آنچه در روایت خود که طرفین از شنیدن
رسول کتابت قاضی را بسوی قاضی دیگر اینست که رسول بگوید فلان قاضی حکم خود را خواند
بر ما یا خوانده شد بر ما در حضور قاضی و بقول مالک در روایت دیگر اینکه کفایت میکند
قول دو شاهد اینکه بگویند این نوشته فلان قاضی است که شهادت داده شده است بر او
و بیان نمود کفایت است ابو یوسف را و از انجمله است قول مالک و احمد و شافعی در یکی از دو قول
خود اینکه هرگاه حاکم وارد شد و بعد مرتد شد و از محمد بن زاهد جرحی و تعدیل شود بگویند که
ناقض شد ایام حکم تو پس حکم ما بر ما لازم میشود عمل نمودن بحکم او آن دو نفر را فقط
نموده است مالک و احمد که حکم او اگر مطابق شود با رای قاضی بلد پس نافذ است و بقول مستحق
قاضی بلد او را هرگاه نزد او برند و اگر موافق رای قاضی بلد نشود پس ابطال آن قاضی است تا باطل
آن اگرچه بوده باشد در این خلاف بین ائمه و بقول شافعی در فتوی دیگر اینکه لازم نمیشود
آن و نقض در اهل نمودن بحکم بلکه بمقتضای طرفین بلکه این حکم از او مثل منقوض میشود در این
خلاف در مسئله تحکیم و میکند در حکم بر اموال و اما نکاح و لعان و قذف و قصاص و حد
پس جایز نیست این تحکیم در او اجماعا و از انجمله است قول مالک و احمد که حاکم هرگاه مرض
نماید بخبر اینکه حکم با او نموده است پس شهادت دهند نزد او دو شاهد که تو حکم نموده
قبول میشود شهادت ایشان و بقول ابی حنیفه و شافعی رجوع بقول ایشان نمیشود تا
اینکه بیاد آید که حکم نموده باین و از انجمله است قول ابی حنیفه و شافعی در اصح دو قول خود
و احمد که هرگاه قاضی در حالت ولایت بگوید حکم نموده ام بر فلان بحق با شهد قول او است
و استیفاء حق او شد میشود و بقول مالک قبول نمیشود قول او تا اینکه شهادت دهد بحکم او

دو شاهد

دو شاهد عادل با یک عادل و دو در قول دیگر شافعی مثل مذهب مالک است و از انجمله است قول ائمه
ثلثه که اگر قاضی بعد از عزل خود بگوید چنین حکم کرده ام در حالت ولایت خود قبول نمیشود
و بقول احمد قبول میشود و از او و از انجمله است قول مالک و احمد و شافعی اینکه حکم حاکم مردود
نمیگرداند امری را از آنچه در نفس الامر است و نیست در این بیت که حکم او نافذ میشود در ظاهر فقط
پس هرگاه ادعا نماید شخصی بر شخصی دیگر حق را و دو شاهد اقامه نماید بان پس حکم نماید
او حاکم نماید پس اگر شهادت او صادق باشد و صدق پس تحقیق حلال میشود آن شیء که حکم نمود
بر او داده اند از برای مدعی ظاهرا و باطنا و اگر شهادت ناحق داده باشند آنچه حکم نموده
او ثابت شده در ظاهر حلال میشود و اما در باطن پس نمی خود و حتی او نمیشود پس آنچه
مال المدعی علیه است حرام باشد بوده خواه این ادعا در مورد تصریح باشد یا در اموال و بقول ابی حنیفه
اینکه حاکم هرگاه بوده باشد عقد یا فسخ میکند آنرا امرها از آنچه در واقع است نافذ
میشود حکم او ظاهرا و باطنا و از انجمله است قول ابی حنیفه که وکالت ثابت میشود بخبر واحد
و ثابت نمیشود عزل او و وکالت مگر بیک عادل یا دو نفر مستور العدالة و بقول ائمه ثلثه
اینکه شرط است در ثبوت وکالت و عزل دو شاهد عادل مترجم گوید در مذهب حنفی
چنانچه در شرایع میفرماید که محصور صاحب شبه کتاب میباشد و نیز میفرماید کفایت کند
که صاحب کتاب نباشد یا شبه کتاب مثل بت پرستان قبول جزیه از ایشان نمیشود مطلقا
حربی باشد و حد جزیه و ایضا میفرماید حکم نمودن بر غایب جایز است مطلقا و
علی آن در حق الناس است نه در حق الله مثل زنا و لواط و در حکم بر غایب و در موارد
و طفل صغیر بعد از اقامه شهود بنا بر ملحق را حوکند تا ذی حق او باشد و ایضا میفرماید
کتاب قاضی بسوی قاضی دیگر معمول نیست چه هرچه در یک بلد باشد یا در دو بلد
مطلقا و در طریقه رسانیدن حکم قاضی بقاضی دیگر یا بشهادت شهود است مثلا اینکه
شهود شهادت دهند بحکم قاضی و شاهد کردن حاکم ایشان را بر حکم خود شهادت دهند

نمیشود

بر معین میشود قبول آن حکم در آنچه نشود نزد حاکم دیگر و بشهادة یکنفر قول

و با با فراد خود حاکم است که در نزد حاکم دیگر بگوید حکمت بکذا و امثال آن و نیز باید

در حکم با بنا از برای حاکم دیگر نبوده است و شیخ ابو نجم گفته باید قبول میشود از حکم

خلاف مطلب اینکه محض کتابت حاکم بحاکم دیگر بدون دو شاهد عادل که حضور داشته

و حکم را شهادة دهند قبول نمیشود و ایضا معتبر باید هرگاه دو نفر از مجتهد حکم

شوند که فاضل علم باشند بعد از اجرای حکم لازم میشود بر ایشان عمل بآن حکم و تراضی

تراضی بعد از حکم فایده برای ایشان ندارد و هرگاه حاکم حکمی را فراموش نموده باشد و دو شاهد

شهادة دهند بر اینکه چنین حکمی نموده ای شهادة ایشان قبول میشود و ایضا معتبر باید

هرگاه حاکم بطور خبر دادن بگوید که من چنین حکمی نموده ام بر فلان بحجه قبول نمیشود

خواه در حالت معزولی بگوید که در زمان حکومت حکم نموده ام یا در منصوب بودن بگوید

و ایضا معتبر باید که حکم حاکم شرع حکم بظاهر است و تغییر امر واقعی نمیدهد پس اگر کسی

بشاهدان ناحق بر دیگری نماید و علم داشته باشد بباطل حق خود بر او حلال نمیشود

ببکرده و ایضا معتبر باید وکالت و عزل از وکالت ثابت نمیشود مگر بشهادة دو نفر عادل

و شهادة یکنفر عادل ثابت نمیشود باب القسمه در باب قسمت است بر آنجمله مسائلی که

اختلاف نموده اند در آن قول مالک است اینکه قسمت افراز میشود که مساوی باشند در قیمت

و صفت او پس تمیز داده میشود حق هر یک از دو شریک از شریک دیگر حتی اینکه جایز است از برای

هر یک از دو شریک اینکه تصرف کند حصه خود را و بقول ابی حنیفه و شافعی اینکه قسمت بیع است

لکن در آنچه تفاوت داشته باشد مثل لباس و عقار و اما در آنچه تفاوت نکند پس در آنها

افراز است مثل چیزهای صاحب کیل و وزن و معدود از قبیل گندم و تخم مرغ و بر این قول

قائل شده است احمد و متفرع میشود بر این دو قول آنکه بنا بر قول آنکس که میگوید قسمت افراز است

جایز میشود قسمت میوه‌هائی که ... میشود در باغ ... بواسطه تخمین چنانکه گفته است

داخل

داخل بیع است جایز نیست قسمت میوه در درخت بواسطه تخمین و از آنجمله است قول ابی حنیفه که هرگاه

یکی از دو شریک طالب قسمت بوده باشد و در این قسمت ضرری بود بدیگری پس هرگاه طالب قسمت

از دو شریک متضرر میشود تقسیم نمیشود و اگر طالب قسمت نفع میبرد بواسطه قسمت جبر کرده میشود

نفع برنده از این دو شریک بر قسمت و بقول مالک اینکه جبر کرده میشود امتناع کننده از قسمت

بهر حال و بقول اصحاب شافعی که هرگاه طالب قسمت متضرر شود جبر کرده میشود بنا بر اصح

دو وجه و بقول احمد اینکه قسمت نمیشود بلکه فروخته میشود و تقسیم ثمن او میشود و از آنجمله است

قول ابی حنیفه و مالک در یکی از دو روایت او اینکه اجرت قسمت کننده بر قدر عدد شرکا است

نه بر قدر سهم ایشان است و بقول مالک در روایت دیگر و شافعی و احمد اینکه اجرت تقسیم

کننده بر قدر سهم است پس بعد اختلاف در اینست که آیا این اجرت بر طالب قسمت است از

شرکا بخصوص یا بر او و بر طلب کرده شده از اوست گفته است ابو حنیفه بقول اول و صاحبان

مالک و شافعی و اصحاب احمد اینکه اجرت بر جمیع شرکا است و از آنجمله است قول ابو حنیفه

که صحیح نیست قسمت در مبذره مشترک بین حامض هرگاه طلب قسمت نماید یکی از آنها

و بقول بقیه ائمه اینکه صحیح است قسمت در مثل چنانچه قسمت میشود سایر حیوانات

بقرعه و تعدیل که مساوی باشند عین و صفت او مترجم گوید در مذهب صحیح چنانچه

در شرایع معتبر باید قسمت جدا نمودن حق است و بیع نیست خواه در متساوی الاجزا باشد

و خواه در غیر آن و قسمت در چیزهای ربوی و غیر ربوی هر دو جایز است و ایضا معتبر باید

که هرگاه طلب قسمت نماید یکی از دو شریک خالی از این نیست که شرکت ایشان یا در چیزهای

متساوی الاجزا است مثل آنچه مثلی است از قبیل حبوبات و روغن یا متفاوت الاجزاء است

مثل اثواب و املاک پس در قسم اول جبر کرده میشود امتناع کننده از قسمت بطالب شریک

قسمت و در قسم دوم که متساوی الاجزاء نباشد خالی از این نیست که در قسمت نمودن همه شرکا

متضرر نشوند یا بعضی از ایشان یا هیچ یک متضرر نشوند در صورت اول جبر کرده نمیشود

امتناع کننده از قسمت مثل حمام و آسیاب و چیزهای کوچک و در دو صورت دوم هرگاه طالب قسمت
شود آنکه منتفع میشود جبر کرده میشود و اگر کسیکه ضرر بر او وارد میشود و اگر آنکه منتفع میشود
امتناع نماید از قسمت جبر نمیکند او را و قسمت در دو قسم تمام کرده میشود یعنی هرگاه منتفع نشوند
بواسطهٔ قسمت جبر کرده میشود امتناع نماینده از قسمت را و صبر نماید قسمت بعد از قسمت بنا شده
صحیحست بعد از تعدیل بلکه پیش از تعیین اگر بکنند باشد حاکم مستفید باشد نیز بعد از تعدیل
جایز است و صبر نماید اجرت قسمت کنند و قبل از حصهٔ هر یک از شرکا است و تعدیل علامات ایشان
اگر تعیین اجرت با یکی از شرکا با او کرده باشد و در دو صورت تعیین طالب قسمت بر او لازم میشود
دادن اجرت بقیه **کتاب الدعاوی و البینات** در بیان احکام دعوی و اقامه شهود است
بدانکه علما در مسایل که اختلاف نموده اند در دعوی قول ابو حنیفه است که هرگاه ادعا نماید یک مرد
بر مرد دیگر در شهر که حاکم در او نباشد و طلب نماید احضار مدعی علیه را از او لازم میشود احضار او
حضور و نیز اعتبار مکان اینکه بوده باشد بعد ایشان مسافتی که رجوع نماید از آنجا در همان روز به
بلد خود و بقول شافعی و احمد حاضر نماید حاکم او را اگر چه از بلاد دور باشد با وجود حاکم و از اینجملهاست
قول ابو حنیفه بر اینکه حاکم حکم نمیکند با اقامه شهود بر غایب نیز و بر کسیکه در شهر باشد
از حکم و بعد از اقامه شهود و لکن میتواند که اگر غایب باشد نیز و اگر در شهر حاضر است و بیرون رفته باشد
و میخواند او را بسوی حاکم پس اگر آمدند بجهت باز نمودن در خانه خود نیست و اگر جواب بدهد
و نماید حکم بر او میشود و حکم امر شده است اینست از آن وقت که حکم کرده میشود بر او و گفته است
ابو حنیفه که حکم کرده نمیشود بر غایب در هیچ حال مگر اینکه متعلق داشته باشد بنفس حکم
بحاضر و بدل او غایب باشد یا جماعتی شریک باشند در چیزی پس کسی ادعا نماید بر یکی از این شرکا
که او حاضر باشد پس حکم بر او و بر غایب از شرکا میشود و گفته است مالک اینکه حکم بر غایب میشود از
جهت حاضر هرگاه اقامه شاهد نماید حاضر و سوال نماید حکم را از برای او و گفته است شافعی
حکم بر غایب میشود هرگاه اقامه بینه شود از برای مدعی علی الاطلاق و بنا بر قول قائل

احمد

احمد در یکی از دو روایت خود و از اینجملهاست قول مالک و شافعی در اصح مذهب خود که هرگاه
اقامه شهود بر غایب یا در معنی یا درخواست باشد پس لازم است از آنکه سوگند یاد نمودن مدعی با شاهد
و از احمد دو روایت است یکی اینکه سوگند لازم است و یکی اینکه لازم نیست و از اینجملهاست قول
ابو حنیفه که هرگاه بمیرد مردی و بجا گذارد پسر مسلم و پسری نصرانی پس هر یک ادعا
نماید که پدر من بر دین من مرده است و هر یک از دو پسر شاهد
بیاورند که پدر بر دین ما مرده است متعین پسر مسلم شاهد بیاورد که پدرم قبل از فوت مسلمان
شده و نصرانی شاهد بیاورد که بر دین نصرانیت مرده پس مقدم میشود شاهد اسلام و در یکی از دو قول
شافعی اینکه شهود هر دو تعارض نموده ساقط میشوند و میشود مثل اینکه شاهدی نباشد
پس سوگند بر پسر نصرانی داده حکم برای او میشود و بقول دیگر شافعی شهود هر دو قبول میشود
پس قرعه میزنند در میان هر دو و ترکه را قسمت داده و نماز بر او خوانده و در مقبرهٔ مسلمین دفن
میکنند و از اینجملهاست قول ائمه ثلثه که هرگاه مدعی بگوید شاهد ندارم یا هر شاهدی که بیاورم کاذب است
پس بعد از اقامه شاهد نماید قبول میشود از او و بقول احمد قبول نمیشود و از اینجملهاست
قول ابو حنیفه و احمد در یکی از دو روایت خود اینکه شاهد خارج مقدم میشود بر شاهد
ذو الید در ملک مطلق دون ملکی که استناد شود بسوی سببی که مکرر نشود مثل بافته شده
اینجا و آنجا اینکه بافته شود مکرر نشود و بافتن که مکرر نشود پس شاهد صاحب ید مقدم میشود
در این صورت و هرگاه تاریخ را معین نماید پس اگر صاحب ید مقدم باشد تاریخ شهود او مقدم داشته میشود
ایضا و بقول مالک و شافعی اینکه شاهد صاحب ید مقدم است مطلقا و از اینجملهاست قول ائمه ثلثه که هرگاه
تعارض نمایند شاهد های دو طرف در حالی اینکه شهود یک طرف مشهورتر باشند بعدالت و
بقول مالک اینکه ترجیح داده میشود بعدالت شهود و از اینجملهاست قول ابو حنیفه که هرگاه ادعا نماید
کسی بر دیگری چیزی را که در دست هر دو است و تعارض نماید شهود هر دو و هر دو گمان کنند
ساقط میشود شهود ایشان بلکه تقسیم میشود آن چیز در میان ایشان بالمناصفه و بقول مالک

هر دو را سوگند داده و آنچه را تقسیم میکنند میان هر دو و پس اگر یکی از این دو نفر سوگند یاد کند
و دیگری نکول نمود حکم میشود تمام آنچه از برای سوگند یاد نموده و اگر هر دو نکول کنند
از هر دو قول شافعی شهود هر دو طرف ساقط میشود تا بهر و میشود مثل حال آنکه هیچ شاهد
نباشد و از آنجمله است قول ابو حنیفه و مالک که هرگاه ادعا نماید مردی که من زن را عقد نموده ام
و عقد نمودن جمیع شروط شرعیه میشود ادعای او و بقول شافعی و احمد آنکه مسموع نمیشود ادعای
او مگر بعد از ذکر شروطی که صحت عقد موقوف است بر آنها و او را نیست که بگوید ترویج نمودم
بولی مرشد و دو شاهد عادل و رضای آن زن اگر زن در محلی باشد که رضای او شرط باشد و از آنجمله است
قول ابو حنیفه که هرگاه نکول نماید مدعی علیه از سوگند نمیتواند رد نماید بلکه حکم میشود بنکول او
و بقول احمد اینکه رد میشود و حکم بنکول هم میشود و بقول مالک اینکه رد میشود و حکم
بنکول او در آنچه ثابت شود با شاهد و سوگند یا یک شاهد مرد و دو زن و بقول شافعی اینکه
رد میشود سوگند بر مدعی و حکم میشود بر مدعی علیه بنکول او در جمیع چیزها و از آنجمله است
که تغلیظ در سوگند نمیشود بزمان و نه بمکان و بقول مالک و شافعی و احمد در یکی از دو قول
او که تغلیظ سوگند بزمان و مکان میشود و از آنجمله است قول ابو حنیفه که هرگاه شهادت
بدهند دو شاهد عادل بر مردی که آزاد نموده است بنده خود را و انکار نماید آن آقا
صحیح نمیشود شهادت ایشان و بقول ائمه ثلثه حکم میشود با شهادت آن بنده و از آنجمله است
که هرگاه اختلاف نمایند زن و شوهر در اسباب خانه که هر دو ساکن باشند در آن خانه
هر دو را اسباب ثابت باشد و شاهدی نداشته باشند پس آنچه در دست ایشان باشد باشد
پس مال مرد است و آنچه در دست ایشان باشد از طریق حکم پس آنچه صلاحیت دارد برای
مردان مال مرد است و قول قول او است در آن و آنچه صلاحیت داشته باشد برای زنان مال زن است
و قول قول او است در آن و آنچه صلاحیت برای هر دو دارد پس مال مرد است در حیوة و بعد از مردن
برای اکثر است از این دو نفر که باقی بماند و بقول مالک اگر اسباب بیت که صلاحیت از برای

هر دو دارد پس از مال مرد است و بقول شافعی میان ایشان تقسیم میشود بعد از تحالف
و بقول احمد اگر منازعه فیه از آنچه باشد که صلاحیت برای مردان دارد مثل عمامه
و قبا و مانند آن پس قول قول مرد است در آن و اگر صلاحیت برای زنان دارد مثل مقنعه و چادر
پس قول قول زن است در آن و اگر برای هر دو صلاحیت دارد میان هر دو است بعد از تحالف
پس دیگر فرقی ندارد که در دست هر دو باشد از طریق مشاهده یا از طریق حکم و هم چنین است
در اختلاف وارث ایشان پس قول قول آنکه باقی مانده از این دو نفر و بقول ابو یوسف
آنکه قول قول زن است در آنچه عادت جاری شده باشد بر جهاز مثل آن از برای زن
مترجم گوید در مذهب محقق چنانچه در شرایع میفرماید هرگاه کسی بر دیگری ادعای حق
باشد و طلب نماید احضار مدعی علیه را از حاکم شرع واجب میشود احضار او هرگاه در محل نباشد
که بیرون حضور مدعی علیه باشد پس حاکم احضار او در صورت بودن در آن بلد و اگر
در بلد دیگر باشد که در آنجا حاکم شرعی نباشد بجهت لوازی حکم لازم میشود احضار او و نیز
میفرماید جایز است حکم نمودن بر غایب مطلقا چنانچه سابق بیان آن شد و هم چنین
حکم نمودن بر کسی که کور باشد بعد از اقامه شاهد بر او مطلقا و میفرماید در ادعای بر غایب
در صورت بر بودن بعد از اقامه شهود محتاج بسوگند استظهاری نیست بنا بر اشبه و ایضا میفرماید
چون در مذهب امامیه وارث کافر ارث نمیبرد چه شخص مورث مسلم باشد یا کافر
بنا بر این هرگاه مدعی شهود حکمی بر او مرتب نمیشود هرگاه کسی بمیرد در حال اسلام یا مجهول الحال
بودن و دو پسر از او بجا ماند یکی مسلم و دیگری کافر و هر یک شهود اقامه نمایند بر اینکه
پدر ایشان مرده چون ارث او بوارث مسلم او میرسد و هم چنین اگر بگوید کافر باشد
و دو پسر یکی مسلم و یکی کافر از او بجا ماند ارث بوارث مسلم او میرسد و حکم میشود به
اسلام او بعد از فوت حکما اسلام بر او جاری میشود و میفرماید هرگاه کسی ادعا بر دیگری
نماید و بگوید شاهد ندارم یا هر شاهد یا دروغ گفت و بعد اقامه شاهد نماید مقبول نمیشود

ثابت شود و اگر موقوف بجواب دادن مدعی علیه

ح

چون محتمل است فساد دعا نداشته باشد که شاهد دارد بعد بر او معلوم شود که شاهد داشته
و ایضا معتبر نباشد در باب تعارض شهود خارج و ذی الید خالی از چند صورت نمی‌شود بجهت
اینکه آن چیزی که ادعا میکنند یا در دست هر دو است یا در دست یکی از این دو یا در دست
ثالث است پس اگر در دست هر دو باشد حکم میشود به مناصفه آن برای هر دو نفر و اگر در دست
یکی باشد حکم میشود از برای خارج اگر شهود طرفین بر ملک مطلق شهادت داده باشند و اگر
شاهد خارج بر ملک مطلق و شاهد متعرض سبب باشد در اینجا حکم میشود از برای صاحب ید
خواه آن سبب قبول تکرار نکند مثل نتاج و نسج لباس یکتان یا قبول تکرار نماید مثل بیع
و غیر آن و اگر این عین در دست ثالث باشد حکم کرده میشود برای آنکه شهود او اعدل
مرجح داشته باشند و اگر تاریخ را در شهادت تعیین نمایند حکم میشود بشهادت شهود اکثر
که تاریخ او تقدم داشته باشد و ایضا معتبر نباشد که هرگاه مردی ادعا نماید بر اینکه زن را
بعقد صحیح شرعی تزویج نموده و زن دعوی او منکر است و بر آنکس که مدعی فساد نکاح است
در صورت تصدیق در وقوع نکاح و لکن بجهت فساد لازم میشود بر او که اثبات نماید
فساد نکاح را و اگر مدعی نکاح باشد مرد و زن انکار نماید اثبات بر مرد است قبل از دخول
و بعد از دخول چند صورت دارد که در کتب فقهیه مذکور است و ایضا معتبر نباشد در مقابله که
سوگند و مرتبه عجله دارد شود خالی از سه حالت نمیشود یا سوگند یاد می‌نماید بآنچه
بر مدعی یا نکول از سوگند دادن مدعی سوگند یاد نمودن خود می‌نماید در صورت یاد نمودن
خود بر حق میشود دعوی ساقط میشود در صورت دوم سوگند لازم میشود مدعی را که
سوگند یاد نماید پس اگر نکول نماید دعوی او ساقط میشود و در صورت نکول مدعی علیه
ارد و سوگند یاد نمودن هر دو حاکم باو میگوید تا سه مرتبه که اگر سوگند یاد نمائی
بتا خوف والا از نکول کسی قرار میدهم پس اگر اصرار نمود سوگند یاد نمود حکم نکول
را و جاری میشود در بکر احتیاج نیست که حاکم رد سوگند را بر مدعی نماید و انقسام در

کہ

که تغلیظ سوگند بمکان و زمان جایز بلکه مستحب است مثل سوگند دادن در مسجد یا حرم یا مکان
شریفی و مثل سوگند دادن در روز جمعه و عید و زمانهای شریفه و ایضا معتبر نباشد که
ثابت میشود آزاد بودن بنده هرگاه اقرار او انکار نماید بشهادت دو شاهد عادل و ایضا معتبر نباشد
که هرگاه اختلاف نمایند زن و شوهر در اسباب خانه که در تصرف هر دو باشد حکم میشود
بحصه اگر که شهود اقامه نمایند از این دو نفر که زن و شوهر باشند و اگر شاهد نداشته باشند
در بین ایشان نصفه میشود نصف مال مرد و نصف مال زن است و شیخ طوسی ره در مبسوط معتبر باید
هر یک صاحب خود را سوگند داده و تقسیم مینمایند آن مال را بالمناصفه خواه بوده باشد
از چیزهایی که مختص مردان باشد یا از آنچه مختص زنان باشد یا چیزی باشد که مثلا حسب
هر دو را داشته باشد خواه در خانه مشترکی هر دو باشد یا خانه یکی و خواه در دست بین
ایشان باقی باشد یا زایل شده باشد و فسخ و بیع در اینکه مذکور شد هر یک یا تقدم بین یا وارث
دیگر و شیخ طوسی در خلاف میفرماید که از این اسباب آنچه منوط صلاحیت مثلا حسب
داشته باشد برای مردان مال مرد است و آنچه صلاحیت داشته باشد برای زنان مال زن است
و آنچه صلاحیت برای هر دو دارد تقسیم میشود بین هر دو بالمناصفه و در روایت دیگر
این هم مال زن است مگر آنکه متاع را زن از خانه بیرون برده باشد و بعد از آنکه نقل هر دو
قول را محقق از کتاب شیخ میفرماید ترجیح میدهد آنچه را که شیخ در خلاف ترجیح نموده
و میفرماید این قول اشهر در روایات و اظهر بین اصحاب است و در بیان مسئله تقاص بعض
بر آن که یکدانست قول ابو حنیفه که هرگاه از برای شخصی دینی باشد بر دیگری و مدیون انکار نماید
آن دین را پس در صورت مذکوره صاحب طلب جایز است که بگیرد از مال مدیون
بقدر طلب خود بی اذن صاحب مال بشرط آنکه زیاد نگیرد از آنچه باو قرض داده است باشد
و در یکی دو روایت آن که هرگاه نزد کسی باشد بعد چون این شخص طلبی از دین دیگر
برای بلقی صاحب طلب است استیفا و حق خود بدون اذن مدیون و اگر وعده باشد

بر این مدیون چیزی دین این شخص میخواهد دیگری استیفا نماید بعید دهم خود از مال
او من باب تقاص و رد میکند اینچه زیاد نباشد از تمام خود و صاحب مال و در دو دیگر روایت
دیگر مالک و مذهب احمد آنست که اخذ نکند مگر باذن صاحب مال و اگر غیر از این دین
دیگر بوده باشد جایز است استیفای حق خود از مال او بدون اذن خواه مضایقه در ایفا
داشته باشد و خواه نداشته باشد و خواه صاحب حق شاهد داشته و خواه نداشته باشد
و خواه از جنس حق خود بوده باشد یا از غیر آن و بقول شافعی از برای صاحب حق جایز است
تقاص نمودن مطلقا بغیر اذن مدیون و هم چنین جایز است اگر شاهد هم داشته
باشد و ممکن هم باشد از برای او که حق خود بعرض نمودن بحاکم بگیرد و اصح از مذهب
شافعی جواز اخذ است اگرچه مدیون اقرار طلب او داشته باشد و ترک ادا نکند
بواسطه قوت و سلطنت بر این مزاحم گردد در مذهب مجتهدین اثنا عشریه تقاص جایز
در شرایع میفرماید بدین تفصیل است که هرگاه کسی از عین المال خود چیزی در نزد
کسی دیگر داشته باشد پس از برای او جایز است که عین مال خود را از او بطور جبر
و قهر مادامی که باعث فساد و فتنه نشود و موقوف نیست بر اذن حاکم و هرگاه حق
دینی باشد نزد دیگری و شخص مدیون اقرار داشته باشد و مضایقه از ادا ننماید و هم
نباشد نمیتواند صاحب حق بدون اذن حاکم ادا و اخذ نماید و اگر آن شخص مدیون منکر
باشد و از برای صاحب حق شاهدی باشد که ثابت نموده باشد نزد حاکم در وصول شود
مدیون ممکن باشد فقهای امامیه جواز تقاص است در این صورت بدون اذن
و اگر شاهد نداشته باشد یا دعوی بحاکم شرع نداشته باشد و یا بدان جنس مال
خود از مدیون چیزی را میتواند مستقلا استیفا و تقاص حق خود را نماید و اگر از غیر
جنس حق خود چیزی بیابد جایز است بقدر قیمت عادله آن جنس را عوض حق خود
بردارد در رضای مالک در قیمت جنس و در جنس شرط نیست و مدیون بود این شخص

بدیگری

بدیگری غیر تقاص کرده و بیرون آن تفاوت در جواز تقاص ندارد **کتاب الشهادة**
در بیان شهادت دادن و اوصاف شاهدان است پس از جمله مسائلی که اختلاف نموده اند
در او قول ابی حنیفه است اینکه نکاح ثابت میشود بشهادت یک مرد و دو زن در مقام مرافعه
و بقول مالک و شافعی و احمد در یکی از دو روایتش اینکه ثابت نمیشود بشهادت
یک مرد و دو زن و از جمله است قول شافعی و غیره اینکه نکاح منعقد نمیشود بحضور دو زن و یک مرد
و بقول احمد و غیره اینکه منعقد میشود بشهادت دو نفر غلام و از جمله است قول
ائمه ثلثه بر اینکه مستحب است شاهد گرفتن در بیع و بقول داود واجب است و از جمله است
قول ابی حنیفه بر اینکه قبول میشود شهادت زنان در آنچه غالبا مثل او در اطلاع
نشوند بجز مرد از مثل نکاح و طلاق و عتق و امثال اینها خواه منفرد باشند زنان در
این شهادت یا همراه باشند با مردان و بقول مالک اینکه قبول نمیشود شهادت زنان در این
و اینست و جز این نیست که قبول میشود شهادت زنان در نزد مالک در غیرمال و در
تعلق بگیرد بغیرمال از حقوق مخصوص بمال که مطلع شود بر آن مثل اینها کسی دیگر غیر زنان
و باین قول قائل شده اند شافعی و احمد و از جمله است قول ابی حنیفه و احمد در اظهر
از دو روایت خود اینکه عدد شرط نشده است در شهادت زنان بلکه قبول میشود
شهادت یک زن و بقول مالک و احمد در روایت دیگر اینکه قبول نمیشود شهادت یک زن
از دو زن و بقول شافعی قبول نمیشود مگر شهادت چهار زن و از جمله است قول ابی حنیفه
بر اینکه صدای او از ادای بیرون طفل ثابت میشود بشهادت دو مرد یا یک مرد و دو زن
بعلت اینکه در این شهادت ثابت میشود در وارث و امامت در حق غسل و نماز بر او
پس قبول میشود شهادت یک زن بر شهادت و بقول مالک قبول میشود شهادت دو زن
زن در این باب و بقول شافعی قبول میشود شهادت زنان منفرد بغیر مرد یا با ایشان
نباشد در این باب مگر اینکه بنا بر اصل و قاعده نزد او شرط است که کمتر از چهار نفر نباشند

و بقول احمد شهادهٔ بر استهلال قبول میشود شهادهٔ یک زن و از آنجمله است قول ابی حنیفه
قبول نمیشود شهادهٔ بر رضاع مگر اینکه دو مرد یا یک مرد و دو زن و قبول نمیشود در رضاع
شهادهٔ زنان منفرده و بقول مالک و شافعی قبول میشود شهادهٔ زنان بی انضمام مردان
در رضاع مگر اینکه در مشهور از قول مالک شرط شهادهٔ دادن دو زن در این باب
و بقول شافعی شرط است شهادهٔ چهار زن و بقول مالک در روایت دیگر او که قبول میشود
در رضاع شهادهٔ یک زن و این روایت را مالک در کتاب حیوان مرقوم نموده و
بقول احمد شهادهٔ زنان بر شهادت در رضاع قبول میشود و مجزیست در این باب شهادهٔ
یک زن در آنچه مشهور از اوست و از آنجمله است قول ائمه ثلثه بر اینکه شهادهٔ اطفال قبول [نمیشود]
و بقول مالک اینکه قبول میشود شهادهٔ اطفال در جراح هرگاه مجتمع شده باشند و حضر
امر شاهی قبل از اینکه متفرق شوند و بیک روایت از احمد هم این نوع است و در روایت سیم از احمد
اینکه قبول شهادهٔ ایشان در هر چیز بشرط تمایز معتبر در این امر و از آنجمله است قول ابی حنیفه
که قبول نمیشود شهادهٔ کسیکه حد قذف بر او جاری شده باشد اگر چه توبه نموده باشد
هرگاه توبه او بعد از حد باشد و بقول ائمه ثلثه اینکه بعد از توبه شهادهٔ او قبول میشود خواه
بعد از حد توبه نموده باشد یا قبل از آن مگر اینکه مالک شرط نموده است بر توبه اینکه قبول
میشود شهادهٔ او در حدی که اقامه شده است بر او و از آنجمله است قول شافعی که
توبه قاذف گفتن اینطور است که بگوید قذف که من کرده ام باطل و حرام است و پشیمانم بر آن
عمل و دیگر عود نمیکنم بسوی آنچه گفته بودم و بقول مالک و احمد اینکه صفت توبه تکذیب نمودن
نفس خود است که گفته اند قبول میشود شهادهٔ ولد الزنا در زنا و از آنجمله است قول ابی حنیفه
که بازی شطرنج حرام است و هرگاه کسی بازی نماید [illegible] رد میشود شهادهٔ او و
اینکه شطرنج بازی حرام نیست مگر اینکه بعوض باشد یا مشغول شود بان از نماز [illegible]
و مثل نکند بر او [illegible] و از آنجمله است قول ابی حنیفه و شافعی بر اینکه شرب نبیذ [illegible]

او

او اختلاف شده است رد شهادهٔ زانیکه مادام که مستفرغا بوده و بقول مالک و احمد رد
از دو روایت او اینکه حرام است و فاسق میشود شارب او و رد میشود شهادهٔ او و در روایت دیگر
احمد مثل مذهب ابی حنیفه است و از آنجمله است قول ابی حنیفه که شهادهٔ نابینا قبول نمیشود
و بقول مالک و احمد اینکه قبول میشود در چیزهائی که طریقهٔ شهادهٔ در او شنیدن باشد مثل
مطلق و وقف و عقود و سایر عقود از قبیل نکاح و بیع و صلح و اجاره و اقرار و امثال اینها
خواه در حالت کوری تحمل نموده باشد این شهادت را یا در حالت بینائی و بعد کور شده باشد و
شهادهٔ شخص اعمی در سه چیز قبول میشود یکی در آنچه از شهادهٔ باو استفاضه باشد و دیگر
در آنچه هرگاه [illegible] پیش از آنکه [illegible]
ثالث مانند که ادای شهادهٔ خود را نماید و از آنجمله است قول ابی حنیفه و احمد بر اینکه
شخص [illegible] قبول میشود اگر [illegible] شود و بقول مالک [illegible] و بوجه اصحاب شافعی
اینکه قبول میشود اگر [illegible] و از آنجمله است قول ائمه ثلثه که شهادهٔ [illegible] قبول نمیشود
مطلقا و بقول احمد در مشهور از او اینکه قبول میشود [illegible] و از آنجمله
قول ابی حنیفه و شافعی که هرگاه [illegible] در حالت [illegible] تحمل شهادت نماید و بعد از آن
ادای شهادهٔ نماید قبول میشود و بقول مالک [illegible] شهادهٔ بعد از حد در حالت [illegible] و
امر [illegible] شود هرگاه [illegible] همان شهادهٔ [illegible] ادا نماید قبول میشود و
اختلاف ائمه در آنچه تحمل نموده باشد کافر [illegible] قبل از اسلام خود [illegible] و طفل
از بلوغ خود [illegible] حکم در این نزد هر یک از ائمه باین نوع است که ذکر شد در مسئله [illegible]
مترجم گوید در مذهب حنفی چنانچه در [illegible] مقرر باید در باب مسائل و کیفیت شهادهٔ
و اوصاف شاهد اینکه در صورهٔ اختلاف [illegible] موضع نکاح و [illegible]
میشود و [illegible] نکاح بشهادهٔ یک مرد و دو زن [illegible]
گو [illegible] شرط نیست در عقود مگر در طلاق [illegible] در نکاح و رجعت و بیع [illegible]

و در باب شهادت مردان و زنان میفرماید که قبول میشود شهادت زن در جاهایی که غالباً (اطلاع)
مردان را اطلاع نبوده باشد پس قبول میشود در بعض از این مواضع شهادت زن مثل نکاح و (عتق)
و در بعض از این مواضع قبول نمیشود شهادت زن مثل طلاق که باید دو مرد شهادت دهند (بر عقد)
و در نکاح و عتق که گفته شد قبول میشود شهادت زن با انضمام مرد است نه منفرد (و در)
شهادت زنان بدون انضمام مرد ثابت میشود عیوب زنان چون مرد غالباً بر این (عیوب)
مطلع نمیشوند و ایضاً میفرماید علامه در ارشاد که شهادت زنان پس در هر موضعی که قبول (میشود)
در او شهادت زنان منفرده ثابت میشود مگر از جهت دو نفر زن و ایضاً میفرماید در استهلال
طفل یعنی اطفالی که در وقت متولد شدن زنده باشد و اقرار بعد قبول میشود شهادت
دو مرد و یک مرد و دو زن و چهار زن و اما در عقل و مثل و [illegible] چون خواهند که شهادت (زنان)
ثابت نشود و میفرماید که در ثبوت رضاع شهادت چهار زن قبول میشود و شهادت یک مرد و دو
زن و شهادت دو عفیف مرد نیز قبول میشود و ایضاً میفرماید شهادت اطفال نابالغ مقبول (نمیشود)
در چیزی مگر شهادت اطفال ده ساله در امر جراح مادامی که بعد از اجتماع بر این مسأله متفرق (نشده)
نباشند و بر اجتماع خود باقی باشند و ایضاً میفرماید شهادت قاذف قبول نمیشود قبل (از)
توبه و بعد از توبه قبول میشود و صفت توبه او اینست که تکذیب نماید نفس خود را
و شهادت ولد الزنا قبول نمیشود در چیزی مطلقاً و ایضاً مطلق قمارباز مردود (شهادت)
میشود خواه بقصد بردن باشد یا بقصد لهو و لعب باشد و شطرنج و نرد حرام است (و باعث)
رد شهادت میشود مطلقاً و ایضاً میفرماید شرب مسکرات باعث رد شهادت میشود
و حرام است و فاسق میشود شخص بخوردن آن خواه بسیار باشد و خواه مسکرات اندک (مسکر اگر)
چه یک قطره باشد و استماع غنا رد و ایضاً میفرماید شهادت شخص نابینا قبول میشود هر (گاه)
با استفاضه متحمل باشد در چیزهایی که با استفاضه ثابت میشود مثل ثبوت نسب و موت
و ملک مطلق و عتق و وقف و نکاح و بیع و صلح و اجاره هر گاه در حال بینائی تحمل (شهادت)

نموده

نموده باشد و در حال کوری ادا نماید قبول میشود اگر شهادت معین باشد در صورت شناختن (شخص)
او از کسی که شهادت بر او نموده مجملاً در آنچه علم داشته باشد بلکه مشتبه نشود بر او جایز است (و ادای شهادت)
او هم چنین صحیح است شهادت شخص کر که بتواند با اشاره بفهماند بحاکم شرع با بودن دو نفری که (اشاره)
او را نفهمند بشرط عدالت آن دو نفر و ایضاً میفرماید شهادت بنده قبول میشود مطلقاً (مگر)
بر آقای خود هم چنین قبول میشود شهادت او مطلقاً بر آقای خود و بر غیر هر گاه در حالت (آزادی)
ادای شهادت نماید آنچه را که در حال بندگی تحمل نموده باشد و هر گاه بنده در حالت (بندگی)
شهادت بر آقا بدهد قبول نشود بعد از آنکه آزاد شود هر گاه همان شهادت را ادا نماید
قبول میشود و هم چنین است حکم صبی و کافر هر گاه در حالت صغر یا کفر تحمل شهادت (نموده)
باشد بعد از بلوغ و اسلام هر گاه ادا نماید قبول میشود اگر چه در حالت بودن مانع
ادا نموده باشد و قبول نشده باشد و از جمله آنست قول ابی حنیفه که اینکه جایز است (شهادت)
با استفاضه در پنج چیز نکاح و دخول و نسب و موت و ولایت قضاء و بقول اصحاب شافعی
در اصح از مذهب جایز است در هشت چیز در نکاح و نسب و موت و ولایت قضاء و (ملک و عتق و وقف و ولاء)
و بقول احمد در نه چیز جایز است در هشت چیز مذکوره نزد شافعیه و یک دیگر علاوه بر آن و خلع (نسب)
و از جمله آنست قول شافعی که جایز است شهادت دادن از جهت تصرف مثل اینکه کسی ببیند
چیزی را در دست کسی که تصرف میکند در او مدتی طولانی پس شهادت بدهد (از برای)
او بتصرف و اما جایز است اینکه شهادت بدهد از برای او بملک در این دو وجه است (یکی)
اینکه جایز است شهادت در این با استفاضه و بنابر این قائل شده است ابو سعید اصطخری
و احمد و دوم آنکه جایز نیست و بنابر این قائل شده (ابو اسحق مروزی)
و بقول ابو حنیفه جایز است شهادت دادن بملک در مالی که در دست کسی بوده تا زمانی که (در)
تصرف کسی باشد مدت طولانی مثل ده سال و زیاده بر آن و آنکه در این صورت شهادت (بملک)
داده میشود [illegible] تصرف ده سال و زیاده بر آن هر گاه مدعی حاضر باشد در (خلال تصرف)

مذهب غالب در ملک و بحرین بوده اداء شهادت را ادا نمیشود مگر اینکه بوده باشد ملتجی
ابا بر سبب از سلطان اینکه معارضه نماید او را و از جمله آنست قول ابو حنیفه که اینکه جایز است
شهادت اهل ذمه بعضی از ایشان بر بعضی و در روایتی از احمد نیز جایز است این شهادت و قول
شافعی و احمد در روایت دیگر اینکه قبول نمیشود و از جمله آنست قول ائمه ثلثه که قبول نمیشود
شهادت کفار بر مسلمین بوصیت در سفر هرگاه یافت نشود غیر ایشان که بود بکر و قول احمد
اینکه قبول میشود و سوگند میدهند ایشان را بخداوند علاوه بر شهادت ایشان که نه خیانت
کرده ایم و کتمان نکرده ایم و آنچه را تصرف و وصیت نموده تبدیل نکرده ایم و از جمله آنست
قول ائمه ثلثه که جایز است حکم نمودن بشاهد و سوگند در اموال و حقوق آن و از جمله آنست
قول ائمه ثلثه و احمد در یکی از دو روایت خود اینکه حکم کرده نمیشود بیک شاهد و سوگند
مدعی و قول احمد در روایت دیگر خود اینکه سوگند میدهند بنده مدعی را اداء یا با انکار شاهد
مترجم گوید در مذهب حقه جعفریه در شرایع بیخ نماید جایز است شهادت باستفاضه در نکاح
و نسب و موت و ولایت قاضی و ملک مطلق و وقف و عتق و صبر نماید جایز است شهادت
بالفاظ آن و لحظ دیدن بدعنوان شهادت بر ملکیت مطلقه نماد هرگاه متصرف باشد
که تصرف نماید بخراب نمودن و آباد نمودن و اجاره دادن و متابع هم نداشته باشد
بالفظ چنین تصرفی یا مدیدن و ادعی میتوان شهادت ملک از برای متصرف میدهند
و ایضا معتبر نماید جایز نیست شهادت کافر بعض ایشان بر بعض دیگر چه ذمی و چه حربی
از کفار هر مقام و بند در رد شهادت و شهادت ایشان بر مسلمین نیز قبول نمیشود مگر شهادت
ذمی در وصیت خاصه هرگاه در آنجا مسلم پیدا نشود که تحمل شهادت نماید و شرایط بودن
وصیت کننده در غربت هر جا که شاهد مسلم پیدا نشود جایز است و ایضا معتبر نماید که
حکم نمودن بیکنفر شاهد عادل با سوگند دادن مدعی در اموال و حقوق مثل قرض و قراض
و عقود معاوضه مثل بیع و صرف و سلم و صلح و اجاره و مساقات و رهن و وصیت از برای او

وچنانچه

وچنانچه که موجب ضرر باشد و در وقف بنا بر اظهر و معتبر نماید حکم بآزادی بنده نمیشود
بیکشاهد با سوگند بلکه باید دو شاهد مرد باشد یا یک نفر مرد و دو زن و از جمله آنست
قول ابو حنیفه که قبول میشود شهادت دشمن بر دشمن خود هرگاه عداوت بین ایشان فاسق
نکند شاهد را و قول ائمه ثلثه اینکه قبول نمیشود مطلقا و از جمله آنست قول ائمه ثلثه که قبول
میشود شهادت برادر از برای برادر خود و دوست از برای دوست خود و قول مالک اینکه قبول نمیشود
و از جمله آنست قول ائمه ثلثه که قبول نمیشود شهادت یکی از زن و شوهر از برای دیگر و قول شافعی
اینکه قبول میشود و از جمله آنست قول ابو حنیفه و شافعی اینکه قبول میشود شهادت اهل
اهوا هرگاه اهل دروغ نباشند مگر خطابیه و ایشان طایفه از رافضه میباشند که
میشمارند آنکسی را که سوگند یاد نماید از برای ایشان اینکه برای او بر فلان شخص است فلان
مثلا پس بواسطه سوگند او شهادت میدهند از برای او بآن مبلغ و قول مالک و احمد
ایشان قبول نمیشود مطلقا و از جمله آنست قول ابو حنیفه و شافعی که قبول میشود شهادت
بادیه بر اهل قریه هرگاه بوده باشد دشمن از برای مدعی در همه چیزها و قول احمد قبول نمیشود مطلقا
و قول مالک اینکه قبول میشود در جراحت و قتل خاصه و قبول نمیشود در غیر این
از حقوق که ممکن باشد شاهد شدن حاضرین در آن مگر اینکه تحمل شهادت را در بادیه نموده باشد
و از جمله آنست قول ائمه اربعه که هرگاه معین شود بر کسی ادای شهادت جایز نیست
از برای او که بگیرد اجرت و آنکسی که معین نشده باشد بر او جایز است که بگیرد اجرت بر ادای شهادت
بنا بر وجه از برای شافعی و از جمله قول مالک در مشهور از او اینکه شهادت بر شهادت
جایز است در هر چیزی از حقوق خداوند تعالی و حق الناس خواه در مال باشد یا در حد یا در قصاص
و قول ابو حنیفه اینکه قبول میشود در حقوق تمام خواه در قصاص باشد یا در غیر آن
و قول شافعی در اظهر دو قول او اینکه قبول میشود در حقوق خداوند تعالی مثل حد زنا
و دزدی و شراب خوردن و از جمله آنست قول ابو حنیفه که اینکه جایز است که بوده باشد در شهود

فرع ثانی و بقول مالک و احمد اینکه جایز نیست و از آنجمله است قول ائمه ثلثه که جایز است
اینکه شهادت بر شهادت دو نفر بر هر یک از آنها بر شاهدی از شهود شاهد اصل و بنا بر قول
قائل شده است شافعی در اظهر دو قول خود و قول دیگر او اینکه محتاج است در بودن ایشان
چهار نفر بوده باشند بر هر یک شاهدی از شهود اصل دو شاهد فرع و از آنجمله است
قول مالک و ابی حنیفه و شافعی در قدیم و احمد که هرگاه دو شاهد شهادت دهند بعد از
پس رجوع نمایند از شهادت خود بعد از حکم بآن بر ایشان ضمان است از برای آن مال و بقول شافعی
در جدید اینکه چیزی بر ایشان نیست و از آنجمله است قول ابی حنیفه که حاکم هرگاه شهادت
دو فاسق حکم نماید پس مطلع بر حال ایشان شود بعد از حکم منتقض نمیشود حکم او و بقول مالک
و احمد و شافعی در یکی از دو قول خود که منتقض میشود و از آنجمله است قول ابی حنیفه اینکه
تعزیر لازم نمیشود بر شاهد دروغ گو بلکه تنها میبرند او را در میان طایفه و اقوام او
و میگویند با ایشان که این شاهد زور و کذب است و بقول ائمه ثلثه اینکه تعزیر میشود او را
و تنها میبرند در میان قوم و حیله او را بر ایشان ندا میکنند که این شخص شاهد زور و کذب
و کفته است مالک شهرت میدهند او را در مساجد جامع و بازارها و محل اجتماع خلق مترجم گوید
در مذهب حق جعفریه در شرایع مقرر است که عداوت دینی باعث رد شهادت نمیشود
چنانچه شهادت مسلم قبول میشود بر کافر و اما عداوت دنیوی مانع از قبول شهادت میشود
خواه بحد فسق برسد یا نرسد و عداوت متحقق میشود باینکه از حال او ظاهر شود که شاد
دشمنی کند شود و بیند حال او خوشحال یا اینکه واقع شود میان ایشان نسبت تعدی
باید تکذیب طالبین در شهادت در مقام شهادت قبول نمیشود و اما شهادت برای نفع دشمن
صحیح است و ایضا شهادت برادر برای برادر و بر برادر قبول است و دوست بر نفع دوست
دوست قبول میشود و شهادت مرد برای زوجه خود و بر زوجه خود قبول میشود و بعکس
معتبر نیست زن برای شوهر و بر شوهر شهادت بعد قبول است و ایضا معتبر باید بگران آنرا

قبول شهادت اهل باطل پس شهادت غیر اهل ایمان قبول نمیشود مطلقا خواه اهل بدعت
در اصول دین باشند یا در فروع دین پس هر مبتدع بجز ابی مردود الشهاده است خواه
در فروع کو باشد یا نباشد و هر یک از خطابیه بر طایفه دون خطابیه ندارند و اینجا سکه نقل بوده این
که طایفه خطابیه و غیر از شیعه اند که جایز دانسته اند ادای شهادت را بقول مدعی هرگاه
در راه خدا داشته باشد و صادق باشد بمحض اینکه بگوید از فلان طلب دارم بقول او اعتماد
نموده شهادت داده در نقل خود خبط نموده اند بعلت اینکه اجماع فرقه اثنا عشریه قائم
بر عدم جواز چنین شهادت است بلکه آنچه معلوم شده است این مسئله مذهب محمد بن علی
شلمغانی غرافری است که از طایفه غلاة و فرقه حنبلیه کافر هستند و مخطی با ماثبه نداده اند و
تصنیف نموده مسماة بکتاب التکلیف که این مسئله با چندی از مسائل منکره را در آن ذکر نموده
و توقیعات بیاد ان ناحیه مقدسه بر دست ابو القاسم حسین بن روح بر دو آن آمده بود جهت قتل
او پس سلطان آن عصر او را گرفته بقتل رسانیدند و ایضا معتبر است در قبول شدن شهادت اختصاص
با اهل شهر نداشته باشد هر یک از اهل ایمان که عادل باشند مقبول الشهاده است خواه بدوی باشند
و خواه قروی پس شهادت بدوی بر قروی قبول میشود و عکس هم مقبول است و ایضا باید
اجرت گرفتن بر شهادت حرام است و جایز نیست مطلقا خواه متعین شده باشد یا نباشد
و ایضا معتبر باید که شهادت بر شهادت قبول میشود در حقوق ناس خواه عقوبت باشد مثل قصاص
یا غیر عقوبت مثل طلاق و نسب و عتق یا مال باشد مثل قرض و غصب و عقود معاوضات
یا غیر آنها باشد که غالبا مطلع نمیشوند مردان بر آن مثل عیوب زنان و ولادت و استهلال
و اما شهادت بر شهادت در حدود قبول نمیشود خواه حق الله محض باشد مثل حد زنا و لواط و سحق
یا مشترک باشد مثل حد دزدی و حد قذف و ایضا معتبر است جایز است اینکه شهود فرع
بطریق شایع شهادت بدهند یعنی شاهد اصل در نزد حاکم شهادت بدهد منفصلا از
شاهد فرع که ترک داده و بشنود آنچه را او شهد که در حضور حاکم شهادت میداده یا بدیگری میگفته باشد

و این شخص شنیده باشد جایز است که شهادت بدهد و این دو نفر مرتبه پنج است از ادای شاهد
فرع مرتبه اول و اجرای آن این است که شاهد فرع بگوید بکیفیه شهادة بدین که شهادت میدهم که
میدهم که فلان بن فلان از برای فلان بن فلان بمبلغی صد دینار مثلا و این مرتبه را اشرعا میگویند
معتبر میباید شرط است در شاهد فرع اینکه دو نفر از یک نفر شاهد اصل تحمل شهادة نمایند
که از برای شهادة مدعی چهار نفر شاهد فرع لازم میشود و جایز نیست که یک نفر فرع از یک نفر
اصل تحمل شهادة نماید و ایضا معتبر میباید که هرگاه هر دو شاهد بعد از ادای شهادة رجوع
نمایند از شهادة خود اگر قبل از اجرای حکم باشد جایز نیست برای حاکم حکم نمودن و اگر
بعد از حکم باشد خالی از این نیست که اگر شهادة بر چیزی متعلق به خدا باشد از قبیل حد زنا باشد پس
هرگاه بعد از حکم و بعد از استیفا باشد و بعد از تلف محکوم به باشد حکم باطل نمیشود و لیکن
شهود ضامن میشوند و اگر بعد از حکم و قبل از استیفا باشد پس اگر حد قذف باشد حکم
باطل میشود و هم چنین اگر حق الناس باشد مشترک باشد و در ما سوای حد و دار خوف
دیگر که آیا حکم باطل میشود یا نه خلاف است و اما هرگاه بعد از حکم و تسلیم مال رجوع نمایند
با بودن عین پس آیا حکم باطل است و عین را میتوان پس گرفت یا نه و هرگاه بعد
از حکم معلوم شود فسق شهود که در وقت ادای شهادت فاسق بوده اند حکم را باید نقض نمایند
و ایضا معتبر میباید و لازم است تعزیر نمودن شاهد کاذب بعد از تعزیر شهرت دهند او را
در بلدی که شهادة داده به اینکه این شخص شهادت دهنده بکذب است تا مردم مطلع شوند
و منتشر شود برای سایرین شاید دیگر این عمل را نمایند **کتاب العتق** در بیان احکام آزاد نمودن
بنده است پس از جمله مسائلی که در باب عتق وارد اختلاف نموده اند قول ائمه ثلثه است که هرگاه
آزاد نماید کسی نصف از بنده مشترک را که حصه خودش است و عتق نکرد آن آزاد کرده میشود و او را جمیع
بنده و ضامن میشود حصه شریک خود را اگر غنی باشد آزاد میشود برای او نصفه سهم خودش
و قول ابو حنیفه اینکه آزاد میشود حصه خودش و قول ابو حنیفه اینکه آزاد میشود حصه

دبی

و بین وارث برای شریک او خیار است بین اینکه حصه خود را آزاد کند یا بنده را سعی بدارد
که چیزی تحصیل نماید برای آزاد نمودن سهم او یا اینکه ضامن نماید شریک آزاد کننده را
اگر غنی باشد و اگر فقیر باشد پس از برای شریک اختیار است که یا سهم خود را آزاد نماید یا بنده را
سعی وادارد و برای او ضامن نمودن شریک نیست و از آنجمله است قول مالک در مشهور از او
که هرگاه بوده باشد بنده مشترک در بین سه نفر از برای یکی نصف او و برای دیگری ثلث او
و برای دیگری سدس او باشد پس صاحب نصف و سدس آزاد نمایند حصه خود را با هم در یک زمان
یا یکی بعد از دیگری نمایند و آن وکیل حصه هر دو را آزاد نماید آزاد میشود کل آن بنده و بر هر دو نفر
آزاد کنندگان لازم میشود قیمة حصه باقی مانده که ثلث آن باشد بر قدر حصه این دو نفر
از بنده پس میباشد از برای هر یک از این دو نفر از او لازم مثل چنین بنده و قول ائمه
ثلثه اینکه بر هر دو نفر آزاد کنندگان لازم است قیمت حصه شریک خود را بالسویه بدهند که بر هر یک است
نصف قیمت حصه شریک خود در روایت دیگر از مالک نیز چنین است و از آنجمله است
قول ابو حنیفه که هرگاه کسی آزاد نماید بندگان خود را در مرض موت و مالی غیر از ایشان نداشته
باشد و اجازه نکنند ورثه جمیع ایشان را آزاد میشود از هر بنده ثلث او و سعی میکند برای آزادی
در باقی و قول ائمه ثلثه آزاد میشود ثلث از جمیع بندگان به قرعه و از آنجمله است قول ابی حنیفه
و شافعی که هرگاه کسی آزاد نماید بنده از بندگان خود را که معینا تعیین نکرده باشد پس از برای
او جایز است هر یک را که خواسته باشد معین نماید و قول مالک و احمد خارج میکند یکی
از ایشان را به قرعه و از آنجمله است قول ابو حنیفه که هرگاه آزاد نماید شخص یک بنده را در مرض
موت خود و قیمت آن بنده [illegible] باشد و بر او دین مستغرق باشد یا بطلب سعی نماید آن
بنده در قیمت خود پس هر وقت قیمت خود را ادا نمود آزاد میشود و قول ائمه ثلثه اینکه
آزاد نمودن صحیح نمیشود و از آنجمله است قول ابی حنیفه که هرگاه کسی به بنده خود بگوید
که تعجب است اگر آزاد او باشد تو پدر منی آزاد میشود و ثابت نمیشود نسب او و قول ائمه ثلثه

آزاد نمیشود بآین حرف و از آنجمله است قول ابو حنیفه که هرگاه کسی بگوید به بنده خود انت حر آزاد
لله یعنی تو از برای خداوندی و قصد آزادی نماید آزاد نمیشود و بقول ائمه ثلثه آزاد
میشود و از آنجمله است قول مالک که هرگاه کسی مالک شود پدر و مادر خود یا اولاد خود را
یا یکی از پدر و مادر یا اجداد یا جدات خود را هر چند دور باشد جمیع آزاد کرده میشوند
بر او بنفس مالک شدن و چنین است قول ابو یوسف و محمد هرگاه مالک شود شخص برادر و خواهر
پدر و مادری خود را و بقول ابو حنیفه این اشخاص و همچنین آزاد میشوند بر او و هر صاحب رحم
محرم از جهة نسب هرگاه بوده باشد و حجت او این است که تزویج او از برای خودش و بقول شافعی
اگر کسی مالک شود یکی از اصول خود را از طرف پدر یا مادر یا یکی از فروع خود را اگر چه پایین
آید مرد باشد یا زن آزاد میشوند بر او خواه کبیر و صغیر یکی باتفاق باشند یا مختلف شوند
و خواه مالک او بقهر شده باشد مثل ارث یا باختیار شده باشد مثل خریدن یا هبه شدن
و بقول داود آزادی بعد از ثواب نمیشود و لازم نمیشود آن شخص را آزاد نمودن این مذکورات را
در مذهب شافعی چنانچه در شرایع مسطور است که هرگاه آزاد نماید حصه خود را
در بنده مشترکی جمیع آن آزاد میشود چون یکی از اسباب آزادی سرایت است و باید ضمانت
شریک خود را بعد اگر غنی باشد شخص آزاد کننده و اگر فقیر باشد بنده خود باید سعی نمود
قیمت حصه شریک را تحصیل نماید و باو بدهد و اگر بنده عاجز باشد از تحصیل قیمت
خود یا امتناع از سعی نماید نصف او که آزاد شده مال خود بنده است و نصف او مال مالک
آنچه تحصیل نمود نصف مال خودش و نصف مال آقا میشود و نفقه او نصف بر آقا و نصف
بر خود اوست وایضا هرگاه بنده مشترک باشد میان سه نفر یکی نصف او را داشته باشد
و یکی سدس و یکی ثلث پس دو نفر از ایشان هر دو حصه خود را با هم آزاد نمایند جمیع او
آزاد میشود و باید هر دو قیمت آن حصه باقی مانده را بالسویه بدهند نه اینکه صاحب نصف
دو نصف و صاحب سدس یک سدس بتفاوت قیمت باقی مانده را به شریک خود بدهند

وایضا

وایضا مسطور است که هرگاه کسی بنده یا بندگان خود را در مرض موت آزاد نماید و غیر
از مال نداشته باشد ثلث هر یک از ایشان آزاد میشود و باید که باقی مانده بنده خود سعی
نماید و چیزی تحصیل نموده بوارث بدهد قیمت ثلثان خود و اگر کسی سوای آنها آزاد نموده
مالی نداشته باشد باقی مانده او را از ثلث مال او آزاد میکنند و اگر وصیت نماید و آزاد نمودن
بندگان خود در صورت نداشتن مالی غیر آن و اجازه نکردن ورثه ثلث ایشان آزاد میشوند
اگر متعدد باشند بقرعه جدا میکنند نه اینکه ثلث هر یک را آزاد نمایند و هرگاه تخییر نمودن
تعیین یکی از چند بنده خود را آزاد نماید بعد هر یک را تعیین نماید مختار است و اگر تعیین
نکرده فوت شود وارث او بقرعه باید تعیین نماید و هرگاه کسی بنده خود را در مرض
موت آزاد نماید و صاحب دین مستغرق باشد و غیر از آن بنده مالی نداشته باشد عتق
او نافذ نمیشود و صحیح نیست و هرگاه کسی بنده خود که بزرگتر از او باشد بگوید تو پدر منی
یا کوچکتر بگوید که تو اولاد منی یا بگوید تو از برای خداوندی با این کلمات بنده آزاد
نمیشود چون لفظ صریح آزادی انت حر است و با این الفاظ با قصد آزادی منعقد نمیشود
عتق وایضا مسطور است یکی از اسباب آزادی و ازاله تملک ملک است پس هرگاه مالک شود
کسی که مرد باشد یا زن یکی از پدر و مادر خود یا هر چه اجداد اگر چه بالا روند و یا یکی از
از اولاد خود را هر چند فرود روند و چه اناث اگر چه پایین روند یا مالک شود یکی از اقوام محرمه
نسبی خود را بمجرد مالک شدن هر یک از اینها آزاد میشوند بر او و کی آزاد کردن نمیشود
و زن هرگاه مالک شود یکی از اینها سوای عمودین که پدر و مادر و جد و جده باشند
تا هر چه بالا روند و در مالک شدن تفاوت ندارد که بارث یا بخریدن یا بسایر نقل الاسباب باشد

کتاب التدبیر : در بیان آزاد نمودن بنده است بعد از فوت و آن از جمله مسائل مختلف فیه شرعیه است
در او قول مالک است نه اینکه جایز نیست فروختن بنده مدبر در حال حیوة مولا و جایز است
فروختن آن بعد از موت مولا هرگاه بوده باشد بر مولا دین و اگر دین بر او نباشد

آن بنده را از ثلث مولی احتساب میکنند و جمیع او آزاد میشود و اگر ثلث میت بعد از تمام
میت او نشود آزاد میشود از او بعد از آنچه ثلث متحمل آن او شود و فرقی نیست در این مسئله
بین مدبر مطلق و مقید در نزد مالک و بقول شافعی اینکه جایز است بیع عبد مدبر بشرط
اینکه بوده باشد بر او قرض و بنی حاکر دین بر او نباشد جایز نیست بیع او و از اجماع است
قول ابو حنیفه اینکه حکم اولاد بنده مدبر حکم پدر او است مگر اینکه ابو حنیفه فرق کرده
در بین بنده مدبر مطلق و مقید و گفته است جایز نیست بیع بنده مدبر مطلق و اگر مقید باشد
بشرطی مثل مرا حینا در سفر یا در این مرض جایز است بیع او و باین قول قائل شده اند
مالک و احمد و گفته اند فرقی نیست در بین تدبیر مقید و مطلق و بقول شافعی بنا بر یکی
از دو قول وی که اولاد بنده مدبر تابع مادر نمیشود و مدبر نمیشود مترجم گوید در مذهب
محقق چنانچه در شرایع مسطور است جایز است فروختن بنده مدبر و رجوع از تدبیر مولی
و بعد از فوت مولی چون آزاد میشود جایز نیست بیع او چه مدبر مطلق باشد و چه مشروط
و هر گاه بر مولی قرض باشد محیط بر کل مالش جایز است فروختن بنده و تدبیر
او باطل میشود و در صورت نبودن دین بعد از فوت مولی آزاد میشود و از ثلث ترکه
او را محسوب میدارند و ایضا مسطور است حکم اولاد بنده مدبر حکم پدر او است چه اولاد مدبر
مطلق باشد یا مقید و هر گاه مولی رجوع از تدبیر مادر طفل که تدبیر نموده نماید
رجوع از تدبیر طفل او نکرده نیست و آن طفل مدبر محسوب است و صیغه تدبیر مطلق
اینست که مولی به بنده خود بگوید تو آزادی بعد از مرگ من یا دبر که من بمیرم تو آزادی و صیغه
تدبیر مقید اینست که بگوید هر گاه من در این سفر یا در این مرض یا در این سال بمیرم تو آزادی

باب الکتابه در بیان احکام آزاد نمودن بنده است با دادن مبلغ بر او تحمل بلکه خلاف
نموده اند در او و قول ائمه ثلثه است و قول احمد است در یکی از دو روایت خود اینکه
ندارد کتابت نمودن بنده آنچنانی که کسب کار از برای او نباشد و بقول احمد در روایت دیگر

اینکه مکروه است و از اجماع است قول ابو حنیفه و مالک بر اینکه کتابت صحیح است مقدری و بوجه
اگر چه اقساط در کتابت نوعی است و بقول شافعی و احمد اینکه صحیح نیست مگر مدت
معین و جایز نیست مگر بعد از دادن مدت محسوب ماه و اقل آن مدت دو ماه است و از اجماع است
قول ابو حنیفه اینکه بنده مکاتب هر گاه امتناع نماید از آزاد نمودن مال الکتابه و حال
اینکه در دست او باشد آنچه لازم باید بدهد جبر کرده میشود در اداء آن و اگر آنچه بر او است
در دست نداشته باشد جبر میکنند او را بر کسب نمودن و بقول مالک جایز نیست از برای
بنده مکاتب عاجز نمودن نفس خود را از کسب با قدرت بر آن پس در این صورت جبر کرده
میشود بر اکتساب و بقول شافعی و احمد جبر کرده نمیشود بلکه در این صورت
خیار فسخ برای مولی ثابت میشود و از اجماع است قول شافعی که افاده وجوب داد معنی
ندارد در آنچه عطا می نماید اما از برای بنده مکاتب و بقول احمد اینکه قدر معین
داده است که اما از آن مال الکتابه که بر بنده خود قرار داده است ربع او را بکرد
و با عطا نماید یا بعد از گرفتن او ربع آنچه را گرفته با او رد نماید و بقول بعض ائمه
اینکه حاکم قدر آن را برای و اجتهاد خود معین مینماید مثل قضا بر زوجه در مقام تفویض
چنانچه در باب نکاح ذکر کردیم و بقول بعضی دیگر اینکه اما اینقدر معین بر بنده که
نفس او را بآن خوشنود نماید و از اجماع است قول ابو حنیفه و مالک بر اینکه جایز نیست
بیع نمودن رقبه بنده مکاتب را مگر اینکه مالک اجازه نموده بیع مال الکتابه را
و این بیع نمودن دین موجل است بثمن نقد و این بیع در صورتی جایز است که
آن بنده غیر باشد و این مسئله مطابق قول جدید از مذهب شافعی است و بقول احمد جایز است
بیع رقبه مکاتب و بیع باعث فسخ کتابت نمیشود پس در این صورت مشتری قائم میشود
در مقام مولی آن بنده و از اجماع است قول ائمه ثلثه که هر گاه بگوید آقا بر بنده خود
که کاتبتک علی الف درهم یعنی کتابت نمودم ترا بر هزار درهم پس هر گاه ادا نمود آن

مبلغ را
مبلغ را آزاد میشود و دیگر احتیاج ندارد اینکه بگوید هر وقت ادا نمودی آن
برای من تو آزادی و نیت شرط نماید و بقول شافعی اینکه لابد است از گفتن
کلمات مذکوره و از آنجمله است قول ائمه ثلثه که هرگاه کسی کتابت نماید کنیز خود را و شرط
نماید وطی او را در عقد کتابت جایز نیست و بقول احمد جایز است مترجم گوید
در مذهب محقق حلی قدس سره در شرایع میفرماید کتابت نمودن بنده از جمله مستحبات است
در صورت امین بودن بنده و قدرت بر کسب داشتن و با نبودن این دو شرط مباح است
دیگر اهتمام ندارد و معنی کتابت اینست که آقا بنده خود مبلغ معین قرار دهد که هر وقت
او را بدهد آزاد باشد و میفرماید صحیح نیست کتابت نمودن بنده را در مبلغ نقد
بلکه باید بوعده معین باشد مثل یکماه یا دو ماه یا دو سال حدی برای قلت و کثرت نیست
همین قدری که مدت بر او اطلاق شود که بتواند تحصیل آن وجه را نماید صحیح است
و هرگاه بنده مکاتب امتناع نماید از ادای مال المکاتبه جایز است جبر نمودن او
بر کسب و ادا هرگاه قدرت بر کسب داشته باشد و اگر عاجز باشد از کسب تحصیل مال
از برای آقا او رسد که یا فسخ نماید یا اینکه صبر نماید با او و ایضا میفرماید که
مستحب است عطا نمودن چیزی بر بنده مکاتب بطریق اعانت بر او و قدر معین
برای این عطیه نیست و در این عطیه تفاوتی ندارد که از وجه کتابت چیزی باو بدهد
بعد از گرفتن از او یا اینکه چیزی کم نماید از آن وجه برای او یا از مال خود باو بدهد
بعد از گرفتن از او یا اینکه چیزی کم نماید از آن وجه برای او یا از مال خود باو بدهد
و ایضا میفرماید بیع نمودن رقبه بنده مکاتب جایز نیست ولی وجه مال المکاتبه
که از او طلب کار است میتوانند بدیگری منتقل نماید چنانچه در مذهب مالک این نوع
بود و ایضا میفرماید هرگاه کسی مکاتبه نماید با بنده خود و بگوید کتابت نمودم
ترا بهزار درهم که در آخر مدت یکماه بدهی و نیت آزادی او را نماید بعد از ادای مبلغ

درهر

در ضمن این کلام صحیح است و با ادای مبلغ آزاد میشود و دیگر محتاج نیست بعد از ذکر
این کلام که بگوید و نیت کند این مبلغ را ادا نمودی از برای من تو آزادی و ایضا قرار داد
که جایز نیست شرط نمودن وطی کنیز مکاتبه خود در عقد کتابت و هرگاه چنین شرطی
نماید عقد فاسد میشود **کتاب امهات الاولاد** در بیان احکام کنیزها و صاحبان اولاد است
با اتفاق نموده اند ائمه اربعه بر اینکه مادرهای اولاد از کنیزان فروخته نمیشوند و این
مسئله مذهب متقدمین و متاخرین علما و اعصار اهل شرع جماعت است و گفته اند
داود که جایز است بیع کنیزان مادرهای اولاد و باین قول قائل شده اند بعض از صحابه
و از آنجمله است قول ائمه ثلثه که هرگاه کسی تزویج نماید کنیز غیر خود را پس اولاد آورد
بعد مالک شود او را ام الولد نمیشود و جایز است بیع او و آزاد نمیشود بموت مالک و
بقول ابی حنیفه ام الولد میشود و از آنجمله است قول ابی حنیفه و مالک در یکی از دو روایت
او که هرگاه کسی بفروشد کنیز خود را که حامله از خود شده باشد ام الولد میشود و بقول شافعی
در روایت دیگر ام الولد نمیشود پس جایز است بیع او و آزاد نمیشود بموت او و از آنجمله است
قول ائمه ثلثه که هرگاه کسی صاحب اولاد نماید کنیز پسر خود را بوطی ام الولد میشود
و بقول شافعی اصح دو قول اینکه ام الولد نمیشود و از آنجمله است قول ابی حنیفه
و مالک که هرگاه کسی وطی نماید با کنیز پسر خود و اولاد از او بهم رساند لازم نمیشود
او را قیمت آن کنیز و قیمت اولاد او و مهر کنیز هم بر او لازم نمیشود و در قول قدیم مالک
لازم نمیشود او را قیمت اولاد کنیز و بقول احمد لازم نمیشود او را قیمت اولاد کنیز آن
و بقول احمد لازم نمیشود او را قیمت کنیز و نه قیمت اولاد و نه مهر و از آنجمله است
قول ائمه ثلثه بر اینکه جایز است برای آقا اجاره ام الولد خود و بقول مالک جایز نیست
از برای آقا اجاره این کنیز و اینست آنچه اختصار نموده شده است و انتخاب
شده است کتاب میزان شعرانیه فی غرة شهر محرم الحرام ۱۲۸ من الهجرة

مترجم گوید در مذهب مجوز چنانچه در کتاب بیع در باب احکام کنیزان مادران اولاد
مقرر است که جایز نیست از برای مولی بیع نمودن کنیز ام الولد مادامی که اولاد او زنده باشد
و ایضاً مقرر است هرگاه کسی تزویج نماید کنیز غیر خود را و اولاد او به ملک او رسانند بعد
ملک او بشود آن کنیز ام الولد محسوب نمیشود و بیع او جایز است و آزاد نمیشود بموت مولا
و هرگاه کنیز را بخرد کسی که قبل از بیع حامله باشد آن کنیز از این شخص مشتری ام الولد نمیشود
و بیع او جایز است و بموت آقا آزاد نمیشود چنانچه قائل شده است این مسئله را اثنا عشریه
و ایضاً شیخ طوسی در وسیله مقرر است وطی نمودن کنیز اولاد خود بر پدر حرام است
و اگر مرتکب شود وطی را و استیلاد او آن کنیز ام الولد نمیشود و لازم نمیشود پدر را قیمت کنیز و ولد
او که بر پدر خود بعد وطی مهر او لازم میشود و اولاد او حرام است و مقرر است جایز
نیست از برای مولی تصرف نمودن در کنیز ام الولد خود بشرطی که باعث نقل ملک او شود
مثل بیع چنانچه گذشت و لکن تصرف در منافع او جایز است مثل اجاره دادن او چنانچه بعض
از ائمه ثلثه نقل شد و ختم این مقام تمام گردید و ترجمه کتاب مختصر میزان شعرانیه و ترجمه
فتاوی علمای امامیه در مسائل اختلافی بین علمای اربعه که ضمیمه شده است

بترجمه نسخه میزان که این نسخه نادر مشتمل شده
و مسائل اختلافی بین پنج مذهب بر دست اقل
عباد محمد اکرم ماشاهانی فی
یوم دهم شهر شعبان
المعظم شود
۱۲۸۸
جمادی الثانی ۹۹

سواد
تصدیق بعض از علما ایده
حمد الله که بعد از انطباع این کتاب ... [illegible]
بعد الحمد لله الخالق العلام ... [illegible]
نجم الدین و العلق ... [illegible]
للفرق الناجیه من المومنات و المومنین ... [illegible]
... [illegible] محمد کرمانشاهانی ... [illegible]
... [illegible] ۱۲۸۹

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله رب العالمین والصلوة والسلام علی سیدنا محمد و آله الطاهرین
این کتاب را از ابتدا تا آخر حرف بحرف با عبارت ترجمه مقابله و تصحیح نمودم هر جا مترجم لغزیده بود
در حاشیه اشاره بخطا نیز رسم شد چون کتاب عربی میزان الشریعه را با شرح آن که یکی از
علمای مالکیه نوشته مکرر دیده بودم هزار افسوس دارم که ارکان ترتیب مطالب از صرف
تفاوتی مع الوهاب ... [illegible] کتاب این اعتبار را ... [illegible]
همه جا لغزیده لکن خاصه در مقدمه و در عنوان نیز اغلب جا فتاوی ابوحنیفه ... [illegible]
... [illegible] ابوالقاسم ... [illegible]
... [illegible] فتاوی ائمه اربعه و فتاوی
مرحوم علامه ... [illegible] هر کس از شیعه ... [illegible] و عالم و عامی از آن
منتفع شود اللهم وفقنا لما تحب و ترضی بمحمد و آله الاصفیاء ... [illegible]
آمین آمین ... [illegible] ۱۲۹۹